سوره جاثیه و راز زمین‌گیری امّتها

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰-
سوره جاثیه و راز زمین‌گیری امّتها / اصغر طاهرزاده، ویراستار گروه فرهنگی المیزان.
اصفهان: لُب‌المیزان، ۱۳۹۹.
۳۸۹ ص.
ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۶۵-۹
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱- تفاسیر(سوره جاثیه)
۲- تفاسیر شیعه - - قرن ۱۴
Qur'an - - Shiite hermeneutics - - ۲۰th centry
BP۱۰۲/۶۷ ۲۹۷/۱۸
کتابخانهٔ ملی ایران ۷۴۳۱۸۲۰

سوره جاثیه و راز زمین‌گیری امّتها

اصغر طاهرزاده

نوبت چاپ: اول چاپ: پردیس/معنوی
تاریخ انتشار: ۱۳۹۹ لیتوگرافی: شکیبا
ویراستار: گروه فرهنگی المیزان حروف‌چین: گروه فرهنگی المیزان
طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان صحافی: دی
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است
مراکز پخش:
۱- گروه فرهنگی المیزان تلفن: ۳۷۸۵۴۸۱۴- ۰۳۱
۲- دفتر انتشارات لب‌المیزان همراه: ۰۹۱۳۶۰۳۲۳۴۲

فهرست مطالب

مقدمه ۷
مقدمه‌ی مؤلف ۹
جلسه *اوّل* سوره‌ی جاثیه و تجلّی اسم عزیز حکیم ۱۳
جلسه دوم عالَم، آینه گفتگوی خدا با انسان‌ها ۲۵
جلسه سوم اصیل‌ترین مأوا ۳۷
جلسه *چهارم* نظر به عالم، با چشم خدا ۴۹
جلسه پنجم وقتی آیات الهی به تمسخر گرفته می‌شوند ۶۱
جلسه ششم برخورد ناقص با آیات الهی و خدایی کردن بشر ۷۳
جلسه هفتم ریشه‌ی سختی‌های زندگی و علم‌های ناقص ۸۱
جلسه هشتم اسلام و سعه‌ی تحمل مخالف ۹۵
جلسه *نهم* آفات حسد و دشمنی در عین آگاهی از حقانیت راه ۱۰۷
جلسه دهم قرآن و مواجهه با «دیگری» ۱۱۷
جلسه *یازدهم* عامل اختلاف بین عالمان در دین ۱۲۹
جلسه *دوازدهم* نسبت بین بصیرت و گشودگی در رابطه با دیگران ۱۴۳
جلسه سیزدهم بصیرت قرآنی و نظر به حقیقت در همه‌ی دوران‌ها ۱۵۷
جلسه *چهاردهم* توجه به نظام متقن الهی و حضور جهانی با هویت الهی ۱۷۷
جلسه *پانزدهم* آفات پیروی از هوس‌ها و غفلت از نظام توحیدی ۱۹۳
جلسه *شانزدهم* غفلت از نظام توحیدی عالم و گرفتاری در توهّمات ۲۰۷

جلسه هفدهم معنای حیات ابدی در این زمانه ۲۲۵
جلسه هجدهم مواجهه‌ی «وجودی» با عالم و احساس حضور در ابدیت ۲۴۵
جلسه نوزدهم رابطه‌ی ما با خداوند مطابق رابطه‌ی بودن او با ما ۲۵۷
جلسه بیستم ما و فوز مبین در این تاریخ ۲۷۱
جلسه بیست و یکم فلج ذهنی جریان روشنفکری از درک وعده‌های الهی ۲۸۷
جلسه بیست و دوم معنای تنهایی و بی یاوری در قیامت ۳۰۳
جلسه بیست و سوم قرآن و نحوه‌ی مواجهه با انسان امروز ۳۱۹
جلسه بیست و چهارم نظر به حضور قیامتی هرکس از ابتدای زندگی ۳۳۷
جلسه بیست و پنجم عالم؛ آینه‌ی نمایش ربوبیت و کبریایی خداوند ۳۵۱
جلسه بیست و ششم سیری از خدای عزیز حکیم، به سوی خدای عزیز حکیم ۳۶۷

مقدمه

با توجه به این‌که قرآن، حقیقتی است ملکوتی که در کلمات الهی ظاهر شده و هر زمان به اقتضای قلب انسان‌ها به راهنمایی آن‌ها می‌پردازد و با توجه به این‌که انقلاب اسلامی و تاریخ ما در شرایطی قرار گرفته که نیاز است برای حضور در این تاریخ به معارف الهی و به‌خصوص قرآن کریم با رجوعی خاص ورود نماییم؛ دوستان بر آن شدند تا سخنان استاد طاهرزاده در رابطه با سوره‌ی «جاثیه» را به طور مشخص به صورت کتابی که ملاحظه می‌کنید در اختیار شما قرار دهند. در این رابطه پیشنهاد می‌شود:

۱- برای مطالعه‌ی هر جلسه، ابتدا صوت جلسه را با دقت استماع فرمایید و سپس به متن آن جلسه رجوع فرمایید و با دقت مطالب آن را دنبال کنید تا متوجه‌ی نکاتی شوید که امکان اظهار آن در حین سخنرانی در گفتار نیامده، ولی نکات ظریفی است که باید از آن غفلت نشود.

۲- کتابی که در اختیار دارید کتابی نیست که بتوانید با سرعت مطالعه فرمایید و از محتویات آن آگاه شوید، لذا پیشنهاد می‌شود برای آن‌که در فرصتی طولانی با ظرایفی که در آن نهفته است رابطه برقرار کنید، در هر جلسه قسمت‌هایی از آن را عزیزی که با مبانی استاد آشنا است، برایتان شرح دهد و شما هم در آن متن تأمّل بفرمایید و چنانچه چنین شرایطی فراهم نبود، چند نفر هر کدام قسمتی از کتاب را از قبل، مطالعه کنید و سپس آن را به مباحثه بگذارید.

۳- از آن‌جایی که ما معتقدیم قرآن نوری است که بر قلب مبارک رسول خداﷺ تابیده، و از آن‌جایی که با هر وجه از وجوه نور روبه‌رو شویم، گویا با همه‌ی نور مرتبط شده‌ایم، اگر

مدتی با سوره‌ی مبارکه‌ی «جاثیه» مأنوس شوید، إن‌شاءالله این تجربه برای شما پیش خواهد آمد که گویا با همه‌ی قرآن روبه‌رو هستید.

۴- در این کتاب و با نظر به رهنمودهای قرآن سعی شده روشن شود ما در جهان معاصر چه جایگاهی داریم و چگونه با رویکردی که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به جایگاه وحی دارند، گرفتار از خود بیگانگی فرهنگی نشویم؛ و چرا تنها به روش مذهب می‌توانیم معنابخشی به زندگی بشر را در جهان معاصر دنبال کنیم تا انسانِ بی‌پناه شده‌ی امروزین متوجه‌ی پناهی شود که همان آغوش خداوند است.

۵- سعی شده روشن شود چگونه می‌توان در عین حضور در جهان معاصر و داشتن سعه‌ی صدر لازم، هویت قدسی و اجتماعی خود را حفظ کرد تا نه گرفتار تنگ‌نظری و تصلّب و ایستایی شویم و نه از حیات اجتماعی در عین حفظ سنت‌های معنوی غافل گردیم و گرفتار جدایی دیانت از سیاست بشویم.

گروه فرهنگی المیزان

مقدمه‌ی مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- در مباحثی که در رابطه با سوره‌ی مبارکه‌ی «جاثیه» در پیش رو دارید سعی بر آن است تا هر آیه را در همه‌ی سوره و کل سوره را در هر آیه ببینیم، از این رو در هر آیه‌ای سعی می‌شود با رویکرد جدیدی نسبت به موقعیت جدیدی که آیه در متن سوره پیش می‌آورد، نظر کنیم.

۲- اگر کسی بخواهد تنها اطلاعات خاصی از مطالب مطرح‌شده در این کتاب به‌دست آورد، همه‌ی مطالب را می‌تواند در ۳۰ صفحه جمع‌آوری کند، ولی اگر بخواهید عالَمی را که هر آیه در سوره در مقابل ما می گشاید احساس کنید، در هر رویکردی که به آیه می‌شود باید آماده‌ی نظر به چشم‌اندازی باشید که در فضای جدید به میان می‌آید و به کمک تدبر در آن آیه، شخصیتی را که همواره در صدد به تفصیل آوردن مطلب قبلی است، در خود احساس نمایید، شخصیتی که از آن به بعد احساس دیگری در این جهان دارد و با توجه به این امر خودتان بدون امید به حافظه‌تان می‌توانید در عالم حاضر شوید و با آن‌چه روبه‌رو می گردید، «بودنِ» خود را که تعلق به خداوند است، احساس نمایید.

۳- بنا براین است تا مطابق جهانی که اولیای الهی در مقابل خود گشوده‌اند، همه‌ی قرآن در هر سوره و هر آیه در آن سوره مدّ نظر باشد و این رویکرد مشروط بر آن است که دقت شود مطالب مطرح‌شده تکراری نیست، بلکه نگاه مجددی است برای حضوری مجدد، همچنان که همین امر در کل قرآن مطرح است که آیات تکراری آن، افق‌های متفاوتی را مدّ نظر می‌آورند.

۴- مسیر یقین، مسیر علم حضوری و احساس وجودمان است دردریای بی‌کرانه‌ی وجود، ولی مسیر باور و اعتقاد، مسیر علم حصولی و نظر به علت و معلول‌ها است و امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» موضوعِ علت و معلول را در آموزه‌های دینی اصل نمی‌دانند.[۱]

۵- نسل امروز نسبت به دین به یقین نظر دارد و آماده است تا با حقایق عالمِ وجود مأنوس گردد و این امر ما را مسئول می‌کند تا نسبت به این موضوعِ مهم کوتاهی نکنیم و این نسل را در حدّ باورهای دینی و مفاهیم حصولی متوقف ننماییم.

۶- نگاه علم تجربی که واقعیت را مساویِ محسوسات قلمداد می‌کند و تنها حس و عقلِ مبتنی بر داده‌های حسیّ را وسیله‌ی رسیدن به واقعیت می‌داند، حقایق عالم و جایگاه واقعی و معرفت بخش آن‌ها را از دست می‌دهد و تنها جنبه‌ی سوبژکتیو دارد و قرآن درست برعکسِ نگاه جزمیتِ علم تجربی، متذکر وجود حقایق است و عقلی را مخاطب قرار می‌دهد که توانایی درک آن حقایق را در عالم دارد، همان‌طور که آثار هنری تنها امور سوبژکتیو نیستند، بلکه حقایقی را در مقابل بیننده‌ی خود قرار می‌دهند؛ حقایقی که بالاتر از واقعیاتی است که علوم تجربی به آن‌ها توجه دارد.

۷ - فهمی که با اُنس با قرآن پیش می‌آید، فهمی است وجودی و وجود انسان را شدید می‌کند و لذا انسان می‌تواند در هستی با سعه ی بیشتری حاضر شود و این غیر از آن فهمی است که به جای ذکر و فکر، موجب اطلاعات بیشتر می‌گردد و در آن پای اُبژه‌شدنِ معلومات در میان است. زیرا در قرآن، هستی به زبان آمده و ما در رجوع به وجودِ خود می‌توانیم زبان هستیِ خود را از قرآن بشنویم، چرا که قصه‌ی هستی را در مقابل انسان می‌گشاید. این است راز این‌که اُنس با قرآن اگر به صورتی صحیح انجام گیرد درک ما را از جهان و از خودمان تغییر می‌دهد و عالَمی را بر روی ما می‌گشاید بسی فراخ‌تر از عالَم و جهان کیفی.

۸- در رابطه با زبان قرآن و نوع رویکردی که باید نسبت به قرآن داشت، عرایضی تحت عنوان «زبان قرآن، اصیل‌ترین زبان» دارم؛ پیشنهاد می‌کنم عزیزان جهت برخورد بهتر با قرآن به آن مباحث رجوع فرمایند از آن جهت که انسان در رجوع به قرآن باید متوجه باشد که زبان قرآن زبان قوام دهنده به «بودنی» است که هر کس برای انس با حقیقت باید در آن ورود کند.

---

۱ - به تفسیر سوره‌ی حمد معظم له رجوع شود.

آن‌چه بنده سعی کرده‌ام در مباحث قرآنی دنبال نمایم، حاضرکردنِ خود و مخاطبان در عالمی است که قرآن در مقابل بشر گشوده است و بشرِ امروز بیش از پیش به آن نیاز دارد تا به بودنِ گشوده و گسترده و متعالیِ خود دست یابد.

۹- در رابطه با صوتِ جلساتِ سوره‌ی «جاثیه» باید عرض کنم در آن صوت‌ها، مباحث از جهاتی حالت اجمال دارد، در حالی‌که در متونِ نوشتاریِ هر جلسه آن مباحث تا آنجا که برای حقیر، ممکن بوده تفصیل داده شده و چنانچه عزیزان مایل باشند مباحث را با تفصیل دنبال کنند؛ لازم است به متونی که در مقابل خود دارند رجوع فرمایند.

طاهرزاده

جلسه اوّل

سوره‌ی جاثیه و تجلّی اسم عزیز حکیم

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿حم(1) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (2) إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ(3) وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِن دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ(4)﴾

هر سوره‌ی جدیدی که نازل می‌شود شروع آن با بسم اللّه الرّحمن الرّحیم است.

وقتی آیاتی برجان پیامبرﷺ نازل می شد، حضرت بر اساس آن آیات و نورانیتی که بر قلب مبارک‌شان تجلی می‌نمود، با آن آیات زندگی می کردند. پیامبرﷺ در عالَمِ آیاتی که برای‌شان نازل می‌شد، زندگی وجودی و روحانی و معنوی قدسی خود را داشتند.

یک مرتبه نسیمی جدید از عالم بالا به قلب حضرت می‌وزید که ظهورش با کلمه‌ی مبارکه‌ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بود. در نظر بگیرید این بسم اللّه همین‌که به جان پیامبرﷺ می‌وزید، چه احوالاتی برای جان و قلب حضرت ایجاد می کرد. این فرق می کند با این‌که آدم خودش بخواهد صحبت کند، رسول خداﷺ تمام وجودشان آماده‌ی شنیدن می‌شد و در نتیجه وَحی الهی به ظهور می‌آمد، به همان معنایی که در سوره‌ی شعرا داریم: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ»(شعرا/۱۹۳ و ۱۹۴) قرآن از طریق روح الامین بر قلب تو نازل شد، تا بشریت را از انحراف‌ها برحذر داری. صوت قرآن را گوش رسول اللّهﷺ می‌شنید و جانشان آن را درک می کرد و عقل‌شان می‌فهمید. یعنی وَحی الهی با تمام ابعادش، تمام ابعاد رسول

خداﷺ را در بر می‌گرفت. به گفته‌ی حضرت علامه طباطبایی«رحمه‌الله‌علیه» هم جان‌شان حس می‌کرد و هم می‌فهمیدند و هم قلبشان به نور وَحی منوّر می‌شد و هم گوش‌شان می‌شنید. یکی از معارف خوبی که در مسلمانان است این است که متوجه می‌باشند همین قرآن کلام الهی است و صوتی از عالم بالا بر قلب رسول خداﷺ جاری شده است. حتماً آن صوت چون همراه با معانی قدسی است، قلب پیامبرﷺ را متحول می‌کرده است، این‌که جان انسان آن‌چنان سعه و وسعتی پیدا کند که صوتی قدسی منشأ معارف عالی بشود، چیز مهمی است.

نمی‌خواهم مقایسه کنم، ولی در شرح حال سقراط داریم که در معبد دِلفی می‌رفته، تمرکز می‌کرده و به قول خودش پیام‌هایی را دریافت می‌نموده است. شنیدن صوتِ حقایق، آمادگی خاص می‌خواهد. سقراط هم متوجه بود اگر می‌خواهد سقراطی فکر کند باید گوش بسپارد. حقیقت آنقدر وسعت دارد که می‌تواند تا موطن قوه‌ی سامعه نازل شود و با خودش محتوا و معنا را به همراه آورد. نمی‌خواهم روی این مطلب زیاد بمانم، هر چند بحث مهمی است یکی از افتخارات ما مسلمانان آن است که متوجه‌ی این معارف هستیم که قرآن کلام الهی است. معارفی که الحمدلله ما معتقدیم از عظیم‌ترین مبانی تفکر بشر است. امروزه فیلسوفان زبان بر روی آن بحث‌های خوبی دارند. در این رابطه عرایضی در کتاب «گوش‌سپردن به ندایِ بی‌صدای انقلاب اسلامی» شده است. لازم است بر روی این موضوع فکر کنیم که قلب چه اندازه باید وسیع باشد که حقیقت از موطن عقل و قلب تا موطن درک صوتی، انسان را فرا بگیرد و خطورات قلبی مانع نزول حقیقت تا این‌جاها نشود.

چه احوالاتی بر رسول خداﷺ گذشت وقتی یک مرتبه ندایی از عالم ملکوت آمد که: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم» قبل از آن‌که سوره‌ای با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم» شروع شود با آیات و سوره‌های قبلی که برایشان شناخته شده بود به‌سر می‌بردند. آری! همه‌ی قرآن به شکل اجمالی در شب قدر بر پیامبرﷺ نازل شده است و این یعنی روح کلی قرآن در نزد آن حضرت بود ولی باز منتظرند تا آن روح کلّی به صورت تفصیلی ظهور کند. نمی‌دانم برای خود شما پیش آمده است که چیزهایی را می‌فهمید اما توان ارائه‌ی آن‌ها را ندارید، به‌خصوص شعراء بهتر متوجه می‌شوند. شاعر می‌داند چیزی باید بگوید اما اراده ی او کافی نیست، تا یک‌مرتبه برایش حالتی پیش می‌آید که صورت حقیقی آن معنا در الفاظِ مناسب آن معنا به «گفت» می‌آید و احساس خوبی را تجربه می‌کند. در صحن مطهر حرم حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام نشسته بودم آقایی هم کنارم بود که یک‌مرتبه به من گفت، گرفتم و بلند شد تا برود. قلم و

کاغذی در دست داشت، به بنده گفت مدتی بود شعری می خواستم بگویم و حالا امیرالمومنین علیه السلام کمک کردند.

به‌خوبی می توان متوجه بود که الفاظ قرآن، صورت معانی و حقایق متعالی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کلیات آن را به صورت اجمالی می‌دانند ولی منتظرند تا به تفصیل در آید، زیرا آن معانی برای اظهار به بشریت کافی نیست و قلب خودشان هم با تفصیل آن بیشتر در شعف می باشد.

شاعر با این‌که اجمال آن‌چه را می‌خواهد بگوید؛ احساس می کند، ولی وقتی آن شعر را می‌سراید خودش هم حیرت می‌کند. مثل یک نقاش که وقتی تابلو را به عالی‌ترین شکل کشید، خودش را هم در آن پیدا می‌کند. البته گفت:

خاک بر فرق من و تمثیل من ای برون از گفت و قال و قیل من

این مثال‌ها کجا و وَحیِ الهی کجا!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اجمالاً می‌دانند حقیقتی در میان است و متوجه‌اند آن حقایقی که از طریق نزول وحی به ظهور آمده است همان‌هایی است که با هر «بِسْمِ اللَّـهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم» شروع شده است. یعنی همین‌که نسیمی غیبی بر قلب آن حضرت می‌وزد ایشان متوجه می‌شوند چهره‌ای از آن حقایقی را که به صورت اجمال می‌شناختند، با شروع «بِسْمِ اللَّـهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم» به تفصیل در می‌آید. این نکته‌ی ارزشمندی است برای تفکر و خوب است رفقا بر روی آن فکر کنند. آیا اگر ما خودمان را وارسته و آماده کنیم، در بستر اسلام از آن نوری که اصلش برای پیامبر بوده، به‌کلّی بیگانه‌ایم؟

حضرت علامه طباطبایی در مورد سوره ی «جاثیه» می‌فرمایند این سوره شما را متذکر می کند به دین توحیدی و به جایگاه شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و در مقابل شما ابدیتی ماورای این دنیا قرار می‌دهد و هرکس باید خود را در آن‌جا بیابد.

﴿حم﴾

حروف مقطعه ی اول سوره‌ها هرچه هست، رمز و رازی است بین خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و معلوم است اشاراتی است که افقی را در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله می گشوده تا آماده ی پذیرش بقیه محتوای سوره باشند.

﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾

معنای ظاهری آیه روشن است، می فرماید آنچه بر تو می خوانیم قصه نزول کتابی است از طرف حضرت «اللّه» که عزیزِ حکیم است. فرو فرستادن کتابی از طرف خدا با مظهریت اسم عزیزِ حکیم. ای پیامبر! آن‌چه می‌شنوی، آن‌چه که صوتش را شنیدی و قلبت می‌خواهد درک کند و جانت می فهمد، قصّه نزول کتابی است از طرف حضرت اللّه که عزیزِ حکیم است. این از نظر فضای آیه. خود قرآن در جای دیگر می‌فرماید: ای پیامبر «أَنْزَلْنَا إِلَيْکَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»(نحل/۴۴) قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم تبیین و روشن کنی، آن‌چه را که بر مردم نازل شده است. پس بر قلب شما انسان‌ها هم چیزهایی نازل شده که پیامبر خداﷺ مأمورند آن‌ها را تبیین کنند.

با توجه به نکته‌ی بالا متوجه می‌شویم این نور حضرت محمدﷺ است که کمک می‌کند بفهمیم بر ما چه می‌گذرد و چه خبرهایی در درون ما هست و ما از آن‌ها غافلیم. این نکته را از این جهت عرض می‌کنم که با آمدن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» برای پیامبر گشودگی خاصی صورت می‌گیرد و برای دریافت سوره‌ای جدید آماده می‌شوند.

عرض شد؛ حقایق برای پیامبرﷺ به صورت اجمالی بود. حال با «بسم الله» شروع می‌شود به تفصیلِ. آن کلمه‌ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به عنوان سروش غیبی که روحانیت خاصی را با خود به همراه می‌آورد! «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» چه غوغایی در جان رسول خداﷺ به پا می‌کند که حضرت آماده‌ی پذیرش آن سوره می‌شوند.

«بسم الله» یعنی به اسم حضرت «اللّه، که جامع همه‌ی انوار کمالات و اسماء است، به جلوه‌ی خاصِ اخصِ رحمانی و به جلوه‌ی اَخصُّ الاخصّ و صورت نهایی رحیمی.

ملاحظه کنید در احساس وجودی‌تان با تجلی «بسم الله» و پیرو آن به صورت خاص «اسم رحمان» و در ادامه و در عمق بیشتر با «اسم رحیم» چه احوالاتی سراغ‌تان می‌آید! یک مرتبه آن حقیقت با هویت این الفاظ چه معناهایی را به وزش در می‌آورد! اسمی از اسماء اللّه با خصوصیات رحمانی‌اش می‌خواهد بشریت را نجات دهد و وقتی با بشریت روبه‌رو می‌شود، دست آنها را می‌گیرد و اگر آماده بودند وارد نور رحیمی‌شان می‌کند.

آن لطف واسعه الهی را اسم «رحمان» می‌گویند که شامل کافر و مؤمن می‌شود و این قرآن به این اعتبار به جلوه رحمانیِ حضرت حق به سوی مردم آمده تا خداوند با آن‌ها صحبت کند و آن‌ها برای رحمت خاصه الهی آماده شوند. مثل آن‌که درِ خانه را باز می‌کنند تا بالاخره مهمانان را به مهمان‌خانه ببرند. «اسم رحیم» تجلیات خاص است مثل پذیرایی در مهمان‌خانه.

می‌فرماید: «تَنْزِیلُ الْکِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ» کتابی به بشر ارائه شده تا متذکر اموری شود که از آن‌ها غفلت کرده است. روح و جایگاه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» از این قرار است وگرنه شما از من بهتر معنی آن را می‌دانید. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» روحانیتی با خود می‌آورد که خوب است آن روحانیت را بشناسیم که وقتی به سراغ‌مان آمد بگوئیم:

چون یافتمت جانان بشناختمت جانان

هرچند وقتی به سراغ‌تان آمد خواهید گفت که:

دیر آمدی ای نگار سرمست زودت ندهیم دامن از دست

به آیات اولیه‌ی این سوره برگردیم:

﴿حم﴾

عرض شد رازی است بین خدا و پیامبر، بیش از این هم ما نمی‌فهمیم. ولی می‌شود روی آن فکر کنید که این دو حرف، چه پیامی به پیامبر داد و چه اشاراتی بین پیامبر و خدا محقق شد؟ چه چیزی را گشود که پیامبر را آماده کرده تا سوره ادامه پیدا کند. ابن عربی در اوایل «فتوحات» بحث خوبی در مورد حروف دارد که بنده چیزی از آن نفهمیدم. بحث حروف را که مطرح می‌کند نکاتی دارد برای گفتن و این‌که در علم حروف اسراری نهفته است. همین «حم» بی‌حساب در ابتدای این سوره نیامده است. حتماً خبری در آن هست. خداوند سخن لغو نمی‌گوید، پس معلوم است این حروف در نسبتی که بین خدا و پیامبرش هست، گشودگی‌های خاصی را به میان می‌آورد و اشاراتی دارد که عبارت‌ها نمی‌توانند معانی آن‌ها را ارائه دهند. در دل این رمز، بقیه‌ی مطالبی که در سوره هست قابل طرح است و آن آیه، یک حرف و دو حرف نیست، یک عالَم است. ملاحظه کنید خداوند چگونه با پیامبر خود صحبت می‌کند. می‌فرماید آن‌چه با نزول این سوره در حال شنیدن هستی، «تَنْزِیلُ الْکِتَاب...» فرودآمدن کتاب است از حضرت اللّه، مگر منتظر نبودی که آن‌چه شب قدر یافتی، باز و گشوده شود؟

«تنزیل»، نزول تدریجی را می‌گویند که نوعی شکوفا شدن حقیقت را به همراه دارد. در «انزال»، نزول دفعی نهفته است به همان معنایی که در مورد نزول قرآن در شب قدر فرمود: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ...» آن‌چه در شب قدر به صورت اجمال نازل شد، هم اکنون آرام آرام در حال نزول است. چه حال خوشی به پیامبر خدا ﷺ دست می‌دهد، وقتی با نور حقایق عالَم به صورت مشخص و به حالت تفصیلی روبه‌رو می‌شوند.

﴿تَنْزِیلُ الْکِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ(2)﴾

این «تنزیلُ الکِتاب...» از بنیاد هستی یعنی «مِنَ اللّه...» است، از حضرت اللّه هست. اما حضرت اللّه به اعتبارِ «عزیزِ حکیم»؛ حوصله کنید و مواظب باشید مطلب گم نشود. نفرمود کتابی است که از طرف خدا آمد و دیگر هیچ. بلکه حضرت اللّه به نور اسم «عزیزِ حکیم» در این سوره به ظهور و به صحنه آمده است. چه فهم و دریافتی باید با روبه‌روشدن با اسماء «عزیزِ حکیم» در این سوره از خود داشته باشیم؟ این کافی نیست که بفرمایید «تَنْزِیلُ الْکِتَابِ مِنَ اللَّه» زیرا حضرت اللّه، هزاران جلوه و نور و اسم دارد. ای پیامبر! در سوره‌ی جاثیه حضرت اللّه با جلوه‌ی عزیزبودن و حکیم‌بودن به سراغ تو آمده است. «عزیز» را ترجمه می‌کنند: شکست ناپذیر. در زبان عرب زمینی را که بالا باشد و آب به آن نرسد «اَرضُ العَزیز» می‌گویند حضرت حق عزیز است یعنی کنارش کس دیگری امکان حضور ندارد که همسنگ خدا باشد.

می‌خواهد بفرماید وقتی خدا در صحنه است کس دیگری در صحنه نیست. در حقیقت مژده می‌دهد که با این سوره خدایی وارد تاریخ شده و دوران جهان‌های متکثر انسانی به پایان رسیده است. این‌که انسان‌ها هرکدام در جهانی جدایِ جهان دیگران در تنهایی به‌سر ببرند، و هرکس مشغول خودش باشد و همه پراکنده، بدون هویت یگانه زندگی خود را با پوچیِ تمام بگذرانند، با نور اسم «عزیز»، همه‌ی آن کثرت‌ها در وحدت محو می‌شود.

می‌فرماید با این سوره هدیه‌ای را برای بشریت می‌آورم که در این هدیه، بشریت با همدیگر هم‌خانه می‌شوند، با رفع منیّت‌ها، یگانگی خدا در تمام رابطه‌های بشر پیدا می‌گردد. این سوره چنین عطایی برای بشریت آورده، می‌ماند که حال آیابشریت می‌خواهد وارد چنین جهانی بشود که خدا به او عطا فرموده؟ یا نه.

بنده معتقدم رفقا هنوز عادت ندارند در آیات تعمق شود، انتظار دارند به آیات بعدی بپردازیم ولی گمان می‌کنم زمانه، زمانه‌ای نیست که از متون مقدسی مثل قرآن به سادگی بگذریم. اگر تصور می‌کردم با این اندازه گفتن، مطلب تا اندازه‌ای ظهور می‌کند؛ مطمئن باشید سراغ آیه‌ی بعدی می‌رفتم.

عادت نکرده‌ایم با «اسماء الهی» که حضرت حق در جلوی ما می‌گذارند، فهم تاریخی پیدا کنیم. به پیامبرش فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» و بعد گفت: «حم، تَنزِیلُ الْکِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ» اگر آن دو اسم «عزیز و حکیم» را نفرموده بود پیامبر خداﷺ تکلیف خود را نمی‌دانستند که باید به چه صورتی کار را ادامه دهند. خداوند می‌فرماید: کتاب با این هویت

آمد که ای انسان‌ها! نور حضرت حق به جلوه‌ی «عزیز» در این تاریخ به صحنه آمده است. از آن جهت که «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»(الرّحمن/۲۹) هر روز و روزگاری با شأنی می‌آید.

وقتی حضرت حق به شأن عزیز بودن تجلی کند، اسم وحدانی خداوند به ظهور می‌آید، وجه وَحدانی خداوند همه را در بر می‌گیرد، به همان معنایی که او «یکی می‌باشد که دو ندارد» یعنی عالَم را فرا گرفته و جایی برای غیر نگذاشته است. حال اگر حضرت حق به نور وحدانیتش به ظهور آید معلوم می‌شود هیچ‌کس در امور عالم، استقلالی ندارد. دیگر این احساس که من این کار را کردم یا شما کردید در میان نیست. عملاً آن می‌شود که «خرمشهر را خدا آزاد کرد». آن وقت که نورِ عزّت حضرت حق به قلب یک ملت متجلّی شد، همه متوجه می‌شوند که این خداست که خدایی می‌کند.

سوره‌ی جاثیه نازل شد تا با تجلی اسم عزیزِ حضرت اللّه، کثرت‌گرایی و خودخواهی‌ها برود، خودخواهانی که برای ثروتمندشدن خودشان حاضرند بقیه به نان شب محتاج شوند و از آن بدتر کاری بکنند که گمان شود نظام اسلامی کارایی اداره‌ی جامعه را ندارد و عملاً با این کار خون شهداء را زیر پا بگذارند.

وقتی من غیر شما شدم یک نوع زندگی شکل می‌گیرد ولی وقتی من و شما همه در مأوای نور حضرت حق خود را یافتیم زندگی نوع دیگری شکل می‌گیرد و سوره‌ی جاثیه برای زندگی نوع دوم به بشر عطا شد. در آن صورت رزق من آن اندازه است که خدا مقدر کرده نه آن اندازه که از جیب شما خالی کنم تا جیب خود را پُر کنم. با تجلی نور اسم «عزیز» منیّتی نمی‌ماند. در نتیجه آن شکوه در صدر اسلام به ظهور آمد و در صدر اسلام کار به جایی کشیده شد که مردم مدینه یعنی انصار، تمام زندگیشان را با مهاجرین نصف کردند. بعداً هم که به خاطر فتوحات، وضع مهاجرین خوب شد و خواستند آن‌چه را انصار داده بودند، پس بدهند؛ انصار نپذیرفتند. آن‌چنان در صفای آن ایثار، مأوا گزیده بودند که هرگز نمی‌خواستند از آن خارج شوند.

وقتی نور اسم «عزیز» تجلّی کرد و جامعه را فرا گرفت و هرکس را از خودخواهی‌اش آزاد کرد، دیگر این‌که هرکس جهانی داشته باشد و در جهانش تنها شود، از میان می‌رود. همه یک جهان پیدا می‌کنند و آن، جهانِ اسلام و جهان اهل بیت‌علیهم‌السلام است. منتها این هم کافی نیست بلکه حضرت حق در کنار نور اسمِ عزیزش، حکیم‌بودنش را هم می‌آورد.

نورِ اسم «حکیم» نور عجیبی است. فرموده‌اند: با جلوه‌ی عزتش قهر خودش را بر کفر و بر منیّت ظاهر کرد و با جلوه‌ی نورِ حکیم‌بودنش، حقیقت را به تفصیل آورد؛ حرف خوبی از جناب عبدالرزاق کاشانی است. می‌فرماید: وقتی اسم حکیم به ظهور آید، حقیقت را از اجمال به تفصیل می‌آورد تا انسان متوجه‌ی جایگاه حقیقی هر چیزی باشد. اگر به نور اسم «عزیز» منیّت را از ما گرفت، با نور اسم «حکیم»، خودش را در همه‌ی مظاهر به ما داد تا معلوم شود تمام عالم پر از انوار الهی است، و هرچیز با حکمت خاصی در صحنه است. با توجه به آن‌چه گفته شد می‌فرماید: در سماوات و ارض به من نگاه کن و در آیه‌ی بعد می‌فرماید: در خلقت خودتان و جنبندگان زمین به من نگاه کن و در آیه بعد می‌فرماید: در این انضباطی که در عالم هست به من نگاه کن.

در این آیات سه گانه بحث و گفتگوی خدا با ما در میان است، زیرا در آیه‌ی ۶ می‌فرماید ما آن‌ها را به نور حق بر تو خواندیم، یعنی آن‌چه در آسمان‌ها و زمین و در جنبندگان است گفتگوی خدا است با ما.

ابتدا فهمیدیم در این سوره بناست با خدای عزیزِ حکیم رابطه برقرار کنیم. در ادامه می فرماید بنا است در آسمان‌ها و زمین و در آینه‌ی جنبندگان و در انضباط عالَم، با من رابطه برقرار کنید. می فرماید:

﴿إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ(3)﴾

برای مؤمنین که باور به حضور حضرت حق و خالقیت او دارند، در آسمان‌ها و زمین آیاتی هست که چشم اندازهایی می‌باشند جهت نظر به خدا. از این زاویه مواظب باشید که تنها و روی این آیات فکر نکنید، نگاه کنید ببینید خداوند از طریق نظرانداختنِ ما به عالَم از این زاویه دارد با ما گفتگو می‌کند؛ مثل همین حالا که بنده دارم با شما سخن می‌گویم که ناخودآگاه با احوالات بنده ارتباط برقرار می‌کنید، به صِرف فهمیدن معنای کلماتِ بنده مسئله تمام نمی‌شود.

«آیت»، یعنی چیزی که نشانه است. مثل گنبدِ مسجد که نشانه‌ی مسجد است. گنبد نمی‌گوید من مسجدم، بلکه با نشانه‌ای که به ظهور آورده، حرف خود را زده است. خداوند می‌فرماید در سماوات و ارض، برای مؤمنین اشاراتی است. اولاً: چرا فرمود مومنین؟ و چرا در آیه بعدی فرمود «لِقَوْمٍ يُوقِنُون» و در آیه بعد فرمود: «لِقَوْمٍ يَعْقِلُون». این معلوم است که باید با رویکردهای متفاوت با چهره‌های مختلفِ مخلوقات روبه‌رو شد و با آن‌ها گفتگو کرد. مؤمن کسی است که باور دارد این دنیا خداوند دارد. مؤمن کسی است که قبول دارد این عالم بدون

هدف خلق نشده است. برای همین قرآن با کسی حرف می‌زند که در این حد از شعور برخوردار است که این عالم به خودی خود نمی‌شود موجود باشد و فهم این نکته چندان مشکل نیست. بنده همیشه عرض کرده‌ام شیطان هم این اندازه قبول دارد که به خدا می‌گوید: «خَلَقْتَنِی مِنْ نَار» این‌که بعضی‌ها می‌گویند خدا را قبول نداریم، خودشان هم می‌دانند دروغ می‌گویند. عموماً دنبال بهانه‌ای برای کارهای خلافی هستند که می‌خواهند انجام دهند. یا می‌گویند ما خدا را قبول نداریم چون از موضوعی ناراحت‌اند. علماء می‌فرمایند این‌ها عصبانی‌اند نه این‌که مرتد شده‌اند.

می‌فرماید: «إِنَّ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی این عالَم، «بودنی» دارد که نمی‌تواند از خودش باشد و از این زاویه دارد خود را به تو نشان می‌دهد و با تو سخن می‌گوید. علامه طباطبایی دقت خوبی به شما می دهند؛ می‌فرمایند در آسمان و زمین آیاتی هست برای مؤمنین، خودِ آسمان و زمین هم آیات است. یک وقت می‌گوییم کف مسجد را به خوبی مهندسی کرده‌اند، ولی یک وقت منظورمان کلّ مسجد است. به گفته‌ی علامه خود آسمان‌ها و زمین و جهات مختلف آن‌ها طوری است که اشاراتی به حضور یگانه‌ی حق دارند و برای مؤمنین تغذیه‌ی خوبی است که با خدا مأنوس باشند.

اگر کسی در این حدّ باور دارد که عالَم، خدا دارد؛ می‌توانیم با او این نکته را در میان بگذاریم که خداوند چه نوع «بودنی» را به عالَم داده است؟

با نظر به یگانگی که در عالم هست و هرچیز در جای خودش قرار دارد و انضباطی که دارد و بهتر از آن ممکن نیست؛ حضور خدا را در کلیّت عالَم به یگانگی می‌یابیم. یعنی:

یا سبو، یا خُم میّ، یا قدح باده کنند یک کف‌خاک دراین میکده ضایع نشود

ممکن است بفرمایید ما از این‌ها گذشته‌ایم. بنده هم قبول دارم که نسل موجود از این نحوه نگاه به عالم، گذشته است و روی‌هم‌رفته پذیرفته است که عالم را خدای یگانه خلق کرده است، ولی اگر می‌خواهید با این نسل در این رابطه گفت و گو کنید باید وجوه عمیق‌تری از حضور خدا در عالم را با او در میان بگذارید. بنده هم به همین جهت تأکید دارم فضایی که آیه می‌خواهد با شما در میان بگذارد بیش از این حرف‌ها است.

گفتگوی آیه با مؤمنین است و نه با کافران. می‌فرماید به این عالم نگاه کن، در این عالم اشاراتی برای وجه ایمانی‌ات می‌یابی. در واقع می‌خواهد تو را با وجه ایمانی‌ات آشنا کند، می‌گوید مگر مؤمن نیستید؟ پس نحوه‌ی نگاه‌تان را در خلقت آسمان‌ها و زمین و در راستای

روبه‌روشدن با وَجه ایمانی‌تان شکل بدهید. در همین رابطه به آیه نگاه کنید. می‌فرماید: «إِنَّ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآیَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِینَ».

ممکن است بفرمایید وقتی از این زاویه به آیه نگاه کنیم از ابعاد دیگرِ مسئله غفلت می کنیم، بنده با شما موافقم، به همین جهت آیات بعدی را به میان می آورد. در این آیه ما را دعوت می کند که با فطرت‌مان که بر توحید نگاشته شده به صحنه بنگریم که خداوند در این آیه با تو در میان می گذارد که در کلّ آسمان و زمین می‌یابی، خداست که با یگانگی خود دارد خدایی می کند.

﴿وَفِی خَلْقِکُمْ وَمَا یَبُثُّ مِن دَابَّةٍ آیَاتٌ لِّقَوْمٍ یُوقِنُونَ(4)﴾

اگر اهل یقین باشید و اگر وَجه یقینیِ خود را بشناسید، در خلقت خودتان و خلقت جنبندگان نشانه‌هایی را می‌یابید که جوابگوی وجه یقینی شما و هر آن‌چه مربوط به اهل یقین است می‌باشد. وجه یقینی، همان وجه قلبی انسان است که متوجه‌ی ملکوت عالَم است. یعنی اگر قلبت را حفظ کرده باشی و در حسیّات منجمد نشده باشید، متوجه مقام تجرد خود و جنبندگان می‌شوید. در خلقت خودتان «فِی خَلْقِکُمْ وَمَا یَبُثُّ مِن دَابَّةٍ» و در آن‌چه از موجودات جنبنده که در عالم پراکنده هستند، برای اهل یقین چیزهایی هست. یعنی اگر اهل یقین باشیم عالَم از زاویه بودن موجودات زنده، اعم از خود ما و دیگر جنبندگان، با ما حرف دارد. این روزمرّگی‌ها است که نمی گذارد وَجه ملکوتی عالم را بنگریم و با آن وَجه رابطه برقرار کنیم. اگر بتوانیم در هویت اهل یقین قرار بگیریم می بینیم عالم پر است از اشاراتی که نشان می‌دهد چگونه عالم به خدا وصل است. به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «فَسُبْحَانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ»(یس/۸۳) منزه است خداوندی که ملکوت همه چیز به‌دست اوست و همه چیز به او ختم می‌شود. اهل یقین متوجه این نحوه «بودن» برای عالم هستند و ابراهیم‌وار، ملکوتِ عالم را می‌نگرند و خود را در وَجه یقینیِ خود حفظ می کنند و مواظب‌اند روزمرّگی‌ها آن‌ها را از حضور در آن ساحت محروم نکند. خدا رحمت کند شهید حججی را که یک‌مرتبه در تاریخ ما ظهور کرد تا معلوم شود راه ملکوت بسته نشده است. بعضی‌ها فکر می کردند قصّه‌ی شهادت تمام شده است. یک‌مرتبه آن مرد الهی، ملت ایران را با ملکوت انقلاب اسلامی آشنا کرد. تشییع پیکر بی سر ایشان را دیدید چه غوغایی به پا کرد؟ عرایضی در این مورد در جزوه «شهید حججی وجدان تاریخی ما و انقلاب اسلامی» شد، إن‌شاالله آن بحث متذکر امر ملکوتی ما باشد. شهید محسن حججی، وجدانِ تاریخی ما و

انقلاب اسلامی شد تا ما ملکوت خود را که منجر به بازگشت به یقین می‌شود، فراموش نکنیم. مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» صبح زود به زیارت بدن مبارک او بروند که برای کم کسی این کار را می‌کنند. شهید حججی با ملکوت ما به گفتگو نشست و آیه‌ای شد تا انقلاب اسلامی را متذکر شود. خداوند می‌فرماید: «وَفِی خَلْقِکُمْ وَمَا یَبُثُّ مِن دَابَّةٍ آیَاتٌ لِّقَوْمٍ یُوقِنُونَ» در خلقت شما، در ابعاد ملکوتی‌تان اشاراتی هست، در مواجهه با مقام یقین‌تان.

اگر به ابعاد ملکوتی یعنی وجه مجرد «حیات» خود و سایر موجوداتِ زنده نظر کنید و قلب خود را به صحنه بیاورید، می‌یابید که چگونه «بودنی» هستید. به همین جهت وقتی به «گلستان شهداء» مشرّف می‌شوید، متوجه «بودنی» خاص از خود می‌شوید. این همان احساسِ بودن با وجه قلبی است که می‌فرماید اگر بُعد قلبی خود را به میان آورید، می‌یابید که در عالم چه خبرهایی هست. باور بفرمایید در آن زندگی که نتوانیم به ملکوت آیات الهی نظر کنیم آن زندگی، مرگ است. آن زندگی که نتوانیم جان‌مان را زنده نگه داریم تا شهید حججی‌ها به عنوان اشاره‌ای به ملکوت انقلاب اسلامی به ظهور آیند، و آن‌ها را نفهمیم و نسبت به شهادت آن‌ها بی‌تفاوت باشیم؛ این سیاه‌ترین مرگِ ممکن برای ما است، مرگی سیاه، می‌خواهی فیلسوف باش و می‌خواهی عارف. زندگی یعنی با جلوات الهی و مظاهر عالیه‌ی او زندگی کردن.

خدا علامه طباطبایی را رحمت کند می‌فرمایند چرا در آن آیه فرمود: «المؤمنون»، ولی این‌جا می‌فرماید: «لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ»؟ چون «یوقنون» یعنی آن‌هایی که همواره در یقین ادامه می‌یابند. مؤمن در حدّی است که معتقد است این دنیا خالق دارد، اما «یوقنون» یعنی کسانی که در یقین سیر می‌کنند. به تعبیر ایشان در «یوقنون» استمرار هست.

این موضوع را که اهل یقین با ملکوتِ عالم مرتبط‌اند، می‌توانید در آیه‌ی ۷۵ سوره‌ی انعام دنبال کنید که می‌فرماید: «وَکَذَلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ» اهل یقین، ملکوت را می‌بینند.

جسم من، ناسوتِ من است. روح من، احوالات و احساسات و ملکوت من است. می‌فرماید اهل یقین با ملکوت عالم روبه‌رو می‌شوند. إن‌شاءالله شما در این دنیا با نظر به آیات الهی از وجه ملکوتی‌تان بهره‌مند شوید.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه دوم

عالَم، آینه گفتگوی خدا با انسان‌ها

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، حـم (1) تَنْزِيـلُ الْكِتَـابِ مِـنَ اللَّـهِ الْعَزِيـزِ الْحَكِـيمِ(2) إِنَّ فِـي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ(3) وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُـونَ(4) وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ(5) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِـهِ يُؤْمِنُونَ(6) وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ(7)﴾

با اعلان «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» افقی جدید و نـوری جدیـد بـر جـان پیـامبرﷺ گـشوده می‌شود و حضرت منتظر می‌مانند تا خبـری آسـمانی از راه برسـد و قاصـدِ منـوّری مثـل جنـاب جبرئیلؑ، سخن‌هایی را با حضرت در میان بگذارد. به آیه نگاه کنید که می‌فرماید:

﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ(6)﴾

ای پیامبر! آن آیات که بر تو خواندیم، آیـاتی بـود کـه بـه نـور حـق و در راسـتای بـه میـان آوردن حقیقت خواندیم. پس آنهایی که نسبت به آن آیات بی‌تفاوت‌اند، به چه چیزی تازه‌تر و زنده‌تر از نظر به خداوند و آیات او می‌خواهند ایمان بیاورند؟

می‌فرماید «علیک» بر تو خواندیم، در آیات قبلی فرمود ای پیامبر مسایلی است کـه بناسـت با تو در میان گذاشته شود. در «علیک» منظور این اسـت کـه خداونـد در ابتـدا بـا پیـامبر خـود

مسائلی را در میان می‌گذارد و پیرو آن با توجهی که دیگران به آن آیات می‌کنند، احوالات آن‌ها را هم در بر می‌گیرد.

سؤال این است که وقتی خداوند با پیامبر خود این آیات را در میان می‌گذارد و با توجه به این‌که خطاب آن آیات بر جان پیامبرﷺ است، چه احوالاتی بر جان و روح پیامبرﷺ می‌گذرد؟

در آیه‌ی سوم این سوره، بحث مؤمنین را به میان آورد و فرمود: «إِنَّ فِی السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآیَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِینَ» آنچه در آسمان‌ها و زمین هست آیات و نشانه‌هایی از ربوبیت حق است برای مؤمنین و سپس ما را متوجه نسبت خاص خدا با اهل یقین می‌کند که آن‌ها از چه منظری به خدا در عالم نظر دارند. می‌فرماید: «وَ فِی خَلْقِکُمْ وَ مَا یَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آیَاتٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ» در خلقت‌تان و خلقت هر جنبنده‌ای که دارای حیات است، آیاتی است برای اهل یقین. پس اولاً: جان پیامبر خداﷺ مورد خطاب است و در دل خطاب با پیامبر است که می‌فرماید نحوه‌ی برخورد افراد با حقایق عالم متفاوت است و هر بُعدی از ابعاد شخصیت انسان‌ها با نحوه‌ای از حضور خدا رابطه برقرار می‌کند و نشانه‌های خدا را می‌نگرد. به احوالاتی که بر پیامبر خداﷺ در راستای سخنی که خداوند از طریق این آیات با آن حضرت در میان می‌گذرد، فکر کنید. در حالی‌که در این آیات دستورات به صورت تعلیمی نیست که خداوند هم مثل معلم درس بدهد، بلکه بحث از اشاره و توجه به آیات موجود در عالم است.

در آیه‌ی ۶ فرمود: «تِلْکَ آیَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَیْکَ بِالْحَقِّ فَبِأَیِ حَدِیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آیَاتِهِ یُؤْمِنُونَ» آیاتی که با تو در میان گذاشته می‌شود، نشانه‌های حضور حضرت اللّه است که در راستای حقانیت‌شان بر تو خوانده شد. پس به چه چیز تازه‌ای بعد از آن‌که خداوند از آن طریق به ظهور آمده و آیات و نشانه‌های خود را به نمایش گذارد، منکران رسالت می‌خواهند دل ببندند و بدان ایمان آورند و راه امن و آرامش را در آنجا جستجو کنند؟

می‌فرماید: «تِلْکَ آیَاتُ اللَّهِ» آیات یعنی تجلیاتی که اشاره می‌کند به حقایق، یعنی وقتی قرآن و این آیات برای پیامبر منکشف می‌شود، پیامبر خداﷺ به یک هویت و احساس متعالی و درک نورانی منوّر می‌شوند. عمده تأکید بنده روی این مطلب است که وقتی قرآن می‌خوانیم آیا نباید احساس مشترکی با پیامبر خداﷺ که این قرآن برایشان نازل شده است، در خود داشته باشیم؟

آری! مخاطب اصلی قرآن پیامبر خداﷺ است ولی آیا اشتراکی بین ما و آن حضرت در رابطه با این قرآن در میان است؟ قبول است که ما در امر سلوک إلی اللّه یک انسان واصلِ به حق داریم و یک انسان تابع. واصلِ اصلی قرآن کسی است که قرآن بر قلب مبارکش نازل شده است ولی در رابطه با این‌که این قرآن بر جان پیامبرﷺ نازل می‌شود، ما با رجوع به قرآن، در جان خود چه نسبتی باید احساس کنیم که نسبت به قرآن بی تفاوت نباشیم؟ این اولین عرض بنده است.

آیه را دوباره نگاه کنید که می‌گوید: «تِلْکَ آیَاتُ اللَّهِ» اشاره به مقام والایی دارد که این آیات در دل آن حقایق سماوی جای دارند و می‌فرماید: «نَتْلُوهَا عَلَیْک» برای تو می‌خوانیم، این چه خواندنی است که برای پیامبر خدا واقع می‌شود؟ بر روی واژه‌ی «عَلَیْک» عنایت داشته باشید، ما در نسبت با پیامبرمان وقتی این آیات بر آن حضرت خوانده می‌شود و ما با آن روبه‌رو می‌شویم، چه احساسی داریم؟ در خود کند و کاو کنید، آیا می‌توانید احساسی را در نزدیکی با پیامبر خداﷺ در خود پیدا کنید؟ سوره با «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» شروع شد، به همان معنایی که إن‌شاءاللّه رفقا یافتند که چه اشاراتی دارد. سپس فرمود: «حم * تَنْزِیلُ الْکِتَابِ مِنَ اللَّهِ» قضیه، قضیه‌ی نازل‌شدنِ کتابی است برای شما از طریق حضرت اللّه به جلوه‌ی اسم عزیزِ حکیم، که تا حدّی متوجه‌ی اشارات آن شدید: «تَنْزِیلُ الْکِتَاب» قضیه‌ی نازل‌شدن کتاب خدا، یعنی آنچه می‌شناسید و در فطرت و جان خودتان، حقیقت را تجربه کرده‌اید، همین نازل‌کردن کتاب است. «ال» معنای معرفه می‌دهد، یعنی از آن کتاب بیگانه نیستید. آنچه در جلسه‌ی قبل عرض شد را داشته باشید تا در ساحت دیگری به آیه نظر شود. حضرت عزیزِ حکیم با این سوره به میدان آمده است که «آشنایی نه غریب است» و «بر جان شما آشناست» را با شما در میان بگذارد. راستی! خداوند سخنی را که نازل کرده با چه نحوه رجوعی می‌خواهد با ما در میان بگذارد؟ ملاحظه کردید که با نور اسم عزیزِ حکیمش در این سوره آمده است تا بفرماید: «إِنَّ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآیَاتٍ لِلْمُؤْمِنِین»(۳)

می‌دانستید در آسمان‌ها و زمین نشانه‌هایی از ربوبیت خداوند هست. اگر کسی تا این‌جا آمده باشد که در حدّ ایمان خود حقیقت ماورایی وحدانی را در عالم پیدا کرده باشد، با حقایق این آسمان و زمین بر اساس همان ایمانش می‌تواند رابطه برقرار کند. در نظر بگیرید مورچه‌ای وسط شهر اصفهان بر روی یک بلندی ایستاده و خیابان‌ها را نگاه می‌کند، چه رابطه‌ای با آنچه در مقابل خود دارد برقرار می‌کند؟ مسلّم تنها در حدّ فهم آنچه در برابرش قرار دارد، با آن‌ها

رابطه برقرار می‌کند وگرنه همه چیز برایش بیگانه است، زیرا می‌تواند فهم درستی از خیابان‌ها و ساختمان‌های شهر داشته باشد.

می‌فرماید برای مؤمنین یعنی اهل ایمان به خدا، آنچه در آسمان و زمین است آیات و نشانه‌هایی خواهد بود در راستای ایمان به او. حال ایمان به خدا چه احوالی از احوالات انسان است؟ ممکن است اگر کسی که اهل ایمان است با استدلال‌هایی برایش روشن شود که این عالم مخلوق است پس خالق می‌خواهد. این حرف، حرف درستی است. ابتدا هم باید همین باور را داشت. انسانی که می‌خواهد افکارش را نظم بدهد در ابتدای امر باید به خود بگوید وجود این آسمان‌ها و زمین و نظمی که بر آن حاکم است، دلایلی است بر وجود خدای خالقِ ناظم، ولی اگر باز جلوتر آمد متوجه می‌شود این حرفِ صحیح تنها می‌تواند صورتی از حقیقت را جلوی او بگذارد و تنها می‌تواند به خدای غایب که خالق و ناظم عالم است فکر کند ولی با حضور خداوند در عالم روبه‌رو نمی‌شود، آن‌طور که متوجه شود عالم، آینه‌ی ظهور انوار الهی است و خداوند از طریق عالم با او گفتگو می‌کند. آیات یعنی آن آینه‌هایی که می‌توان در آن‌ها انوار الهی را دید. شما صبحگاهان که در فصل بهار به صحرا می‌روید، به چند صورت می‌شود در آن‌جا حاضر شوید. یک صورت آن‌که بروید ورزش کنید تا بدن‌تان سالم بماند. اما یک وقت هم می‌بینید در آن صبحگاهان، حضرت اسم لطیفِ علیم در جلواتِ این زیبایی‌ها دارد با شما گفتگو می‌کند و می‌توانید با او نسبت برقرار کنید. در این جا است که بحث «آیات» مطرح است. وقتی عالم را آیات الهی دیدید، رابطه برقرار می‌شود و گفتگو محقق می‌گردد و وجود زیبایی‌های عالم هر بار از آنِ شما می‌شود. مثل رفیق‌تان که با همدیگر گفتگو می‌کنید و رفیق شما است.

وقتی یک نجار به جنگل می‌رود به جهت شغلش، درخت‌های جنگل را الوار می‌بیند؛ در حالی‌که جنگل برای اهل معنا دارای شکوه ربّانی سرمست‌کننده است و جنگل برای او یکی از آیات الهی است، ولی با نگاه محدود نجّار آن شکوه در حجاب می رود. یک زمانی شهید مطهری با منکرین دین روبه‌رو است، معلوم است که باید صد دلیل در اثبات وجود خدا به میان آورند ولی یک وقت خودشان با خودشان و با بودن خودشان به سر می برند، در این حالت ماورای استدلال‌ها، خود را در آغوش رحمت الهی احساس می‌کنند.

همان مرحوم شهید مطهری که در خلوت، خود را غرق رحمت الهی احساس می‌کند پاورقی‌های کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» را می‌نویسند تا جواب منکر حقانیت دین را

بدهد و یا شبهاتی را که برای جوانان آن زمان پیش آمده است برطرف کنند. بنده زمانی روی موضوع «جبر و اختیار» مسئله داشتم، کتاب «انسان و سرنوشت» از شهید مطهری بسیار به کمک بنده آمد که در قضا و قدر عالم، جای اختیار کجا است. آن مرد الهی درست وقتی که نسل ما در رابطه با آن موضوع مسئله داشتند، انصافاً با دلسوزی و پختگیِ فوق‌العاده‌ای به میدان آمدند و جواب شبهات امثال ما را دادند.

این که به ما توصیه می‌شود دائماً به قران رجوع کنید و مسائل خود را با قرآن در میان بگذارید از آن جهت است که قرآن مطابق مسائل شما با شما سخن می‌گوید. امروز تقریباً این نسل مسئله‌اش بودن یا نبودن خدا نیست. این نسل می‌خواهد آیات خدا را بنگرد و بتواند حس کند که در آغوش خداست و در هر صحنه‌ای خدا با او گفتگو کند. لذا به سراغ قرآن می‌رود و می‌یابد که قرآن به او می‌گوید: حضرت اللّهِ عزیز حکیم آمده است با تو به صورتی که در سوره‌ی جاثیه هست، گفتگو کند.

می‌فرماید: «إِنَّ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآیَاتٍ لِلْمُؤْمِنِینَ»(۳)

در آسمان‌ها و زمین قصه‌هایی از حضور خداوند در میان است که خداوند با اهل ایمان از طریق آن آیات در آن‌جا حاضر است و با آن‌ها گفتگوهایی دارد. شما تا دیروز مسئله‌تان این بود که ثابت کنید این قرآن حق است ولی در حال حاضر مسئله‌تان چیز دیگری است. مسئله‌ی امثال شما این است چگونه با قرآنی که سخن خداست زندگی کنید؟ بحمداللّه انقلاب اسلامی شماها را تا جایی آورده است که امروزه به دنبال راه‌هایی هستید که چگونه با خداوند اُنس بگیرید.

آیه‌ی فوق می‌فرماید اگر حسّ ایمانی خود را به صحنه آورید و در حالی‌که به حضور خدا ایمان دارید، به دنبال نشانه‌هایی از حضور خدا در راستای ایمان خود هستید؛ بدانید «إِنَّ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآیَاتٍ لِلْمُؤْمِنِینَ» با او با نظر به نشانه‌های او زندگی کن.

«وَ فِی خَلْقِکُمْ وَ مَا یَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آیَاتٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ»(۴) بعد از آن‌که بر اساس ایمان خود به آسمان‌ها و زمین نظر کردید و با آیاتی که آینه‌ی ایمان‌تان را به نمایش آورد، از آن طریق با خداوند آشنا شدید، حال در ساحتی دیگر با آیات الهی روبه‌رو باش و او را در این ساحت تجربه کن و آن نظر به ابعاد «حیات» است در موجوداتی که به عنوان جنبندگان این عالم، آیات حیات هستند؛ از این که فرمود جنبندگان را به عنوان آیات الهی بنگرید، می‌فهمیم منظور وجه صرفاً مادی آن‌ها نیست، زیرا ما دو بُعد داریم؛ یکی بُعد مادی که همان بدن ما

باشد و دیگری بُعد غیر مادی که مربوط به روح مجرد ما است. می‌فرماید: «وَ مَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ» آنچه از جنبندگان که در سرزمین خدا گسترش یافته‌اند؛ نگاه ما را به ساحتی از این عالم می‌اندازد، که وجه حیات موجودات مدّ نظر ما باشد. بُعدی که با قلب خود می‌توانید با آن مواجه شوید لذا می‌فرماید در آن بُعد، آیاتی است «لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» برای اهل یقین، آن‌هایی که ملکوت را می‌بینند. به همان معنایی که در آیه‌ی ۷۵ سوره‌ی انعام فرمود؛ ملکوت آسمان و زمین را به حضرت ابراهیم علیه‌السلام نشان دادیم که اهل یقین شود «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ». عالم ملکوت، وجهِ فوق عالم ناسوت، یعنی عالم ماده است، وجهی که به طور مستقیم در قبضه قدرت الهی است، به همان معنایی که می‌فرماید: «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»(یس/۸۳) منزه است خدایی که ملکوت هر چیزی در قبضه‌ی اوست و به سوی او برگشت دارد.

بنده در حال حاضر با ناسوت شماها رو به رو هستم، ولی وجه باطنی و ملکوتی شما در قبضه‌ی خداوند است. فرمود برای حضرت ابراهیم علیه‌السلام ملکوت عالم را ظاهر کردیم تا اهل یقین شود.

در آخر آیه‌ی ۴ سوره‌ی جاثیه می‌فرماید برای اهل یقین، حیاتی که در جنبندگان هست، آیات و نشانه‌های خاصی است که محل و مظهر گفتگوی خداوند با آن‌ها است. از این بُعد، جنگل برای یک نجّار، آیت و محل گفتگو با خدا نیست زیرا او از جنگل الوارها را می بیند. اما برای اهل یقین که نظر به ملکوت عالم دارند، جنبندگان به جهت حیاتی که دارند، آیتِ نمایش حضور خدا است به آن صورت خاص. اگر با حیاتی که آن‌ها دارند رابطه‌ی قلبی برقرار کنید و آن‌ها وجه ملکوتی‌شان را با ما در میان بگذارند، به نوعی با ما گفتگو می کنند. زیرا اساساً قرآن آمده است تا خدا با ما سخن بگوید، حال ملاحظه کنید چگونه با ما گفتگو می کند.

مگر در ابتدا نفرمود: «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»(۲) نزول کتابی است از خدای عزیز حکیم؟ حال در همین رابطه می‌فرماید: در خلقت شما و سایر موجوداتی که به عنوان موجوداتی جنبنده در عالم پراکنده‌اند، آیاتی برای اهل یقین هست تا خداوند از طریق جلواتی که در این موجودات دارد، پایه‌ی گفتگو با شما را به میان آورد؛ با نظر به میدان نمایش انوار حیات که همه تجلیّات الهی‌اند، خطاب به اهل یقین که به باطن خود آگاهی دارند.

با همان وجه باطنی که با حضرت رب العالمین روبه‌رو شدیم و در مقابل سؤال «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» جواب دادیم: «بَلَى شَهِدْنَا»(اعراف/۱۷۲)، قرآن می‌فرماید خداوند همه‌ی انسان‌ها را از پشت پدران‌شان اخذ کرد و از آن‌ها پرسید: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» و آن‌ها همه گفتند «بَلَى شَهِدْنَا» آری تو رب ما هستی. ملاحظه می‌کنید که بحث «رب» در میان است. یعنی خداوند به اعتبار ربوبیتش که ربّ العالمین است به گفتگو آمد، آن جلوه‌ی پنهانی عالم که موجب این مظاهر شده است. شما استاد بنّا را در این ساختمان نمی‌بینید ولی می‌دانید که این ساختمان با برنامه و مدیریت او ساخته شده است. آن وقت که گفتید: «بَلَى شَهِدْنَا»، به ربوبیت حضرت حق و اوج مدیریت پروردگار عالم نظر کردید. به همین جهت باباطاهر می‌گوید:

من از قالو بلی تشویش دیرم گنه از برگ و بارون بیش دیرم

نگران است که چرا برعهدی که در آن موقعیت با خدا بسته است، پایدار نمانده. به تعبیر دیگر:

یادتان باد ای به جان‌تان شور میّ آن اشارت‌های ساقی پی ز پی

شما میِّ رؤیت حق را نوشیده‌اید که همان رؤیت با وجه «یوقِنُون» یا وجه قلبی شما است. آیا با آن وجه قلبی که نگاهی است به حیات خود و همه‌ی جنبندگان، به عالم نظر کرده‌اید و ببینید علاوه بر این ظاهر ناسوتی، ملکوتی دارد که همان وجه حیاتی عالم است؟

باز برمی‌گردیم و از ابتدا آیات را مدّ نظر قرار می دهیم که می‌فرماید: «حم(1) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»(2) قصّه، قصّه‌ی کتابی است که از طرف اللّهِ عزیز حکیم آمده تا با شما گفتگو کند. ای اهل یقین، کسانی که با وجه قلبی و یقینی خود آماده‌اید تا خدا با شما گفتگو کند، بدانید «وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» در نوع خلقت شما و هر جنبنده‌ای که در عالم پراکنده است نشانه‌هایی برای شما هست، خود را به سوی آن نشانه‌ها بگشایید. بعد از آن‌که در آیه‌ی ۵ نکاتی مثل اختلاف شب و روز و نزول باران و حیات بخشیدن به زمین مرده و وزیدن بادها را در میان گذارد، در آیه‌ی بعدی می‌فرماید:

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ»(۶) ای پیامبر! آن آیاتِ خداوند را در راستای حقانیتی که در برداشتند، بر تو خواندیم. حال آن مردم پس از توجه به آن آیات، دیگر به چه سخنی تازه و زنده به غیر از تجلیات خداوند و آیات او می‌خواهند ایمان بیاورند؟ مگر بدون آنکه خود را فریب دهند، چیز دیگری جز خدا هست که بتوانند به آن دل بسپارند؟ در آیه ی ۴ فرمود: در خلقت شما و در این موجودات زنده آیاتی و

جلواتی هست که خداوند از آن طریق با شما گفتگو می کند. اگر همین‌طور نظر به آیات عالم را ادامه دهید ملاحظه خواهید کرد خداوند با ما سخن ها دارد. اشارات حضرت ربّ العالمین ما را به خود می آورد که باید در این موجودات به وجه باطنی و ملکوتی آنها، با وجه قلبی خود رجوع کنید و یقین خود را سر زنده نگه دارید! در ادامه همان طور که عرض شد می‌فرماید:

﴿وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ(5)﴾

قصّه، قصّه‌ی نزول کتابی است که با هویت اللّه در جلوه‌ی عزیز حکیم آمده است تا با شما از اختلاف لیل و نهار و نظام عالَمی که روبه‌روی شما است، سخن بگوید. می‌فرماید اولاً: «وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»، ثانیاً: «وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ»، ثالثاً: «فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»، رابعاً: «وَ تَصْرِيفِ الرِّيَاحِ»؛ همه و همه «آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» نشانه‌هایی هستند برای آن‌هایی که در امور تعقل می کنند. شما با نگاه به آنچه خدا متذکر می‌شود و در رابطه با آن‌ها می‌توانید با وجهِ عقلانی‌تان برخورد کنید و با خدا گفتگو نمائید. می‌فرماید: «آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» یعنی همه‌ی عالم نشانه‌هایی‌اند تا بشر عقل خود را به میان آورد و بین حق و باطل و خوب و بد تمیز دهد و عالم را آینه‌ی ظهور عقل مطلق الهی بنگرد.

ممکن است بعضی از انسان‌ها با پیروی از هوس خود، عقل‌شان را زیر پا بگذارند، اما در همان حال هم می‌دانند دارند اشتباه می کنند. پس شما اگر از عقل‌تان استفاده کنید و آن را به میدان بیاورید، عالم از آن چهار جهت که آیه متذکر آن‌ها است، محل گفتگوی خدا با شما می‌شود. تمام بحث بنده بر روی نظر به آیات الهی در عالم است که آینه‌ی گفتگوی خدا با شما است. عده‌ای از عزیزان سعی دارند با دلایل علمی که در رابطه با عالم مدّ نظر دارند، نظم عالم را مدّ نظر آورند تا خدای ناظم را اثبات کنند، قصد بنده این نیست که با توجه به نظم جهان خدای ناظم را ثابت کنم.

شهید مطهری می‌فرماید، با برهان نظم، خدا به عنوان خدایی که واجب الوجود و کمال مطلق است، ثابت نمی‌شود بلکه به کمک آن برهان، متذکر می‌شویم «عالَم نظم دهنده‌ای دارد» که در جای خود حرف خوبی است ولی به هر حال برهان نظم بیشتر حالت تذکر دارد، ولی ما فعلاً در جای دیگری هستیم. مسئله‌ی ما، نه نظم عالم است و نه مخلوقیت عالم. بحث بر سر آن است که عالم مظهر اسماء الهی است و از این مهم‌تر مسئله‌ی ما «بودِ» ماست در نسبت با عالم و این که ما در حال حاضر با توجه به این آیات که گفتگوی خدا است با ما، چه نوع بودنی

داریم. بودن ما تا کجا می‌تواند حضور داشته باشد تا خداوند از طریق عالم با ما گفتگو کند و ما رابطه‌ای خاص با خدا برقرار کنیم؟ در حدّی که اگر عقل‌مان را به میان آوریم عالم با عقل ما آن چهار نکته را در میان می‌گذارد که یکی از آن‌ها تعقل در «اختلاف لیل و نهار» است ازآن جهت که در آینه‌ی اختلاف شب و روز حضور خدا را به تماشا بنشینیم و یک نوع اُنس با خدا پیش می‌آید، این غیر از آن است که بخواهید از این طریق وجود خدا را اثبات کنید، بلکه بحث از روبه‌روشدن با حقیقتی است که در اختلاف لیل و نهار در منظر جان شما قرار می‌گیرد.

می‌بینید باران می‌آید و با نشاطِ تمام متوجه رحمت الهی می‌شوید که فهم خوبی است ولی در اینجا بحث در آن است که خدا با انوار الهی‌اش با ما گفتگو می‌کند و این دیگر نوعی فکرکردن نیست، نوعی رؤیت است، زیرا در تمام آیات فوق، ما را متذکر این امر می‌کند که «لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ* آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ* آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» این‌جا آیات معنای خاصی می‌دهد، بحث در نمایاندن حقیقت است و نه خبردادن از آن و یا اثبات آن.

فرمود: «وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» همان کوتاه و بلندبودن شب و روز که از آغازینِ خلقت بدون دگرگونی، هماهنگ با فصول چهارگانه در کلّ زمین این را می‌یابید و حقیقتی را در آن نظاره می‌کنید. اختلاف لیل و نهار یعنی به ظهورآمدن نور حضرت حق در عالم «وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ» و آنچه از آسمان نازل می‌کند از رزق. همه‌ی ارزاق ما از باران است که از آسمان نازل شد. با روبه‌روشدن با این پدیده چه حسّی دارید؟ خداوند با پیش‌آوردن این پدیده، با ما موضوعی را در میان می‌گذارد تا باب گفتگو گشوده شود.

فرمود: «فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا (5)» در نتیجه‌ی آنچه از آسمان نازل شد، زمین از مرده‌بودنِ زمستانی‌اش به حیات بهاری‌اش می‌رسد و چیز مهمی در مقابل ما گشوده می‌شود تا به آن آغازها و سرآغازها بنگریم که چه چیزی در پشت این رویداد در صحنه است. «وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ» و بادهایی که ابرها را از این سو به آن سو می‌برد، تا لقاح انجام گیرد و از آن طرف جابجایی هوا حکایت از تدبیری دارد تا هر لحظه با هوایی تازه روبه‌رو شویم. حال از حیات زمین توسط باران و اختلاف روز و شب و غیره چه چیزی را با چشم عقل در مقابل خود می‌یابید؟ راه گفتگوی خدا از طریق عقل را چه نوع از گشودگی بین خود و پروردگار عالم ارزیابی می‌نمایید؟

تمام تلاش بنده این بود که فضا به سوی آیه‌ی ۶ برود که خطاب به رسول اللّه ﷺ می‌فرماید: «تِلْکَ آیَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَیْکَ بِالْحَقِّ فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآیَاتِهِ یُؤْمِنُونَ».

این‌ها که برشمرده شد و قرآن به آنها اشاره کرد، همه نشانه‌هایی از حضور خدا در عالم بود، به صورت‌های گوناگون و در خطاب به ابعاد گوناگون انسان‌ها که آن‌ها را ای پیامبر برای تو در راستای توجه به حق و حقیقت، خواندیم. حال بعد از نظر به حضرت اللّه و نشانه‌های او در این صحنه‌ها، مخالفان تو به کدام سخن نو و توجه برانگیزی می‌خواهند ایمان بیاورند و دل بسپارند؟

باور بفرمایید انسان با نظر به آیه‌ی فوق طاقتش طاق می‌شود که خداوند چگونه با ما دارد سخن می‌گوید. در روایت داریم وقتی آیات برای پیامبر نازل می‌شد، آن‌قدر بر مرکبی که سوار بودند فشار می‌آمد که به‌خوبی مشخص بود، حتی مرکب تحمّل آیاتی که بر پیامبر خدا ﷺ نازل می شد را نداشت. راستی چه نسبتی بین فشارِ روحی پیامبر و تحت تاثیر قرار گرفتن حیوان بود، چیز عجیبی است. یا از حضرت صادق علیه السلام داریم پیامبر ﷺ گاهی در هنگام نزول آیات در حال مدهوشی می‌رفتند. در احوالات حضرت صادق علیه السلام داریم یک شب تا صبح آیه‌ای را تکرار کردند و به حالت مدهوشی رفتند. از حضرت علت را پرسیدند فرمودند این‌قدر تکرار کردم تا آیه را از خود خدا گرفتم. یعنی جبرئیل هم واسطه نبود. در آیه‌ی فوق می‌فرماید آن آیات را در راستای حقانیت حضرت اللّه بر تو نازل کردیم و جایی برای سخن دیگری نمی‌ماند، تا کسی دل به آن بسپارد و به آن ایمان بیاورد.

اختلاف لیل ونهار را می‌توان تجربه کرد، همان‌طور که دیوارِ ساختمان را می‌توان دید، ولی وجه ملکوتی عالم را چگونه بنگریم؟ می‌فرماید: ای پیامبر! آن آیات و آن وجوهِ متعالیِ ملکوتی و آن گفتگوهای نورانی عالم را بر تو می‌خوانیم، و «بِالْحَقِّ» هم می‌خوانیم. زیرا جای دیگری نیست که انسان‌ها بروند و به آن‌جا دل بسپارند. لذا فرمود:

«فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآیَاتِهِ یُؤْمِنُونَ» حدیث یعنی چیز نو. نور، حدیث است زیرا دائماً نو و جدید است. ستون این مسجد حدیث نیست. ولی وجه ملکوتی عالم که محل ظهور آیات الهی است، همواره به سوی انسان‌ها گشوده است و ما را متوجه‌ی حقیقتی بی‌کرانه می‌کند که انتها ندارد، هر مرحله از وجه ملکوتی عالم، دروازه‌ای است گشوده برای ورود به ساحتی دیگر و نظر به جلوه‌ای از جلوات حضرت ربّ العالمین و تنها جایی که جای ایمان است و ارزش ایمان آوردن به آن را دارد و می‌توان بدان دل سپرد و به آرامش رسید، در این وادی است.

فرمود آیات را «بِالْحَقِّ» بر تو خواندیم یعنی با این منظرها با تو به گفتگو نشستیم و حقیقت را در مقابلت قرار دادیم. آنچه یافتی «بِالْحَقِّ» و حقیقت بود و نه «بالباطل» و توهّمی. به قول جناب عبدالرزاق کاشانی در تأویلاتش «تِلْکَ آیَاتُ اللَّهِ» یعنی آیات سماواتِ ارواح و ارضِ جسم و آیات حیاتِ مربوط به موجودات، همه و همه منظور است. خداوند در این آیه می‌فرماید: اگر نظر کنی، حقیقت از طریق آیاتی که بر تو خوانده شد و با تو در میان گذاشتیم، آن‌چنان به ظهور آمده و آن‌چنان حقانیت موضوع را نشان می‌دهد که جایی نمی‌ماند تا بشود در آن‌جا مأوا گزید، مگر در نزد حضرت حق.

«فبأیّ حدیثٍ» آیا راه دیگری هست تا منکران حق و حقیقت، بعد از روبه‌روشدن با نور خدا در آیاتش، بخواهند به آن دل بسپارند؟ دو راه بیشتر ندارید یا به خود و توانایی‌های خود توجه کنید، و یا برگردید به آغازِ آغازها که منشأ همه‌ی امور است و در همه‌جا حیّ و حاضر می‌باشد و با آیات و نشانه‌هایش در عالم، انوارِ خود را در منظر ما قرار می‌دهد. راه اول که بخواهیم به خودمان امید ببندیم، با هزاران خطا همراه می‌شویم و به هیچ آرامشی نمی‌رسیم، زیرا خداوند عالَم را به دست ما نداده است و بدون نشستن در کشتیِ امنِ حضور حضرت «اللّه» در عالَم در هیچ‌کجا امنیت و آرامشی وجود ندارد. ولی اگر بتوانیم به آغازِ آغازها و اصلِ اصل‌ها یعنی خداوند که ربّ العالمین است رجوع کنیم و در او مأوا گزینیم حقیقتاً به جایگاه امن و مأوایی قابل اعتماد رجوع کرده‌ایم. این است جایگاه سوالی که در آخر آیه‌ی۶ با ما در میان گذارد.

ایمان، نقطه‌ی اطمینان اصیلی است که هیچ چیزی بعد از آن نیست و این با رجوع به خدا محقق می‌شود. چگونه می‌توانیم به این خدا برسیم؟ خدایی که جایی برای امید به غیر نمی‌گذارد؟ با استدلال به چنین خدایی که بتوان به او ایمان آورد نمی‌رسیم، هر چند استدلال در جای خود لازم است تا اگر کسی به وجود خدا اشکال داشت، اشکالش برطرف شود ولی ایمان به خدا با نظر به جلوات او در آینه‌ی آیات الهی در عالم شکل می‌گیرد و این، مهم‌ترین موقعیت است برای انسان و لذا در ادامه فرمود: «وَیْلٌ لِکُلِّ أَفَّاکٍ أَثِیم» یعنی هلاکت و نابودی برای هر فریب‌کارِ گناه‌آلوده در میان است از آن جهت که با محرومیت بزرگی که آن محرومیت از اُنس و گفتگو با خداوند است، روبه‌رو است. اهل یقین و اهل تعقل به آن‌جا نظر می‌کنند، نه آن‌که تنها فکر کنند. مثل وقتی که باران می‌آید و انسان خود را در فضای رحمت الهی احساس می‌کند. این غیر از فکر و استدلال است که بیشتر جهت رفع شبهات عقلی است.

تجربه‌ی بنده در تدریس با دانشجویان این بود که وقتی خدا را برای دانشجویان اثبات می‌کردیم، تازه در مقابل ما انکارشان گُل می‌کرد. در حالی‌که در قلب‌شان خدا را قبول داشتند، ولی وقتی سعی می‌کردیم چشم‌اندازی از حضور خداوند در عالَم را در مقابل‌شان قرار دهیم، نه‌تنها همراهی می‌کردند بلکه به قول خودشان برایشان نتیجه‌بخش هم بود. صرف اثبات وجود خدا مثل آن نیست که انسان، خود را در آغوش خدا احساس کند و در منزلگاهِ تجلیات الهی قرار گیرد. آری! همان‌طور که عرض شد اگر کسی نسبت به وجود خدا اشکال داشته باشد و یا شبهه کند؛ باید بتوان با دلایل عقلی، وجودِ خداوند را برایش اثبات کرد. ولی این، غیر از ایمان به خداوند است که برای رسیدن به آن باید منزل‌های بلندی را طی نمود.

باید پرسید برای رسیدن به ایمان از کجا باید شروع کرد؟ آن ایمان و آرامشی که با نظر به جلوات مختلف حضرت حق پیش می‌آید، چیزی است ماورای باورهایی که از طریق استدلال باید به وجود خدا و قیامت داشته باشیم. آن‌جایی که باید با عقل خود آیات و جلوات الهی را ببینیم و با وجوهی که خداوند در معرض نگاه ما قرار داده، رابطه برقرار کنیم؛ چیزی است برای رسیدن به نقطه‌ی اطمینان اصیلی که چیزی ماورای آن نیست تا خود را با آن آرامش ببخشیم. این، آن خدایی است که آغازِ آغازینِ همه‌چیز است. آیا بعد از این خدا جایی هست که به آن‌جا رجوع کنیم؟

چگونه باید خدا را بیابیم که «بَعدی» برای او مطرح نباشد. مسلّم با مباحث کلامی و استدلالی نمی‌توانیم او را آن‌گونه بیابیم، به همین جهت در ادامه می‌فرماید: «وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» هلاک باد بر هر فریب‌کارِ آلوده.

«ویل» یعنی هلاک. می‌فرماید بیچاره آن کسی که با چنین چشم‌اندازی می‌تواند در عالم با آیات روبه‌رو شود که خود را گرفتار انواع وارونه‌دیدن‌ها و آلودگی‌ها کرده است و مسلّم از زندگی هیچ بهره‌ای نخواهد برد.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه سوم

اصیل‌ترین مأوا

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿تِلْکَ آیاتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ فَبِأَیِّ حَدیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آیاتِهِ یُؤْمِنُونَ(6) وَیْلٌ لِکُلِّ أَفَّاکٍ أَثیمٍ(7)﴾

عنایتً دارید که آیات مکّی چند خصوصیت دارند: اولاً: زیربنای تفکر توحیدی جامعه‌ی اسلامی را متذکر می‌شوند و شکل می‌دهند. ثانیاً: ابعاد درونی انسان یعنی وجه انسانی انسان را مورد خطاب قرار می‌دهند و عملاً نتیجه این می‌شود که وقتی قرآن احکام و دستورات اجتماعی را مطرح می‌کند، مسلمانان آن دستورات را با جدیّت نگاه توحیدی می‌بینند.

یکی از مشکلات امروزِ ما به عنوان جوامع اسلامی در این است که در زندگیِ دینی خود به نحوه‌ی «بودن» خود نسبت به باورهای دینی‌مان توجه نداریم. البته نسبت به حقایق عالم، باورهای اولیه را داریم و مردم به خدا و ابدیت و نبوت و امامت، باور دارند. این تهمت است که می‌گویند این باورها از سر عادت است. نه؛ دینداری ملت‌ها عادت نیست، ولی ممکن است حقایق عالم را تنها به عنوان یک باور پذیرفته باشند، ولی «بودن» خود را جدای از باورهایشان احساس کنند. در حالی‌که پیامبران خداﷺ بودن‌شان عین باورهای‌شان است. یعنی باورهای آن‌ها قلبی است و چنین راهی را در مقابل ما گشوده‌اند.

هر اندازه دینداری‌ها، قلبی و عمیق باشد بهتر می‌توانیم از بحران‌های زندگی عبور کنیم. از خودتان نمی‌پرسید چگونه در صدر اسلام یک دین که در ابتدا هیچ‌کس آن را به رسمیت نمی‌شناسد و می‌خواست فکری را به میان آورد که مردم آن جامعه هیچ سابقه‌ی ذهنی با آن نداشتند، تا آن حدّ جلو می‌رود و در آن جامعه جا باز می‌کند؟ آیا جز به جهت آیات مکّی بود که وجه انسانی و آن ابعاد اصیل انسانی را با آن‌ها در میان گذاشت؟

بنده معتقدم ما در این زمانه چاره‌ای نداریم که برگردیم به آیات مکّی از آن جهت که انسان‌ها نسبت به معنای وجودی خود دچار بحران شده‌اند. شما یک وقت با جامعه‌ای روبه‌رو هستید که اکثراً اندیشه‌های دینی را پذیرفته است، فرض کنید ۳۰۰ سال پیش در قید حیات بودید که اگر کسی می‌خواست شراب بخورد آنچنان سیطره‌ی باورهای دینی در جامعه قوی بود که به راحتی نمی‌توانست به آن شراب دست پیدا کند. این فرد در آن شرایط عموماً تصور انجام آن گناه را هم نمی‌کرد و لذا همان باورها برای مصون‌ماندن از گناه برایش کافی بود.

عرایضی در مقدمه‌ی کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»» شده است مبنی بر این‌که در سال‌های گذشته همه‌ی مناسبات زندگی در دست اسلام بود؛ ثبت اموال، مدرسه، ادارات، همه در بستر اسلام و فرهنگ اسلامی شکل گرفته بود. حدود ۲۰۰ سال است که مدرسه به صورت رسمیِ امروزی پدیدار شده، قبل از آن مردم بی‌سواد نبودند ولی این نوع سوادِ رسمی که بخواهند برای اداراتِ نظام مدرن، کارمند تربیت کنند نبود. آیت الله فاضل تونی استاد آیت اللّه جوادی گفته بودند در مدرسه‌ی «صدر اصفهان» که درس می‌خواندند، طلبه‌ها تا رسائل و مکاسب را نزد مادرانشان خوانده بودند و بعد از آن به مدرسه‌ی علمیه می‌آمدند. حالتِ عقب‌افتادن دین از جامعه و یا بگو خارج‌کردن نهاد دین از روابط اجتماعی، از اواخر دوره‌ی قاجار، خصوصاً در حکومت پهلوی پیدا شد که تاریخ جهان در شرایط جدیدی قرار گرفت و ما باید جایگاه عمیق‌تری از دین را به میان می‌آوردیم و این‌جا است که می‌شود گفت کوتاهی کردیم، یعنی خواستیم با همان دینداری که امورات‌مان قبل از تاریخ مدرن می‌گذشت، با تاریخ جدید مواجه شویم. امثال آیت اللّه شاه آبادی و حضرت امام متوجه شدند خطری در پیش است و واقعاً خودشان را آماده کردند برای دفع بلایی که می‌رفت بر سر جامعه بیاید؛ و می‌بینید که با شکل‌دادن به انقلاب اسلامی در راهی که در پیش گرفتند موفق شدند و نگذاشتند هضم فرهنگ مدرنیته شویم. جریان دیگری نیز در میان بود و در میان هست که دیندار بود ولی دین را در امور شخصی و فردی پذیرفته بود و امور اجتماعی را به کلّی به

فرهنگ غربی سپردند و به یک لحاظ شیفته‌ی جهان دیگری شدند. این‌ها بی‌دین نبودند، فرزندان‌شان هم که به آمریکا و اروپا رفتند، فاسق و فاسد نشدند؛ ولی آن نحوه حضور اسلام در تاریخ را که امثال حضرت امام در مواجهه با دنیای مدرن دنبال کردند، نپذیرفتند و آن دینداری اصیل و عمیقی را که حضور اسلام در این تاریخ نیاز داشت، دنبال نکردند. زیرا اسلامی را که می‌شناختند، اسلامی نبود که بتواند در بحران‌های پیش‌آمده، توان عبور از آن بحران‌ها را داشته باشد. اسلام را در حدّ دستورات و احکام فردی می‌شناختند و در هرجا که بودند به آن عمل می‌کردند.

بیش از این نیاز نیست به نکته‌ی فوق پرداخته شود. خواستم جایگاه آیات مکّی را عرض کنم و غفلتی که نسبت به معنای وجودیِ خود در دوران جدید داشتیم؛ در شرایطی که غرب معنای حیات قدسی را به حاشیه برد، متوجه نبودیم عملاً کیفیت زندگی دینی به حاشیه رفت و معنویتی که باید در کنار زندگی دنیایی، سایه به سایه‌ی آن در صحنه باشد، به کالبدی بی‌جان تبدیل شد.

علمای بزرگی مثل آقای اشکوری و میرزا رضا قمشه‌ای و آیت الله شاه‌آبادی، که به علمای مکتب تهران مشهورند، انصافاً سنگری شدند برای حفظ اسلام به آن قرائتی که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» حاصل آن شدند. ولی روح کلّی جامعه متوجه‌ی به حاشیه‌رفتن معنویتی که باید در صحنه باشد تا جامعه گرفتار بحران نشود، نبود و امروز مشکل ما دقیقاً همین است که بدانیم به اسلامی نیاز داریم که بتواند در مقابل این تهاجم فرهنگ سکولاریته و نیهیلیسمی بایستد. این‌جا است که رجوع به آیات مکّی نیاز است. آیاتی که اولاً: بیشتر جنبه‌ی اشاره‌ای‌بودن در آن‌ها غلبه دارد، زیرا به حقایق عالیه نظر می‌اندازد تا به اعمال افراد. ثانیاً: سوره‌هایی است نسبتاً مختصر. سوره‌های طویل که عموماً مسائل اجتماعی و احکام فردی را متذکر می‌شوند در مدینه نازل شده است. در سوره‌های مکی بنابراین است که روحیه‌ای ساخته شود تا مسلمانان در فردای تاریخ‌شان چون کوهی بایستند و جهانی دیگری بسازند، و سوره‌ی مبارک «جاثیه» از این نوع سوره‌ها است.

ملاحظه کردید در این سوره ابتدا جایگاه کتاب اللّه روشن شد، از آن جهت که کتابی است نازل شده از حضرت «اللّه»، به اعتبار اسم «عزیزِ حکیم». سپس سه آیه در مقابل ما گذاشت یکی آیه‌ی ۳ که چگونه با نظر به بُعد ایمانی ما، آسمان و زمین، آیاتِ گفتگوی خدا با ما است و فرمود: «إِنَّ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَآیاتٍ لِلْمُؤْمِنِینَ»، و دیگر آیه‌ی ۴ بود که

چگونه با نظر به حضور جنبندگان در عالم و حیات خاصی که دارند، خداوند با بعد قلبی ما با ما گفتگو می‌کند و فرمود: «وَ فی خَلْقِکُمْ وَ ما یَبُثُّ مِنْ دابَّةٍ آیاتٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ» و در آیه‌ی ۵ با نظر به نظام عالم، عقل ما را مورد خطاب قرار داد تا او را در چنین صحنه‌هایی بنگریم و فرمود: «وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ تَصْرِیفِ الرِّیاحِ آیاتٌ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ»

بعد از این‌که باب این آیات را باز کرد و اصرار بنده هم این است که عنایت داشته باشید این‌جا نمی‌خواهد بحث کلامی و استدلالی بکند- اصلاً آن وقت‌ها بحث‌های کلامی مطرح نبوده است.- در آیه‌ی ۶ می‌فرماید: «تِلْکَ آیاتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ فَبِأَیِّ حَدیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آیاتِهِ یُؤْمِنُونَ». این‌ها همه آیات الهی است که ای پیامبر برای تو یا بگو برای بشریت-آن‌ها را خواندیم- اما «بالحق» می‌خوانیم. حال با نظر به این آیات، انسان‌ها بعد از نظر به خدا و آنچه نشانه‌ی حضور خدا در عالم است، چه سخنی و حرف تازه و زنده‌ای هست که بخواهند به آن ایمان بیاورند و این کتابی را که از طرف خدایِ عزیزِ حکیم نازل شده است، نادیده بگیرند؟

«حدیث» یعنی آنچه به روز و زنده و جدید است. می‌فرماید: آیا چیزی هست که بتوانند در ماورای قرآن قرار دهند و با آن در امنیت و آرامش قرار گیرند؟ امنیتی در این عالم هست که با غفلت از حضور حضرت «اللّه» و آیات و نشانه‌های او قابل درک و دریافت باشد تا آن را به عنوان مأوا انتخاب کنند؟

تأکید بنده این بود؛ آن آیات که مدّ نظر ما قرار داد برای تک تک ما سخن‌ها دارد. آیه‌ی فوق یعنی آیه‌ی ۶ درخطاب به پیامبر خداﷺ می‌فرماید: آن آیات را برای تو در موضع نظر به حقایقی که در عالم هست، خواندیم. برای این‌که آن آیات اشاره به حقیقتی دارند که درعالم به جلوه‌های مختلف در جریان است. حال اگر اهل ایمان هستی از آن زاویه ما را ببین که در آیه‌ی ۳ متذکر شد، و اگر اهل یقینی از آن زاویه که درآیه‌ی۴ به میان آمد به ما نظر کن، یعنی وجه ملکوتی عالم را درآن آینه‌ها بنگر واگر اهل تعقلی، وجه انضباطی را که درعالم هست در آیه بنگر که البته برای آیه‌ی ۵ بحث بسیار است که چگونه اهل تعقل می‌توانند متوجه‌ی نظام‌مندی عالم بشوند. مواظب باشید در بحث تعقل، برهان نظم را به میان نیاورید، زیرا در این‌جا اشارات دیگری در میان است. اگر بخواهم بحث را با یک کلمه ادامه دهم باید بگویم عقلاً انضباطی در عالم هست که شما حس حضورتان در این انضباط را می‌توانید تعقل کنید. مثل این‌که ما در این مسجد نگران نیستیم که سقف بر روی سر ما بریزد، چون انضباطی دارد

که به وسیله‌ی ستون‌هایش شکل گرفته است. می‌فرماید اگر عاقلانه فکر کنیم، انضباطی در عالم هست که می‌توانیم «بودِ» خود را در این عالم احساس کنیم. این‌که عرض شد این آیه به چیزی غیر از آنچه برهان نظم مدّ نظر دارد، اشاره می‌کند در همین رابطه بود. برهان نظم اشاره دارد به این‌که ناظمی در این عالم هست و این عالم را مدیریت کرده، این به جای خودش خوب است. اما بحث ما در این آیات این نیست.

بعد از این‌که نظرها را به حضور خداوند درعالم معطوف داشت، می‌فرماید این آیات که حکایت‌هایی آن چنانی برای تو داشت، «بالحق» خوانده شد یعنی به نور حضرت حق، حضرت حق به میان آمده است.

وقتی یک مهندس نظر می‌دهد که این ساختمان خوب ساخته شده و شما با چشم و نگاه و عقلِ آن مهندس ساختمان را نگاه می‌کنید، معلوم است وجوهی از آن ساختمان را می‌نگرید که مهندس می‌بیند، و یا اگر از نگاه یک فرد سودجو موضوع را نگاه کنید طوری دیگر و ابعاد دیگری از آن را می‌بینید و ابعاد بسیاری از آن دیده نمی‌شود. مثل همان که عرض شد چگونه یک جنگل از چشم یک نجّار و رودخانه از نگاه مهندس برق، دیده می‌شود. در همه‌ی این موارد از چشم حضرت حق دیده نشده و حضرت حق در آن رابطه با ما گفتگو نکرده است. حضرت حق با نظر به آنچه در آیات قبل گذشت می‌فرماید: «تِلْکَ آیاتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ فَبِأَیِّ حَدیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آیاتِهِ یُؤْمِنُون» آنچه را خدا برای تو درمیان گذاشت همه و همه با نگاه حق و نظر به جایگاه حقّانی آنها بود و لذا جایی برای امیدبستن به چیز دیگری نمی‌ماند، مگر نظر به حضرت حق در عالم، در جلوات مختلف و خود را در آغوش امنیت او در این عالم احساس کردن. یعنی همه با نگاهی که حضرت ربّ‌العالمین به عالم انداخته است باید عالم را بنگریم. بنا به قول آیت الله جوادی، بسیار فرق می‌کند از چشم خالق عالَم، عالَم را ببینیم تا آن‌که با انگیزه‌های دیگری به عالم بنگریم. آری! حرکت شما یک وقت به سوی حق و إلی اللّه است، و یک وقت حرکت شما «بالحق» و در دامن حق است و باللّه به عالم و با نور خدا می‌نگرید. در صدر اسلام، به‌خصوص بدریّون فهمی را از این آیات داشتند که توانستد اسلام را پایه‌ریزی کنند و تاریخ اسلام شروع شد. راوی می‌گوید شبانگاه در سنگر بودم، دیدم مؤمنین که نماز شب می‌خواندند از دهان‌شان نور بیرون می‌آمد. معلوم است که آن نور، انوار الهی بود که در اذکارشان جریان داشت و راوی هم با چشم برزخی نور اذکار را دیده است، چون «بالحق» در عالم حاضر شدند. خداوند به پیامبر خودﷺ و پیرو آن به مؤمنین متذکر همین

امر می‌شود که با چشم حق به عالم بنگرید در حالی‌که شما را نیز فراگرفته و شما «بالحق» در صحنه هستید.

«تِلْکَ آیاتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ»، یعنی هرچه در صحنه است «بالحق» در صحنه است، چه با نظر به آسمان‌ها و زمین و چه با نظر به جنبندگان و چه با نظر به هماهنگی که در عالم هست. «فَبِأَیِّ حَدیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آیاتِهِ یُؤْمِنُونَ» وقتی به نور حق به عالم نظر شود هیچ مأوایی جز مأوای الهی که انسان در آن مأوا گزیند، نمی‌یابیم خداوند از طریق این آسمان‌ها و زمین با ما سخن می‌گوید، به همان معنایی که می‌فرماید: این آیات را حق برای تو می‌خواند و به حق می‌خواند، نه آن‌که از آن خبر دهد بلکه با تدبّر در آن آیات و استمرار در قرائت آن‌ها، ندای بی‌صدای حضرت حق را در جان خود می‌شنویم. حال از ما سؤال می‌فرماید: «فَبِأَیِّ حَدیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آیاتِهِ یُؤْمِنُون» آن‌هایی که نسبت به این گفتگو بی‌تفاوتند، به کجا و به چه چیزی که تازه‌تر و زنده‌تر باشد ایمان خواهند آورد؟ چه حدیث و چه نکته‌ی سرحال و زنده‌ای بعد از حضرت اللّه و نشانه‌های حضور او در عالم، حاضر است تا بخواهند در آن مأوا گزینند؟ شخصیتی در عالم مسیحیت هست به نام آقای اگوستینوس، به ایشان گفته می‌شود پدر کلیسا، ایشان چندین سال قبل از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله زنده بوده‌اند. متنی دارد به این شکل:

«از آسمان و زمین از خدای خود پرسیدم، هریک ازآن‌ها گفت خدای تو من نیستم. از دریا و درّه‌ها و جانوران پرسیدم و آن‌ها نیز پاسخ دادند خدای تو ما نیستیم، از ما فراتر رو، به همه‌ی آنها گفتم شما با من از خدای من سخن بگویید. گفتید شما او نیستید، پس درباره‌ی او با من بگویید. به آواز بلند گفتند ما را او آفریده است، خدا در همه‌ی جان‌های ما و در همه‌جا عیان است، اما هیچ‌کس حق ندارد بگوید او را شناخته است. هیچ‌کس حق ندارد بگوید او چیست. هیچ‌کس حق ندارد او را نشناسد. انکار خدا دیوانگی است.»

تا این‌جا آیا به نظر شما اگوستینوس در آن زمان که مسیحی بودن تنها راهِ دین‌داریِ آن زمان بوده؛ نمی‌توانسته خدا را اثبات کند؟ یا می‌خواهد بگوید راه دیگری هست تا به آغازِ آغازها نزدیک شویم و آن بنیانِ بنیان‌هاست. بنیادین‌ترین بنیان‌ها که اگر او را نیابیم هیچ مأوایی برای «بودن» نداریم. خودتان امتحان کنید، به هرکس می‌خواهید رجوع کنید به هرسخن جدید که دوست دارید دل ببندید، هیچ‌کس شما را برای این کار سرزنش نمی‌کند ولی از خود بپرسید آن‌جائی که می‌توانید «بودن» بی‌کرانه‌ی خود را تجربه و احساس کنید، کجا است؟ در سیره‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام ابتدا به چیزی دل بسته می‌شود که درخشان است.

خواست بگوید همین خورشید ما را بس، زیرا از همه درخشان‌تر است که یک‌مرتبه همان خورشید هم از منظر آن حضرت افول کرد. «فَلَمَّا أَفَلَت» وقتی خورشید با همه‌ی درخشانی‌اش افول کرد، یا باید خود را فریب دهد و با سرکوب روحیه‌ای که به مأوایی مطمئن باید برسد، بگوید هیچ راه قابل اطمینانی نیست که او همان «أَفَّاکٍ أَثیمٍ» دروغ‌پردازِ آلوده به گناه است؛ و یا ابراهیم‌وار متوجه‌ی آغازِ آغازها شود که سرچشمه‌ی همه‌ی عالم است و بگوید: «إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنیفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ»(انعام /۷۹) من جهت جان خود را به سوی آن حقیقتِ پایداری می‌اندازم که سرچشمه‌ی همه‌ی عالم است.

آیه‌ی ۶ سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی فوق‌العاده‌ای است در راستای تعیین جایگاه انسان‌ها، آن‌هایی که خود را فریب می‌دهند وآن‌هایی که متوجه‌ی جایگاه و سرچشمه‌ی واقعیات هستند. مشکلی که امروز بشر دارد بی‌مأوایی است و این‌که تصور کرده مأوایی نیست و لذا به نیستی‌ها عادت کرده، در حالی‌که انبیاء و اولیای الهی آمدند تا بگویند ای انسان‌ها! امکان عبور از این نیستی‌ها در مقابل شما هست و جای یأس نیست. درک و شناخت پوچی و نیستی که بشر را فرا گرفته است مهم است. آقای مهدی اخوان ثالث از این جهت آدم سرزنده‌ای در فهم نیستیِ زمانه‌اش بوده است و در این رابطه اشعار خوبی دارد.

عده‌ای ابراهیم‌گونه به این بصیرت می‌رسند که باید به راه‌های گفتگوی خدا با بشریت، یعنی آیات عالم هستی نظر کنند تا در همین دنیا با خدا زندگی کنند، آن هم به صورتی کاملاً سرزنده با خدایی که هر روز با انسان در جلوه‌ای نو و تازه ظهور می‌کند. مولوی درهمین رابطه می‌فرماید:

بیزارم از آن کهنه خدایی که تو داری هر روز مرا تازه خدای دگری هست

«فَبِأَیِّ حَدیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آیاتِهِ یُؤْمِنُون» با خدایی که در حدّ یک باور ذهنی است نمی‌شود زندگی کرد. به گفته‌ی مولوی آن خدا، خدای کهنه‌ای است؛ برای عبادت‌کردن او در حدّ بهشت‌رفتن و جهنم‌نرفتن، همان خدا کافی است. اما نمی‌شود با آن زندگی کرد. نیچه که حرف از مُردنِ خدا در غرب می‌زند، منظورش آن خدایی است که بشر مدرن برای اُنس با او در زندگی از دست داده است. می‌گوید: «دیوانه با چراغ آمد، در وسط بازار، چراغ را زمین کوبید و به بازاری‌ها گفت شما خدا را کشته‌اید و کشیشان در کلیسا دفنش کرده‌اند.» باور به خدایی که اجازه بدهد به ما تا با انواع رانت و رشوه زندگی خود را از مردم جدا کنیم، خدایی نیست که بتوان با آن زندگی کرد؛ این افراد، خدا را کشته‌اند. خود ابن‌سینا آیا با خدایی که

اثبات کرده است زندگی می‌کرد، یا وجود خدا را در مقابل منکران خدا اثبات می‌نمود؟ خدایی که بتوان با آن معاشقه کرد، خدایی است که از در و دیوار عالمِ وجود خود را نشان دهد. همه‌ی حرف بنده در این جاست و این آیات دارند می‌گویند خدایی هست که دارد از طریق این عالم با شما گفتگو می‌کند. خدایی که خرمشهر را آزاد کرد، خدای ماست.

حضرت امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» درجایی فرمودند: آن خدایی که این قلب‌ها را عوض کرد و یک‌مرتبه همه تصمیم گرفتند انقلاب را به عهده بگیرند، این خدا، خدایِ حقیقی این تاریخ است، این خدا همه‌جا هست و آغازِ هر چیزی است. حالا اگر با این خدا زندگی کنیم کجا کم می‌آوریم تا بخواهیم کمبودهای خود را با انواع دزدی‌ها و بی‌عدالتی‌ها جبران کنیم؟! کجا کم می‌آوریم تا مجبور باشیم هرکدام زیر پای دیگری را خالی کنیم؟ ما از کجا کارمان به این‌جا کشید؟ ازآن‌جایی که خدایی را که اصلِ اصل‌هاست، آغازِآغازهاست، بنیادِ بنیادهاست، از دست داده‌ایم. از شرّ مقدسان نادان باید به خدا پناه برد، زیرا خدای آن‌ها، خدایی است که آن‌ها با عبادات سطحیِ آن خدا، بر همه‌ی عالَم کبر می‌ورزند. اگر نماز خواندیم و به قلب خود نظر کردیم و احساس کردیم غروری در آن شکل گرفت، بدانیم این نماز، برای تقویت سگ نفس امّاره است. به گفته‌ی جناب مولوی:

مراد من ز نماز آن بود که در خلوت — حدیث درد وفراق تو باتو بگذارم
کسی که جامه به سگ بر زند، نمازی نیست — نماز من که پذیرد که سگ بغل دارم

نماز من به چه ارزد که سگ در بغل دارم؟!

اگر تنها به ظاهر و قالب نماز خود نگاه کنیم، مغرور می‌شویم و بقیه را تحقیر می‌کنیم. ولی اگر به قلب خود نظر کنیم که چه اندازه از آن عبادات بهره برده است، می‌یابید خبری نیست، در نتیجه به حضرت حق عرض خواهیم کرد اگر آن را می‌پذیری، به لطف خودت پذیرفتی. با انقلاب اسلامی إن‌شاءاللّه هر چه بیشتر با خدایی روبه‌رو می‌شویم که می‌شود با آن خدا زندگی کرد. مثل خدایی که در تشییع پیکر مبارک حاج قاسم سلیمانی به ظهور آمد. خدایی که می‌توان به آن امید داشت و در مشکلات به او توکل کرد. به تعبیر مقام معظم رهبری«حفظه‌اللّه»:

«توکل حضرت امام«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» به خداوند متعال در زمان جنگ، در طول دفاع مقدس به رغم همه‌ی مشکلات و کمبودها و فشارها، یک موضوع شگفت‌آور بود. باید امروز هم این

توکل، در عرصه‌ها وجود داشته باشد. برخی اوقات به دلیل برخی مشکلات در جامعه، برخی بزرگان، محترمین دچار دستپاچگی می‌شوند، در حالی‌که باید به خدا توکل کرد.»[1]

اگر بناست کاری را در راستای حضور خدا در این تاریخ به عهده بگیرید، چه جای دستپاچه‌شدن؟ بگذارید به عهده‌ی خدا، به عهده‌ی خدای زنده، آری ! خدای کهنه خدایی نیست که بتوان برآن توکل کرد.

مشکل ما اینجاست که ما نتوانستیم خدای تراز انقلاب را به صحنه بیاوریم، خدایی که بحمدلله جوانان بهتر از ما احساس می‌کنند. به همین جهت رهبر معظم انقلاب در ادامه‌ی سخنان خود فرمودند: «نیروی جوانان را مغتنم بشمارید و از جوانان در رده‌های مدیریتیِ بالا استفاده کنید.» بنده این‌طور می‌فهمم که حضرت حق، امروز در این تاریخ برای این‌که خود را به ظهور آورد، خود را در قلب جوانان، حاضر کرده است. شما در انقلاب اسلامی مراحلی داشتید. یک مرحله آن بود که شما باید مواظب باشید دشمن موجودیّت انقلاب را به خطر نیندازد و با آن‌هایی که امکان دارد محیط شما را آلوده کنند، قاطی نشوید. ولی آنقدر حقیقت انقلاب اسلامی محکم شده است که باید وارد مرحله‌ی دیگری شوید و حتی افراد عادی را از خود بدانید و رابطه‌ی خود را با آن‌ها تقویت کنید. رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله» در حکم به امام جمعه‌ی هرمزگان در ۲۶ تیرماه ۹۸ می‌فرمایند:

«تقویت جریان انقلابی و جوانانِ مؤمن و رویی گشاده و دست مهربان با عموم طبقات، توصیه‌ی مؤکد اینجانب است.»

نگاه اسلامی به حقوق عمومی آحاد مردم، فارغ از مذهب و طایفه‌ی آنان نگاه عجیبی است. فارغ از این‌که یک فرد مسلمان است یا غیر مسلمان و یا به نظام اسلامی وفادار است یا نیست، حقوق عمومی او باید محفوظ نگه داشته شود. مشکل ما کجاست؟ ما یک زمانی فکر می‌کردیم ما خوبیم و همه بد هستند، چنین چیزی نیست. بعضی از نیروهای انقلابی زحمت زیادی می‌کشند اما چیزی را که باید رعایت کنند تا سعه‌ی صدرشان شکل بگیرد، همان نکته‌ای است که مقام معظم رهبری فرمودند یعنی رویی گشاده و دست مهربان با عموم طبقات. انقلاب اسلامی آنقدر سعه و وسعت دارد که رهبر انقلاب می‌فرمایند مواظب باشید از حقوق عمومی غفلت نشود. طرف می‌خواهد فعالیت اقتصادی بکند، اصلاً هم انقلابی نیست، مسلمان

---

[1] – مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای مجلس خبرگان.۹۸/۷/۴

هم نیست؛ همراهی‌اش باید کرد. آری ! معلّمِ فرزندان ما باید متدیّن و انقلابی باشد، ولی موضوع کار اقتصادی فرق دارد.

اگر رجوع‌تان به خداوند، ناب و زنده شد، سعه‌ی صدر پیدا می‌کنید، در آن صورت این جمله برایمان معنی می‌دهد که: ما در شرایطی از انقلاب هستیم که ظرفیت این را داریم تا آحاد مردم را فارغ از مذهب و طایفه، از جهت حقوق اجتماعی، یکسان بدانیم. ما یک ظالم داریم و یک مظلوم که باید نسبت به آن‌ها حساس بود، ولی از نظر حقوق اجتماعی آن کسی که کافر است خودش کافر است و مؤمن هم خودش مؤمن است و مسلّم نسبت به خدا موقعیت‌شان مساوی نیست، هر چند از نظر حقوق اجتماعی و حق شهروندی، حقوق مساوی دارند، آری اگر کسی می‌خواهد ظلم کند باید یقه‌اش را گرفت.

اگر رفقا بتوانند خدای زنده را در زندگی حاضر کنند اولین چیزی که نصیب‌شان می‌شود، تواضع است، درآن صورت کبر و خود خواهی و برای بقیه ارزش قائل‌نشدن، به لطف الهی می‌رود. اگر تواضع بیاید و کبر برود، غصه‌ی مردم را خوردن و محبت‌ورزیدن به مردم زیاد می‌شود و این همان «بهشت» است. از آیه‌ی فوق یعنی آیه‌ی ۶ سوره‌ی جاثیه با تذکر به این‌که می‌گوید با نظر به غیر خدا و به غیر آیات او در عالم، جایی برای مأواگزیدن نیست، معلوم می‌شود ضربه‌ای که ما می‌خوریم از آنجایی است که نسبت‌مان را با خدا گم کردیم. نسبت ما با خدا این است که دائماً رجوع إلی اللّه داشته باشیم تا با تجلیّات الهی زندگی کنیم. اینجا بود که مرحوم شاه‌آبادی متوجه شدند در زمانه‌ای که مدرنیته با جذابیّت خاصش به میان آمده، باید عرفان را به میان مردم آورد.

این بزرگان متوجه شدند عرفان مربوط به دیروز نیست. حضرت امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» در تفسیر سوره‌ی حمد می‌فرمایند: «به آیت اللّه شاه‌آبادی گفته شد خودتان فرمودید مباحث عرفانی را نباید برای عموم گفت، حال شما آمدید پیچیده‌ترین بحث‌های عرفانی را برای بازاری‌ها بحث می‌کنید؟ آیت اللّه شاه‌آبادی فرموده بودند بگذارید این کُفریات به گوش مردم هم برسد.»

تفسیر حمد حضرت امام را دنبال بفرمایید تا معلوم شود ما در چه تاریخی هستیم. ما امروز باید طوری خدا را به صحنه آوریم که بتوانیم با او مأنوس شویم و با او زندگی کنیم، تا تحت تأثیر اشرافیت دنیای مدرن قرار نگیریم. معلوم است عده‌ای که سطح فهم توحیدی‌شان ضعیف است در مقابل بحث‌های عرفانی خواهند گفت: علامّه طباطبائی و حضرت امام می‌گویند دیوار

هم خداست. بله! خدا در همه‌جا به نور خودش هست، همه چیز در جمال حق است، ولی هیچ چیز جز ذات حضرت احدی، خدا نیست.

آیت الله صدّیقی در نماز جمعه فرمودند: رهبر انقلابی، محل تجلیّات الهی است؛ این سخن درست است. عده‌ای می‌خواهند در تفسیر آن سخن شیطنت کنند ولی بخواهید و نخواهید خداشناسیِ حقیقی این است که همه‌ی عالم وسیله‌ای است تا خدا با شما گفتگو کند. باید تلاش کنیم این خدا را پیدا کنیم. این خدا را اگر پیدا کردیم آن وقت با یک گناه که از خودمان سربزند، فریادمان بلند می‌شود. چون آن خدایی که با آن زندگی می‌کردید از شما رُخ بر می‌تابد.

مولوی می‌گوید در حین گرسنگی و خوردن غذا یک لقمه اضافه خوردم، متوجه شدم خدا رفت. در این رابطه است که می‌گوید:

از برای لقمه ای این خوار خوار از کف لقمان برون آرید خار

بهر لقمه گشت لقمانی گرو وقت لقمان است ای لقمه برو

وقتی روح زنده شد و وقتی انسان خدا داشت، آن وقت زیر شکنجه هر چقدر هم شکنجه‌اش بدهند می‌گوید: « احد، احد.»

«وَیْلٌ لِکُلِّ أَفَّاکٍ أَثیم» بدبخت است، نابود است کسی که این خدا را نتواند بیابد و خود را آلوده به گناه و فریب خواهد کرد.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه چهارم

نظر به عالم، با چشم خدا

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿تِلْکَ آیاتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ فَبِأَیِّ حَدیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آیاتِهِ یُؤْمِنُونَ(6) وَیْلٌ لِکُلِّ أَفَّاکٍ أَثیمٍ(7) یَسْمَعُ آیاتِ اللَّهِ تُتْلی عَلَیْهِ ثُمَّ یُصِرُّ مُسْتَکْبِراً کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْها فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَلیمٍ(8) وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آیَاتِنَا شَیْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِینٌ (9)﴾

ملاحظه کردید که سوره‌ی مبارکه‌ی جاثیه از همان ابتدا که شروع کرد تا با پیامبر خداﷺ سخن بگوید، متذکر این امر بود که قضیه، قضیه‌ی آن کتابی است که در لوح محفوظ در شب قدر به صورت جامع نازل شد و حالا بنا دارد با تنزیلِ آن به صورت تفصیلی از آن سخن بگوید زیرا هدف این کتاب این است که کمک کند تا انسان‌ها عالم را به نور حق بشناسند.

وقتی با این عالم روبه‌رو می‌شویم، می‌فهمیم این عالم با ما سخن‌ها دارد، کمکی که قرآن و پیامبر خداﷺ به بشر می‌کنند در درست‌دیدن این عالم است. آرام‌آرام با آیه‌ی ۹ روبه‌رو می‌شویم که می‌فرماید عده‌ای هستند «وَ إِذا عَلِمَ مِنْ آیاتِنا شَیْئا» چون وجهی و چیزکی از آیات ما را به صورت سطحی می‌فهمند، ولی نه با چشم خالق عالم، «اتَّخَذَها هُزُوا» آن آیات الهی و حقایق عالمِ وجود را به تمسخر می‌گیرند.

برگردیم و این نکته را بیابیم که قرآن و پیامبر خداﷺ آمدند تا آنچه را عالم از حقیقتش می‌گوید، برای ما روشن کنند. عرض شد خداوند از طریق آیات مذکور با ما گفتگو می‌کند.

در آیه‌ی «إِنَّ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَآیاتٍ لِلْمُؤْمِنِینَ» از طریق آسمان و زمین با ابعاد ایمانی انسان‌ها سخن گفت و در آیه‌ی «وَ فی خَلْقِکُمْ وَ ما یَبُثُّ مِنْ دابَّةٍ آیاتٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ» در نظام حیاتمند عالم با ما گفتگو می‌کند و در آیه‌ی «وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ تَصْرِیفِ الرِّیاحِ آیاتٌ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ» عقل ما را مورد خطاب قرار داد تا از آن زاویه به نظام عالم بنگریم. حضرت ربّ العالمین با ما در این عالم سه نوع گفتگو را به میان آورده است. جایگاه دینداری این است که به ما یاد بدهند تا این گفتگوها را درست بفهمیم. ممکن است یک دانشمند هم وقتی عالم را نگاه می‌کند بفهمد نظم خاصی در عالم جریان دارد و این عالم بدون ناظمِ عاقلی شکل نگرفته است. ولی این نگاه برای این‌که انسان سخن خدا را از عالَم بشنود، کافی نیست.

پیامبر خداﷺ و قرآن به میدان آمده‌اند تا به آن شکلِ بسیار عمیق و اصیل و نهادین، سخن خدا در این عالم را با ما در میان بگذارند.

بعد از آیات سه‌گانه‌ی فوق، در آیه‌ی ۶ می‌فرماید: «تِلْکَ آیاتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ» آن آیات الهی که برایتان خواندیم، با نظر به حضور حق در عالم خواندیم.

هنر رفقا اینجاست که مواظب باشند روح تذکرات قرآن از دست‌شان نرود و سرسری به آیات نگاه نکنند. وقتی سرسری و سطحی با قرآن برخورد کنیم آن را معمولی می‌فهمیم و خواهیم گفت قرآن مطالب معرفت‌بخش ندارد. آری! آن‌طور که آن طرف فهمید، راست می‌گوید قرآن چیزی ندارد، اما اگر با دقتی که خدا با ما در وَحی الهی سخن می‌گوید با قرآن روبه‌رو شدیم، احدی نمی‌تواند بگوید این سخنان می‌تواند سخن بشر باشد و در این رابطه فرمود ای پیامبر! آن آیات «بالحق» برای تو خوانده شد و این نکته‌ی دقیقی است و هرکسی متوجه‌ی آن نمی‌شود. حتی در ترجمه‌ی قرآن‌ها این نکته را ترجمه نکرده‌اند. چون سخنی است ماورای ذهن انسان‌های عادی و در همین رابطه‌ها است که عده‌ای معتقدند نمی‌شود زبان قرآن را به زبان دیگری در آورد. باید سعی کرد با زبان قرآن، قرآن را «فهم» کرد مگر آن‌جایی که ترجمه‌ها حالت تفسیر به خود گرفته که بهتر از ترجمه‌ی لغت به لغت است. البته همچنان این مسئله باقی می‌ماند، آن کسی که می‌خواهد به آن ترجمه حاشیه بزند، چه اندازه باید با معارف قرآنی آشنا باشد؟ در حال حاضر تفسیر «المیزان» بی‌نظیر است به جهت این‌که آن مرد الهی با سلوکی که داشته مورد تأیید الهی قرارگرفته و می‌تواند طوری با ما حرف بزند که گویا همین امروز این سوره و آیه نازل شده، و اگر خداوند فرمود: «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ

مِثْلِه»(بقره/۲۳) اگر شک دارید این قرآن از طرف خدا است یک سوره مثل آن بیاورید، علامه‌ی طباطبایی می‌فرمایند تا قیام قیامت این تحدّی پا برجا است.

وظیفه‌ی ما است که در قرآن تدبّر کنیم تا به عظمت و عمق آن پی ببریم و متوجه شویم این سخنان، سخنان خالق هستی است. تدبّر در قرآن یعنی با باطن قرآن رابطه برقرار کنیم، تا اولاً: به عظمت قرآن پی ببریم و ثانیاً: متفکرانه عالم را نگاه کنیم و نه سطحی، وگرنه قرآن را امری سطحی قلمداد می‌کنیم، و به تمسخر می‌گیریم و به خود مغرور می‌شویم. به همین جهت در ادامه‌ی آیه‌ی ۹ می‌فرماید: چون متفکرانه نگاه نکردند، آن را به تمسخر گرفتند. «أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهین» آن‌ها به عذابی خوارکننده گرفتار خواهند شد و نه‌تنها با این به تمسخرگرفتنِ قرآن، بزرگ نمی‌شوند بلکه خوار و بی‌مقدار می‌گردند و حماقت آن‌ها بر همگان معلوم می‌شود. نمونه‌ی خیلی روشن‌اش سرنوشت کسانی است که در کربلا مقابل حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام ایستادند. زیرا تذکرات قرآنی را به چیزی نگرفتند و در آیات ۳ و ۴ و ۵ نظر به گفتگوی خدا نکردند تا خدا را در تمام ابعاد آفاق و انفس بیابند. زیرا خداوند با شما از این نحوه بودنِ عالم سخن می‌گوید و اگر با تدبّر، آیات را دنبال نکنیم به آیه و آیات بعدی که می‌رسیم به عمق اشارات آن نزدیک نمی‌شویم و بعضی از قسمت‌های آیات را نادیده می‌گیریم. آیه‌ی ۶ را طوری بخوانید که وقتی می‌فرماید: «تِلْکَ آیاتُ اللَّـهِ» آن‌ها که گفتیم آیات الهی است، بدانیم چرا فرمود آن‌ها آیات و نشانه‌های حضرت «اللّه» است.

آیات الهی، یعنی آینه‌هایی که خدا را نشان می‌دهد. خدا را با انوار اسماء الهی می‌بینید، مثل نظر به نور حیّ و قیّوم و سمیع و غنیّ، این یعنی حضرت ربّ العالمین به انوار اسماء الهی تجلی می‌کند و شما در آینه‌های ظهور آن اسماء به او نظر می‌کنید.

ابتدا باید متذکر باشیم خداوند در این عالم با ما صحبت می‌کند مثل این‌که ما در آینه چیزی را می‌بینیم که در آن ظاهر شده است. وقتی مقابل آینه می‌ایستید، تصویری که در آن است اشاره می‌کند به کسی که بیرون است، یعنی در واقع آینه، نمایش وجود آن کسی است که در بیرون است. و بدین معنا آیات الهی نمایش حضرت ربّ العالمین‌اند در آینه‌ی این عالم، و این عالم آینه‌ی کمالات اوست. لذا فرمود: «تِلْکَ آیاتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَیْک» ای پیامبر! این‌ها آیات الهی است که ما برای تو می‌خوانیم. یعنی قرآن آمده است تا آنچه را عالم دارد می‌گوید و در و دیوار و آسمان‌ها و زمین و مخلوقات می‌گویند برای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و همه‌ی بشریت بازگو کند و روشن کند خداوند در این عالم برای ما حرف‌ها دارد.

قرآن این آیات را برای پیامبرﷺ می‌خواند تا ما با تدبّر و پشتکار و با حوصله بفهمیم عالم چه می‌گوید. از طریق تذکراتِ قرآن راهِ دیدن آیات الهی را در آینه‌ی عالم می‌یابیم که عالم چه سخن‌ها با ما دارد. اگر آنچه را در آیه‌ی مذکور مطرح است رها کنید آیات بعدی درست درک نمی‌شود چون می‌فرماید آن آیات را بر تو خواندیم و «بالحقّ» خواندیم.

اگر نکته‌ای را که در «بالحقّ» می‌باشد درست نفهمیم، بقیه‌ی آیه را درست نفهمیده‌ایم. جلسه‌ی قبل، «إلی الحقّ» معنا شد، یعنی آن آیات الهی را بر تو خواندیم در حالی‌که به حقّ اشاره دارد. اگر با دقت بیشتر جلو برویم می‌توان گفت آن آیات الهی را بر تو «بالحقّ» خواندیم یعنی به نور خدایی که در صحنه است، خوانده شد و عملاً خدا است که در خواندن آن آیات به «گفت» آمده و شما با حضرت حق روبه‌رو هستید. همین‌که در آینه‌ی آیات الهی به سخن خدا گوش فرا می‌دهی صدای حضرت حق است که می‌شنوی. حال اگر «بالحقّ» ببینید و «بالحقّ» بشنوید، چه چیز جز حق و آیات او در صحنه می‌ماند؟ یعنی «فَبِأَیِّ حَدیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آیاتِهِ یُؤْمِنُون» چه چیز دیگری جز حضرت «اللّه» و آیات او برای ایمان‌آوردن و دل‌سپردن باقی می‌ماند؟

عرض شد «حدیث» یعنی چیز نو و تازه. آیه‌ی مذکور پس از توجه به حضور حق در صحنه‌های مختلف، در آخر، این سؤال را پیش می‌کشد که پس به چیزی که نو و تازه و سرزنده باشد به غیر از توجه به حضرت «اللّه» و آیات الهی و آینه‌های نمایاندن او می‌ماند که بخواهید به آن ایمان بیاورید و در آن مأوا بگیرید؟ یعنی اگر شما حق را در این عالم ببینید وتمام عالم را آینه‌ی جلوات الهی بنگرید، حال در یک نظر حضرت «اللّه» را با جامعیتش می‌یابید و در نظر دیگر حق را در آیات و نشانه‌های او به صورت اسماء خاص می‌یابید. به همین جهت «اللّه» را و «آیاتِه» را جدا و در کنار هم آورد تا متوجه باشیم حضرت حق را با دو رویکرد می‌توان دنبال کرد. یکی حضرت حق را به نور «اللّه»بودن می‌توان مدّ نظر داشت. یعنی به نور جامع‌بودن همه‌ی اسماء، - مثل نور بی‌رنگ که جامعِ هفت نور است- و نیز می‌توان حضرت حق را به اسم و یا بعضی از اسماء مدّ نظر قرار داد و به نور حضرت حق با نظر به اسماء به عالم نظر کرد.

ملاحظه کنید چگونه آیه‌ی ۶ محل معارف بس متعالی است و چگونه حضرت حق گاهی با اسم خاص صحنه‌پردازی می‌کند، مثل اسم قهّار که دشمن اسلام را سرکوب می‌کند، به همان معنایی که رهبر معظم انقلاب«حفظه الله» فرمودند دشمنان ما هرچه بیشتر هزینه می‌کنند بیشتر

ضرر می‌کنند. چون خداوند با اسم «قهّار» به سراغ دشمن اسلام می‌رود و جلوه‌هایی نو و تازه می‌آفریند. آیه‌ی مذکور می‌فرماید چرا در هر صحنه‌ی تازه و نو، خدا را نمی‌بینند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در هر صحنه‌ای حضرت «اللّه» را می‌دیدند و در همین رابطه می‌فرمایند: «ما رأیتُ شیئاً إلاّ و رأیتُ اللّهَ قَبلَهُ وَ مَعَهُ و بَعده» حضرت، «اللّه» را در همه‌ی عالم مدّ نظر دارند، حتی وقتی حضرتِ حق به اسمی خاص هم به ظهور آیند، آن حضرت، همان اسم را هم در نور حضرت «اللّه» می‌بینند. مثل رحمتی که از طریق عشق به امام حسین علیه‌السلام بر ما گشوده می‌شود که در همان وجه رحمانی، دارای جامعیت نور «اللّه» است. آیه‌ی فوق دارد خبر از آن می‌دهد که حضرت «اللّه» در همه حال در میان است و آیات او هم ما را به او سیر دهند. پس چه کسی رحیم است؟ «هو اللّه». در هر جلوه‌ای از اسماء الهی که با او روبه‌رو می‌شوید آن جلوه را در حضرت «اللّه» بنگرید. حضرت «اللّه» آینه‌های مختلف دارد ولی در همه‌ی آن‌ها باید رُخ یار را دید. مشکلِ شیطان آن بود که در آینه‌ی جناب آدم، حضرت محبوب را ندید. به گفته‌ی آیت اللّه الهی قمشه‌ای:

جرمش آن بود که در آینه روی تو ندید ورنه بر بوالبشری ترک سجود این‌همه نیست

شیطان خدا را قبول داشت ولی خدا را در آینه‌ی عالم ندید و آیه‌ی مذکور می‌گوید جایی برای ایمان به خدا جز در همین صحنه‌هایِ نو به نویِ عالم نیست. ایمان به خدا را در کجا غیر از نظر به نور حضرت «اللّه» در آیاتش جستجو می‌کنید؟ آیا این سخنان معجزه نیست؟ مگر بشر می‌تواند این‌طور فکر کند که چرا در آیه‌ی مذکور فرمود: «اللّه»، در صورتی که عالم ظهور اسماء الهی است. چرا فرمود: «آیاتِه»؟ برای این‌که باید خدا را در آینه‌ها بنگرید. شما مگر در «أحْسَنِ تَقْویم» خلق نشدید؟ مگر در آن مقام متعالی مستقر نبودید؟ چرا شما را پایین آوردند و فرمود: «ثُمَّ رَدَدْناهُ أسْفَلَ سافِلین»(التین/۵) سپس انسان را به سوی پایین‌ترین پایین ها وارد کردیم. ولی اهل ایمان در همین پایین با ایمان و عمل صالح، حضرت محبوب را در همه‌جا مدّ نظر قرار می‌دادند.

قرآن آمده است که به نور وَحی الهی به ما بگوید خداوند چگونه در همین عالم برای بشریت، به ظهور آمده است. انسان بیاید پایین و در عالمِ پایین باشد و زندگی دنیایی را لمس کند ولی الهی بماند. این یعنی «دست در کار و دل با یار».

وقتی قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فی أحْسَنِ تَقْویمٍ»(التین/۴) یعنی انسان در خلقت اولیه‌اش در بهترین قوام خلق شده ولی او را به سوی پایین‌ترین درجات عالمِ وجود که حجابِ

حقیقت است، سیر دادند تا بتواند در دل حجاب‌ها هم متذکر و متوجه حضرت معبود شود، تا در آینه‌ی آیاتِ حضرت ربّ العالمین رخِ محبوب را بنگرد و قاعده‌ی «حجابِ روی تو هم روی تو است در همه حال»، در شخصیت انسان محقق شود.

آنچه در جملات بالا عرض شد برای این بود که جایگاه آیه‌ی « تِلْکَ آیاتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ فَبِأَیِّ حَدیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آیاتِهِ یُؤْمِنُونَ» تا حدی روشن شود. چرا فرمود آن آیات را «بالحق» برایت خواندیم و چرا بعد از اسم جامع «اللّه» موضوع «آیاتِه» را به میان آورد و مأوای حقیقی را در قرارگرفتن در تجلیات نو به نویِ حضرت حق قرار داد. در آخرِ آیه به خوبی ما را به جایی رساند که متوجه شویم، هیچ‌چیز جز ایمان به خدا برایمان نمی‌ماند، آن هم ایمانی که در اثر روبه‌رو شدن با این عالم وآیات الهی، عالم را محل گفتگوی خدا با اهل ایمان و اهل یقین و اهل عقل می‌بیند و با نور الهی و وَحی قرآنی به عالم نظر می‌نماید و در این عالم هر صحنه‌ی جدیدی را که می‌بیند در آن صحنه حضرت اللّه و پیرو آن آیات او را می‌نگرد. یعنی عالم را آینه‌ی حضرت حق ببینید وخود را مخاطب قسمت آخر آیه قرار دهید که پرسید: «فَبِأَیِّ حَدیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آیاتِهِ یُؤْمِنُونَ». تصور بنده آن است اگر به عمق آیه‌ی مورد بحث نظر شود وخطابی را که آخر آیه دارد احساس کنیم، فکر نمی‌کنم طاقت تحمل آن برایمان بماند، مصداق کسی می‌شویم که حضرت علی﵇ در خطبه‌ی متقین در وصف آن‌ها می‌فرمایند: «لَقَدْ خُولِطُوا وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِیم» چون به آن‌ها نگریسته شود می‌گویند عقل‌شان به هم ریخته، در حالی‌که علت آشفتگیِ آن‌ها امر عظیمی است که از آن حیرت کرده‌اند.

کافی است آیه‌ی فوق را در نسبت با قبل و بعدش بخوانید تا عظمت توحید الهی و اعجاز قرآن را احساس کنید. به همین جهت در آخر آیه بعد از آن‌که می‌فرماید: چه چیز می‌ماند برای کسی که این حقیقت را انکار کند؛ فرمود: «وَیْلٌ لِکُلِّ أَفَّاکٍ أَثِیمٍ» هلاک باد بر هر دروغ‌پردازِ آلوده به گناه.

«وَیْل» به معنای هلاکت و پوچ‌شدن زندگی است، به طوری که هیچ‌چیز برای انسان نماند. کافی است شما این آیات را از سر هدایت با بشریت در میان بگذارید؛ این آیات برای هدایت بشریت آمده و اگر ما با حفظ فضای هدایت با همدیگر صحبت کنیم و با بشریت در میان بگذاریم، منطقی‌ترین سخن است که خداوند از سر دلسوزی به بشریت ارائه داده است. به نظر بنده چنانچه فضای آیات حفظ شود به‌خوبی فضای گفتگوی ما با مخالفان‌مان عوض می‌شود.

ما با کسی دعوا نداریم، سخن خدا این است که عزیز من بیا این عالم را درست ببین، اگر درست دیدی در هر صحنه‌ای، حضرت اللّه و انوار جامع اسماء او را می‌یابی که به سوی تو گشوده شده‌اند و هر صحنه‌ای آینه‌ی رحمت واسعه‌ی خدا برای ما است. قرآن آمده است تا آنچه را که در عالم ظاهر شده است متذکر بشود. قرآن نیامده به ما معلوماتی بدهد تا تنها از آنچه واقع است آگاه شویم، می‌خواهد ما متذکر حقایق باشیم. قرآن ذکر است برای عالمین. می‌خواهد بصیرت پیدا کنیم و حقیقت را بنگریم. مثل وقتی که بنده را نگاه می‌کنید، نه این‌که به جای نگاه به بنده، به بنده فکر کنید. ابتدا نور لامپ را دیدید و در دل آن بنده را مشاهده کردید. قرآن آمده است تا آنچه را که هست، متذکر بشود. قرآن آمده است تا به ما متذکر شود عالم را درست ببینیم و درست عمل کنیم. به همین جهت به ما فرمود: «کُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُم» شما به بشریت نشان دهید در افقی بس متعالی به‌سر می‌برید، بسیاری از انکارها از میان می‌رود.

می‌فرماید:«وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيم» برای هر دروغ پرداری که نظر به واقعیات عالم ندارد و عملا در موضع گیری‌ها آلوده به گناه می‌شود، هلاک باد. ملاحظه فرمایید آیا با توجه به فضایی که در آیه‌ی قبل ترسیم فرمود، سخنی غیر از آنچه در این سطح باید مطرح شود، می‌ماند؟ در آخر آیه‌ی قبل فرمود همواره عالم صحنه‌ای است جدید و نو به نو جهت ظهور انوار الهی. پس وای به حال کسی که این حقیقت را منکر شود. «افّاک» یعنی انسان دروغ پرداز که نسبت به واقعیت‌های اطراف خود گشوده نیست و نتیجه‌ی این بسته‌بودن نسبت به حقایق عالم؛ تن‌دادن به انواع گناهان و قرارگرفتن در انواع توطئه‌ها است. کسانی‌که با واقعیت‌ها روبه‌رو نمی‌شوند، هرچه بکنند خلاف واقع است و عملاً در مسیر انحرافی قدم می‌گذارند. به همین جهت در آیه‌ی بعدی می‌فرماید:

﴿يَسْمَعُ آياتِ اللَّهِ تُتْلى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْها فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَلِيم (8)﴾

آیات الهی را که برایش خوانده می‌شود می‌شنود، سپس با اصرار تمام در مقابل آن آیات، کبر و لجاجت می‌ورزد، چنانچه گویی هرگز آن‌ها را نشنیده است، پس او را به عذابی دردناک بشارت ده. در جواب تذکر به این که به او گفته می شود ملاحظه کن که چه اندازه خدا در عالم، خود را می‌نمایاند، «مُسْتَكْبِرا» یعنی در حالی که به توهّمات خود دل‌بسته است. اصلاً گویا آن سخنان را چیزی نمی‌داند که قابل شنیدن باشد. در این راستا خداوند خبر می‌دهد که نتیجه‌ی طبیعیِ آن نوع برخورد، عذاب دردناکی است که سراغ چنین فردی می‌آید.

بعضی از افراد قرآن را طوری برای بقیه مطرح می‌کند که گمان می‌شود خداوند در سراسر قرآن ما را ترسانده است، در حالی‌که خداوند نتیجه‌ی طبیعی اعمال ما را در مقابل ما قرار می‌دهد و عمیق‌ترین نتیجه را به ما گوشزد می‌کند، همان‌طور که آغازترینِ آغاز را متذکر شد که آغازین‌ترین مبنای هر چیزی، حضور خداست و نه صرفاً وجود خدا. شیطان هم وجود خدا را قبول داشت، عمده توجه به حضور خداوند در صحنه‌ها است که انسان را از گردونه‌ی شخصیت «أفّاکٍ أثیم» نجات می‌دهد و با توجه به این امر آیات بعدی برای ما سخن‌ها دارند، به شرطی که متوجه‌ی علت توهّم افرادی شویم که در برابر سخن حق، استکبار می‌ورزند وآن را به چیزی نمی‌گیرند و عملاً از حقیقت فاصله خواهند گرفت و گرفتار بی‌ایمانی و بی‌مأوایی خواهند شد که صورت قیامتی آن دردناک است.

امروزه افرادی که در رسانه‌های دشمن تلاش دارند و پیام حضور تاریخی انقلاب اسلامی را به چیزی نمی‌گیرند ملاحظه کنید تا مصداق آیه‌ی فوق را در شخصیت آن‌ها ملاحظه فرمایید. به بهانه‌ی بعضی از ضعف‌ها که در کشور هست، در مقابل اصلی‌ترین سخن‌ها کبر می‌ورزند و آن سخنان را انکار می‌کنند، در آن حدّ که گویا آن سخن‌ها قابل شنیدن نیست و فکر می‌کنند زرنگ‌اند، درحالی‌که با انواع گرفتاری‌های روحی روبه‌رو خواهند شد، زیرا پیام حق را می‌شنوند و انکار می‌کنند. این فرق می‌کند با کسی که اساساً متوجه‌ی حق و حقّانیت نظام اسلامی نشده است. آیه در مورد عده‌ای است که: «یَسْمَعُ آیاتِ اللَّهِ» می‌شنوند آیات الهی را و بالاخره می‌دانند ما چه می‌گوییم، خوب هم می‌دانند ولی «یُصِرُ مُستَکبِراً» اصرار بر زندگی خود و کوچکی آیات الهی دارند که در انقلاب اسلامی به صحنه آمده است. ما صدها اشکال داریم ولی این‌ها اشکال‌ها را مطرح می‌کنند تا خود را بزرگ جلوه دهند، در حالی‌که به نور معارف الهی، بزرگی فرهنگ و خرد دینی و کوچکی معاندان ظهور می‌کند و ضعف‌ها نیز جبران و رفع می‌شود. ضعف‌های ما به جهت آن است که آیات الهی را درست پاس نداشتیم و نیامدیم راه قرآن را برویم که در نسبت با قرآن به گشودگی لازم نسبت به حقیقت دست یابیم. ولی راهی که از طریق انقلاب اسلامی گشوده شده، دیر یا زود ما را از این ضعف‌های اخلاقی و تاریخی نجات می‌دهد، بدون آن‌که به راه دیگری بتوان فکر کرد، زیرا فرمود: «تِلْکَ آیاتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ فَبِأَیِّ حَدیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آیاتِهِ یُؤْمِنُون» این‌ها آیات الهی است که آن‌ها برتو در جلوه‌ی حقّانی‌اش خواندیم و کسانی که بخواهند از چنین ارتباطی سر باز زنند به کدام سخن ایمان می‌آوردند و چه جایی را برای مأواگزیدن به غیر از این راه

می‌یابند. ایستادن مقابل اصیل‌ترین و مبنایی‌ترین تفکرِ گشوده و زنده که همان تفکر دینی است، چیزی برای انسان باقی نمی‌گذارد مگر سرگردانی و تن‌دادن به هر زشتی و انحطاطی. دین خدا چشم‌اندازی است گشوده بر حیات فعّال و زنده که خداوند به بشر عطا کرده است، حال اگر عده‌ای «کَاَنَ لَم یَسمَعها» طوری با آن سخن زنده که «گفتِ حقیقت» است برخورد کنند که انگار نه انگار، این افراد در این عالم در کجا خواهند ایستاد؟ مژده‌ای که به دنبال آن بودند، جز عذاب دردناک نخواهد بود. معلوم نیست در ادبیات آن زمان بشارت تنها برای اخبار خوش بوده است و یا مربوط به هر خبری است که در آینده واقع می‌شود.

در هر صورت شما از این آیه یک چیز را متوجه می‌شوید که گفتمان ما با این آدم‌ها در راستای روشن‌کردن حضور مشکلاتی است که در دل آن مشکلات، نحوه‌ی برخوردشان برایشان پیش می‌آید و متأسفانه از این نحوه گفتگو با طرف مقابلِ خود غفلت می‌کنیم و نتیجه‌ی نادیده‌گرفتن عقل قرآنی را با آن‌ها در میان نمی‌گذاریم و به جای توجه‌دادن به «عذابٍ اَلیم» یعنی فشارهای جانکاه، بیشتر جنبه‌ی تکفیر را پیشه می‌کنیم؛ زیرا واقعیت چیز دیگری است وآن‌ها از آن غفلت کرده بودند. یک‌بار در یک عملیات زمین‌شناسی در مسیر رودخانه‌ی سفیدرود نقشه را برعکس گرفته بودیم، طبق نقشه باید عصر آن روز به روستایی می‌رسیدیم. ولی تا نیمه شب راه رفتیم و به جایی نرسیدیم، چون نقشه را برعکس گرفته بودیم. بعضی‌ها نقشه‌ی زندگی را برعکس می‌گیرند وآیه‌ی مذکور متذکر این مشکل است. درحالی‌که خداوند گفتمان اصیلی را با بشر در میان می‌گذارد تا به مشکل برخورد نکند و در این سوره با مقدماتی که گذشت آیه‌ی ۹ را مطرح می‌کند که دقیقاً قصه‌ی امروز ماست، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿وَ إِذا عَلِمَ مِنْ آیاتِنا شَیْئاً اتَّخَذَها هُزُواً أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِین (9)﴾

و چون از آیات ما به دانایی مختصری دست یافتند، به جهت آن‌که متوجه‌ی بنیان و اساس آن نشده‌اند آن را به مسخره می‌گیرند، برای آنان عذابی خفّت بار خواهد بود. همان مستکبرانی که از سر تکبّر زیر بار آنچه خدا با آنان در میان گذارد، نمی‌رفتند تا به گمان خود بزرگی خود را حفظ کنند؛ گرفتار نوعی از موضع‌گیری می‌شوند که حاصلش درست عکس آن چیزی است که می‌خواستند برای خود حفظ کنند. یعنی گرفتار «عذابٌ مُهین» یعنی عذاب خفّت بار می‌شوند. چون با نگاه سطحی به آیات الهی نظر می‌کنند وآن را چندان مهم نمی‌یابند و گمان می‌کنند چیز مهمی نیست. آن دانشمند علوم تجربی، در هر رشته‌ای که می‌خواهد باشد با

تحقیقات خود بهایی لازم را به آیات الهی و جایگاه آن نمی‌دهد و پیش از آن‌که در بستر نظام الهی مطالب را دنبال کند، چیزهایی از این عالم می فهمد ولی نه به آن وسعتی که آنچه می‌فهمد را در نظام توحیدی عالم بنگرد، فکر می‌کند خودش باید کاری بکند، گویا از خدا کاری بر نیامده است. فرانسیس بیکن می‌گوید به ما دروغ گفتند که این عالم منظم و دقیق است، باید خودمان مطابق میل و خواست خودمان عالم را تغییر دهیم و البته این نوعی به مسخره‌گرفتن نظام عالم است، زیرا عالم را نیمه‌کاره دیده، عالمی که حضرت حق در سراسر آن به ظهور آمده و با ما گفتگوها دارد. عالم را از نگاه خودشان دیدند و نه با چشم حق. علت شکست‌های پی در پی مدرنیته را باید در همین غفلت دنبال کرد. این‌همه انرژی خرج کردند برای شکل‌دادن رنسانس و تمدن غربی، آیا نتیجه باید این باشد که امروز بشر با آمریکا روبه‌رو شود؟ غفلت از نظام توحیدی عالم و اندیشه‌ی خود را در این عالم اندیشمندانه دنبال‌نکردن، موجب انواع سر درگمی‌ها می‌شود همراه با انرژی زیادی که مصرف می‌کنند، بدون نتیجه‌ای که باید به‌دست آورند.

در دل آیه‌ی مذکور راز سرگردانی جهان مدرن را می توان یافت که چگونه متکبّرانه زیر بار آیات الهی نرفتند و به طعنه گفتند چیزی نیست و حال با انواع بن‌بست‌ها روبه‌رو شده‌اند. آن عالِم فیزیسین یا ژئولوژیست می‌رود چیزهایی از این عالم می‌فهمد ولی نه به عنوان آیات الهی، بلکه وقتی متذکر می‌شوید که آنچه می‌دانید را به عنوان آیات الهی ببینید، آن توحید را به استهزاء می‌گیرد، برای این‌که با چشم خدا به عالم نظر نکردند. تنها با چشم جزئی‌نگر خودشان خواستند در عالم زندگی کنند و لذا «أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ» این جماعت خوار می‌شوند. دنیای مدرن تلاش زیادی کرد و استعدادهای خود را نیز به کار برد تا از عالم و توانایی‌های عالم بهره‌مند شود ولی «بالحقّ» عالم را ندید و با وجهِ الهی، ندایِ بی‌صدای خدا را از طریق عالم نشنید و ما از همین‌جا ضربه می‌خوریم زیرا از آن حیطه‌ای که حضرت ربّ العالمین دارد، در عالم قرار نگرفتیم. خداوند ما را دراین عالم که اسفل السافلینِ عوالم است آورد تا با ما در این عالم گفتگو کند، آن هم گفتگویی «بالحق» تا آن‌طور که شایسته‌ی عالم است با آن برخورد کنیم و از شکست‌های ممتدی که انسان‌های غیر توحیدی در آن گرفتار شدند نجات یابیم و این در صورتی است که در بستر سنت‌های الهی اقدام نمائیم. اگر کسی به جای حضور در عالم، با معرفتی که صاحب هستی از طریق قرآن به بشر عطا کرده، در محدوده‌ی عقل و تجربه‌ی خود از عالم آگاه شود و متوجه‌ی محدودیت ادراک خود نشود به دانایی‌های خود

مغرور می‌شود و سخن رسولان را به چیزی نمی‌گیرد و طوری در عالم با علم ناقص خود با عالم وآدم روبرو می شود که خطرش از ندانستن بیشتر می‌گردد. رهبر معظم انقلاب در جلسه‌ای که با سپاه پاسداران داشتند فرمودند «این فشار حداکثری که به گمان خودشان برما وارد می‌کنند، خودشان را سرگردان می‌کند، این‌ها انرژی زیادی مصرف می کنند اما در دل یک علم جزیی. بنده به هر طرف که نگاه می‌کنم، از هر جهت که محاسبه می‌کنم می بینم در این مواجهه ملت ما با دنیای استکبار، پیروزِ نهایی ملت ایران است.» درست است ما ضعف‌هایی داریم که سخت آزاردهنده است، اما این ضعف‌ها در نسبت با استکبار نیست. ما در نسبت با استکبار در شرایط مقابله‌ی ایمان با کفر قرار داریم، از این جهت پیروزی از آنِ ما است.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه پنجم

وقتی آیات الهی به تمسخر گرفته می‌شوند

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ(7) يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ(8) وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (9)﴾

عنایت داشتید بعد از آن که روشن فرمود، خداوند آیات الهی را در معرض نگاه انسان‌ها می‌گذارد تا از طریق نشانه‌هایی که در نظام الهی به ظهور آمده و دقت‌هایی که در نظام الهی شده، متوجه شویم خدا چگونه با بشر صحبت می‌کند و خود را به بشر نشان می‌دهد و چگونه ربوبیتش را در معرض نگاه انسان‌ها قرار می‌دهد، تا انسان‌ها احساس کنند در آغوش ربوبیت پروردگارشان می‌توانند زندگی کنند.

قرآن و وَحی الهی آمده تا ما آنچه را در عالم محقق شده است درست ببینیم و آیات الهی را درست درک کنیم. عالم پر از آیات الهی است، مشکل این است که بشر نمی‌تواند آن‌ها را درست ببیند و آغاز و منشأ آن‌ها را مدّ نظر ندارد.

دین خدا که مظهر نور هدایت الهی است، برای این است تا بشر آیات الهی را درست ببیند و متوجه شود حضرت ربّ العالمین چگونه در عالم حاضر است. بشر می‌تواند به این بصیرت برسد که مبنای هر فعل و هر کمالی، حضرت ربّ العالمین است و انسان در چنین عالمی باید انتخاب‌های خود را شکل دهد، در آن صورت است که می‌تواند هماهنگ با عالم، تصمیم

بگیرد تا با انواع بحران‌هایی که امروز گرفتار آن است، روبه‌رو نشود. ریشه‌ی بحران جهان غرب از این‌جا شروع شد که تصور کرد عقل خودش برای برنامه ریزی در این جهان کافی است. اگر به این نتیجه رسیده بود که آنچه را خدا به بشر عطا کرده است، بشناسد و بپذیرد و آن طور که خدا می‌خواهد با عالم ارتباط برقرار کند، صحیح‌ترین نحوه‌ی بودن در دنیا را نصیب خود می‌کرد و به این صورتی که امروز ناظر آن هستید، به خودش واگذاشته نمی‌شد، بشری که به خودش واگذاشته شود همین است که شما امروز می‌بینید.

اگر بخواهیم بدانیم عمیق‌ترین نگاهی که باید از نظر دین داشته باشیم چیست؟ همین نکته‌ای است که در آیه‌ی ۶ متذکر آن می‌شود و می‌فرماید: «تِلْکَ آیاتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ» دین آمده است تا شما دنیا را درست ببینید؛ چون «آیاتُ اللّه»، همان چیزهایی است که خداوند در عالم به نور حق یعنی «بالحق» خلق کرده است و به پیامبر خود فرمود برای تو این قرآن را به حق می‌خوانیم تا بدانی آیات الهی را چطور باید دنبال کنی. این بحث تا حدّی در جلسات گذشته مطرح شد که چگونه حقیقت را باید در آینه‌های ظهور انوار و اسماء الهی مشاهده کرد و با آن زندگی نمود.

قرآن در واقع به شما می گوید، عالم را درست ببینید، اگر درست دیدید می یابید که بهتر از این نمی‌شود و این درست برخلاف آن چیزی بود که امثال فرانسیس بیکن یعنی پدر جهان مدرن و طرفداران او تصور کردند. حرفشان این بود که گذشتگان ما را فریب دادند که گفتند جهان یک جهان حکیمانه است و شما باید با آن هماهنگ شوید؛ از نظر آن‌ها ما باید هرچه می‌خواهیم مطابق میل و هوس خود از این عالم بگیریم، در صورتی که انبیا متذکر این امر می‌باشند که آنچه نیاز دارید را خداوند در اختیارتان گذاشته است، اهداف و خواسته‌های خود را طوری تنظیم کنید که در مقابل عطایای الهی روحیه‌ی انکار نداشته باشید و طالب چیزی که موجب به هم خوردن نظام عالم شود نباشید و در حدّی که خداوند اجازه داده در عالم تصرف کنید. در عالم به ما فهمانده‌اند نمی‌شود ناخن نداشته باشی وگرنه سر انگشتان‌تان ساییده می‌شود، از آن طرف هم این ناخن باید زنده باشد و در نتیجه رشد می کند و انسان باید قسمت اضافی آن را کوتاه کند. تصرف ما در عالم از این‌گونه است، یعنی آن‌جایی که خدا شرایط تصرف را گذاشته است و نظام عالم با آن تصرف نه‌تنها ویران نمی‌شود، بلکه در راستای ادامه‌ی نظام عالم است، باید تصرف کنیم.

دنیای مدرن با غفلت از حکیمانه‌بودن عالم، اراده کرد با عقل خود به عالم نظم بدهد، غافل از آن‌که آنچه خدای حکیمِ قادر در اختیار ما گذاشته است درست همانی است که نیاز داریم و ما از طریق تعامل با این جهان، متوجه اصالت‌های آن می‌شویم و به اصلی‌ترین اصول تکیه می‌کنیم که در آخر آیه‌ی ۶ متذکر آن شد و فرمود: «فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآیَاتِهِ یُؤْمِنُونَ» به چه چیزی سرزنده‌تر از خدا و آیات او می‌خواهید ایمان بیاورید و به آن اعتماد کنید؟ همچنان که در جلسه‌ی قبل ملاحظه فرمودید این فراز از آیه، عالمی را در مقابل ما قرار می‌دهد که حقیقتاً چه چیزی جز رجوع به چنین خدایی برای انسان باقی می‌ماند که با آیات خود سراسر عالم را فرا گرفته، تا ما هیچ دوگانگیِ بین خود و پروردگار خود احساس نکنیم؟ وقتی این عالم شما را در برگرفته، باید به چه کسی رجوع کرد؟ بهترین پاسخ می‌تواند این باشد که به بنیاد عالم باید رجوع کرد. با نظر به واقعیتی که در عالم جاری است و این راست‌ترین درک از موقعیت خودمان است در جهان.

سپس در ادامه می‌فرماید:

﴿وَیْلٌ لِکُلِّ أَفَّاکٍ أَثِیمٍ (7)﴾

وای بر احوال آن‌هاییِ که دروغ‌پردازانه، واقعیت را طور دیگری می‌بینند و عملاً به هر گناهی دست می‌زنند. وقتی انسان متوجه حضور همه‌جانبه‌ی خداوند در عالم باشد، رویهمرفته درک او از واقعیت، درک درستی است. به همین جهت به ما توصیه کرده‌اند کار مؤمنین را حمل بر صحت کنیم، مؤمنینی که خودشان را در موطن ایمان به خدا تعریف کرده‌اند، با همه‌ی تفاوت‌هایی که دارند؛ برای این که با واقعی‌ترین واقعیات که دین خدا است، خود را هماهنگ کرده‌اند، درست برعکس انسانِ «أَفَّاک»؛ کسی‌که برداشت‌های خود را از عالم اصل می‌گیرد؛ به گفته‌ی شهید مطهری، اگر انسان تنها به فهم خود نسبت به عالم بسنده کرد، برداشت او از عالم حتماً غلط است، زیرا برای دیدن یک چیزی باید تمام جوانب آن را در کلِّ عالم در نظر بگیرید، و غیر ممکن است یک انسان به خودی خود بتواند چیزی را در کلّ عالم در نظر بگیرد، چون لازمه‌اش این است که احاطه‌ی کلّی بر عالم داشته باشد و این در شأن خداوند است. چه کسی باور می‌کرد کار تکنولوژی که اولین بار در قرن ۱۸ شروع شد و در قرن ۱۹ به اوج خود رسید، به جایی بکشد که خودش برای بشریت یک معضل شود؟ هم‌اکنون نظریه‌پردازان متذکر این نکته هستند که امروزه این علم نیست که تکنولوژی را می‌سازد، بلکه تکنولوژی است که علم را در اسارت خود قرار داده است تا هرچیزی را که تکنولوژیِ برتر

می‌خواهد کشف کند. به این معنا که تکنولوژی تصوری را از خود ایجاد می‌کند و علم را در استخدام خود قرار می‌دهد تا آنچه را انسان به عنوان تکنیک خواست بسازد. با توجه به این امر هایدگر روشن می‌کند چگونه فیزیک به عنوان علم دقیق، در اختیار تکنولوژی قرار می‌گیرد.

امروزه وظیفه‌ی علوم تجربی جدید این است تا طبیعت را محاسبه‌پذیر کند و اهداف خود را از طبیعت استخراج نماید. فیزیک و ریاضی قدرت محاسبه‌پذیری طبیعت را در خود دارا می‌باشند. این مباحث در محافل متفکران دنیا مطرح است که چگونه علم در اختیار تکنولوژی قرار گرفته است. وقتی بزرگ‌ترین فیزیسین دنیا نظر می‌داد ما خوشحال بودیم که می‌تواند برای ما چیزهایی کشف کند ولی امروزه می‌گویند نه، این تکنولوژی است که دستور می‌دهد و علم در خدمت تکنولوژی قرار دارد و نمی‌تواند خودش برای خودش هویت داشته باشد بلکه در خدمت میل و تصور انسانی است که با علم الهی، خود را تنظیم نکرده و بدین لحاظ «أفَّاکٍ أثِیمٍ» است و عالم را غیر واقعی می‌نگرد.

اگر به خودمان رجوع کنیم متوجه می‌شویم آنجایی که بر مبنای ادب الهی عمل نکنیم عملاً وارونه عمل می‌کنیم. «أفَّاک» یعنی کسی که واقعیت‌ها را وارونه می‌بیند. وقتی انسان احاطه‌ی کلّی بر عالم ندارد، نمی‌تواند جزء آن را درست ببیند، زیرا جزء را در کل ندیده و این یعنی جزء را هم درست ندیده است. مَثَل فیل و اتاق تاریک مثنوی را دارید که «آن یکی دستش به خرطوم افتاد» ولی آن را ناودان دید. به جهت این‌که آن خرطوم در ازای یک فیل، خرطوم است. فیل را که نبینی، آن پدیده جزئی برای شما به صورت ناودان خودش را نشان می‌دهد. «آن یکی را دست بر گوشش رسید» ولی آن را بادبزن دید. ممکن است بفرمایید اگر من در آن اتاق تاریک بودم، دستم که به خرطوم می‌خورد، آن را خرطوم تصور می‌کردم. چون شما قبلا فیل را دیده اید. در مورد حضور ما در عالم، قضیه از همین قرار است که احاطه‌ی کلی به عالم نداریم. پیامبر خداﷺ نیز با چشم خدا با ما سخن می‌گویند. «أفَّاکٍ» یعنی کسی که با فهم خودش در رابطه با عالم نظر می‌دهد و لذا هرچه بگوید غلط می‌گوید. چقدر باید بترسیم از این‌که ما به راحتی در رابطه با هر چیز نظر می‌دهیم؟ می‌گوید خودم دیدم آن شخص مؤمن مرتکب آن گناه شد و در نتیجه آن را به بقیه خبر می‌دهد و غیبت می‌کند، در حالی‌که آنچه از آن فرد دیدی کافی نیست. بسیاری از اوقات ما به جهت عدم رعایت دستورات دین، ولی با عِرق دینی جهنم می‌رویم. عِرق دینی داریم تا از گناه پرهیز کنیم ولی حواس‌مان نیست چیزهایی در این عالم در جریان است که با چشم «جزء بینِ» ما دیده

نمی‌شوند، مثل آن‌که شرط جاری کردن حدّ شرعی برای زن و مردِ زناکار این است که چهار شاهد عادل آن عمل را به صورت کامل دیده باشند. به نظر شما خداوند با این شرط نمی‌خواهد تا آن‌جا که ممکن است، مسئله دنبال نشود؟ قضاوت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام را بخوانید. در گذشته اطراف کعبه، خانه بود. مغیّرةِ بن شعبه وارد یکی از آن خانه‌ها یا بگو حجره‌هایی می‌شود که مربوط به زن بدکاره‌ای بود. بادی می‌وزد و درِ آن خانه باز می‌شود و عده‌ای آن صحنه را می‌بینند و آمدند برای خلیفه‌ی دوم شهادت دادند. ۳ نفر از آن‌ها گفتند صحنه را کامل دیدیم، ولی چهارمی گفت من صحنه را کامل ندیدم. خلیفه آن سه نفر را شلاق زد. بعد از مدتی آن یک نفر گفت واقعاً آن عمل را دیدم. خلیفه خواست او را هم حدّ بزند. حضرت علی علیه السلام فرمود با توجه به این شاهد چهارم، حالا باید آن رفیق خود را حدّ بزنی، که البته خلیفه منصرف شد. عرضم آن است که اموری در عالم هست که با نگاه جزئی یک نوع معنا دارند ولی با نگاه کلّی‌نگر که همه‌ی عالم در منظر انسان باشد، حکم دیگری دارد.

شما ممکن است بفرمایید معلوم است اگر یک نفر آن صحنه را ببیند و شهادت دهد کافی است که آن عمل واقع شده، ولی چرا می‌گویند چهار نفر شاهد عادل؟ ما یک قسمت از دین را می‌گیریم و بقیه‌اش را رها می‌کنیم، در این صورت خطر «أَفَّاکٍ أَثِیم»شدن برایمان به میان می‌آید. در ادامه یعنی در آیه‌ی ۸ می‌فرماید: «یَسْمَعُ آیَاتِ اللَّهِ تُتْلَی عَلَیْهِ ثُمَّ یُصِرُّ مُسْتَکْبِرًا کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِیمٍ» آیات الهی برایش خوانده می‌شود و می‌شنود ولی طوری متکبّرانه برخورد می‌کند که گویا اصلاً نشنیده است و کار خودش را می‌کند، ای پیامبر عذاب دردناک و جانکاهی را به او خبر بده. چون در مقابل سخنی که حقیقت را بازگو می‌کند خاضع نیست. غافل است از این که دیدن این عالم ظرایف زیادی نیاز دارد که با تواضع در مقابل سخن خدا به ظهور می‌آید و غفلت از این مسئله موجب می‌شود تا انسان گرفتار عذابی دردناک و جانکاه شود. با این مقدمات به آیه‌ی شماره‌ی ۹ ورود می‌کنیم که متذکر نکات بسیار مهمی است. می‌فرماید:

﴿وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آیَاتِنَا شَیْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِینٌ (9)﴾

آن فردی که مستکبرانه آیات الهی را نشنیده می‌گیرد، وقتی به نکته‌ای بس جزئی از آیات ما آگاه می‌شود، آن آیات را به تمسخر می‌گیرد. برای این جماعت عذاب خفّت‌بار و خوارکننده‌ای هست. زیرا متوجه‌ی عمق همه‌جانبه و جایگاه کلّی آیات الهی و انواع تجلّیات

ربّانی نمی شوند، متوجه ی محدودیت فهم خود نیستند و فهم محدود خود را محور قرار می دهند.

اگر ملاحظه کنید در آیه‌ی مذکور با کسی روبه‌رو هستیم که نسبت به آیات الهی بیگانه نیست و به صورت محدودی چیزی از آن‌ها می‌داند، ولی همه‌ی جوانب آن را نمی‌بیند و همین امر موجب می‌شود تا ادعا کند اسلام دین جامعی نیست، زیرا به گمان چنین فردی اسلام مطابق عقل جزئی‌نگرِ او نظر نداده، غافل از این‌که اگر اسلام دستوری می‌دهد، تمام جوانب هویت بشر را مدّ نظر دارد تا زندگی انسان‌ها همراه با انواع بحران جلو نرود. ولی اگر محور زندگی را اندیشه‌ی انسان‌ها در نظر بگیریم و انسان را نیز در محدوده‌ی احساساتش بشناسیم، احساس می کنیم عقل بشر برای اداره‌ی زندگی بشر کافی است و دین را مربوط به دنیای دیگر می دانیم. مثل کاری که آقای مهندس مهدی بازرگان انجام داد و در آخر عمر کتابی نوشت تحت عنوان «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» با این مضمون که «دین امری است فردی برای قیامت و عقل بشر مدرن برای زندگی در دنیا کافی است.» آری! عقل بشر مدرن نسبت به ضعف هایی که ما مسلمانان داریم و به نام دین انجام می دهیم، عقل بشر مدرن بهتر است ولی آیا آن عقل، بشر را با انواع بحران‌ها روبه‌رو نکرده؟ آیا نباید به راهی فکر کرد که آن راه، به میدان‌آوردن دین الهی در امور اجتماعی در همه‌ی جوانب اجتماع است، ولی آزاد از برداشت-های تنگ‌نظرانه و یا برداشت‌هایی که تحت تأثیر عقل غربی است؟ آیا آنچه عقل بشر غربی به انسان‌های این دوران پیشنهاد کرد، نسبت به هویت اصیل بشر جهت حضور عالم‌گیر او در معناداری زندگی، جوابگو خواهد بود؟ اسناد و سخنان بسیار زیادی از اندیشمندان دنیا داریم که بشر مدرن هیچ آینده‌ی روشنی برای خود احساس نمی کند. در حالی که ما با نظر به حضور تاریخی اسلام و انقلاب اسلامی، مثل مردم غرب و آن طور که آن‌ها احساس می کنند، آینده‌ی تاریک ملت را درک نمی کنیم، زیرا آموزه‌های دینی با نورانیت خود متذکر حضور خدا در عالم‌اند. هنوز هم بنده کتاب «شوک آینده» از آقای تافلر را در این رابطه و نسبت به احساسی که بشر غربی نسبت به آینده دارد، مفید می‌دانم. این تازه غیر از آن است که به گفته‌ی اندیشمندان غربی، بشر مدرن هیچ معنایی نمی‌تواند برای خود حس کند و گرفتار بی‌معنایی کامل یا نیهیلیسم است.

ما با سه صحنه روبه‌رو هستیم. یکی آنچه فعلاً در آن قرار داریم و انواع ضعف‌هایی که گریبان‌گیرمان شده، که البته بشر مدرن نسبت به این ضعف‌های ما، وضعش بهتر است. دیگر

آن نوع زندگی است که غرب‌زده‌های ما دویست سال است برای کشور ما دنبال می‌کنند که با روح مردم ما و تاریخ ما هماهنگی ندارد. سوم آنچه را خداوند از طریق دین و به عنوان یک حیات اجتماعی، در کنار امور فردی، برای ما آورده است و باید از تجربیات گذشته و از ناکامی‌های آن عبرت بگیریم و به این نوع از زندگی در این تاریخ فکر کنیم. به‌خصوص که شواهدی در کلّ جهان می‌یابیم حاکی از آن که بشر آینده، بشری ایمانی و اجتماعی است ولی نه آن طور که متأسفانه اهل ایمانِ ما هستند که نسبت به اجتماع و جامعه‌ی خود حساس نیستند، یعنی اجتماعی نیستند؛ و نه آن طور که افراد اجتماعی ما خیلی به ایمان در امور اجتماعی نمی‌پردازند.

انقلاب اسلامی توسط شخصی به میان آمده که در اوج شخصیت ایمانی، بسیار اجتماعی بود و جمع این دو می‌تواند حکومتی باشد برای حضور در آینده. آیا این پیاده روی اربعین که در این سال‌ها به میان آمد، حکایت از حضور ایمانی که نظرِ تاریخی به اجتماع دارد، نمی‌کند؟ مراسم اربعین و پیاده رویِ محدود سال‌های گذشته، عملی عبادی و فردی بود و در جای خود کار ارزشمندی به حساب می‌آمد ولی اربعین این سال‌ها حکایت از حضور بشری دارد که جهانی فکر می‌کند ولی در هویت دینی. جوانان ما در پیاده روی اربعین حاضر می‌شوند تا در جهان گسترده‌ی دینداری حاضر شوند؛ تجربه ی حضور در جهانی به وسعت بشریت، در عین هویت دینی در این تاریخ به بشر عطا شده است، زیرا این انسان در بازیابی خود نمی‌خواهد تنها در دینداریِ فردی دینداری کند. خطای امثال آقای بازرگان نسبت به دین در این تاریخ در اینجاست که فکر می‌کنند امکان حضور در این تاریخ بدون به میان‌آوردن دین در مناسبات اجتماعی، ممکن است.

در روبه‌روشدن با فرهنگ مدرن، برای عده‌ای این پندار پیش آمده که دینداری را در امور فردی ادامه دهند ولی در امور اجتماعی، مدرن باشند، غافل از این‌که تاریخ دیگری به میان آمده و انسانِ دیگری را با خود به میدان آورده که با ناامیدشدن از وعده هایی که مدرنیته به او داده، معنای خود را در این جهان و در نسبت‌هایی دنبال می کند که بستر دینداری در اختیار او می‌گذارد؛ دینی که تاریخ را تغذیه کند و به حیات اجتماعی بشر جواب دهد. این است آنچه حضرت روح‌اللّه«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» متذکر شد، چیزی که بسیاری از مردم در عین سرگردانی

نمی‌دانستند چاره‌ی کار کجا است و هنوز هم نمی‌دانیم حضرت امام چه خدمتی به ما کرده و چگونه ما را وارد جهانی کرد که به دنبال آن بودیم.[1]

مگر اصحاب امام حسین علیه السلام با توجه به این که حضرت بیعت‌شان را از آن‌ها برداشتند، نمی‌توانستند در شب عاشورا بروند، چرا نرفتند؟ جز این بود که می‌خواستند مثل امام حسین علیه السلام در تاریخ آینده حاضر باشند و جهانی را تجربه کنند که حضرت سیدالشهدا علیه السلام برای خود شکل داده بودند؟ امام حسین علیه السلام در آن شرایط می‌خواهند تاریخی را تغذیه کنند که انسان در آن تاریخ به دنبال معنابخشیدن به خود است، چه در امور فردی و چه در امور اجتماعی. اصحاب آن حضرت اگر می خواستند تنها به بهشت بروند نیاز نبود کنار امام بمانند ولی متوجه شدند از طریق کربلا جهان دیگری در حال شکل‌گرفتن است و خواستند در آن جهان حاضر شوند. جهانی که دینداری به گستردگی تمام در همه‌ی مناسبات بشری حاضر می‌شود. و در آن تاریخ نطفه‌ی چنین جهانی پایه‌ریزی شد و کم و بیش در طول تاریخ نقش‌آفرینی می‌کرد و آمد و آمد تا خود را در انقلاب اسلامی به‌صورتی بارز به ظهور آورد و نشان داد که در این تاریخ زندگی باید طوری باشد که نه مثل صوفیان به خانقاه پناه ببریم و نه مثل مذهبی‌های سنتی، دینداری را جدای از سیاست، در امور فردی متوقف نمائیم و نه مثل اهل فکر و فلسفه از حضور در میدان‌های اجتماعی که سیاست در آن عین دیانت است، فاصله بگیریم. با به ظهورآمدن این هویت است که انقلاب در بلوغ نهایی خود، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را در افق تاریخی ما قرار می‌دهد.

باید تصور خود را نسبت به افقی که در پیش است تصحیح کنیم و بدانیم در بستر انقلاب اسلامی چهره‌هایی اصیل در آینده به ظهور می‌آیند و بستر به ظهورآمدن آن چهره‌ها در متن ولایت فقیه کم و بیش فراهم است و این با دینداری فردی هرگز فراهم نمی‌شود که طرف تصور کند آن بهره‌ی کمی که از علم دارد، در کند و کاو علمی در نظام طبیعت برای او کافی است و تازه آن‌هایی را که به آن علوم وجوه الهیاتی می‌دهند به تمسخر بگیرد. آیه‌ی ۹ می‌خواهد بفرماید این آدم‌ها واقعیت جهانی را که در آن زندگی می‌کنند درست نمی‌بینند و هستی را با چشم خدا نمی نگرند و هرکس خواست نسبتی بین داده‌های علوم تجربی و وجوه الهیاتیِ عالم برقرار کند، کار او را نوعی شیخ‌بازی می‌دانند و آن کار را به تمسخر می‌گیرند.

---

[1] – در این رابطه می‌توانید به مباحث «انقلاب اسلامی جهانی بین دو جهان» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

قرآن می‌فرماید بدانید که دیر یا زود جریان برعکس می‌شود و انعکاس آن تمسخرها عذاب خفّت باری است که آنها را فرا می‌گیرد. هرچند با تهیه‌ی تجهیزات مرگبار و به‌دست‌آوردن ثروت‌هایی آنچنانی به دنبال عزّتی بودند که به چنین خفّتی گرفتار نشوند.

حتی اگر کسی «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ»(نساء/۱۵۰) شد و بعضی از ابعاد این دین را پذیرفت و بعضی را رها کرد، باید منتظر بماند که عزت خود را از دست بدهد و به تعبیر قرآن: «يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا»(نساء/۱۵۰) آن‌ها می‌گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند میان این دو، راهی برای خود اختیار کنند. در مقابل ملاحظه کرده‌اید آن‌هایی که تمام ابعاد دین را پذیرفته‌اند، چگونه در زندگی اگر هم چندان مرفه نباشند، از آرامش کامل برخوردارند، زیرا اولاً: تمام ابعاد دین الهی را پذیرفته‌اند. ثانیاً: آنچه را عده‌ای به نام دین بر دین تحمیل کرده‌اند می‌شناسند و به نام دین بر خود و بر دیگران تحمیل نمی‌کنند. دین را با توجه به آن دقت‌ها اگر کم ارزش قلمداد کنیم، خطر خواری و خذلان، ما و جامعه‌ی ما را تهدید می‌کند. لذا در وصف این افراد می‌فرماید: «وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» (9)

بنده ذیل این آیه این‌طور یادداشت کرده‌ام. به جای این‌که در بستر چشم‌اندازی که خالق جهان در مقابل‌شان می‌گشاید تا به عالم و آدم بنگرند، فقط وجهی از وجوه عالم را می‌شناسند و عملاً آیات الهی را به تمسخر و به بازی می‌گیرند و همین منجر به عذاب خفت باری برای آن‌ها می‌شود.

برداشت بنده آن است که آیه‌ی مذکور می‌خواهد بگوید خدا چشم‌اندازی جلوی ما می‌گشاید تا بفهمیم ذیل سایه‌ی چه کسی و در چه جهانی باید حرکت کنیم، نه آن‌که خود را مستقل بپنداریم و یا فهم و برداشت خود را کافی بدانیم؛ مثل آن‌که بگوییم برای اثبات آن که آن دو نفر گرفتار زنا شده‌اند، نهایتاً شهادت دو نفر کافی است، چرا خداوند شهادت چهار نفر را به میان آورده؟ غافل از این‌که خداوند جهانی را در مقابل ما گشوده است که اینگونه باید در آن زندگی کرد و فهم و برداشت ما از امور برای زندگیِ فعّال در این دنیا کافی نیست، چه رسد به این‌که با اندک فهمی که دارند بخواهند آیات الهی را به تمسخر بگیرند. اینان علم را وسیله‌ی ارتباط با حقیقت نمی‌یابند، بلکه علم را وسیله قدرت و سیطره‌ی عالم می‌گیرند.

یک وقت برای فهم حقیقت به طبیعت رجوع می کنید، ولی یک وقت به طبیعت رجوع می‌کنید برای آن‌که طبیعت را تنها منبع انرژی می‌دانید و نه آینه‌ی حقیقت. اگر طبیعت را به

منبع انرژی تبدیل کردیم، نسبت به بسیاری از استعدادهایش غفلت کرده‌ایم. اینان که آیات الهی را به تمسخر می‌گیرند، علم را وسیله‌ی ارتباط با حقیقت نمی‌دانند. طبیعت طوری است که بیش از آنچه علم تجربی از آن خبر می‌دهد، با ما حرف دارد ولی امروز نگاه تکنولوژیک به طبیعت، چهره‌ی اصلی طبیعت را از ما پوشانده است. از این جهت عرض شد علومی که شما از آن انتظار دارید با تحقیقات تجربی که می‌کنند به شما راست بگوید، دروغ می‌گوید، زیرا طبیعت بیش از آنی است که ما تنها بخواهیم با چشمی که علوم تجربی به عالم انداخته، خود را به ما نشان دهد. مثلاً گمان کنیم آب عبارت است از هیدروژن و اکسیژن، در حالی که آب یک کیفیت لطیف و نورانی و انعطاف پذیری است که اگر از نظر عناصری که دارد، آن را تجزیه کنند از حلقوم‌اش هیدروژن و اکسیژن بیرون می‌کشند. آب، رحمت الهی است که با هر قطره‌ای از آن ملکی نازل می‌شود ولی کاری کرده‌اند که جوانان ما این جمله را به تمسخر می‌گیرند و نمی‌دانند در غرب آنچه بشر را راه می‌برد، علم ناقصی است که بسیاری از ظرائف عالم را نمی‌یابد. در کتاب «علم و دین» که بنده نیز آن را خلاصه کرده‌ام تحت عنوان «کلام جدید».[۲] آقای آین باربر که از یک طرف فیزیک‌دان است و از طرف دیگر مسئول کرسی دین‌شناسی دانشگاه سوربن، می‌فرماید: این علم، چشم‌ها را از یافتن حقیقت محروم کرده است.

نگاه محدودنگرِ علوم تجربی که با ورود و توجه به هر حقیقتی که در حیطه‌ی نگاهش نگنجد مخالف است، موجب شده که اگر از یک طرف برای بشر غربی قفس‌های طلایی ساخته، از طرف دیگر محتوای گرمِ انسانیِ او را زیر پا گذاشته. حاصل ذهنیت این علوم آن شده که متفکران آن علوم نسبت به جامعه‌ی خود دچار خصومت می‌شوند، زیرا درک درستی از جامعه‌شان ندارند و نه‌تنها بعضی از واقعیات را نمی‌بینند، بلکه هر فهمی غیر از فهم خود را به عنوان پوپولیسم تحقیر می‌کنند. لذا قرآن می‌فرماید: «وَ إِذا عَلِمَ مِنْ آياتِنا شَيْئاً اتَّخَذَها هُزُواً أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهينٌ» چون دانایی مختصری از آیات ما پیدا کردند آیات را که اشاره به حقایق متعالی‌تر دارد به تمسخر می‌گیرند. برای این افراد، هرچند قیافه‌ی علمی به خود می‌گیرند، عذاب خفّت‌باری هست.

---

[۲] – جزوه مذکور را می‌توانید در سایت «لُبّ المیزان» ملاحظه فرمایید.

با توجه به آنچه با نظر به آیه‌ی فوق عرض شد، اگر شما در این دنیا با نگاهی که خداوند متذکر می‌شود، حاضر شدید. اولاً: به ادب الهی در این دنیا زندگی می‌کنید. ثانیاً: با توکل به خداوند متوجه استعدادهای نهفته در این عالم می شوید که هر زمان به صورتی نو برای ما خود را می‌نمایانند و راهی گشوده‌تر از راه قبلی را مقابل ما قرار می‌دهند. اگر با ادب الهی در این دنیا حاضر نباشیم، سعی می‌کنیم با نقشه‌های خودمان امور را مدیریت کنیم و از استعدادهای نهفته در عالم و گشودگی‌های آن محروم می‌شویم، زیرا در نظر به توانایی‌های خود و استقلالی که احساس می‌کنیم دیگر توکل با آن همه برکاتی که برای بشر دارد، معنا نمی‌دهد. ولی چنانچه در مسیر زندگیِ دینی و برای فهم هر چه بیشتر دین و محقق کردن اهداف دین عمل کردیم و در این مسیر صبر و پایداری نمودیم، با نتایجی روبه رو می شویم که تصور آن را هم نمی‌کردیم. مگر در جریان دفاع مقدس چنین نشد؟ ما نمی‌خواستیم با کسی جنگ کنیم، امام عزیز می‌خواستند مردم با رجوع به وجه اجتماعیِ دیانت‌شان آشنا شوند و جامعه‌ی خود را بر اساس آن وجوه اداره کنند، که با تجاوز صدام حسین روبه‌رو شدیم ولی بدون آن‌که خود را ببازیم، در مسیری که قدم گذاشته بودیم صبر و پایداری پیشه کردیم و در نتیجه با وعده‌ی الهی روبه‌رو شدیم و آن مقاومت موجب بلوغ ملت شد، در به‌دست‌آوردن فرهنگ مقاومت و معنویت‌های خاص آن.

از آیه‌ی مذکور می‌فهمیم اگر در بستر دستورات الهی عمل کنیم، در عالم به صورت ناقص حاضر نمی‌شویم که با بهرمندیِ محدود از علم، اظهار نظرهای آنچنانی را داشته باشیم که آیات الهی را به استهزاء بگیریم، زیرا از نادانسته‌های خود غافل هستیم. فرمود: «وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا» چون از آیات ما آگاهی مختصری بیابد، «اتَّخَذَهَا هُزُوًا» کارش به استهزاء می‌کشد.

بشر امروز اگر در بستر هویت دینی قرار بگیرد، در عالمی‌که حضرت ربّ العالمین مدیریت می‌کند، قرار می‌گیرد و در وادی توکل وارد می‌شود. شرط بهره‌مندی از توکل، قرارگرفتن در بستری است که خداوند در مقابل ما گشوده است. یکی از خطاهایی که ما داریم این است که توکل را پذیرفته‌ایم ولی انتظار داریم در هویت غیردینی نتیجه دهد، در حالی‌که وقتی در راهی که دین خدا در مقابل ما قرار داده قدم گذاشتیم و با موانعی روبه‌رو شدیم، با توکل به خدا آن موانع برطرف می‌شود. همین که در رعایت آبروی افراد کوتاهی می‌کنیم و توصیه‌های دینِ خدا را در مورد گناهکاران انجام ندادیم، حتی اگر خودمان کارهای خوبی انجام دهیم ولی

آن‌طور که لازم است در بستر دینداری وارد نشویم، توکل کردن‌مان نتیجه نمی‌دهد. گاهی عزیزانی که مشرف می‌شوند جهت پیاده‌روی اربعین، می‌پرسند چرا در مراسم اربعین این‌همه شرایط بحرانی می‌شود؟ به نظر بنده اتفاقاً باید شرایط بحرانی شود تا معلوم گردد چه اندازه توکل، کارساز است. باید در مسیر فعالیت‌های دینی هزاران مسئله پیش آید و ما همچنان با صبر و پایداری جلو برویم تا معلوم شود در دل صبر است که مددهای ماورای محاسبات مادی در میان است. در همین رابطه قرآن از قول جناب لقمان به فرزندش دارد «يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»(لقمان/۱۷) ای فرزند عزیزم! نماز برپا دار و به امری که مورد پسند فطرت است، افراد را دعوت نما و از کاری که ناپسندِ انسانیت است بازشان دار و بر آسیبی که بر تو وارد می‌آید شکیبا باش، این کار از عزم امور و اراده‌ی راستین است. رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله» می‌فرمایند توکل امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در هشت سال دفاع مقدس شگفت‌انگیز بود. به این علت که آن‌قدر شرایط سخت می‌شد که آدم با محاسبات عادی به این نتیجه می‌رسید که نمی‌شود کار را جلو بُرد، ولی حضرت امام متوجه‌ی یک قاعده‌ی نهفته در عالم بودند که اگر بر اساس دستورات الهی وارد صحنه شدید، توکل معنا می‌دهد. رفقا روی این نکته فکر کنید که ما خود را تا آنجا که ممکن است اصلاح کنیم، احتیاط‌های لازم را هم انجام دهیم و در مورد بقیه‌اش «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»(طلاق/۳). خیلی عجیب است که خدا در رابطه با توکل چنین حرفی بزند که «فَهُوَ حَسْبُهُ» یعنی آن‌کس که توکل کند، خدا او را کافی است و خداوند خودش همه‌ی امور را حل می‌کند.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه ششم

برخورد ناقص با آیات الهی و خدایی کردن بشر

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿تِلْکَ آیاتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ فَبِأَیِّ حَدیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آیاتِهِ یُؤْمِنُونَ(6) وَیْلٌ لِکُلِّ أَفَّاکٍ أَثیمٍ(7) یَسْمَعُ آیاتِ اللَّهِ تُتْلی عَلَیْهِ ثُمَّ یُصِرُّ مُسْتَکْبِراً کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْها فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَلیمٍ(8) وَ إِذا عَلِمَ مِنْ آیاتِنا شَیْئاً اتَّخَذَها هُزُواً أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ(9) مِنْ وَرائِهِمْ جَهَنَّمُ وَ لا یُغْنی عَنْهُمْ ما کَسَبُوا شَیْئاً وَ لا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِیاءَ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظیمٌ(10)﴾

عنایت داشتید که با نظر به آیات قبل از آیه‌ی «وَیْلٌ لِکُلِّ أَفَّاکٍ أَثِیمٍ»(۷) فرمود آن‌هایی که با این‌همه تجلیات و شواهد نمی توانند به حضرت اللّه ایمان آورند، اینان دروغ‌پردازان و گناه‌آلودگان هستند و بعد می‌فرماید: «فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِیمٍ»(۸) به چنین فردی عذاب جانکاهی را بشارت بده.

یکی از عالی‌ترین معارفی که قرآن با بشر در میان گذاشته است، آیات ۳ و ۴ و ۵ این سوره است. که تا حدّی بحث آن گذشت، تا رسیدیم به آیه‌ی ۹ و طرح شخصیت‌هایی که با اندک علمی که در اثر بررسی آیات الهی پیدا کرده‌اند، آن علم را مطلق می‌گیرند و از محدودیتِ فهم خود غفلت می‌ورزند و در نتیجه، آیات الهی و نظام عالم خلقت را به چیزی نمی‌گیرند و مورد تمسخر قرار می‌دهند. چیزهایی می‌دانند ولی ادعای ایشان در حدّ عالِم‌بودن به کلّ عالَمِ وجود است. فرمود:

﴿وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (9)﴾

آن مستکبرین که گوش‌شان به حرف‌های الهی بدهکار نیست، «كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا» برخوردشان با آیات الهی آن است که آن آیات را به تمسخر می‌گیرند. آیات الهی مثل وجود وَحی الهی است که چگونه پیامبری را خدا به تاریخ عرضه می‌کند یا مثل پیروزی جبهه‌ی حق است با آن‌همه تلاشی که جبهه‌ی استکبار جهت به شکست‌کشاندن آن به کار می‌برد.

در مورد انقلاب اسلامی بعضی نظریه‌پردازها می‌گویند چون شاه خواست مردم را مدرن کند و مردم نمی‌خواستند مدرن شوند، انقلاب کردند، در حالی‌که شاه می‌خواست به بهانه‌ی مدرن‌کردن جامعه، دیانت و فرهنگ ایرانی- اسلامیِ ملت را به حاشیه ببرد تا هرطور خواست بر مردم حکومت کند. انقلاب اسلامی یکی از آیات الهی در این تاریخ است که جریان روشنفکری با نظر به اندک اطلاعاتی که دارد، سعی می‌کند آن را نادیده بگیرد و اساساً انقلاب اسلامی را به عنوان یکی از مراحل تاریخی این ملت به حساب نیاورد.

آیه‌ی فوق می‌فرماید مستکبران، آیات الهی را به چیزی نمی‌گیرند و حضور خدا را در صحنه‌ها نمی‌پذیرند و انکار می‌کنند، این‌ها چون از طریق همین آیات به علم اندکی رسیدند، آیات الهی را در کلیّت‌شان به استهزاء می‌گیرند و برای آن‌ها به جهت این نوع موضع‌گیری عذاب خفّت‌باری هست.

«آیه»، آن چیزی است که از طریق آن می‌توان خدا را مدّ نظر داشت. آیه‌ای که حضور خدا را نشان می‌دهد تا روشن کند ما باید در کجا قرار داشته باشیم، بسیار مهم است از آن جهت که صحنه‌های حضور خدا را در آن آیه و آینه ببینیم تا بتوانیم امور را به خدا نسبت دهیم. حال اگر جریانی پیدا شد که با آیات الهی این‌طور برخورد کرد که آن‌ها را به خدا ربط نداد و به چیزی نگرفت، می‌فرماید چنین جریانی سرنوشت‌اش عذاب خفّت باری است. مثلا طبیعت یکی از آیات الهی است. شما با طبیعت اگر درست برخورد می‌کنید، آن را صحنه‌ی نمایش «رحمت» و «حکمت» الهی می‌بینید ولی عده ای نوع برخوردشان این است که مطلب را درست نمی‌گیرند، آگاهی مختصری پیدا می‌کنند، اما آن آگاهی مختصر را به‌عنوان آگاهی مطلق به حساب می‌آورند و هر نگاهی غیر از نگاه خودشان را به تمسخر می‌گیرند، در آن حدّ در مسیر افراط جلو می‌روند که خداوند در رابطه با سرنوشت چنین نگاهی برای صاحبانش می‌فرماید: «أُوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» اینان کسانی‌اند که برایشان عذاب خوارکننده و خفّت‌باری هست.

﴿مِن وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَ لا يُغْنِي عَنْهُم مَّا كَسَبُوا شَيْئًا وَ لا مَا اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاء وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (10)﴾

در پیش رویشان جهنمی است و از آنچه به دست آوردند هیچ بهره‌ای نمی‌برند و از آنچه به جای خدا به عنوان سرپرست گرفته‌اند نیز بهره نخواهند برد. برای آن‌ها عذاب بزرگی است. این است آن خطری که بشریت را تهدید می‌کند، از آن جهت که آیات الهی را به حساب نمی‌آورند. آیات قبلی و آیات بعدی با محوریت این آیه، معنای خوبی را در مقابل ما قرار می‌دهد. بشر وقتی با طبیعت به عنوان آیات الهی برخورد کند در آینه‌ی طبیعت، حقیقتی برایش نشان داده می‌شود و در این رابطه عالم را تجلّی نحوه‌ی حضور و انوار الهی می‌بیند نه این‌که دیوار و سنگ درخت را خدا ببیند. آن کسی‌که در آینه‌ی مقابل شما است تصویرِ خود شما است که آینه نشان می‌دهد و به یک معنا آینه دارد واقعیت شما را نشان می‌دهد و به یک معنا حکایت از وجود شما دارد در جایگاهی دیگر، همیشه مشکل بشر همین بوده است که متوجه‌ی این دو وجه از حضور نبوده. به طبیعت به دو صورت می‌توان نظر کرد؛ یک نظر این‌که آن را آینه‌ای بنگریم که اشاره به حضور انوار اسماء الهیِ حضرت حق دارد و انعکاس عطایای الهی است و در مخلوقیت طبیعت به خالق آن نظر کنیم و از همه مهم‌تر در آن آینه، نحوه‌ی تجلی انوار الهی را بنگریم. در حالی‌که در نگاهی که فرهنگ مدرنیته به میان آورد ما در این تاریخ در ارتباط با طبیعت شکست خوردیم و دیگر عالَم را محل تجلیّات انوار الهی نمی‌نگریم. به گفته‌ی آقای فریتیوف شُوان، آب را در گذشته صورت کیفیت و صفای الهی می‌دیدیم ولی در نگاه دنیای مدرن آب در محدوده‌ی H_2O برای بشر ظهور کرد و نسبت به سایر ابعاد آن مثل صفا و طهارت غفلت شد.

ملاحظه کرده‌اید که آب هیچ شکلی به خودش نمی‌گیرد ولی در هر شکلی مطابق ظرف خود ظاهر می‌شود. مثل آن‌که خداوند در هر جایی که جلوه کرد در عین صفا و پاکی، به ظرفیت آن‌جا به ظهور می‌آید و لذا بشر در گذشته در آینه‌ی آب، بیشتر به کیفیت‌ها توجه داشته تا به کمیّت‌ها، برعکس بشر امروز.

اسلام در مورد آب می‌فرماید: باید آن آب مطلق باشد تا طَهور و پاک‌کننده گردد، همان‌طور که حضرت ربّ العالمین مطلق است و با نور خود یعنی با غفاریتش رفع سیّئه می‌کند، یعنی با نظر به آب می‌توان در این عالم متوجه‌ی کیفیات در عوالم بالا شد و به همین جهت آب را تکریم می‌کردند، هرچند که اگر آن را تجزیه کنید، به هیدروژن و اکسیژن

تجزیه می‌شود. آیه‌ی مذکور می‌فرماید مشکلی برای بشر پیش می‌آید که آیات الهی را آینه‌ی نمایش انوار الهی نمی‌بیند و متوجه نمی شود خداوند از طریق آیاتش گفتگوها دارد. شما می توانید با رجوع به طبیعت با طبیعت طوری برخورد کنید که گویا با همدیگر احوالپرسی می کنید، هم از آن استفاده کنید و هم آن را آیت الهی ببینید. وقتی جنگل را تنها الوار دیدیم، در الوارها هم دکور خانه را مدّ نظر قرار دادیم تا چند قطعه اشیاء بی‌جان را در آن دکور قرار دهیم تا وقتی مهمان‌ها آمدند آن‌ها را ببینند؛ دیگر جنگل محل ظهور حقیقت نخواهد بود. جنگلی که می توانست برای ما رابطه‌ای با حقیقت برقرار کند، به وسیله‌ای برای فخرفروشی تبدیلش کردیم. رودخانه‌ای که با زیبایی تمام با ما سخن می گوید و صدای شُرشُر آن برای ما قصّه‌ها دارد، این آیت الهی تبدیل می‌شود به جایی که باید بر روی آن سدّی بسازیم و برق تولید کنیم، تا به کمک آن برق کوچه‌ها را در شب روشن کنیم و تلویزیون و یخچال را به‌کار بیندازیم. به بنده اشکال می کنید که اگر برق نبود میکروفونی وجود نداشت تا صدایم را به شما برساند. درست است ولی به این نکته هم فکر بفرمایید که اگر برق نبود من و شما در این وقت از شب خوابیده بودیم تا صبح سرحال بیدار شویم. بنده مخالف این نیستم که چرا از برق استفاده می شود، خواستم متوجه باشید که چگونه همین برق، شب را از ما گرفته است، در حالی‌که با غروب می‌توانستیم به خوبی زندگی کنیم و از آن نوع زندگی محروم شدیم. قبلاً ارتباط‌ها را از راه دور با روح‌های‌مان انجام می‌دادیم که به اصطلاح به آن تله‌پاتی می گویند. اگر فرزند شما در شهر دیگری بیمار می‌شد، دل شما آهنگ فهم آن را به صورت اجمالی داشت و برایش دعا می کردید تا از آنچه برایش مفید است استفاده کند و بهبود یابد. به گفته‌ی ابن سینا اگر روحِ بیمار، بیماری خود را درک کند، سیر به عالم بالا پیدا می‌کند تا میل به خوردنی‌هایی که نیاز بدن اوست برایش پیش آید.

طبیعت را اگر محل عطایای الهی می‌یافتیم با آن رابطه برقرار می‌کردیم و آن ارتباط زندگی‌بخش بود و از زندگی باز نمی‌ماندیم؛ ولی زندگی به آن معنا نبود که بر طبیعت حکومت کنیم، به گفته‌ی «رنه‌گنون» باید با طبیعت تعامل کنیم، نه آن‌که بر آن سیطره پیدا کنیم، برای دنبال‌کردن چیزهایی که بیشتر جوابگوی هوس‌های ما است؛ در آن صورت طبیعت عطای الهی نخواهد بود. وقتی طبیعت عطای الهی است که مناسب روح‌مان با آن برخورد کنیم. یک وقت ممکن است در طبیعت تحقیق کنید تا با لطافت الهی روبه رو شوید، ولی یک

وقت چیزهایی می‌خواهید که بیشتر جوابگوی امیال‌تان است، در آن صورت می‌روید آن‌ها را از حَلق طبیعت بیرون می‌کشید.

دو نگاه به طبیعت مطرح است. در نگاه اول ما محققینی مثل ابوریحان بیرونی و ابن‌سینا داریم، این‌ها بر اساس معارف دینی که داشتند، رابطه‌ی خوبی با طبیعت برقرار می‌کردند تا از طریق طبیعت با الطاف خدا روبه‌رو شوند و از طبیعت بهره ی لازم را ببرند و لذا هرگز طبیعت را به هم نمی‌زدند بلکه کشف واقعی صورت می‌گرفت. ولی دنیای مدرن که طبیعت را آیت الهی نمی‌بیند، آن را به هم می‌زند. تمام روح غرب این است که چون میل‌های انسان چیزهایی می‌خواهد، باید طبیعت آن میل‌ها را بر آورده کند و در نتیجه دست به انواع آزمایش‌ها می‌زند برای رسیدن به آنچه میل‌شان می‌خواهد و عجیب است که طبیعت هم بالاخره تا حدّی جواب می‌دهد. آری! اگر ما به همان‌گونه که فرهنگِ غربی برخورد کرد، با طبیعت برخورد کنیم، طبیعت جواب می‌دهد، ولی نه به عنوان عطای الهی، نتیجه‌ی آن تحقیقات و برخورد سیطره‌آمیز با طبیعت، تکنولوژی‌های موجود شد. مثلاً موبایل ساختیم تا بفهمیم دخترمان که در شهر دیگری است امشب بنا دارد چه نوع غذایی تهیه کند.

مهاتما گاندی در رابطه با بی‌برکتی علوم جدید و نظام اجتماعی دوران مدرن در کتاب «این است مذهب من» می‌گوید: اگر بیمارستان‌ها و دادگاه‌ها را خراب کنند، من ملامت‌شان نمی‌کنم. اگر همین‌که بیمار شدیم به فکر رجوع به پزشک افتادیم دیگر خوب فکر نمی‌کنیم چرا بیمار شدیم تا متوجه‌ی پرهیز از علت بیماری باشیم. البته بنده دارم از زبان آقای گاندی می‌گویم، نه این‌که از فردا بخواهیم بیمارستان‌ها را تعطیل کنیم. بحث در آن است که روشن شود چگونه کار بشر به این‌جاها کشید.

در حال حاضر بحث سومی پیش می‌آید که در این زمانه چکار باید کرد. بنده نظر خود را در مباحث «انقلاب اسلامی، جهانی بین دو جهان» عرض کرده‌ام. امروز ما نه می‌توانیم از دنیای مدرن بیرون بیاییم و نه باید از سنت اصیل خود غافل بشویم. آیا می‌توانیم جمع بین این دو را داشته باشیم؟ به نظر می‌آید که آری. جمع این دو جهان، جهانی می‌شود برای خودش که از آیات الهی بهره‌مند می‌شویم ولی با آگاهی به علم اندک خود، از نگاه وسیعی که قرآن نسبت به عالم در اختیار ما می‌گذارد خود را محروم نکنیم.

بشر می‌توانست با نور الهی جلو برود و به جای متوقف‌شدن در دانش جزئی‌اش به طبیعت، با انوار الهی روبه‌رو می‌شد و خداوند در آینه‌ی طبیعت به انسان رخ می نمایاند. زیرا خداوند

روحیه‌ی کشف اسرار طبیعت را برای بشر جدید تقدیر کرد و اگر این بشر با روحیه‌ی کشف حقیقت به سراغ طبیعت می‌رفت و طبیعت را پدیده‌ی مرده به حساب نمی‌آورد، صدها شیخ بهایی با همان روحیه‌ی علمی خاص که او داشت، در این تاریخ به ظهور می‌آمد. شما نقش شهید شهریاری و شهید تهرانی مقدم را شنیده‌اید، آن‌ها با روح بشر جدید که روحیه‌ی کشف استعدادهای طبیعت است، در عین ارتباط با خدا، با طبیعت رابطه برقرار کرده‌اند و به الهاماتی نایل شدند که نتیجه‌اش اورانیوم ۲۰ درصد و دانش ساخت موشک شد. روحیه‌ی کشف و انکشاف در بشر امروز به صورت اعجاب‌انگیزی وجود دارد، در آن حدّ که حیات خود را این می‌داند که زندگی را در آزمایشگاه بگذراند و احساس «بودن» کند؛ مشکل در نداشتن جهت درست در جوابگویی به این روحیه است که منجر شد تا برخورد درستی با طبیعت نداشته باشد و تنها با همان علم محدود خود با عالم و آدم برخورد کرد و از عطایای الهی در این مسیر محروم ماند و از رابطه‌ای که می‌توانست با حقیقت پیدا کند غافل گشت و زندگیِ او زندگی در تنهایی‌ها شد.

خداوند با توجه به روحیه‌ای که بشر جدید گرفتار آن است، می‌فرماید: «وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» مستکبرین چیزی از آیات الهی گرفتند و آن آیات را مسخره کردند تا به جای تواضع در مقابل خدا، موقعیت خود را که استکبار بود حفظ کنند و خداوند می‌فرماید: برای آن‌ها عذابی خوارکننده و خفّت‌بار هست؛ یعنی روبه‌روشدن با همان چیزی که از آن فرار می‌کردند. بشر امروز گمان کرد خودش می‌تواند زندگی خود را با تلاش‌هایی که در ساختن وسایل زندگی به صحنه آورده، مدیریت کند و با طبیعت هر طور که میلش می‌خواهد برخورد کند. به یک معنا گمان کرد خودش خدای زمین است و در راستای خدای زمین‌بودن، تکنولوژی به صورتی که امروز شما با آن روبه‌روئید شکل گرفت. تصور بشر مدرن آن است که هرکاری می‌تواند بکند و می‌تواند همه‌ی کارها را در دست بگیرد؛ همان چیزهایی که در آموزه‌های یهودی‌گری هست که گمان می‌کنند حتی می‌شود خدا را در مقابل کار انجام شده قرار داد و منفعل کرد؛ همین روحیه در انسان غربی هست که تصور می‌کند هر کاری خواست می‌تواند انجام دهد و هر چیزی که خواست در رابطه با استفاده از طبیعت می‌تواند بسازد، در صورتی که بنا بود با حفظ هویت طبیعت، هرچه طبیعت اجازه می‌دهد و با تعامل با آن، آن عطایا را به دست آورد. بنده مثال چاه عمیق را در مقایسه با قنات مکرر خدمت عزیزان عرض کرده‌ام که چگونه در قنات به نظام طبیعت دست نمی‌زنید،

کاری می‌کنید تا طبیعت، آبی را که به صورت ذخیره در سفره‌های زیرزمینی دارد، در دشت به شما عطا کند، اما با چاه عمیق آن لایه‌هایی را که باید آب زیرین آن‌ها محفوظ بماند می‌شکافیم و آب را از دست طبیعت با خشم و تجاوزگری می‌گیریم. در این‌جا با توجه به آیات قبل و بعدش متذکر می‌شود که مستکبرین یعنی همان‌هایی که آیات الهی را به چیزی نمی‌گیرند و طبیعت را جسم مرده می‌دانند و از این طبیعت با دانایی مختصری که دارند، چه بلایی بر سر عالم می‌آورند و تازه پیامبران را هم مسخره می‌کنند. گوستاولوبن معتقد بود که چون بشر جاهل بود حرکات عالم را به خدا نسبت می‌داد و سخنان پیامبر را می‌پذیرفت ولی اکنون که عالم شده‌ایم نیاز به خدا و آموزه‌های پیامبران نداریم. به گفته ی فریتیوف شُوان زمانی گفتیم خدا مرد و با علم خودمان همه کار کردیم، اکنون داریم می‌رسیم به این‌که بشر مرد.

انسان‌های مدرن علم را وسیله‌ی ارتباط با حقیقت نیافتند بلکه علم را وسیله‌ی قدرت و سیطره بر عالم و آدم دانستند، آنچه بشر را به معنای واقعی راه می‌بَرد، علم ناقص نیست، او به بصیرتی نیاز دارد که تلاش‌های علمی ما را در مسیر رجوع به حقیقت جلو ببرد. بشر مدرن با رویکرد غلطش گرفتار چنین بحران‌هایی شد.

شما وقتی این میز را درست می‌بینید که کلیّت آن را در نظر بگیرید. اگر تنها با یک پایه‌ی آن روبه‌رو شوید، چنانچه از قبل با میز آشنایی نداشته باشید، با دیدن آن پایه به هیچ معرفتی نسبت به میز منتقل نمی‌شوید. با توجه به این امر در شناخت جزئی طبیعت هم به هیچ حقیقتی نسبت به طبیعت منتقل نمی‌شوید. باید با چشم خالقِ طبیعت و با نظر به آیات الهی‌بودن عالم، عالم و انوار الهی‌بودن آن را ببینید، آن وقت علم و تحقیقات شما برایتان مفید خواهد بود. در آن حالت اگر کیهان‌شناسی هم بکنید با چشم کلّی بینِ دین اسلام آن کار انجام می‌گیرد و در نتیجه با جهان دیگری، غیر از جهانی که فرهنگ مدرن در مقابل ما قرار می‌دهد روبه‌رو خواهیم بود. ولی اگر خودتان را خدا دانستید در روبه‌روی خود با آینده‌ای روبه‌رو می‌شوید که سراسر فشار و سختی است و در همین رابطه قرآن در ادامه می‌فرماید: «مِن وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَ لا يُغْنِي عَنْهُم مَّا كَسَبُوا شَيْئًا وَ لا مَا اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاء وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (10)»

در پیشِ رویِ آن‌ها جهنم است، نه از آنچه به دست آوردند به قدر پشیزی بهره‌مند می‌شوند و نه آنچه غیر از خدا به عنوان ولیّ انتخاب کردند، نجات‌شان می‌دهد؛ و برایشان عذاب عظیمی هست.

می‌فرماید آن مستکبران و آن‌هایی که در محدوده‌ی علمِ محدود خود ماندند و آن را کامل دانستند، جهنم را به دنبال خود می‌آورند و عملاً با آن روحیه جهنم را پیش روی خود قرار دادند و برخلاف انتظارشان اصلاً از زحمات شبانه‌روزی‌شان هیچ چیزی نصیب‌شان نمی‌شود و در راستای سرگردانی‌های خود، هر روز به امید ساختن وسیله‌ای جدیدتر هستند. اگر از آنچه ساخته بودند بهره‌مند می‌شدند به این صورت که ملاحظه می‌کنید، نباید به دنبال جدید و جدیدتر باشند، چون بشر چیزی را که به دنبالش بود گم کرده، هر چه جلو می‌رود باز چیز دیگری می‌خواهد به جهت آن‌که می‌خواست از طبیعت چیزهایی که هوسش را جواب می‌داد کشف کند، و نه آنچه حقیقتاً نیاز داشت. آیه می‌فرماید آنچه به دست آوردند بی‌نیازشان نمی‌کند. بشر امروز چون قواعدی که باید رعایت می‌کرد، رعایت نکرد و نگاهش به عالم غلط بود، با این‌همه انرژی و این‌همه تلاشی که کرد، حس می‌کند دستش خالی است و از آن عجیب‌تر آن‌هایی را که به عنوان راهنمایان خود گرفتند تا زندگی‌شان را با راهنمایی‌های آن‌ها اداره کنند، از آن‌ها هم هیچ‌کاری برنمی‌آید، زیرا به کسانی امیدوار شده و دلبسته‌اند که در جایگاه خود هیچ توانایی ندارند؛ با آنچه که سازمان سیا به عنوان عالی‌ترین اطلاعات از نظر آن‌ها، در اختیار مثلاً آقای ترامپ می‌گذارد، می‌خواهند جوابگوی مردم می‌باشند که به آن‌ها دل‌بسته‌اند، در حالی‌که جاسوسان سیا از منظر بی‌بصیرتی به موضوعات می‌نگرند و در نتیجه هرگز با واقعیات آن‌طور که هست روبه‌رو نمی‌شوند. برعکس، انسان‌های صاحب بصیرت که هر تصمیمی بگیرند برای خودشان و ملت‌شان نتیجه‌بخش است. رهبر معظم انقلاب در همین رابطه می‌فرمایند: هر اقدامی که دشمنان می‌کنند در نهایت نوعی پیروزی از آنِ ما می‌شود.

آن‌هایی که علم اندک خود را از عالم به عنوان علم کامل تصور می‌کنند، چون در این امر، محدود به نگاه سطحی و محدود می‌باشند، مغزهای متفکرشان هم ناکارآمد خواهند بود و هر نگاهی که غیر از نگاه خودشان باشد را برنمی‌تابند، غافل از این که هر وقت در تاریخ جبهه‌ی خفیّ به میان آمد، بقیه نمی‌توانند نسبت به آن بی‌تفاوت باشند، باید تکلیف خود را نسبت به آن روشن کنند وگرنه به جهت تکبّرورزیدن در مقابل جبهه‌ی حق و نپذیرفتن حقی که آن جبهه متذکر آن است، عملاً در مقابل خود جهنمی را شکل داده‌اند که همه‌ی تلاش‌های آن‌ها را بی‌ثمر می‌کند.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه هفتم

ریشه‌ی سختی‌های زندگی و علم‌های ناقص

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿وَ إِذا عَلِمَ مِنْ آياتِنا شَيْئاً اتَّخَذَها هُزُواً أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهينٌ(9) مِن وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُم مَّا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاء وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (10) هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مَّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ(11)﴾

عنایت داشتید که آیه‌ی ۹ جریانی را مطرح کرد که آن جریان نگاه‌شان به عالم نگاهی ناقص بود، لذا تنها وجهی از آیات الهی را می‌بینند. مشکلی که این‌ها برای خود ایجاد می‌کنند، به تمسخرگرفتن آیات الهی و نگاه توحیدی است. فرمود: «وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُواً»(جاثیه/۹) این چیز عجیبی است که در طول تاریخ برای بشر اتفاق می‌افتد، به جای این‌که نقص فهم خود را بفهمد و در مقابل نظام متقن و اَحسن عالَم، تواضع داشته باشد، فهم ناقص خود از عالم را ملاک قرار می‌دهد و درک توحیدی مؤمنین از عالم را به تمسخر می‌گیرد. خدا رحمت کند شهید آوینی را که می‌گوید این همان تامّه‌ی کبرای ظلمات آخرالزمان است. همیشه بشر به خودی خود دارای فهمی ناقص از عالم است و با آگاهی از این امر متوجه می‌شود وقتی هم خیلی عالِم شد، در نسبت با حقیقت دستش خالی است، یعنی «یک موی ندانست ولی موی شکافت» کارهای عجیبی می‌کند ولی نسبت به حقیقتِ عالَم به اندازه‌ی یک موی هم آگاهی ندارد و البته این به خودی خود که متوجه‌ی محدودیت آگاهی‌اش بشود،

مشکلی پدید نمی‌آورد. سؤال این‌جاست؛ چه شد که بشر در آخر الزمان به مرتبه‌ای رسید که با وجهی از عالم روبه‌رو شد، «عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا» ولی به خیال خود گمان کرد به علم کامل دست یافته است؟

به چیز کمی از عالم آگاه شدند ولی چون آن را علم کامل قلمداد کردند، با مقایسه آن علم با نگاه توحیدی به عالم، «اتَّخَذَهَا هُزُوًا» نگاه توحیدی را مورد تمسخر و استهزاء قرار دادند و عملاً حرف‌شان این شد که آنچه از طرف خدا آمده است به کار نمی‌آید و برای زندگی در دنیا کاربردی نیست. چون یک وجه از آیات الهی را گرفتند ولی نسبت به رابطه‌ای که خدا در عالم با انسان برقرار کرده، دشمنی و بی‌محلی کردند. تأکید بنده بر روی آیات ۲و ۳ و ۴ این سوره بدان جهت بود که باید روشن شود خدا با کدام وجه از شخصیت ما با ما صحبت کرده است. آخر آیه‌ی ۳ فرمود: «لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ» می‌فرماید: در این عالم «إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» از طریق زمین و آسمان‌ها با شما گفتگو دارم و با وجه ایمانی ما با ما صحبت می‌کند و در آیه‌ی بعد، در آینه‌ی خلقتِ جنبندگان با وجه ایقانی و قلبی ما با ما صحبت کرده و بعد هم در آینه‌ی نظام عالم با وجه عقلانی ما با ما صحبت نموده است. یعنی اگر نگاه خود را به عالم درست کنیم، این عالم تماماً آینه‌ی گفتگوی خدا با ما است. مهم آن است که متوجه‌ی این امر باشیم و انگیزه‌ی رجوع به قرآن در ما مشخص شود. اگر در این‌جا که تشریف دارید یعنی در جلسه‌ی نظر به قرآن، وارد گفتگوی خدا با خود بشوید، مطمئن باشید خداوند به همان صورت که عرض شد در آیاتش با شما برخورد می‌کند. این آیات را که شنیدید زمینه‌ای می‌شود تا متوجه‌ی گفتگوی خدا با خودتان در عالم بشوید. بعضی‌ها که شدت تعیّن آن گفتگو را نمی‌شناسند همین اندازه که خدا از طریق الفاظ قرآن با آن‌ها سخن‌ها گفته، قانع هستند ولی اگر جلوتر بروند و متوجه‌ی تعیّن آینه‌های گفتگوی خدا در عالم شوند، می‌یابند که آن گفتگو واضح‌تر از این حرف‌ها است و واقعاً عالم زبانی دارد و از حقیقت خود با ما گفتگو می‌کند و در نتیجه یافت بهتری از عالم برای آن‌ها پیش می‌آید. در آیه‌ی مذکور، یعنی آیه‌ی ۹ می‌فرماید عده‌ای به جای این‌که عالم را آینه گفتگوی خدا با بشر بگیرند، دانایی‌های خود را در همین عالم دنبال کردند و از بعضی جهات دانایی‌هایی هم به‌دست آورده بودند، این افراد کارشان نسبت به آنچه خدا می‌فرماید، به تمسخر کشید. همه‌ی عرض بنده در این‌جاست که متوجه‌ی این ضعف بزرگ بشر مدرن در این زمان باشیم که چرا کار بشر به این‌جاها کشیده شد که متوجه نیست عالم زبانی دارد برای آشکارکردن حقیقت و عالم،

جایگاه ظهور حقیقت و اُنس خدا با ما است و غفلت از این امر و مستکبرانه به دانایی محدودِ خود مغرورشدن، نتیجه‌اش این می‌شود که فرمود: «مِن وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ» یعنی زندگی چنین است که اگر نتوانستی از طریق عالم با خدا گفتگو کنی و صدای خدا را در جانت بشنوی و گرفتار تمسخر نسبت به آیات الهی شدی، کار زندگی به آن‌جا می کشد که در روبه‌روی خود و در افق زندگی، جهنمی را برای خود شکل داده‌ای. مهم آن است که موضوع مورد بحث، هستی-شناسانه مدّ نظر قرار گیرد. یعنی متوجه باشیم نتیجه‌ی طبیعی آن نوع نگاه به عالم که علم محدود خود را مطلق بدانیم، از این قرار است که جهنمی پیش روی خود می‌سازیم، نه آن‌که تنبّهی در میان باشد غیر از آن نتیجه‌ی طبیعی. نتیجه‌ی آن نوع زندگی را در آیه‌ی ۱۰ متذکر می‌شود و می‌فرماید:

﴿مِن وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُم مَّا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّـهِ أَوْلِيَاء وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (10)﴾

در مقابل آن‌ها جهنمی خواهد بود و هیچ بهره‌ای از آنچه به‌دست می‌آورند، نمی‌برند و از سرپرستانی که به جای خدا برای خود انتخاب کرده‌اند، هیچ سودی نمی‌برند، برایشان عذاب عظیمی است.

واژه‌ی «وراء»، هم به معنای پشت است و هم به معنای جلو، و در این‌جا گویا هر دو معنا مدّ نظر است، با جهنمی که در پشت خودشان شکل دادند، جلوی خودشان را هم جهنمی کردند، یعنی آینده‌ای تاریک برای خود ساختند. سخن متفکران دنیا نسبت به آینده‌ای که دنیای مدرن با نگاه محدود خود به عالم، برای بشریت آورده، آن است که چیزی جز آینده‌ای تیره و تار نیست. مگر می‌شود حاکمان جهان استکباری تصور کنند هرچه اراده می‌کنند محقق می‌شود و آینده‌ی خود و جهان را آن طورکه مایل‌اند شکل دهند؟ تلاش می‌کنند، فشار هم می‌آورند ولی با ناکامیِ عظیمی روبه‌رو می‌شوند، تعبیر رهبر معظم انقلاب با دانش‌آموزان در روز سیزدهم آبان این بود که ما بعضی وقت‌ها آمریکا را گوشه‌ی رینگ گیر آوردیم و نتوانسته است کاری بکند. همیشه که این‌طور نیست که آنچه استکبار آرزو کرده است، محقق شود. بالأخره آن‌ها تلاش می‌کنند تا به ما ضربه بزنند و ما هم در حدّ خود تلاش می‌کنیم، بیکار نمی‌نشینیم و خود آن‌ها هم می‌دانند بعضی مواقع برنامه‌های آن‌ها ناکام می ماند، این به جهت آن است که زندگی را بر اساس برنامه‌ای اصیل که از طرف خدا باشد، شکل نداده‌اند.

آیه‌ی مذکور می‌خواهد متذکر شود اگر شما وارد برنامه ثابتی که خدا در مورد آن با شما گفتگو می‌کند نشوید، جهنمی پشت سرتان می‌سازید که با آن در جلوی خود روبه‌رو می‌شوید و در نتیجه با انواع بحران‌های مربوط به برنامه‌های خودتان مواجه می‌گردید و جلویتان تیره و تار می‌شود. مگر این قضیه مکرر تجربه نشده که اگر برنامه‌ای غلط و بیگانه با نظام خلقت شکل دهیم در نتیجه‌ی آن، گذشته‌ای از آتش برای خود پایه‌ریزی می‌کنیم که در اثر آن در آینده مسئله‌دار می‌شویم؟

امیدوارم عزیزان دوباره بحث را نبرند در حوزه‌ی یک باور دینی که قبول دارند، بحث را ببرید در این حوزه که در نظر به عالم چه چیزی را باید به مشاهده نشست؟ اگر قرآن را در این تاریخ با نگاه هستی‌شناسانه نگاه کنید، با عالمی روبه‌رو می‌شوید که سراسر آن سنت‌هایی است که همه را فرا گرفته و آن را احساس می‌کنید. باور صحیح کافی نیست. در روایت داریم وقتی طرف وارد برزخ می‌شود، مَلَکَینِ نَکیر و منکَر سراغش می‌آیند و از عقایدش می‌پرسند و او درست جواب می‌دهد. بعد می‌پرسند از کجا می‌گویی؟ می‌گوید مردم این طور می‌گفتند و من هم قبول کردم. روایت می‌فرماید: آنچنان گرزی بر سرش می‌زنند که چون قلع آب می‌شود. زیرا حضور آن باور را در عالم حسّ نکرده تا آن را از آنِ خودش کند، آن فکر از آنِ مردم بوده و او در عمل نسبت به آن فکر بیگانه بوده و او تنها با تکرار آن مطالب توسط مردم، آن را پذیرفته است. مثل آن‌که امروزه رسانه‌ها برای انسان‌ها تصمیم‌سازی می‌کنند. رهبر معظم انقلاب در همین رابطه فرمودند مسئولین مواظب باشند زیرا رسانه‌های دنیا آن‌قدر یک مسئله را تکرار می‌کنند تا برای ما تصمیم‌سازی کنند و تنها کسانی گرفتار تکرارها نمی‌شوند که نوامیس عالم را می‌شناسند، این یعنی با پدیده‌ها، هستی‌شناسانه برخوردکردن و نه در محدوده‌ی باورهایی که به انسان تلقین می‌شود متوقف‌شدن. زیرا انسان در محدوده باورهایش هنوز خودش نیست و نوعی دوگانگی بین خود و ذهنیاتش موجود است و در گردونه‌ی دوگانه‌ی سوبژه و اُبژه قرار دارد.

سوره‌ی جاثیه در صدر اسلام آمده تا مسلمانان را در چنین نگاه توحیدی بپروراند و در همین راستا به نتیجه برسند. آن‌هایی که به امید به دست آوردن نتایج برتر از آنچه اسلام مطرح می‌کند، در مقابل اسلام می‌ایستند و به علم و دانایی محدود خود دل‌خوشند، بدانند: «وَلَا يُغْنِي عَنْهُم مَّا كَسَبُوا شَيْئًا» هیچ بهره‌ای از آنچه با تلاش خود کسب می‌کنند، نمی‌برند. جریانی که عالم را آینه گفتگوی خدا با انسان‌ها نمی‌داند و یک وجهِ علمی را می‌گیرد و حقیقت را در

حجاب می‌برد، تلاش‌هایش بی‌نتیجه است. یعنی از آنچه کسب کرده نیازهایش برطرف نمی‌شود و فعالیت‌هایش بی‌ثمر می‌ماند. قرآن این آیه‌ها را در مقابل ما می‌گذارد تا با نظر به بصیرتی که به‌دست می آوریم در زندگی تصمیم بگیریم و متوجه باشیم اگر قرآن را کنار بگذاریم ممکن است جریان‌های دیگر برای ما تصمیم بگیرند و تصمیم‌سازی کنند.

تعجب از بعضی است که انسان‌هایی مؤمن و اهل مطالعه‌اند ولی تلاش نمی‌کنند با نگاه قرآنی صحنه‌ها را تحلیل کنند و به همین جهت خداوند در آیه‌ی ۹ این سوره خطر بی‌مقدارشدن و خفّت را گوشزد کرد و در آخر آیه فرمود: «أُوْلَئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِینٌ» این چیزی است که امروز جهان اسلام گرفتار آن شده است و ملاحظه کردید چرا وقتی در جلسات قبل این آیه مورد بحث قرار گرفت، آن اندازه بر آن تأکید شد.

آینده‌ی جریانی که کارش به این‌جاها می‌کشد، چه می‌شود؟ اگرچه به ظاهر قیافه‌ی علمی دارد ولی حرف‌هایی می‌زند که با آن حرف‌ها عملاً در آینه‌ی عالم از گفتگوی خدا با انسان‌ها، محروم است و خداوند رابطه‌ی درستی با آن‌ها برقرار نمی‌کند و به جای آن‌که با نظر به آنچه «فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، می‌باشد با بُعد ایمانی خود آیاتی را که حاکی از حضور خدا در عالم است بنگرند، به دانایی خود مشغول می‌شوند و به جای آن‌که در جنبندگان عالم یعنی «مَا یَبُثُّ مِن دَابَّةٍ» با بعد قلبی خود با تجلیّات الهی روبه‌رو شوند، حسّ خود را محور قرار می‌دهند و به جای آن‌که در نظام عالم یعنی در «وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ...» به کمک عقل خود با پروردگار عالم مأنوس شوند، برداشت‌های عقلی را بدون رهنمودهای وَحیانی محور قرار می‌دهند. در حالی‌که اگر همین نظام را درست ببینند، بهترین و وسیع‌ترین «بودن» را که «بودنی» است در راستای اتصال با خدا در ابعاد ایمانی و قلبی و عقلی، برای خود شکل می‌دهند و اصیل‌ترین نحوه‌ی زندگی‌کردن را تجربه می‌کنند که حکایت از اتصال وجودی خود با خدا دارد.

بنا نیست انسان‌ها رابطه‌ی علمی با عالم برقرار نکنند، بناست عالم را آینه‌ی حضور خدا ببینند و در این مسیر عالمانه عمل کنند وگرنه «لَا یُغْنِی عَنْهُم مَّا کَسَبُوا شَیْئًا» هیچ بهره‌ای که در پرتو آن بتوانند زندگی آرام و مفیدی داشته باشند، برایشان پیش نمی‌آید.

مجله‌ی کیهان فرهنگی سال‌های گذشته از قول یک دانشمند سوئدی نوشته بود «ای مردمِ دنیا مواظب باشید زندگی را مانند ما شروع نکنید، ما در ابتدای رنسانس تصور می کردیم همه‌چیز داریم، بنابراین مرگ را می‌توانیم کنترل کنیم و نتیجه این شد که قبرستان‌ها را که

نماینده‌ی مرگ بودند، از زندگی دور کردیم. و پیران را که متذکر پیری و مرگ‌مان بودند، به آسایشگاه سالمندان سپردیم، تا همواره به گمان خود با نشاطِ جوانی زندگی کنیم و نیز برای این‌که مرگ را از خود دور کنیم، اسلحه‌های مخوف ساختیم و اکنون با همان اسلحه‌های مخوف شدیدترین مرگ را در نزدیکی خود احساس می کنیم و همه چیز برعکس شد، زیرا با بدترین نوع از پیری و مبهم‌ترین شکل از مرگ روبه‌روئیم.» وقتی انسان با نگاهی که دین الهی به انسان می دهد به عالم و آدم بنگرد، خود را آنچنان وسیع می‌یابد که مرگ برایش تهدید نیست که بخواهد از آن فرار کند، و دوران پیری، دوران بدی نمی باشد که نخواهد آن را تجربه کند. اتفاقاً به گفته‌ی مولوی اگر انسان‌ها در مسیر زندگیِ دینی، بدانند جهانِ بعد از مرگ چه اندازه گشوده و فعّال است، یک لحظه مایل نبودند در این دنیا بمانند. می‌گوید:

آن جهان و راهش ار پیدا بدی کم کسی یک لحظه در این‌جا بُدی

در آن صورت اگر انسان در جوانی رحلت کند، قریب‌العهد است و علاوه بر آن، کم‌تر هم گناه کرده و عملاً زندگی بدی نخواهد داشت و اگر در پیری رحلت کند، تجربیات زندگی دینی به کمکش می‌آید و حیاتی بسیار عمیق را تجربه می‌کند. متأسفانه این زندگی را که اصل آن ابدیت است، به زندگی مرده تبدیل کرده‌ایم و معلوم نیست این نوع ماندن در این دنیا به چه کار ما می‌آید.

ملاحظه فرمودید در آیه‌ی ۱۰ بعد از آن‌که فرمود: در پیش روی خود جهنمی را شکل دادند، فرمود: «لَا يُغْنِي عَنْهُم مَّا كَسَبُوا شَيْئًا» یعنی با این راهی که پیشه کردند، تلاش‌های آن‌ها هیچ بهره‌ای برای آن‌ها به میان نمی‌آورد. این درست عکس آن نوع زندگی است که دین خدا در مقابل انسان می گذارد و رهبر معظم انقلاب با درک این قاعده در عالم است که می‌فرمایند: «ظرفیت‌های کشور زیاد است، ما به حول و قوّه‌ی الهی، به کوری چشم آن‌هایی که نمی‌توانند ببینند، از همه‌ی مشکلات بیرون خواهیم رفت.» قرآن به ما معارفی داده تا این حرف را باور کنیم. یقیناً همین‌طور است که رهبر انقلاب می‌فرمایند، دشمنانِ توحید به نتیجه نمی‌رسند، آن‌ها می‌خواهند جمهوری اسلامی نباشد و نگاه قرآنی متذکر می‌شود که آن‌ها در تلاش خود هیچ بهره‌ای نمی‌برند. در زندگی شخصی هم این قاعده جاری است. گاهی نگران می شوید که شخصیت ایمانی شما را نشانه رفته‌اند، در حالی‌که آیه‌ی مذکور می‌خواهد بفرماید در حیات دینی کسی نمی‌تواند به شما آزار برساند، زیرا از تلاش‌های خود در راستای برنامه‌ای که دارند، بهره نمی‌برند و ناکام می‌شوند.

شما سعی بفرمایید در مسیر دینداری عمل کنید، ممکن است بعضاً اشتباه بکنید، اما مطمئن باشید نقشه‌هایی که آن‌ها می‌کشند برای از بین‌بردن شخصیت ایمانی شما، به نتیجه نمی‌رسند. آری! برای خودشان کمک کارهایی و سرپرستانی دارند که نقشه‌ی راه را در مقابل آن‌ها می‌گذارند، یعنی همان «مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاء» سرپرستانی به جای خدا گرفتند که به آن‌ها کمک کند. و آیه‌ی مذکور می‌فرماید: آن سرپرستان نیز کمکی به آن‌ها نمی‌توانند بکنند و عملاً با عذاب عظیمی روبه‌رو می‌شوند.

بن سلمان صراحتاً می‌گوید ما به امید آمریکا مسائل‌مان را حل می‌کنیم. این آیه دارد به شما مژده می‌دهد که شما آینده را این‌طور ببینید که این‌ها با سرپرست‌هایی که برای خود گرفته‌اند، نمی‌توانند به جایی که می‌خواهند برسند. در همین رابطه عرایضی تحت عنوان «آینده‌ی ما چه آینده‌ای است» شده که می‌توانید به آن رجوع فرمائید.

با توجه به آیه‌ی فوق، آیا فکر کرده‌اید، آینده‌ی ما چه آینده است؟ قرآن می‌فرماید آینده‌ی دشمنان شما آینده‌ی خوبی نیست. حال شما چه اندازه توانستید از طریق دینداری، آینده‌ای را پایه‌گذاری کنید که شبیه آینده‌ی دشمنان خدا نباشد؟ هرچند اُبهت دشمن پیداست و آینده‌ای که خداوند برای جبهه‌ی توحید تقدیر کرده است، ناپیدا است. درست در عمق جریان حمله‌ی صدام، باور نمی‌کردیم تجاوزگران که تا پشت دیوارهای شهر اهواز آمده بودند کارشان به آن‌جا بکشد که ملاحظه کردید. در ابتدای حمله آنچنان جا خوردیم که مدت‌ها بحران جسمی پیدا کردیم، در آن حدّ که غذا هم نمی‌توانستیم بخوریم؛ ولی چیزی نگذشت که نتیجه درست برعکس شد. نه‌تنها شکست نخوردیم بلکه دفاع مقدس نوعی پیروزی شد برای ادامه‌ی انقلاب اسلامی که شما دارید در آن زندگی می‌کنید، زیرا ما امروز هم ناخودآگاه با دفاع مقدس داریم زندگی می‌کنیم.

آیه‌ی ۹ را داشته باشید که در آخر آن فرمود: «لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» این احساس برای کسی پیش می‌آید که روحیه‌ی به تمسخرگرفتن آیات الهی را دارد. حال در وجه دیگر و با نظر به آینده‌ای که با آن روبه‌رو می‌شوند فرمود: «لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» به آن معنا که جامعه‌ی آن‌ها گرفتار بحران می‌شود و در قیامت نیز گرفتار عذابی می‌شوند که تصور آن را نمی‌کردند، این سرنوشتِ امثال مسیح علی‌نژادها است.

عذاب عظیم مربوط به جریانی است که مقابل حرکات توحیدی می‌ایستد، مثل سرنوشت درباریان نظام شاهنشاهی و برخوردی که با حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» داشتند. فرح

پهلوی ۲ سال پیش با یک به اصطلاح مستندساز فرانسوی مصاحبه می‌کرد و در حین صحبت رفت بر سر قبر دخترش که به جهت فشار روحی خودکشی کرده بود. این نمونه‌ای است برای آن‌که بفهمیم بر روان آن‌هایی که در مقابل حرکت‌های توحیدی می‌ایستند چه می‌گذرد.

اگر جریانی مقابل یک جریان توحیدی نباشد خطر برایش به این اندازه عظیم نیست، ولی اگر مقابل جریانی که ندایی از توحید را سر می‌دهد، بایستند و یا نسبت به آن بی‌تفاوت باشند، موضوع فرق می‌کند. بعضی‌ها قبل از انقلاب نوعی زندگی می‌کردند که هم اکنون در آن هستند و برایشان تفاوتی نمی‌کند که انقلاب اسلامی به میان آمده یا نظام شاهنشاهی در میان باشد. متوجه نیستند این بی‌تفاوتیِ آن‌ها، بی‌تفاوتی نسبت به هدایت الهی است و نوعی کفر به آیات الهی محسوب می‌شود و نتیجه‌اش رجز عظیمی است که در آخر آیه‌ی ۱۱ از آن خبر داد. متوجه نیستند که تا دیروز حقی در میان نبود ولی هم اکنون حقی به میان آمده، اگر شما در قبال آن حق بی‌تفاوت بشوید، به حضور خدا در عالم پشت کرده‌اید و عملاً خدا با چنین افرادی درگیر می شود و رهبران و راهنمایان آن هم ناتوان‌تر از آن هستند که بتوانند کاری برای آن‌ها بکنند.

آقای فریتیوف شُوان می‌گوید: «شرق بر روی حقایق خوابیده -ولی خواب است- و غرب در میان خطاها دست و پا می‌زند، حرکت می‌کند ولی بی‌نتیجه و این وضع ناهنجار بشریت نیست، بلکه یک ناهنجاری است، مثل خورشیدِ قرارگرفته در پشت ابر، بشر گرفتار فراموشی جمعی شده. مشکلات جهان اسلام عارضی است ولی خیرش ذاتی است ولی شرِّ غرب، ذاتی است و خیرش، عارضی است. در فرهنگ غربی وجودِ خانواده، عارضی و طلاق، در آن ذاتی است؛ برعکس فرهنگ دینی.»

از نظر شُوان، زیرساخت‌ها در دنیای مدرن نابود شده. نسل آینده اگر پولدار هم باشد زندگی را از دست داده است و طبیعتی ندارد که امکان زندگی در آینده در آن باشد. در واقع می‌توان گفت در آینده در غرب، بحران‌ها بیشتر می‌شوند.

علت روبه‌روشدن با عذاب عظیم آن است که به کسانی که خودشان از خود شکست خورده‌اند دل بستند و لذا صورت آن فشارِ بسیار شدید می‌شود به همان معنای «عذاب عظیم» و قرآن، جهانی را در مقابل انسان قرار می‌دهد که ادامه‌ی آن جهان منجر به مشکلاتی نمی‌شود که در چند آیه‌ی اخیر متذکر آن‌ها شد، به همان معنایی که می‌فرماید: «مِن وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا

يُغْنِي عَنْهُم مَّا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاء وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» و با نظر به این عذاب، در آیه‌ی بعدی جایگاه قرآن و تذکرات آن را روشن می‌کند و می‌فرماید:

﴿هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مَّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ (11)﴾

این است راه هدایت که برشمردیم و آن‌هایی که به آیاتِ پروردگارشان کفر ورزیدند و آن‌ها را نادیده گرفتند و غرق روزمرّگی‌های زندگی شدند، برایشان عذاب دردناکی است.

خداوند راهی در مقابل بشر گذاشته است تا با خدا زندگی کند و متذکر نمونه‌هایی از زندگی شده که بتوان از سرنوشت آن‌ها عبرت گرفت و مثل آن‌ها گرفتار نشد. لذا فرمود: «هَذَا هُدًى» این است کتاب هدایت و این به خودی خود همان هدایت است. به نظر می‌آید به زیبایی تمام آنچه باید گفته می‌شد را با نکته «هَذَا هُدًى» گفته و در همین فضا، در ادامه می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مَّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ» آن‌هایی که به این هدایت «كَفَرُوا» کفر ورزیدند و آن را نادیده گرفتند، نوعی از عذاب به سراغ‌شان می‌آید که شکنجه‌ای است دردناک. به همان صورتی که مسیح علی‌نژادها حرص می‌خورند و عکس‌گرفتن با پمپئو یعنی وزیر امور خارجه‌ی آمریکا هم نتوانست آن فشار روحیِ دردناک را جبران کند و از سختی آن بکاهد.

این‌ها چون قدرت انقلاب اسلامی را می‌دانند، خیلی اذیت می‌شوند و نهایت تلاش خود را می‌کنند تا آبرویی برای خود دست و پا کنند. چند نقطه ضعف از ما می‌گیرند و در توهّم فرو می‌روند، در حالی‌که نقطه ضعف‌های ما حقّانیتی برای آن‌ها نمی‌آورد و با نظر به شخصیت ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام و عصمتی که آن‌ها دارند معلوم می‌شود و بالاخره آن ضعف‌ها از بین می‌روند، ولی سران و پیروان جبهه‌ی کفر چطور می‌خواهند اشتباهات‌شان را بفهمند؟ ملاکی ندارند تا مسیر هلاکت خود را تغییر دهند. برعکس انسان‌هایی که منوّر به ایمان به خدا و عصمت اولیاء معصوم هستند و دائماً نسبت خود و اعمال خود را با آن‌ها می‌سنجند و به ضعف‌های خود آگاه می‌شوند. به همین جهت به ما دستور داده‌اند غیبت مؤمن را نکنید، چون انسان مؤمن سعی دارد با امامان معصوم خود را هماهنگ کند و لذا فردای زندگی، آن بدی که دیروز مرتکب شده است را ادامه نمی‌دهد. آن خطایی که قبلاً انجام داده است را با نظر به نور ولایت ادامه نمی‌دهد، ولی اگر شما بدی او را افشاء کردید؛ در ذهن‌ها آن بدی برای آن شخص می‌ماند در حالی‌که این فرد، دیگر آن فرد خطاکار نیست. در همین رابطه آقای شُوان می‌گوید مشکلات در جهان اسلام، عارضی است. قرآن فرمود: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مَّن رِّجْزٍ

أَلِیمٌ» آن‌هایی که آیات پروردگار خود را نادیده می‌گیرند، در حالی که متوجه حقانیت آن هستند، ولی سعی دارند آن حقانیت را از سر لجبازی و عناد بپوشانند، با آینده ی دردناکی روبه‌رو می‌شوند. قرآن در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی نمل می‌فرماید: فرعونیان یقین داشتند که حضرت موسی علیه‌السلام پیامبرانند اما به خاطر این‌که اگر آن حضرت را تصدیق می‌کردند آن نحوه حکومتشان به هم می‌ریخت، حضرت را نپذیرفتند[1] به قول آقای دکتر علی شریعتی، ابوسفیان و ابوجهل از همه بهتر می‌دانستند حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله چه می گویند، خوب می‌فهمیدند ولی چون می‌دانستند اگر سخنان آن حضرت را بپذیرند به آن معنا است که خود را نفی کرده‌اند حاضر به این کار نبودند. در همان راستا است که فرمود: «وَالَّذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِیمٌ» رجز به خودی خود به معنای پلیدی است، و به تبع به معنای فشار دردناک است، حال با توصیف «أَلِیمٌ» معلوم می‌شود عمق آن سختی تا کجا است.

بنده همیشه عرض کرده‌ام یکی از چیزهایی که خوب است از خدا بخواهید این باشد که احوالات دشمنان انقلاب اسلامی را خدا به شما بفهماند؛ این آیه کمک می‌کند تا آن طرف را بفهمیم که بر آن‌ها چه می‌گذرد و چه شد که روبه روی حرکت توحیدی زمانه ایستادند، این غیر از آن است که برای اصلاح امور انتقاد کنند، این‌ها اصل قضیه‌ی مقابله‌ی انقلاب اسلامی با کفر جهانی را زیر سؤال می‌برند و لذا مسئله پیدا می‌کنند و گرفتار «رِجز الیم» می‌شوند. چون با ظهور خدا در عالم که در آیات ۳ و ۴ و ۵ متذکر آن بود آشنا نبودند و تلاش نکردند راهی را بیابند که خدا با آیاتش در عالم با آن‌ها گفتگو کند. به خودشان مشغول شدند و در نتیجه با نحوه‌ای از زندگی روبه‌رو شدند که سخت و دردناک است. و این قصّه‌ی امروز دنیاست، امروز به غیر از مؤمنان واقعی، فشار زیاد بر روی بسیاری از مردم هست که اصطلاحاً به آن فشار نیهیلیسیم می گویند. چه نیهیلیسم فعّال و چه نیهیلیسم منفعل. نیهیلیسم منفعل همانی است که خانم فروغ فرخزاد ترسیم می‌کند، مثل آن‌که بعضی‌ها عزا می‌گیرند وقت غروب آفتاب چه کار کنند و از صبحگاهان تنها خش‌خشِ صدای جاروب رفتگر را می شنوند[2] و نیهیلیسم

---

۱ – خداوند در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی نمل می‌فرماید: «وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَیْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوّاً فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ» و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی‌که در دل به آن یقین داشتند! پس بنگر سرانجام تبهکاران و مفسدان چگونه بود!

۲ – فروغ فرخزاد در توصیف زندگی‌های پوچ می‌گوید: «زندگی شاید، یک خیابان دراز است که هر روز زنی با زنبیلی از آن می‌گذرد. زندگی شاید، ریسمانی است که مردی با آن خود را به شاخ می‌آویزد.»

فعّال مثل ترامپ که با انواع جنایات می‌خواهد از خود فرار کند، چون به هیچ‌جا نرسیده‌اند و می‌خواهند از خود فرار کنند. به موسیقی رپ پناه می‌برند تا خود را با جیغ و داد مشغول کنند. اگر ما هم گرفتار آن چنان روحیه‌ای شویم، همان کار را می کنیم، مگر راهی که خداوند در مقابل‌مان گشوده است را طی کنیم. وقتی افقی بس متعالی در مقابل انسان‌های متوجه‌ی آیات الهی روشن باشد، برکات غیرقابل تصوری به سراغ‌شان می‌آید و آن افق، همان خورشید محمد و آل محمدﷺ است.

بنده این مطلب را در خودم تجربه کرده‌ام، آن‌جایی که در سعه‌ی وجودی نیستم، در آن احساس متعالی که مربوط به ذاتم باشد قرار ندارم که احساس اتصال به حق باشد و لذا از حضوری که باید در عالم داشته باشم محروم هستم و در بودنی حقیقی مسقر نمی‌باشم.

آیا جز این است که طبق آیات فوق دشمنِ حقانیتِ اسلام که در این تاریخ در انقلاب اسلامی به ظهور آمده، آینده‌ای تیره و تار دارد؟ آیا راهی برای نجات از آن آینده در مقابلش گشوده نیست تا تصمیم بگیرد به شکل دیگری زندگی کند؟ با توجه به این امر اگر انسان زندگی را مطابق آنچه نگاه فرهنگ غربی به عالم دارد، بداند هر روز با بحران جدیدی روبه‌رو خواهد شد.

اخیراً رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله» فرمودند: «یکی از راه‌های رونق تولید، جلوگیری از واردات کالاهای تولید داخل است. من سؤال جدی دارم از مسئولین محترم، کسانی هستند که با واردات تنفس می کنند، حیات‌شان، ثروتِ بادآورده‌شان بستگی دارد به واردات، نمی گذارند جلوی واردات بی‌رویه گرفته شود، این‌ها مقدم هستند، یا جوانان بیکار مقدم‌اند؟»[۳]

رهبر معظم انقلاب کاملاً جدّی این سؤال را مطرح می کنند ولی عده‌ای آن اراده‌ای که به صورت جدّی روبه‌روی جریانی که با واردات تنفس می کنند بایستند را ندارند، زیرا آینده خود را مطابق آینده ای که زندگی غربی برای انسان تعریف کرده شکل داده‌اند که ربطی به آینده‌ی انقلاب اسلامی ندارد تا برای حضور بیشتر در تاریخ انقلاب اسلامی تلاش کنند، با صاحبان ثروت رودربایستی دارند. سخن رهبر معظم انقلاب و هر متفکری که متوجه‌ی راه‌های گشوده‌ای است که خدا در مقابل بشر می گذارد، این است که اگر ما روحیه‌ی سلحشوری را

---

۳ – سخنان مقام معظم رهبری در ۱۳ آبان ۹۸

به میدان نیاوریم، نمی‌توانیم در این تاریخ زندگی کنیم و بتوانیم بحران‌های جهان غرب را پشت سر بگذاریم.

ما با انقلاب و با این حضور توحیدی، ظرفیت‌هایی برای خود شکل داده‌ایم تا بتوانیم سلحشورانه عمل کنیم و این روحیه با کسی رودربایستی ندارد.

نتیجه ی تفکر، نسبت به حضور تاریخی انقلاب اسلامی و درک بی‌ثمری جریان غیر توحیدی آن می‌شود که تعارف را کنار بگذاریم و در بستر حیاتی که خدا برای این ملت تقدیر کرده قرار بگیریم، اقلّ آفتِ کالاهای خارجی این است که جوان‌های ما همچنان بی‌کار می‌مانند و بحران‌هایی در خانواده‌هایشان پدید می‌آید.

تا این‌جا می توانیم نسبت به کسانی که آیات پروردگارشان را در صحنه نمی‌بینند به این بصیرت برسیم که این افراد فشارهایی برای خود شکل داده‌اند که در زندگی به زحمت افتاده‌اند و خودشان در به وجودآوردن آن زحمت‌ها مقصرند وگرنه راهی که خداوند در مقابل ما گذاشته، راهی است که ما راحت می توانیم به سوی اهداف اصیل انسانیِ خود جلو برویم.

آیات بعدی می‌خواهد این نکته را با ما در میان بگذارد که چرا نسبت‌مان با خدا را در عالم نمی‌یابیم، با خدایی که طبق آیه‌ی دوم این سوره، «عزیز» و «حکیم» است و عزت و حکمت او را در جای‌جای زندگی و عالم می توان یافت. لذا شرایط را طوری فراهم کرده که کشتی‌ها با اراده‌ی او حرکت می‌کنند تا از فضل او که در عالم گسترده است بهره‌مند شوید و او را شکر کنید و در نعمت، به حضور منعم نظر کنید. می‌فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِی سخَّرَ لَکُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِیَ الْفُلْکُ فِیهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ(12)﴾

آن خدایی که باید ماورای همه‌چیز متوجه ی حضور او در عالم باشید، همان خدایی است که دریا را طوری برای شما تسخیر کرده و در اختیار شما قرار داده که بتوانید بر روی آن به امر او کشتی را به جریان آورید و در آن راستا از فضل و نعمت گسترده‌ی او بهره‌مند شوید و در امر دیدن منعم در آینه‌ی نعمت، شکرگذار باشید. در ادامه می‌فرماید:

﴿وَسَخَّرَ لَکُم مَّا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ جَمِیعًا مِّنْهُ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ(13)﴾

آنچه در آسمان‌ها است را به طور کلّی در اختیار شما قرار دادیم و آنچه در زمین است همه از اوست. در این میدان برای آن هایی که اهل تفکرند، آیات و نشانه‌هایی است که حکایت از در برگرفتگیِ خدا دارد که چگونه همه ی ابعاد زندگی انسان‌ها را در بر گرفته است.

در آخر آیه‌ی قبلی اشاره به شکر فرمود. «شاکر» کسی را می‌گویند که از نعمت، متوجه‌ی منعم می‌شود و وجود منعم را در سراسر زندگی احساس می‌کند، زیرا در زندگیِ ایمانی، انسان‌ها مأوایی را که خداوند برای‌شان فراهم کرده است می‌یابند و متوجه می‌شوند ناخودآگاه در آغوش خدا هستند، مثل آن‌که ناخودآگاه تحت تأثیر جاذبه‌ی زمین قرار داریم، ولی اگر زندگی ایمانی را رها کنیم متوجه نیستیم در آغوش خدا هستیم و عملاً در روزمرّگی‌ها گرفتار می‌شویم. یک جامعه‌شناس آمریکایی می‌گفت اکثر ما در آمریکا روزی ۱۸ ساعت کار می‌کنیم و در دو روزِ آخر هفته درآمدِ طول هفته را با ولع زیاد خرج می‌کنیم، و این شده است معنای زندگیِ آمریکایی.

در زندگیِ ایمانی خداوند مأوایی برای شما فراهم کرده تا متوجه شوید در آغوش خدا هستید و عملاً در آرامشِ اُنس با خدا زندگی را معنا می‌کنید. با نظر به آیه‌ی ۱۲ متذکر همین امر می‌شویم و این‌که در آخر آیه فرمود: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» یعنی انتظار آن است که نسبت به آنچه بر شما از طرف خدا و نعمت‌های او رفته، آگاه باشید و آن را احساس کنید که در چه جهانی قرار دارید، پس بی‌جهت حرص نزنید و زندگی را برای خود و دیگران تلخ نکنید.

علم اقتصاد به شما می گوید هیچ وقت با گران‌کردن کالا زندگیِ بهتری نخواهید داشت، هرچند ممکن است ثروت بیشتری داشته باشید. یکی از متهمان بحران اقتصادی می‌گفت از ترس این‌که ورشکسته شود دست به احتکار دارو زده، در حالی‌که به گفته‌ی قاضی، در همان حال ۴۷۰ میلیارد تومان ثروت داشته است. این قصّه‌ی همه‌ی اهل دنیا است و اگر معنای حضور خدا در عالم را نفهمیم ما هم یکی از این افراد خواهیم بود.

آیه‌ی فوق می‌فرماید: خدا آمده است در این صحنه‌ها تا با شما گفتگو کند، خوشا به حال آن‌هایی که می‌توانند صدای خدا را بشنوند. خدایی که می‌گوید نگاه کن که چگونه این کشتی به امر او حرکت می‌کند تا تو از فضل گسترده‌ی او بهره‌مند شوی. کسی که حرص نزند بهتر می‌فهمد رزق در دست خداوند است، مثل این‌که تا کسی جبهه نرود نمی‌فهمد مرگ دست خداست. در جبهه‌های جنگ و در زیر گلوله‌ها و خمپاره‌های دشمن، آدم خیلی خوب

می‌فهمد مرگ دست خداست. در کشتی نشستن به این معنا است که به ظاهر هیچ نشانه‌ای برای رسیدن به مقصد در مقابل انسان نیست ولی به کمک هدایت‌های الهی انسان به مقصد می‌رسد. به کمک الهامی الهی مفتخر به ابتکاراتی می‌شود که نیاز داشت تا راه را پیدا کند، لذا می‌فرماید: مرا همان جایی که باور نمی‌کردی بیاب. در جبهه‌های جنگ هر لحظه امکان فرودآمدن خمپاره هست ولی متوجه می‌شوید چندان هم انفجار خمپاره‌ها بی‌حساب نیست. پس باید در زندگی طوری فکر کنیم که از وجود مأوائی که خدا برای ما محقق کرده غفلت نکنیم و خود را در آن‌جا احساس نمائیم. در معنای «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» خوب است باز فکر شود.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه هشتم

اسلام و سعه‌ی تحمل مخالف

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ (11) اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (12) وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (13) قُل لِّلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لا يَرْجُون أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِما كَانُوا يَكْسِبُونَ (14)﴾

در آیه‌ی ۱۱ فرمود: «هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ»

می‌فرماید این قرآن راهی است گشوده به سوی حقیقت و برای آن‌هایی که به آیات پروردگارشان کفر بورزند و آن آیات را که سراسر عالم را پر کرده است، نادیده بگیرند، عذاب دردناکی است.

به آیات الهی کفر ورزیدن به آن معنا است که مانع شوند تا حقیقتِ آن آیات ظهور کند. می فرماید شرایطی به ظهور آمده که اگر نسبت به حقایق الهی بی تفاوت شدند و از آن طریق سعی کردند آن‌ها را بی اهمیت جلوه دهند، به هیچ وجه راحت نخواهند بود، آری، یک وقت هدایتی از طرف خداوند نیامده بود، در آن صورت بی‌تفاوتی نسبت به آن معنا نمی‌داد و خطری هم آن انسان‌ها را تهدید نمی‌نمود، ولی وقتی هدایتی از طرف خدا گشوده شود

نمی‌توانند بگویند ما مثل قبل زندگی می‌کنیم. این یکی از مهم‌ترین نکات شناخت این زمانه است.

قبل از انقلاب اسلامی انسان‌ها می‌توانستند به طور عادی در کنار همدیگر باشند، چون رخدادی به نام انقلاب اسلامی نبود تا هرکس مرز خود را نسبت به آن معلوم کند، ولی وقتی یک انقلابِ ضد استکباری وارد تاریخ شد، نادیده‌گرفتن آن برای مردم مثل آن وقتی نیست که چنین انقلابی شکل نگرفته بود. وقتی قرآن نیامده بود، قبول‌نداشتنِ قرآن معنا نمی‌داد، ولی وقتی قرآن آمد، قرآن را قبول‌نداشتن یک موضع‌گیری نسبت به آن به حساب می‌آید و باید انسان فوق‌العاده سقوط کرده باشد که در مقابل آیات الهی که قصّه‌ی حقایقی است در جان انسان‌ها، بی‌تفاوت باشد، یا موضع مخالف بگیرد و به همین جهت در آخر آیه در رابطه با چنین افرادی فرمود: «لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ»(سبأ/۵) برای آن‌ها عذابی از آن نوع عذاب‌های دردناک است. زیرا به اصیل‌ترین ابعاد وجودی خود پشت کرده‌اند.

بعد از تنبّه‌دادن به امر فوق ما را متوجه‌ی نظامی می‌کند که نعمت‌های الهی در آن نظام، انسان‌ها را در برگرفته تا روشن کند خدایی که هدایت قرآنی را آورده، همان خدایی است که امورات شما را در زندگی زمینی شکل داده است تا اهل شکر باشید و متوجه شوید پروردگارتان در دل این شرایط به شما توجه داشته است. و عرض شد که شکر عبارت است از نظر به منعِم در دل نعمت، و این‌که در نعمت متوجه‌ی حضور خدابودن. فرمود:

﴿اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(12)﴾

خدایی که دریا را مسخّر شما قرار داد تا در آن دریا به امر او کشتی‌رانی کنید و تا از فضل او بهره‌مند شوید و این‌که شکرگزار او باشید.

خداوند در آیه‌ی فوق می‌فرماید: مگر نمی‌بینید چگونه خداوند دریای بیکران را در اختیار شما قرار داد تا به امر او کشتی‌ها را در آن به جریان بیندازید و در به‌دست‌آوردن حوائج معقول‌تان سرگردان نباشید و گرفتار بحران نشوید؟ دریا را با آن گستردگی برای شما تسخیر کرده در آن حدّ که می‌توانید با رابطه برقرارکردن با آن به حوائج‌تان برسید، در حالی‌که اگر وقتی آب یخ می‌زد، آن یخ‌ها به جای آن‌که سبک شوند و بالا بمانند، پایین می‌رفتند، مثل همه‌ی عناصر که با سردشدن، منقبض می‌شوند، عملاً در زیر تمام اقیانوس‌ها ما با لایه‌های یخ روبه‌رو بودیم و عملاً امکان کشتیرانی منتفی می‌شد. پس نظام عالم، نظامی است برای این‌که

بشر بتواند به حوائج معقول خودش دست یابد. حرف اصلی آیه آن است که بگوید در دل این عالم با این خصوصیاتی که برای زندگی کردن شما فراهم شده، مگر می‌شود شما را برای هدایت و رسیدن به اهداف عالی‌تان رها کرده باشد؟

چیزی که در فرهنگ و فکر سکولار گم شده است، همین می‌باشد که انسان در آن نگاه حس نمی‌کند خدایی که این عالم را خلق کرده و بشر را در آغوش گرفته در دنیا رهایش نکرده و به همین جهت در آخر آیه فرمود: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» این انتظار از بشر هست که با روبه‌روشدن با چنین عالمی به خدا رجوع کند و در راستای رجوع به خداوند متوجه راهی باشد که خداوند جهت این امر به بشریت عطا کرده، که همان شریعت الهی باشد.

با توجه به آیه‌ی ۱۱ و ۱۲ متوجه می‌شویم همه‌ی این عالم از طرف خداوند تسخیر بشر شده و با نظر به این نکته تفکری به سراغ انسان می‌آید که آن تذکر به حضور خدا است، زیرا بین اراده‌ی خداوند و ذات الهی دوگانگی نیست و هرجا اراده‌ای کرده باشد تا امری محقق شود، عملاً ذات است که به جلوه‌ی اسماءاش به صحنه آمده است. مثل آن‌که نفس شما است که می‌بیند و یا می‌شنود یعنی ذات شما در بینایی و شنواییِ شما به صورت قوه بینایی و شنوایی به ظهور آمده و این موجب می‌شود که در هر فرآیندی که در عالم اتفاق می‌افتد، حضور فعال خداوند را در آن فرآیند جستجو کنیم و در این امور به خداوند نظر کنیم.

به قول شیخ محمود شبستری «تفکر»، رفتن از باطل سوی حق است و متذکر حضور حق در عالم‌بودن وگرنه آن فکری که فقط بداند خدا در عالم هست، باوری است که شیطان هم آن را قبول دارد و آن باور برای بندگی خدا کافی نیست، حضور خدا را در مناسبات دیدن و با او در آینه‌ی مناسبات مأنوس گشتن و خود را در بسط رحمت او احساس کردن، بدون یگانگی بین خود و بسط رحمتش، آن توحیدی است که جان ما به نور آن توحید احساس بیکرانگی می‌کند وگرنه این‌که خدا جهان را خلق کرده و فعلاً در حال استراحت است، چیزی نیست که نیاز ما به خداوند را رفع کند. دین حقیقی که جان انسان را سیراب می‌کند دینی است که متذکر حضور فعّال خداوند در همه‌ی مناسبات است و به همین جهت فرمود: «اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» یا فرمود: «سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» حضرت «اللّه» همانی است که برای شما آسمان‌ها و زمین را تسخیر کرده و در اختیارتان قرار داده است. وقتی انسان با تذکر به این امر به عالم نظر کرد، نحوه ای از حضور خداوند را در عالم احساس می‌کند شبیه آنچه شما در احساس حضور نفس

ناطقه‌تان در جای‌جای بدن‌تان دارید. لازمه این نوع توجه به حضور خدا، «تفکر» است، به همان معنای توجه به حضور حق در همه عالم و متذکر آن حضور بودن، لذا در آخر آیه‌ی ۱۳ فرمود: «ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ».

شرطِ داشتنِ این نگاه که همواره خدا را در همه‌ی امور در میدان بیابیم، «تفکر» است، ولی این‌که تنها وجود خدا را اثبات کنید از نظر قرآن و با توجه به آیه‌ی فوق، تفکر قرآنی به حساب نمی‌آید و به خودی خود راهی به سوی هدایت نمی‌گشاید و همان‌طور که عرض شد در این حدّ به وجود خدا باورداشتن چیزی است که شیطان هم قبول دارد. آن معرفتی که شیطان از آن محروم بود، حضوری از خداوند است که همه‌ی عالم، از جمله انسان را در برگرفته و انسان به جای آن‌که خود را بنگرد، در همه‌ی عالم خدا را می‌نگرد، وگرنه از آن نگاه که شیطان داشت، «أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ»(اعراف/۱۲) هم برمی‌آید. در صورتی که بنا بود شیطان هم خدا را بنگرد و جایی برای خود در عالم قائل نباشد و بزرگی‌ها را همه و همه در آنچه خدا بزرگ می‌داند، بدانیم که فرمود: «إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ»(حجرات/۱۳) در تقوا است که معلوم می‌شود چه کسی برتر است و آن با نفی أنانیت خود حاصل می‌شود ولی شیطان برای خودش به صورت مستقل نقش قائل شد.

معنای حقیقی تفکر این است که خود را در حضور حضرت ربّ العالمین احساس کنیم و همواره خود را در نسبت با خدا بیابیم، و با این انگیزه و امید، خدا را عبادت می‌کنیم تا در حضورِ خدابودن‌مان ادامه داشته باشد. معنای تفکری که در دین هست غیر از آن است که می‌گوییم این آقا چون می‌داند چه موقع خسوف می‌شود، پس متفکر است. ما نام این توانایی را تفکر به معنایی که رفتن از باطل به سوی حق است، نمی‌گذاریم. انسان متفکر در تمام این حجاب‌ها خدا را می‌یابد. دشمن خرمشهر را گرفت، می خواست حجاب انقلاب اسلامی بشود، بعد متوجه می‌شود نمی‌تواند و عقب‌نشینی می‌کند. در آن نگاه توحیدی است که می‌یابید صدام هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، همچنان که آمریکا هم هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، می‌بینید که خدا خرمشهر را آزاد کرد.

مشکل امروز ما طوری شده که نمی‌توانیم تفکر را درست تعریف کنیم تا بفهمیم اباذرِ بی‌سواد از هزاران انسان با سواد، متفکرتر است. از آن جهت که بالاخره متوجه شد از بت‌ها کاری برنمی‌آید. در قبیله‌ی او همه باور کرده بودند که هرکس به بت‌ها توهین کند خودش سنگ می‌شود و او نمی‌توانست بپذیرد، ولی پذیرش آن باور، همه مردم قبیله را در برگرفته بود

و آن‌چنان آن سخن در باورها نشسته بود که جرأت را از اباذر گرفته بود، ولی او چگونه خود را قانع کند که این بت سنگی زندگی او را تدبیر می‌کند؟ بالاخره جرأت کرد و زد بر صورت بت ولی سنگ نشد و از آن به بعد در این فکر بود که تدبیر عالم را به چه کسی باید نسبت دهد، چون در این امر فکر کرده بود، همین‌که با رسول خدا ﷺ روبه رو شد و حضرت از توحیدِ خدا و حضور همه جانبه حضرت ربّ العالمین برای او سخن گفتند، متوجه شد که این متفکرانه‌ترین سخنی است که می‌توان پذیرفت و از این طریق در تفکر، خود را فریب نداد.

متوجه ی هماهنگی نسبت‌های فعّالِ جاری در هستی شدن، همان توحیدی است که با تفکرِ حقیقی حاصل می شود و این تفکر نظر به وجه ملکوتی و جبروتی عالم دارد تا ظهور حضرت حق را در عالم بیابد. حقیقتاً اگر متوجه سرّ وجود خداوند در عالم بشویم تازه تفکر آغاز می شود. اگر در ابتدا بپذیرید ما متفکر نیستیم و با نظر به آغازِ آغازهاست که تفکر به سراغ انسان‌ها می‌آید؛ همان آغاز آغازها، که هم مبدأ است هم در انتها حاضر است؛ یعنی برسیم به این حقیقت که مبدأ همان معاد است به معنای «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»(بقره/۱۵۶) در آن صورت در خود نظر می کنیم و می‌یابیم منشأ وجود ما اوست و به بسط خود می‌نگریم و می‌یابیم که به سوی او بسط می‌یابیم؛ وجود گسترده‌ای هستیم که ابتدا و انتهای‌مان حضور اوست.

برهان‌های اثبات خدا مثل برهان امکان و وجوب و برهان صدیقین تا این‌جاها نمی‌آیند. خدا رحمت کند جناب ابن سینا و جناب ملاصدرا را که توانسته‌اند در مقابل اشکالاتی که برای انسان نسبت به وجود خدا پیش می‌آید، دلایلی را در اثبات وجود خدا شکل دهند. اما اینکه شما همین حالا آن که مبدأ است را بیابید و در آغوش او زندگی کنید، چیز دیگری است که قرآن آن را «تفکر» می‌داند و آیه‌ی ۱۴ را کسی می‌پذیرد که به تفکر رسیده باشد. فرمود نظر به آن نوع حضورِ خداوند که آنچه در آسمان‌ها و زمین است و خداوند همه را مسخّر بشر کرده است، آیات و نشانه‌هایی از حضور خداوند است برای اهل تفکر. آن هایی که ظاهرِ مناسبات عالم حجاب آن‌ها نشده است تا تدبیر الهی را در جای‌جای عالم احساس کنند.

پس از آن که نگاه ما به عالم را تصحیح فرمود و جایگاه نگاه توحیدی را متذکر شد، آن هم توحیدی که همه را در برگرفته، هرچند عده ای از آن در غفلت‌اند، می‌خواهد مؤمنین را وارد مرحله‌ای از مواجهه با دیگران بکند که در فضای نگاه توحیدی و ایمانی نیستند. به پیامبر خود خطاب می کند:

﴿قُل لِّلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لا يَرْجُون أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِما كَانُوا يَكْسِبُونَ (14)﴾

ای پیامبر! به آن‌هایی که ایمان آورده‌اند بگو نسبت به آن‌هایی که مثل شما امید به «یوم اللّه» ندارند، اغماض کنند و متعرض آن‌ها نشوند. تا خداوند هر قومی را نسبت به آنچه یافته‌اند و بر آن قرار داشته‌اند، جزا دهد.

آیه‌ی فوق خطاب به مؤمنین است که داعشی‌گونه عمل نکنند که هرکس مثل شما به آنچه اعتقاد دارید، اعتقاد نداشت باید کشته شود. می‌خواهد به مؤمنین متذکر شود که جنگِ دو باورِ محدود در میان نیست که یک باور رقیب باور دیگر شود. مثل تقابل مارکسیسم و امپریالیسم. بلکه شما در جایگاهی قرار دارید که یک طرف توحید است، با آن سعه‌ای که در آیات قبل متذکر آن شد و طرف دیگر بر هر چه می‌خواهد باشد، چیز قابل توجهی نیست. می‌خواهد بفرماید آنقدر با آن نگاهِ توحیدی بزرگ شده‌اید و آن چنان متوجه حضور خدا در عالم گشته‌اید که دیگر نباید نگران آن‌هایی باشید که شما را قبول ندارند. انسان‌های ضعیف و محدود اگر همسایه‌شان قبول‌شان نداشته باشد فریادشان در می‌آید زیرا:

مر سفیهان را رُباید هر هوا زان که نَبْوَدْشان گرانی قوا

در نظر بگیرید صاحب باغی، باغ بسیار بزرگی دارد که اطراف آن حصارکشی شده و آهویِ صاحب باغ فرار کند، صاحب باغ هرگز نگران نمی‌شود زیرا می‌داند، هرگز از دست او خارج نمی‌شود. آیا توحیدی که در آیات قبل روشن شد، نمی‌رساند در آن نگاه توحیدی به عالم، کسانی که متوجه‌ی آن حضور در عالم نیستند، نقش مؤثری نمی‌توانند داشته باشند تا بخواهیم متعرض آن‌ها شویم، وقتی ما بر آن اندیشه‌ی توحیدی مقاومت داشته باشیم؟

«ایّام اللّه» به یک معنا همان قیامت و برزخ است و قرآن در وصف قیامت و برزخ می‌فرماید: «وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ»(انفطار/۱۹) شرایطی است که امر در آن روز، امر خداوند است، به آن معنا که انسان را در آن شرایط، اختیاری نیست. از طرفی در آیه‌ی ۵ سوره‌ی ابراهیم علیه‌السلام می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» در این آیه «ایّام اللّه» را تاریخی می‌داند که حق بر باطل پیروز شده و می‌شود. می‌فرماید نسبت به آن‌هایی که به «ایّام اللّه» امید ندارند - حال چه به وقوع برزخ و قیامت امید نداشته باشند و لائیک باشند و چه به تاریخِ پیروزی حق بر باطل- اغماض باید کرد و مسلمانان با آن‌ها درگیر نشوند، که البته این افراد غیر از ابوسفیان‌اند که با لشکرش تا پشت مدینه آمده و بنا دارد موجودیت اسلام را از میان بردارد. نحوه‌ی ارتباط با آن‌ها در آیه‌ی ۴ سوره‌ی محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله مطرح است که فرمود: «فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتَّى

إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ» چون با آن‌ها در پشت مرزهای خود روبه‌رو شدید باید گردن‌های آن‌ها را بزنید چون آمده‌اند موجودیت شما را از میان بردارند. این در حالی است که هیچ وقت اسلام جنگ را با هیچ گروهی شروع نکرده ولی همیشه از خود دفاع کرده است.

می‌فرماید عده‌ای به «ایّام اللّه» هیچ اعتقادی ندارند یعنی به حضور تاریخی خدا و برگشت حکم خدا در مناسبات جامعه قائل نیستند، آن طور که آیه‌ی ۵ سوره‌ی ابراهیم علیه‌السلام متذکر «ایّام اللّه» است، باور ندارند. مثل آن‌که انقلابی در راستای مقابله با استکبار شده و مؤمنین امیدوارند که در این مسیر حق بر باطل پیروز می‌شود، ولی عده‌ای بدون مقابله با انقلابیون، همراهی نمی‌کنند. روش اسلام آن است که نباید متعرض آن‌ها شد و این غیر از آن است که در مقابله با ما کشت و کشتار راه انداختند، معلوم است که در آن صورت باید با آن‌ها مقابله کنید. اما اگر عده‌ای کاری به کار شما ندارند، بدانید آن‌قدر موقعیت شما در عالم گسترده و آن‌قدر ظرفیت تاریخیِ تان استحکام دارد که کافی است همین بنیادی را که به میان آورده‌اید نگه دارید و در آن حاضر باشید، تا در این تاریخ بتوانید نقش‌آفرینی کنید. و در این مسیر اگر عده‌ای سخنان شما را قبول نکنند تغییر در مسیری که خداوند برای شما تقدیر کرده ایجاد نمی‌کند.

در قسمت آخر آیه می‌فرماید: «لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِما كَانُوا يَكْسِبُونَ» تا خداوند هر قومی را به آنچه به‌دست آوردند و بر آن قرار داشتند، جزا دهد. حال چه آن قوم بهره‌های خوبی کسب کرده باشند و چه بهره‌های بدی. آن‌هایی هم که برای خود بهره‌های بدی کسب کرده‌اند جزای خود را خواهند داشت و تا با شما مقابله نکرده اند، شما مسیر خود را بروید، مسیری که با درخشش‌اش به خودی خود جایگاهی برای آن‌ها که بی‌تفاوت‌اند نمی‌گذارد و عموم مردم را متمایل به امری می‌کند که شما در آن قرار دارید. این‌طور نیست که لازم باشد اگر کسی شما را قبول نداشت بخواهید سر به تنش نباشد. این نوع برخورد مربوط به مخالفانِ بی‌ظرفیت شما است که ممکن است کارشان به مقابله با شما بکشد که در آن صورت زمینه‌ی اضمحلال خود را خودشان فراهم می‌کنند.

به نظر بنده ما هنوز مطابق آیه‌ی فوق تربیت نشده‌ایم. در یکی از تظاهرات اخیر آقایی که ظاهرِ مذهبی داشت، یک تراکت در دست گرفته بود که روی آن نوشته بود: «رهبرا! به خاطر شما آمده م، نه به خاطر جاسوسان انگلیسی یعنی روحانی و لاریجانی.» این جملات با این آیه

نمی‌خواند. ممکن است شما در نگاه سیاسی و اقتصادی با آن‌ها هماهنگ نباشید ولی نباید آن کسی را که مخالف نگاه شما است به چنین اتهاماتی متهم کنید.

عده‌ای از انقلابیون به عزّت و به استقلال ایران فکر می‌کنند، ولی نگاه ضد استکباری انقلاب اسلامی را قبول ندارند، آیا این افراد در افقی که ما برای تمدن اسلامی مدّ نظر داریم جایی ندارند؟ آیا طبق آیه‌ی فوق می‌توانیم بگوییم هرکس با ما نیست، بر ما است؟ آیا همین نگاه که بیشتر یک نگاه حزبی است و نه دینی، تا حال به ما ضربه نزده است؟

بعد از انقلاب، سلیقه‌ی دیندارها مختلف شد، آقای انصاری مسئول دفتر نشر حضرت امام نامه‌ای به امام نوشتند تا نظر امام را در رابطه با دو جبهه‌ای که به طور مشخص طرفدار انقلاب بودند، یکی به نام اصول‌گرا و دیگری به نام اصلاح‌طلب، بپرسند. امام در جواب فرمودند من هر دو جبهه را قبول دارم.

چه اشکال دارد با سلیقه‌های مختلف، در افقی که انقلاب اسلامی مدّ نظر دارد، همدیگر را تحمل کنیم. آیا اگر مردم ولیّ فقیه را قبول نداشته باشند باید از امکانات اجتماعی محروم باشند؟ در حالی‌که مقام معظم رهبری می‌فرماید حتی اگر من را هم قبول ندارند، برای عزت ایران در انتخابات شرکت کنند، این یعنی این افراد جای و جایگاهی دارند و می‌توانند در اداره کشور اِعمال نظر نمایند، تا آنجا که مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» می‌فرمایند: اگر مردم به طور کلّی ولیّ فقیه را قبول نداشته باشند و ولیّ فقیه مقبولیت کافی نداشته باشد، ادامه‌ی حکومتش مشروع نیست. یکی از رفقا جملات مقام معظم رهبری را در مورد جمهوریت جمع‌آوری کرده بود، بنده باور نمی کردم ایشان این اندازه روی جمهوریتِ نظام تأکید داشته باشند و اینکه مردم باید نظام اسلامی را بخواهند، اگر مردم نظام باطل را بخواهند گناه آن با خودشان است، اما ما نمی‌توانیم بگوئیم کاری به نظر مردم نداریم و آنچه حق است را باید به مردم تحمیل کنیم.

آیه فوق می گوید: ای پیامبر به مومنان بگو به کسانی که به تحقق ایام الله امیدی ندارند، تعرّض نکنید. یعنی به آن‌هایی که امید ندارند این انقلاب به جایی برسد، نباید تعرّض کرد و آن‌ها را از حقوق شهروندی محروم نمود.

یک مرحله از حضور تاریخی اسلام مربوط به تثبیت نظام است و چون نظام خود را تثبیت کردید، مرحله‌ی دوم، مرحله‌ای است که بقیه باید تکلیف‌شان را با شما روشن کنند، که چه نسبتی می‌خواهند با شما داشته باشند. وقتی شما در حرکات و برخوردهای خود زیبایی انسانیِ

نظام اسلامی را ظاهر کردید، مورد غبطه‌ی سایر اقوام و ملل قرار خواهید گرفت. به گفته‌ی مولوی:

مؤمن آن باشد که اندر جذر و مدّ کافر از ایمان او حسرت خورد

بنده محل آیه‌ی فوق را این‌جا می‌دانم که مسلمانان با تأسّی به سیره‌ی رسول خدا(ص)، در همان اوائل به جایی رسیده بودند که با مقاومت و سجایای اخلاقی، دشمن را در تمام جبهه‌ها شکست دادند و آینده‌ی روشنی را در مقابل جهانیان به نمایش گذاشتند، حال غیر مسلمانان هستند که باید به خود آیند و دیر یا زود خود را نسبت به نظام اسلامی بازخوانی کنند.

رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله» می‌فرمایند:

«همه‌ی دوستان بدانند ما هم در عرصه‌ی جنگ نظامی دشمن را عقب زدیم، هم در عرصه‌ی جنگ سیاسی دشمن را عقب زدیم، هم در عرصه‌ی جنگ امنیتی دشمن را عقب زدیم، به توفیق الهی در عرصه ی جنگ اقتصادی هم دشمن را به طور قطع و قاطع عقب خواهیم زد. بنده آینده را روشن می‌بینم، الحمدالله اوضاع را و افق را روشن می‌بینم.»

بر پایه‌ی آنچه ملت در این تاریخ حاضر شدند، اگر پایداری کنند، بقیه‌ی ملت‌ها تکلیف‌شان را با شما روشن می‌کنند. بنده تلاش می‌کنم بر روی آیه‌ی فوق بمانم، آیه‌ی عجیبی است ولی اگر به آیات قبل از آن توجه کافی نشود پیام این آیه را نمی‌گیریم و به نحوی در همان بستر قرار خواهیم داشت که آن آقا در تراکت نوشته بود؛ رهبرا! به خاطر شما آمده‌ام، نه به خاطر جاسوسان انگلیسی.

بالاخره ضعف‌هایی در میان است و بعضاً دولت‌ها توانایی‌هایی در شأن انقلاب از خود نشان نمی دهند، آن هم برای کشوری انقلابی که هر روز با بحرانی روبه‌رو است. ما باید مردم را آماده می‌کردیم برای حضور در تاریخی دیگر و در عین حفظ روحیه‌ی انقلابی، نسبت به دیگرانی که مثل ما فکر نمی‌کنند ولی عناد هم نمی‌ورزند، اهل اغماض باشیم، نه آن‌که هرکس مثل ما فکر نکرد جاسوس دشمن قلمداد کنیم. هنوز بعضی‌ها به این بصیرت تاریخی که شأن انقلاب است، نرسیده‌اند.

فرض می‌گیریم بعضی‌ها آن‌طور که ما فکر می‌کنیم، فکر نکنند و فکر ما هم سراسر حق باشد، چرا اغماض نکنیم؟ نظر بنده آن است که رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله» در بسیاری موارد مطابق آیه‌ی مذکور نسبت به بعضی‌ها اغماض می‌کنند و نمی‌گذارند این‌هایی که معاند نیستند از دست بروند. بنی‌صدر بعضاً در بعضی گفتار و حرکاتش حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را اذیت

می‌کرد ولی چون حضرت امام معتقد به سعه‌ی انقلاب بودند بعد از آن‌که از ایران فرار کرد، باز فرمودند توبه کند و بیاید برود در دانشگاه درسش را بدهد.

اسلام و انقلاب اسلامی ظرفیت این را دارد که بنی صدرها را هم در خود جای دهد و در استحکام خود باقی بماند. همین که روحیه توحیدی و ضد استکباری خود را تثبیت کردیم و تعریفی که باید در این تاریخ داشته باشیم را معلوم کردیم و پیام خود را به جهانیان رساندیم، دیگر امثال خانم مسیح علی‌نژاد هر چه‌قدر فریاد بزنند و فحش بدهد، فایده‌ای ندارد. در جریان آشوب به جهت گرانی بنزین، با این‌که بنده ۵ ساعت در خیابان‌ها متوقف شدم، خدا شاهد است ذره‌ای نگران بقای انقلاب نبودم، زیرا می‌دانم از نظر تاریخی در کجا ایستاده‌ایم و این انقلاب در نسبت با جهان استکباری چگونه خود را ادامه می‌دهد. دشمنان انقلاب کاری نمی‌توانند بکنند، شما آن سعه‌ای را که باید داشته باشید حفظ کنید تا حضور جهانیِ انقلاب اسلامی بیش از پیش خود را بنمایاند، به همین جهت رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند: «بحمداللّه اوضاع را، افق را بنده روشن می‌بینم»؛ درک بنده نیز از اوضاع چنین است. با توجه به آنچه آیه‌ی مذکور می‌فرماید حضور تاریخی انقلاب اسلامی آنقدر اصیل و متین است و آنچنان آینده را از آنِ خود کرده که هرگز این اغتشاشات کوچک‌ترین ضربه‌ای به کلیّت آن نمی‌تواند بزند.

آمریکا با دنبال‌کردن آن نوع اغتشاشات، سرمایه‌ی هنگفتی را از دست داد و تأثیر خود را به صفر رساند. قرآن در مورد این جریان‌ها و افراد به پیامبرﷺ می‌فرماید: «وَ ذَرْنِی وَالْمُکَذِّبِینَ أُولِی النَّعْمَةِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِیلاً»(مزمل/۱۱) این مکذّبین و صاحبان نعمت را به من واگذار و کمی به آن‌ها فرصت بده. درست است که به ظاهر وضع‌شان خوب است و رسانه و پول و دلار دارند، ولی آن‌ها را به چیزی مگیر و آن‌ها را بگذار به عهده‌ی من. آن‌ها «مُکَذِّبِینَ» و دروغ‌پردازند. در ادامه می‌فرماید: «إِنَّ لَدَیْنَا أَنکَالاً وَجَحِیماً»(مزمل/۱۲) حقیقت آن است که فشارها و آتش نزد ما است. این نشان می‌دهد پیغمبر خداﷺ جای خوبی ایستاده‌اند، از آن جهت که در راستای نبوت و اعلان توحید به صحنه آمده‌اند. آیه‌ی فوق متذکر این امر است شما در جایی هستید که هیچ حاجت به درگیری با مخالفانی که معاند نیستند، ندارید.

متأسفانه ما هنوز با توجه به چنین حضوری که خداوند برای ما مقدر کرده، توان این‌که مخالفان را در کنار خود نگه داریم پیدا نکرده ایم و متوجه نیستیم خداوند با توحیدِ خود انگیزه‌ی مخالفتِ بسیاری از مردم را با ما در آن‌ها از بین برده است.

همین امسال رهبر معظم انقلاب پیامی به امام جمعه بندر عباس دادند که در آن پیام معلوم می‌شود چگونه باید مردم عادی را مدّ نظر قرار داد. می‌فرماید: «تقویت جریان انقلابی و جوانان مومن و عموم مردم را با رویی گشاده و دست مهربانانه برخوردکردن، انتظار اینجانب است.»(۲۶ تیرماه ۱۳۹۸) این نشان می‌دهد حضور تاریخی ما ورق دیگری خورده است. ما بزرگ شده‌ایم و باید مطابق شأنی که پیدا کرده‌ایم با مسائل و موضوعات برخورد کنیم. به همان معنایی که به پیامبر خودﷺ فرمود: «قُل لِّلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لا يَرْجُون أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِما كَانُوا يَكْسِبُونَ»(14)

به مؤمنین بگو متعرض کسانی که «ایّام اللّه» را قبول ندارند، نشوند تا این‌که خدا هم هر قومی را مطابق آنچه همواره عمل می‌کند جزا دهد.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه نهم

آفات حسد و دشمنی در عین آگاهی از حقانیت راه

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿اللَّهُ الَّذی سَخَّرَ لَکُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِیَ الْفُلْکُ فیهِ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (12) وَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ جَمیعاً مِنْهُ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ (13) قُلْ لِلَّذینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذینَ لا یَرْجُونَ أَیَّامَ اللَّهِ لِیَجْزِیَ قَوْماً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ (14) مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَیْها ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ (15) وَ لَقَدْ آتَیْنا بَنی إِسْرائیلَ الْکِتابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلَی الْعالَمینَ (16) وَ آتَیْناهُمْ بَیِّناتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلاَّ مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ إِنَّ رَبَّکَ یَقْضی بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ فیما کانُوا فیهِ یَخْتَلِفُونَ (17)﴾

خداوند به پیامبر خود فرمود به مؤمنان بگو نسبت به آنهایی که امیدی به تحقق «ایّام اللّه» ندارند اغماض کنند، برای آن‌که خداوند هر قومی را نسبت به آنچه که کرده‌اند و یافته‌اند جزا می‌دهد، فرمود: «قُلْ لِلَّذینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذینَ لا یَرْجُونَ أَیَّامَ اللَّهِ لِیَجْزِیَ قَوْماً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ»(14)

عنایت داشتید که خداوند در آیه ی فوق راهی را مقابل مؤمنین باز کرد که نشان می‌دهد شرایط جدیدی پیش آمده که باید مطابق آن شرایط موضع گیری کنند. مثل آیه‌ی ۵ سوره‌ی مائده که از آخرین سوره های قرآن است و می‌فرماید: «الْیَوْمَ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ طَعامُ الَّذینَ

أُوتُوا الْكِتابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنينَ غَيْرَ مُسافِحينَ وَ لا مُتَّخِذي أَخْدانٍ» که اشاره دارد به حلال بودن غذای اهل کتاب و زنان اهل کتاب. به گفته ی علامه طباطبایی قبلاً فرموده بود از آن‌ها فاصله بگیرید ولی با تغییر شرایط، موضوع تغییر می کند. تا دیروز باید مواظب می بودند که با اهل کتاب مخلوط نشوند و از غذای آن‌ها نخورند زیرا در آن ابتدا، ما خودمان هنوز تثبیت نشده بودیم و فرهنگ مان هنوز شکل نگرفته بود و امور مسلمانان هنوز درست در آن تاریخ تعریف نشده بود و بیشتر غلبه با فرهنگ اهل کتاب بود، در آن شرایط باید مواظب می‌بودیم تحت سیطره ی فرهنگ آن‌ها قرار نگیریم. اگر در آن شرایط از آن‌ها زن می گرفتیم در حالی که فرهنگ اهل کتاب تثبیت شده بود، عملاً فرزندانی که از مؤمنین متولد می‌شدند تحت تأثیر فرهنگ مادرانشان قرار می گرفتند، ولی حال که خداوند به کمک نیروهای فکری و نظامی، کاری کرد تا جایگاه اسلام به‌خوبی نشان داده شود، قضیه برعکس می‌شود و اگر آن‌ها یعنی زنان اهل کتاب به سوی شما بیایند، جذب فرهنگ سرزنده و فعّال شما می‌شوند و رنگ شما را به خود می گیرند و خطر هضم فرهنگی پیش نمی‌آید که شما در فرهنگ آن‌ها هضم شوید.

فرهنگ قرآنی فرهنگی است که کمک می کند برای احیای دین و حضور دین در تاریخی که در آن حاضر شده و از این جهت شناخت شرایط بسیار مهم است. یک زمانی بازی شطرنج قمار بود و لذا روایات تندی درباره بازی شطرنج و حرمت آن داریم، ولی وقتی دیگر این شطرنج آن شطرنج نیست، حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» فرمودند با فرض مذکور آن بازی دیگر حرمت قبل را ندارد. به این معنا نیست که قبلی‌ها اشتباه کرده‌اند بلکه شرایط تغییر کرده زیرا ذات شطرنج هیچ وقت حرام نبوده، شرایط طوری بود که تداعی قمار می کرد.

آیه ی مذکور کمک می کند تا متوجه شویم همان دینی که می‌فرماید از آنهایی که مثل شما فکر نمی کنند و عقیده‌ی شما را ندارند فاصله بگیرید، حال به پیامبر خود می‌فرماید: «قُلْ لِلَّذينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذينَ لا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ» آن‌هایی که به تحقق «ایّام اللّه» امید ندارند - چه آن «ایّام اللّه» را برزخ و قیامت بدانیم و چه حاکمیت نظام اسلامی و غلبه ایمان بر کفر- «یغفروا» به آنها گیرندهید و نسبت به آنها اغماض داشته باشید، هرچند این به معنای تأیید آنها نیست.

عرض شد «ایّام اللّه» هم به معنای برزخ و قیامت می‌تواند باشد و هم طبق آیه ۵ سوره ابراهیم مربوط به تاریخی است که حق بر باطل پیروز می‌شود. فرمود: «وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ

فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ» هر صبّار شکوری می‌فهمد همان‌طور که حضرت موسی(ع) بر فرعون پیروز شد و توانست بنی‌اسرائیل را از اسارت فرعون نجات دهد. هرکس در مسیر توحید پایداری کند به نتیجه می‌رسد و «ایّام اللّه» که حاصل پایداری و مقاومت است نمونه‌ی این قاعده می‌باشد.

وقتی جبهه‌ی توحیدی شروع به حضور تاریخی خود کرد یعنی اگر جبهه‌ی نصرت و یاری برای تحقق اراده ی الهی به میان آمد، حتماً خداوند پیروزی خود را به شما عطا می‌کند و با نظر به این قاعده است که فرمود اولاً: «یغفروا» چندان به آنها گیر ندهید و معطل‌شان نباشید ثانیاً: این را هم بدانید که خداوند جزای هر قومی را در ازای آن کاری که می‌کنند و آنچه که کرده و یافته‌اند، می‌دهد.

ملاحظه کنید که اینجا بحث آن که چه کسی بد است و چه کسی خوب است، نیست. بلکه خواست ما را متوجه کند خداوند نسبت به اعمال هیچ قومی بی‌تفاوت نیست و نمی‌خواهد آنهایی که امید به تحقق ایام الله ندارند را تبرئه کند و در رابطه با اهل کتاب هم فرمود: «قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُم» بیایید به سوی آن کلمه و عقیده‌ای که بین ما وشما پذیرفته شده که آن همان توحید است، جلو برویم.

اینجا همه‌ی تلاش بنده این بود که رفقا در این فضا آیه مذکور را ببینند و بدانند کجا هستند زیرا اگر به شایستگی عمل کنیم آنهایی هم که با ما همراه نیستند انگیزه‌ی مخالفت با ما را از دست می‌دهند، چون ما بدون آن‌که نسبت به عقاید خود کوتاه بیاییم باب مقابله با آن‌ها را نگشوده‌ایم. وقتی انگیزه ی مخالفت با دینی که به توحید دعوت می‌کند آن هم با درخششی که اسلام دارد را از آن‌ها گرفتید، بدون آن‌که اصرار به مسلمانی آن‌ها داشته باشید، تحت تأثیر قرار می‌گیرند. اولین نتیجه‌اش این است که دین خود را با قرائت اسلامی دنبال می‌کنند و مقصد ما نیز غیر از آن نیست. عموماً تندی‌های ما موجب طرد ما و مظلوم نمایی‌های طرف مقابل می‌شود.

آیه‌ی مذکور می‌خواهد بفرماید چرا معطل این افراد شده‌اید، این غیر از دعوت به لیبرالیسم و اباحه‌گری است، لیبرال‌ها خود را از ارزش‌های اصیل دور می‌کنند و در آیه‌ی فوق نمی‌فرماید شما از آنچه دارید کوتاه بیایید، اتفاقاً می‌گوید راه خود را با مقاومت ادامه دهید ولی معطل آن‌هایی که با شما همراهی نمی‌کنند نباشید.

نظر بنده آن است که آینده‌ی ما به لطف الهی بسیار آینده روشنی است. ما از جریانی که برای غرب اصالت قائل است به نور انقلاب اسلامی عبور می‌کنیم، به شرطی که با متانتی با آن‌ها برخورد کنیم که آیه‌ی فوق متذکر آن است. در اواخر دولت اصلاحات و با توجه به برخوردهای حکیمانه‌ی مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» با افراط و تفریط، عده‌ای از اصلاح‌طلبان گفتند آخرین میخ به تابوت اصلاح‌طلبی کوبیده شد. بعد از آن هم مردم بنا به صحبت‌های رهبر معظم انقلاب که فرمودند رائحه‌ی خوش خدمت از شهرداری تهران به مشام می‌رسد، به آقای احمدی نژاد رجوع کردند که البته مسیر آن دولت می‌توانست بهتر از آن می‌شد که شد.

با توجه به افقی که انقلاب اسلامی در مقابل مردم ما گذارد، مسلّماً آینده‌ی ما آینده‌ای است که در دل آن مسئولانی جهت اداره دولت به ظهور می‌آیند، سرزنده‌تر آنچه تا حال داشته‌ایم، بدون آن ضعف‌های گذشته و این به جهت تاریخی است که با انقلاب اسلامی به میان آمده که انسان‌های مخصوص خود را به ظهور می‌آورد.

امروزه با صحنه‌هایی روبه‌رو هستیم که گواه حضور انقلاب اسلامی است، با صحنه‌هایی که تصور نمی‌کردیم به این زودی‌ها از آن انقلاب شود. پس از شرایطی که به بهانه ی گرانی بنزین به‌وجود آوردند، مردم تهران در میدان انقلاب جمع شدند برای ابراز تنفر از کار اشرار. در بین حاضران، خبرنگار رادیو تلویزیون با خانمی مصاحبه کرد که چندان هم محجّبه نبودند و با فرزند نوجوانشان آمده بودند برای مخالفت با حرکات اشرار، خبرنگار از ایشان پرسید انگیزه‌ی شما از این حضور چیست؟ ایشان گفتند آمده‌ام تا در عین ابراز تنفر از کار اشرار، به فرزندم یاد بدهم از انقلاب و رهبرش دفاع کند. بنده در همان حال منقلب شدم، زیرا این پدیده را چیز ساده‌ای نمی‌بینم. این یعنی نابودی یزید، این یعنی حضور در بین الطلوعینی که به درخشش خورشید انقلاب ختم می شود. ممکن است شما بفرمایید چرا آن خانم موهایش را کاملاً نپوشانده بود! عرض بنده آن است چرا وجه دیگر قضیه را نبینیم که چگونه انقلاب اسلامی توانسته است این افراد را از آنِ خود بکند؟

آری! این که حجاب‌شان آن‌چنان کامل نیست، وجه حضورشان در فرهنگ غرب است ولی ملاحظه کنید این افراد از نظر گرایش قلبی کجا هستند؟ جز این است که دل‌شان به سوی انقلاب اسلامی و اهداف آن است و آینده‌ی خود را در ادامه‌ی آن انقلاب جستجو می‌کنند؟ یا آن خانمی که در همان میدان همه‌ی لباس‌هایش آبی رنگ بود و خبرنگار از ایشان انگیزه‌ی حضور در آن میدان را پرسید و ایشان در رابطه با سجایای خوب مقام معظم رهبری نکاتی

گفتند که از بنده بر نمی‌آید. راستی چه خبر شده است؟ یک نظر این است که بگوئیم آن کسی که حجابش را رعایت نکرده، ضروری دین که حجاب است را رعایت نکرده، پس کارش فایده ندارد. تعجب بنده آن است که این افراد که این‌طور سخن می گویند نمی‌دانند در کجا ایستاده‌اند! این افراد که شما نگران ظاهرشان هستید، یک زمانی امید دشمن بودند، عظمت مقام معظم رهبری و گفتمان رهبر انقلاب را ملاحظه کنید که چگونه توانسته‌اند دل این افراد را اشغال کنند و به سوی انقلاب اسلامی سوق دهند. خود بنده قبل از انقلاب، از روزی که تصمیم گرفتم به اصلاح خود بپردازم و به اصطلاح آدم خوبی شوم و دیگر ریش‌های خود را نتراشم، تا وقتی که بالاخره موفق شدم؛ یک سال طول کشید. تصاویر دوره دانشجویی بنده را ببینید. بنده آن چنان علیه السلام نبوده‌ام.

اصطلاحاً می گویند حضور انسان و جامعه در یک فرهنگ یا یک دین، امری فرآیندی است و سریعاً انجام نمی گیرد. آیا در حال حاضر زمانِ گیردادن به کسانی است که «لا یَرْجُونَ أَیَّامَ اللَّه» هستند؟ مگر اینان کسانی‌اند که آمده‌اند پشت مرزهای ایران با ما بجنگند؟ می‌فرماید: «یَغْفِرُوا لِلَّذینَ لا یَرْجُونَ أَیَّامَ اللَّه» گیر ندهید به کسانی که آنچنان که شما عمیقاً به باورهای متعالی رسیده‌اید، با شما نیستند. با چنین حضوری که قرآن می‌فرماید، اگر تندروی نکنید، مطمئن باشید آینده، آینده ی منطق این انقلاب است. منطق انقلاب اسلامی منطق بزرگی است. بخواهید و نخواهید در حال حاضر چشم جهان به شماست، در چنین شرایطی آن خانم با همان ظاهرش به میدان انقلاب آمده تا بگوید من از آن‌ها نیستم و از اشرار که موجودیت نظام را نشانه رفته‌اند، متنفرم. عظمت انقلاب چه اندازه باید بزرگ باشد که توانسته امثال آن خانم را از آنِ خودش کند تا آن اندازه که بیاید در میدان انقلاب و اعلان موضع کند. این را باید دید نه این‌که آن قسمت‌هایی که با شما همراه نیست را برجسته کنیم.

البته آیه‌ی مورد بحث نظر به افراد دیگری دارد که بیش از آن‌هایی که مثال زدم با ما فاصله دارند، یعنی کسانی که «لا یَرْجُونَ أَیَّامَ اللَّه» است و به‌کلّی قیامت را قبول ندارند و نیز قبول ندارند جبهه توحیدی بر باطل پیروز می‌شود و حضرت حق حاکمیت پیدا می‌کند. حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» فرمودند این قرن، قرن نابودی ابر قدرت‌هاست. جریان‌های سیاسی خودمان بعید است تا این جاها حاضر باشند و امام را همراهی کنند ولی بناست در رابطه با آن‌ها هم سعه‌ی صدری را که مقام معظم رهبری متذکر آن هستند، نشان بدهیم. در آن صورت عالم از آن شما می‌شود. در آخر آیه فرمود بگذارید صحنه همان‌طور که گفته شد ادامه پیدا کند تا هر

قومی مناسب انتخاب‌هایش جزا داده شود. نامه ی رهبر انقلاب به جوانان میدان التحریر مصر از همین جنس است. مکرر عرض شده آن نامه، نامه‌ی عجیبی بود. نتیجه این می‌شد که کلّ مصر تحت تأثیر رهبری رهبر انقلاب قرار می گرفت و چون متوجه این امر شدند تلاش کردند دیکتاتوری را حاکم کنند در حالی‌که دیکتاتوری درمان درد مردم مصر نیست، آتش زیر خاکستر است که به موقع سر بر می‌آورد.

وقتی شما قامت برافراشته‌ی دیانت را به آن صورت که قرآن گفته است به بشریت نشان بدهید، بالاخره دل‌ها به سوی شما گرایش پیدا می‌کند. نمی‌دانم شما در جریان پروژه‌ای که می‌خواستند به بهانه‌ی گرانی بنزین در ایران پیاده کنند بودید یا نه. آن‌ها قبل از آن، برنامه‌ای در عراق و لبنان داشتند برای تضعیف دولت‌ها و اعمال نظر خود بر دولتی ضعیف، چون بالاخره آنچه در پیمان طائف در رابطه با لبنان و آنچه در عراق پیش آمده بود، مناسب آنچه آمریکا می‌خواست پیش نمی‌رفت و لذا در حال به هم‌زدن اوضاع آن دو کشور بودند، یک‌مرتبه بنزین گران شد و عده‌ای اعتراض کردند. دشمن به گمان خود فکر کرد می‌تواند بر موجِ اعتراض‌ها سوار شود و کار ایران را یکسره کند. خواستند برنامه‌ای را که مدت‌ها بود بر روی آن در رابطه با ایران شکل داده بودند و بنا بود در شرایط مناسب پیاده کنند، با سرعت و عجله عملیاتی نمایند. گمان‌شان آن بود که ایران هم لبنان و یا عراق است. پیش خود گفتند همین کاری که در لبنان و عراق در حال انجام است را در ایران به بهانه گرانی بنزین دنبال می‌کنیم و تظاهرات مردم را در دست می‌گیریم ولی با همه‌ی خرابی‌هایی که به بار آوردند دو روزه سفره‌ی کار اشرار برچیده شد، زیرا که واقعاً اشرار وارد صحنه شدند وگرنه مطالبات به حق مردم که همچنان باید دنبال شود. آن پروژه‌ای که به گفته‌ی رهبر معظم انقلاب برایش بسیار خرج کرده بودند و نیرو گذاشته بودند، تمام شد. حال وقتی در ایران آن شلوغی‌ها تمام شد، تظاهرکننده‌های عراقی و لبنانی هم با نوعی همزاد پنداری فکر کردند آن‌ها هم مثل ایران کاری را پیش نخواهند برد و انگیزه‌ی آنها نیز فرو ریخت. چون در آنجا هم نفوذی‌ها نقش داشتند. به این نکته دقت بفرمایید که می‌خواستند ایران را هم مانند لبنان و عراق بکنند، عراقی‌ها و لبنانی‌ها که چشم‌شان به ایران بود، برعکس، صحنه را ترک کردند و آمریکا کاملاً نتیجه‌ی عکس گرفت. آیت اللّه سیستانی فرمودند باید اعتراض‌ها جواب داده شود. معترضین تازه فهمیدند باید صف خود را از اشرار جدا کنند. چون در ایران آن نوع اغتشاش تمام شد، جبهه‌ی ضد انقلابِ خارج نشین دارد به خودش می‌آید که عجب اشتباهی کرد و تمام

امیدهای‌شان برای ایران و برای منطقه بر باد رفت، زیرا ایران همیشه چشم‌ها را به خود جلب می‌کند و از آن طرف فتنه‌ها را خنثی می‌نماید و مقابل مردم منطقه راه‌های دفع فتنه را می‌گشاید.

بعد از این‌که اشرارِ نفوذی در بین مردم عراق به بن‌بست رسیدند و از دست ایران عصبانی شدند، سفارت ما در بصره را آتش زدند. این مثال را از این جهت عرض کردم که روشن شود این قامت برافراشته، یعنی «انقلاب اسلامی» چیزی نیست که بشود در این زمانه نادیده‌اش گرفت. مگر مسیحیت سال‌ها تلاش نکرد اسلام را به عنوان دین الهی نادیده بگیرد، ولی بلاخره تصویب کردند اسلام نیز یکی از ادیان الهی است و حضرت محمدﷺ هم پیامبر خداست. همان واتیکانی که آن جنگ‌های صلیبی را برای از بین‌بردن اسلام راه انداخت، بالاخره تا این‌جا در تأیید اسلام قدم گذاشت که در شورای واتیکانیِ دوم، نگاه خود به اسلام را بازسازی کرد و اذعان نمود اسلام نیز یکی از ادیان الهی است. البته نه به آن معنا که چون آخرین دین است همه‌ی ادیان باید به دین اسلام بگروند.

﴿مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْها ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ(15)﴾

در این موقعیت که باید مواظب باشید درگیر مسائل فرعی نشوید و وقار خود را حفظ کنید، باید متوجه اصول خود نیز باشید. آیه‌ی فوق متذکر می‌شود که اگر کسی در این شرایط مفتخر به عمل صالح شود این کار به نفع اوست و هرکس مرتکب اعمال بد شود، به ضرر خودش عمل کرده است و بالاخره به سوی پروردگارتان برگشت دارید.

عمل صالح عملی است که شریعت الهی مدّ نظر دارد و متذکر می‌شود. در شرایطی که توحید اسلامی به آن صورت به درخشش آمده، عمل صالح نقش خاصی دارد وگرنه عمل صالح همیشه برای انسان مفید است. مثل آن که وقتی شرایط دفاع در مقابل تهاجم دشمن مطرح نیست شما آدم خوبی باشید، ولی وقتی شرایط دفاع در مقابل دشمن فراهم است در آن شرایط ایمان و عمل صالح به معنای حضور فعّال در آن شرایط، تأثیر دیگری دارد.

می‌فرماید حال که حقیقت، خود را در جبهه‌ی توحید نشان داده و عظمت اسلام و انقلاب اسلامی مشخص شده که چه قامت افراشته‌ای به میان آمده، در این شرایط عمل صالح برای کسی که وارد چنین میدانی شود، نقش خاصی دارد، تا آن‌که نسبت به آن بی‌تفاوت باشد، اگر کوتاه بیایید و بگویید ما قبل از انقلاب نماز می‌خواندیم بعد از انقلاب هم نماز می‌خوانیم،

متوجه ضرری که بدان مبتلا خواهید شد نخواهید بود و چون به سوی پروردگارتان رفتید می‌یابید که از چه نتایجی محروم شده‌اید.

از آیه‌ی فوق بر می‌آید که باید بگردیم عمل صالحی که مناسب این تاریخ است، پیدا کنیم وگرنه آیه‌ی فوق را باید یک آیه‌ی عادی در نظر بگیریم، در حالی‌که چنین نیست و بحث حضورِ تاریخی و عملی است که مناسب آن حضور است و به همین جهت در آیه‌ی بعدی جریان بنی‌اسرائیل را به میان می‌آورد که متوجه‌ی موقعیت حساس تاریخی خود نشده‌اند و آن‌طور که شایسته‌ی آن موقعیت بود عمل نکردند. می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ آتَيْنا بَنی إِسْرائيلَ الْكِتابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلَى الْعالَمينَ (16) وَ آتَيْناهُمْ بَيِّناتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلاَّ مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضی بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فيما كانُوا فيهِ يَخْتَلِفُونَ (17)﴾

ما همه‌ی آنچه برای بنی‌اسرائیل مفید بود و به دردشان می‌خورد را به آنها دادیم که عبارت باشد از کتاب که همان فرهنگ است و علاوه بر آن، حکومت و نبوت را هم در بین آنها قرار دادیم و علاوه بر آن از طیبات و تغذیه پاک آن‌ها را رزق دادیم و از همه مهم‌تر، بر همه مردم زمان‌شان برتری‌شان دادیم و نیز دلایل روشنی را در این امر به آن‌ها عطا کردیم تا هر شکی را از چهره ی حق بزدایند ولی با این‌همه اختلاف نکردند مگر بعد از آن‌که علم داشتند که آنچه می‌کنند روا نیست، ولی از سر بَغی و دشمنی به آن اختلاف دامن زدند. پروردگار تو در روز قیامت بین آن‌ها داوری می‌کند نسبت به آنچه اختلاف کردند و به اعمال تفرقه‌افکنانه دامن زدند.

فرمود مدیریت جامعه را به دست بنی‌اسرائیل دادیم، لذا بیشتر پیامبران بنی‌اسرائیل حکومت داشتند و پیامبری بعد از پیامبری برایشان آمد و وضع زندگی اجتماعی و اقتصادی‌شان را هم به بهترین شکل مدیریت کردیم و از همه‌ی مردم زمان‌شان آنها را برتر نمودیم و علاوه بر آن به آنها دلایل روشن در هر امری عطا شد و آنها را در هر امری مجهز کردیم، آن‌هم با منطقی قوی و زبانی رسا، و خلاصه هیچ‌چیز برای‌شان کم نگذاشتیم ولی در عین آن‌که می‌دانستند چه کاری درست و چه کاری خلاف است، از سر حسد و دشمنی به جان هم افتادند، در حالی‌که حجت برایشان تمام بود و از سر جهل و ندانستن و نداشتن حجت نبود که اختلاف کردند.

به دو آیه‌ی فوق دوباره با دقت نظر کنید که چگونه خداوند بنی‌اسرائیل را نسبت به هر آنچه بتوانند درست زندگی کنند و اختلاف نکنند برخوردار کرد، حتی زبان گویای حقیقت را

به آن‌ها داد و زندگی شان را هم آسان کرد و از نظر شخصیت اجتماعی و برد جهانی هم مدّنظرشان قرار داد تا نمونه باشند برای جهانیان، ولی با همه این امکانات سقوط کردند و این خطری است که ما را نیز سخت تهدید می‌کند و به صرف این‌که دین خوبی داریم و به صرف این‌که جهان روی ما حساب می‌کند، نمی‌توانیم نسبت به آینده‌ی خود خوشبین باشیم. به تعبیر مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» ظرفیت‌های کشور بسیار بالاست و تکیه بر توان داخلی، تحریم‌ها را بی‌اثر می‌کند؛ پس از همه جهت امکان یک نوع حیات متعالی که بتوانیم خود را اداره کنیم فراهم است اما غفلت از رهنمودهای آیات ۱۴ و ۱۵ موجب می‌شود تا دانایان امت گرفتار ستیز نسبت به همدیگر شوند و فراموش کنند باید در این موقعیت حساس عمل صالح را بشناسند و بر آن پایدار بمانند.

اگر متوجه‌ی عمل صالحی که مربوط به این زمان است نشویم، ما هم مصداق آن دو آیه که مربوط به بنی‌اسرائیل است، خواهیم شد وگرنه علمای امت یهود با این‌که در انجام عبادات فردی کوتاهی نداشتند ولی متوجه‌ی آن سعه‌ی صدری که باید می‌داشتند، نشدند و در دینداری جزیره‌ای فکر کردند و نه جهانی.

ما در هر امری دلایل روشنی داریم، هم در دلیل مقابله با استکبار و هم در توجه به حقّانیت ولایت فقیه. حق آن است که در این شرایط سر به سر همدیگر نگذاریم و تا آنجا که ممکن است با هم تفاهم کنیم. بنی‌اسرائیل این کار را نکردند. شما مواظب خود باشید. خداوند افقی در مقابل ما گشوده است که بسیار روشن است و می‌دانیم خطر از کجا ما را تهدید می‌کند و تنها با اتحاد جریان‌های انقلابی و دلسوزی نسبت به همدیگر می‌توانیم از آن خطرات عبور کنیم و از سرنوشت بنی‌اسرائیل عبرت بگیریم.

خداوند در روز قیامت بین آنها داوری می‌کند نسبت به آن چیزی که اختلاف کردند که جای اختلاف نبود. به نظر می‌آید ما هم هرچه چوب می‌خوریم از جایی است که تلاش نمی‌کنیم همدیگر را بفهمیم. شماهایی که قرآن را قبول دارید و حاکمیت ولیّ فقیه را قبول دارید و عصمت ائمه‌علیهم‌السلام را پذیرفته‌اید، شرایط برای زندگی سالم برایتان فراهم است، پس نباید همدیگر را نفی کنید. در جایی که مؤمن باید آینه‌ی مؤمن باشد، نباید مؤمن مقابل مؤمن باشد. چرا تلاش نمی‌کنیم اندیشه‌ها و فهم‌های همدیگر را درک کنیم؟ بنده ببینم شما چه فهمی از اوضاع و معارف مربوطه دارید تا من شما را آینه‌ی خود ببینم. هنوز مذهبی‌هایمان آن سعه‌ی صدری که عمل صالح این زمان است را دنبال نمی‌کنند.

آیه‌ی ۱۴ متذکر سعه‌ی صدری است که ما باید نسبت به آن‌هایی که در اهداف با ما همراهی ندارند، باشیم و به آن‌ها تعرّض نداشته باشیم، چه رسد به آن‌هایی که از خودمان هستند. بنی‌اسرائیل به خودشان گیر دادند، ما مذهبی‌ها نیاز به آن گشودگی داریم که هرکدام دیگری را دشت گسترده‌ای بنگرد که حامل اراده‌ی الهی است. آیه‌ی بعدی روشن می‌کند چگونه از طریق اسلام می‌توانیم از خطری که بنی‌اسرائیل را گرفتار کرد رهایی یابیم. می‌فرماید: «ثُمَّ جَعَلْناکَ عَلی شَریعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْها وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذینَ لا یَعْلَمُونَ»(۱۸) ای پیامبر! پس از بنی‌اسرائیل تو را بر طریقه و شریعتی قرار دادیم، پس از همان شریعتی که تو را قرار دادیم پیروی کن و از هوس های آنهایی که چیزی از حقیقت نمی دانند پیروی مکن که اشاره به روش بنی‌اسرائیل دارد، زیرا حیات دیگری جلوی ما مسلمانان قرار گرفته است.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه دهم

قرآن و مواجهه با «دیگری»

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿قُل لِّلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لا يَرْجُون أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بما كَانُوا يَكْسِبُونَ (14) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاء فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (15) وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (16) وَآتَيْنَاهُم بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءهُمْ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (17) ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاء الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (18)﴾

بناست به قرآن بر اساس درمان دردهایی که هر زمان بشر به سبب مشکلاتش با آن‌ها روبه‌رو است، رجوع شود. لذا لازم است ببینیم مسائل امروز ما چیست و از نظر قرآن چگونه درمان می‌شود. وقتی این‌طور با قرآن روبه‌رو شویم فراتاریخی بودن قرآن و این‌که قرآن مربوط به همه ی زمان‌هاست، بهتر روشن می‌شود. اگر با نگاه قرآنی به اطراف‌مان نگاه کنیم می‌بینیم آنچه قرآن می‌گوید، دقیقاً مربوط به امروز ما است و بدین لحاظ دو نکته را در مقابل ما قرار می‌دهد. اولاً: مسائل امروزمان را با دقت بیشتری می‌شناسیم که بسیار مهم است، زیرا یکی از مشکلات ما در این زمانه این است که نمی‌دانیم مسائل مان چیست. ثانیاً: موجب می‌شود به راه حل‌های مسائل‌مان با نگاه دقیق توحیدی فکر کنیم. همه می‌دانیم که امروزه ما از

بعضی جهات در موضوع اقتصاد و آموزش و فرهنگ، نه‌تنها مشکل بلکه بحران داریم و تجربه نشان داده باید به راه حل‌هایی که در دل فرهنگ خودمان است فکر کرد. ما نه می‌توانیم با عقل سکولارِ غربی زندگی کنیم و نه آنچه فعلاً در آن قرار داریم آن چیزی است که با نور قرآن یافته‌ایم. باید به ریشه‌های خود که رعایت دستورات الهی است، در دل معرفت توحیدی فکر کرد تا جان تشنه‌ی خود را از آن طریق سیراب کنیم و در زندگی جدید سرگردان نباشیم و یا این که نسبت به امور جامعه بی‌تفاوت بگذریم. زندگی اجتماعی با ریشه‌های معنوی و اسلامی موجب می‌شود تا دین‌داری ما به صورتی زنده و عمیق به ظهور آید.

بحران در هر موضوعی به این معنا است که از هر طرف مشکل را بگیریم، طرف دیگرش از دست می‌رود. بنده فکر می‌کنم راه‌هایی که عده‌ای برای رفع مشکلات پیشنهاد می‌کنند و معتقدند ما چاره‌ای نداریم که به سوی توسعه به روش مدرن رجوع کنیم، بحران را از بین نمی‌برد زیرا مربوط به تاریخ و فرهنگ ما نیست. از آن طرف هم که بگویند اصلا کاری به دنیا نداشته باشیم و یک فرقه‌ای باشیم مشغول خودمان، این هم جواب مشکلات ما نخواهد بود. غایت یک ملت را دین تعیین می‌کند ولی با نظر به آن غایت، باید زندگی دنیایی را مدیریت کرد و عقل و اندیشه خود را در این امر به کار گرفت.

راه حل اصلی آن است که با روی گشاده به قرآن رجوع کنیم ببینیم قرآن چه افقی را در مقابل ما می‌گشاید و برای زندگی در این دنیا چه نکاتی را متذکر می‌شود، نه این‌که آنچه خودمان می‌گوییم را در دهان قرآن بگذاریم؛ از آن جهت تفسیر به رأی نهی شده است زیرا به جای این‌که بگذاریم قرآن خود را برای ما بگشاید، تصورات ذهنی خود را وارد قرآن می کنیم و به جستجوی تصورات ذهنی خود می‌پردازیم تا آنچه ما می‌خواهیم را قرآن بگوید، عملاً ما با این کار به جای این‌که قرآن را بگشاییم، می‌بندیم. در آیات ۱۲ و ۱۳ این سوره ملاحظه کردید که چگونه خداوند نظامی ساخته تا شما را در آغوش بگیرد، حتی آن کشتی که از طریق آن ملوان بر روی آب حرکت می‌کند، شخص ملوان آن کار را در نظامی انجام می‌دهد که خداوند خلق کرده است.

بعد از آن توجه توحیدی به نظام عالم، نظرها را متوجه‌ی آیه‌ی ۱۴ نمود که می‌فرماید:

﴿قُل لِّلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لا يَرْجُون أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِما كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾

ای پیامبر! به آن‌هایی که ایمان آوردند بگو نسبت به کسانی که امید به «ایّام اللّـه» ندارنـد، چشم پوشی و اغماض داشته باشند، تا بالاخره خداوند جزای هر قومی را مناسب آنچه در طـول زندگی یافته‌اند، بدهد.

عرض شد آنچه آیه‌ی فوق با ما در میان می‌گذارد قصّه‌ی امروز ماسـت کـه بـه نـور اسـلام افقی در مقابل ما گشوده شده، شامل آنچه به لطف الهی در این دنیا برایمان پیش خواهد آمد و آنچه پس از مرگ برایمان پیش می‌آید، حال ممکن است عده‌ای در این رابطه بـا مـا همراهـی نکنند و نظرات ما را قبول نداشته باشند. می‌فرماید مخالفت آن‌ها را به چیزی نگیرید و نسبت به عدم موافقت آن‌ها اغماض کنید و مشغول آن‌ها نباشید، زیرا نظامی در عالم حاکم است که هر قومی مناسب آنچه در آن هستند جزا و پاداش می‌بینند. عمده آن است که بپذیرید عده‌ای غیـر از شما هستند که فکرشان با آنچه شما فکر می‌کنید، تفـاوت دارد و خداونـد بـا فـراز « یَغْفِـرُوا لِلَّذِینَ» اغماض نسبت به آن‌ها را مشخص کرده است.

صراحت آیه به خوبی نشان می‌دهد ما در چه موقعیتی هستیم و چرا باید نسبت به خطاهـایی که داشتیم خود را بازخوانی کنیم. تفکر داعشی می‌گوید هرکس فکـرش بـا مـا مغـایرت دارد، مهدور الدّم است و خونش هدر رفته است، حال چه آن تفکر در بین اهل سنت باشد و چـه در بین ما شیعیان. آیا ما چنین حجتی داریم که بگوییم هرکس مخالف ولایت فقیه است جـایی در بین ما ندارد؟

امروز ما در جهانی زندگی می‌کنیم که بشر این تاریخ، خود را وسیع‌تر از گذشته در جهان، حاضر می‌یابد و انسان های زیادی در این جهان هستند که از جهت عقیده نسبت به ما «دیگری» به حساب می‌آیند و هستی امروزین ما در گرو فهم «دیگری» است، بدون آن‌که در آن مواجهه از باورهای اصیل خود عدول کنیم ولی اگر مواجهه‌ای درست، به آن صورت که آیه‌ی مذکور می‌فرماید صورت گیرد، درک‌مان از جهان و از خودمان منطقی‌تر می‌شـود و جایگـاه اسـلام و انقلاب اسلامی را بهتر درک می‌کنیم و به جهان معرفی می‌نماییم.

در ابتدای حضور اسلام در مکه عـده‌ای بـت‌پرسـت بـر بـت‌پرسـتی خـود اصـرار داشـتند و اجازه‌ی هیچ نوع حضوری غیر از بت‌پرستی را به کسی نمـی‌دادنـد و در ایـن رابطـه بـلال‌هـا و سمیه‌ها را شکنجه می‌کردند. اسلام با آن‌ها مخالفت کـرد و ایـن را حـق مـسلمانان دانـست کـه شهر مکه باید شهری توحیدی باشد زیرا بت‌پرستی طوری موجب فرومایگی انسان می‌شود کـه امکان حیات به دیگری نمی‌دهد.

پس از آن‌که اسلام با معارف توحیدی وارد تاریخ شد و انسان‌های آن زمان را نسبت به جایگاه خود آگاه نمود و معلوم شد حرف اسلام برای بشریت چیست، در خطاب به پیامبرﷺ آیه‌ی مذکور آمد تا به مسلمانان تذکر داده شود آزادی کسانی را که مثل آنان فکر نمی‌کنند، به رسمیت بشناسند و با نفی «دیگری»، پایه های تحجّر را محکم نکنند و دقیقاً این قصه ی امروز ما نیز هست.

آری! اگر کلّ جهان یک شهر محدود بود معلوم است که نباید اجازه دهیم چند نفر به بهانه‌ای بیایند شهر را به هم بریزند ولی وقتی در جهانی زندگی می‌کنیم به وسعت همه‌ی انسان‌ها و هرکس می‌تواند در آن جهان جایی داشته باشد، مثل آنچه امروزه با فضای مجازی پیش آمده است، در این شرایط با «دیگرانی» که مثل ما فکر نمی‌کنند چه کار باید کرد؟ آیه‌ی فوق می‌فرماید: «یَغْفِرُوا لِلَّذِینَ لا یَرْجُون أَیَّامَ اللَّهِ» شما مشغول این افراد نباشید، راهی که خداوند در مقابل شما گشوده است بزرگ‌تر از آن است که این افراد و افکارشان، آن را تنگ کند. این‌که داعشی‌گری امروزه این اندازه قبیح شد چون روبه‌روی این آیه ایستاده. امروز جهانِ جوان‌های ما حتی دبیرستانی‌های ما هزار برابر وسیع‌تر از جهان بزرگان صد سال پیش است، حالا در جهانی اینچنین بزرگ، «دیگری» جایش کجاست؟ امروز شما با توحید خود با جهانی روبه‌روئید که کلّ جهان عالمِ ماده در مقایسه با عالم ملکوت مانند یک نعل اسب است در بیابان.

می‌فرماید: شما نسبت‌تان را با آن‌هایی که مثل شما امید به «یَومُ اللّه» ندارند، بر اساس همان نگاه توحیدی که دارید تعریف کنید و از قواعد بیکرانه عالم هستی غافل نباشید و به آن فکر کنید: «لِیَجْزِیَ قَوْمًا بِما کَانُوا یَکْسِبُونَ» شرایطی در پیش است که خداوند هر قومی را مطابق آنچه در طول زندگی به دست آورده جزا می‌دهد. آیا از آخر آیه، این طور بر می‌آید که غیر شما جهنمی است؟ ظاهراً چنین چیزی نیست. خداوند در سوره‌ی نساء فرمود بعضی از اهل کتاب جزء راسخون در علم هستند، «الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ مِنْهُم» یعنی کسانی که بنیادهای حقیقت در این دنیا را می‌شناسند.[1]

---

۱ – آیه‌ی ۱۶۲ سوره‌ی نساء می‌فرماید: «لَکِنِ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ یُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَالْمُقِیمِینَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ».

بحث ما این است که امروز ما با حضور توحیدی خود در عالَم، در نسبت با این آیه در جهانی حاضر شده‌ایم که «دیگری» قابل تحمل است و با توجه به نگاه توحیدی شما، نگاه متفاوت آن‌ها به عالَم جای نگرانی برای شما نمی‌گذارد، ولی اگر به همان صورتی که آیه‌ی مذکور می‌فرماید عمل کنید، زمینه‌ی پذیرش سخن شما در بین آن‌ها به‌خوبی فراهم می‌شود.

معنی آیه‌ی فوق این نیست که اگر آن‌ها مرتکب خطا یا گناهی شدند، آن را توجیه کنید بلکه بحث در ظرفیتی است که در شما ایجاد شده و می‌توانید نسبت به نگاه مخالفِ «دیگران» با نگاه شما، نگران نباشید و بنای دشمنی با آنها را در میان نیاورید و عرض شد این با لیبرالیته فرق دارد، در لیبرالیته هیچ حقی در میان نیست و هر کس بنا به میل خود می‌تواند عمل کند و هیچ کس حق ندارد کار او را باطل بداند، در حالی‌که آیه‌ی مذکور به ما توصیه می‌کند شمایی که با تقیّد به توحید و شریعت الهی نظر به اصالت‌ها دارید، در نسبت با «دیگرانی» که در این میدان نیستند چگونه برخورد کنید، نه آن‌که نگاه آن‌هایی را هم که جدای از نگاه شما است، اصیل بدانید. از آیه‌ی مذکور چنین چیزی بر نمی‌آید.

در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی جاثیه ملاحظه خواهید کرد خداوند بنا دارد تاریخی برای ما بسازد تا آینده‌ی ما آینده‌ای باشد که بتوانیم با سایر ملل زندگی کنیم. یک زمانی مسلمانان فکر می کردند دنیا همین اندازه است که خودشان در آن هستند ولی وقتی رفتند بقیه دنیا را دیدند بعضی از آن‌ها به شدت به هم ریختند زیرا باور نداشتند عده‌ای غیر از آن‌ها هم در این دنیا هستند که مثل آن‌ها فکر نمی‌کنند، ولی در حالِ زندگی هستند.

انقلاب اسلامی ایران به عنوان امّ القرایِ تمدن نوین اسلامی در آینده، با ملت‌های متفاوتی روبه‌رو است و ما در این رابطه باید پیشاپیش نسبت‌مان را با آن‌ها روشن کنیم. همسایه‌های ما آن نوع برداشتی را که ما از زندگی داریم، ندارند، حتی مراجع ما از دین برداشت‌های متفاوتی دارند، ولی چون می‌دانند حقیقت، وسیع‌تر از آن است که در دست یکی باشد و دست دیگری از آن خالی باشد، به برداشت‌های همدیگر احترام می‌گذارند. آیت اللّه جوادی آملی وقتی از سایر مراجع ذکری به میان می‌آورند می‌فرمایند: «کَثَّرَهُمُ اللّه» یعنی خدا آن‌ها را زیاد کند. با اینکه ممکن است بعضی از نظرات آن‌ها را قبول نداشته باشند، ولی می‌دانند هر کدام وجهی از حقیقت را می‌توانند نشان دهند.

یک بحث آن است که حقیقت پیش هیچ کدام از ما به طور کامل نیست، اما قرآن حقیقت است و هر کدام از مسلمانان که در قرآن تدبر کنند در حدّ خود از آن بهره می برند و برداشت

شما از قرآن را نیز به عنوان وجهی از حقیقت مدّ نظر دارند که در جای خود نکته‌ی ارزشمندی است، ولی آیه‌ی مذکور بحث دیگری دارد و آن مربوط به کسانی است که به قرآن و نگاه قرآنی نسبت به آینده‌ی بشر اعتنایی ندارند. سخن بر سر اغماضی است که باید نسبت به این افراد داشت.

بعد از تذکر به امر فوق در آیه‌ی ۱۵ می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ.»

هر کس در دستگاه دینداری و مطابق نگاه توحیدی که متذکر آن شده، عمل صالحی انجام دهد از آن بهره می‌گیرد و هر کس بدی پیشه کند زیان آن کار به خود او برمی‌گردد، سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید.

آن چیزی را که عمل صالح است خداوند برای مؤمنین مشخص کرده و در مقابل آن، عمل غیر صالح و بدی‌ها را نیز روشن نموده است، حال ما را متوجه جایگاه آن اعمال می‌کند که چگونه عمل غیر صالح، عملی می‌شود بر علیه انجام‌دهنده‌ی آن عمل و آن فرد با همان شخصیتی که بر ضد خود شوریده است در پیشگاه الهی قرار می‌گیرد، برعکس آن کسی که در دین و ایمانِ خود به اعمال صالح اقدام می‌کند و متوجه راهی می‌شود که خداوند از طریق پیامبرش در مقابل بشریت قرار داده است.

عمل صالح چیزی نیست که مثلا سازمان حقوق بشر تعیین کند، عمل صالح در بستر توحیدی که شریعت الهی متذکر آن می‌شود از طریق همان دین تعیین می‌شود. در این رابطه با توجه به آیه قبلی که گفت عده‌ای مثل شما فکر نمی‌کنند و تکلیف ما را نسبت به آنها روشن کرد، فکر نمی‌کنید می‌خواهد موضع‌گیری ما نسبت به آنها را به عنوان عمل صالحی که برای ما بهره‌هایی دارد، بیان کند؟ و عدول از آن را به عنوان عمل ناپسند و عملی غیر صالح به حساب آورد، هر چند آن عمل، ظاهری مقدس مآبانه داشته باشد؟ و باید حساب خود را آنگاه که در محضر پروردگار قرار می‌گیریم بکنیم؟ ملاحظه کنید، بعد از آیه‌ی ۱۴ و آن تذکری که داد، در این آیه چه دغدغه‌ی زیبایی را برای انسان ایجاد می‌کند! چگونه بحث ارتباط با دیگران را به حضور ما در ابدیت‌مان در محضر حضرت ربّ العالمین برد.

اگر آیه‌ی ۱۵ را با آیه‌ی ۱۴ ارتباط دهیم می‌توان به این نکته فکر کرد، آن‌هایی که اهل ایمان هستند باید فکر کنند به عمل صالحی که دین خدا در مقابل‌شان قرار داده، حال آن‌کس که به آن عمل کرد، به نفع خود کار کرده و با نظر به «دیگری» از خود بیگانه نمی‌شود و آن

کس که به آن عمل صالح به هر دلیلی، مثل تنگ‌نظری و خودخواهی، عمل نکرد، به ضرر خود کار کرده و برخود شوریده است.

اگر از خود بپرسیم کجاست آن‌جایی که ما باید ایمان خود را ارزیابی کنیم؟ با نظر به آیه‌ی فوق می‌توان گفت همین ارتباط ما و سعه‌ی صدر است با آن‌هایی که مثل ما فکر نمی‌کنند. بله اگر عده‌ای خواستند پشت مرزهای ما بیایند و خواستند هویت دینی ما را تهدید کنند، که خوشا به حال بنده و شما که بتوانیم به دریای دشمن بزنیم و در راه دفاع از اسلام و مقابله با کفر، شهید هم بشویم و این بهترین نحوه‌ی زندگی است. آیه‌ی ۱۴ در موضوع مقابله با استکبار طرح موضوع نمی‌فرماید، بلکه بحث در گفتمان داخلی است و نحوه‌ی سلوکی که باید در بین خود داشته باشیم، اعم از آن‌هایی که به آینده‌ی اسلام و انقلاب امید داشته باشند یا نداشته باشند، ولی مزدور دشمن هم نیستند.

آیه‌ی ۱۴ گفتمان داخلی مسلمانان را مشخص می‌کند و باید مواظب باشیم بحث مغشوش نشود، می‌خواهد ما به کسانی فکر کنیم که اعتقادی به آنچه از نظر ما مقدس است، ندارند و دل به آن نسپرده اند. در دل این بحث می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاء فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» به این معنا که در نظرمان باشد باید هر آنچه انجام می‌دهیم، آن را در نسبت با پروردگارمان که در محضرش حاضر می‌شویم تعریف کنیم، با نظر به چنین شرایطی بفرمایید چگونه باید دینداری کرد؟ ما نسبت به کسانی که نگاه‌شان مثل ما نیست یقه نمی‌گیریم و با نظر به منطق آیه‌ی ۱۴، آن را عمل صالح می‌دانیم.

انسان وقتی در ماورای خود، خود را نگاه دارد، همسنگ آدم‌های اکنون‌زده نمی‌شود. بعضی‌ها انقلاب اسلامی را قبول ندارند ولی مزدور دشمن هم نیستند، پیشنهاد بنده برای خودم و شما این است که ما در هویت اعتقاد به انقلاب اسلامی و ولایتِ نایب امام، در نوعی صفا و شرافت قرار گیریم که طرف مقابل متوجه شود در جایگاهی بس متعالی به سر می‌بریم زیرا:

مر سفیهان را رُباید هر هوا زآن‌که نَبْوَدشان گرانی قوا

این همان حضور در تاریخی است که اسلام و انقلاب اسلامی برای ما مقدّر کرده و صبری است که در مقابل تحریم‌های دشمن پیشه می‌کنیم، زیرا می‌دانیم برای رسیدن به آینده‌ی متعالی باید هزینه داد و اگر تلاش شود این آیات با توجهات قلبی تصدیق شود، جای خود را در این دنیای پر غوغا، ذیل ولایت حضرت حق و شریعت الهی و انقلاب اسلامی تعیین خواهید کرد.

در وظیفه‌ی اجتماعی- سیاسی خود باید به طرف مقابل که حاضر نیست در تاریخی که ما در آن قرار داریم حاضر شود فهماند که در جایگاه خوبی قرار ندارند و با نشان‌دادن آرامشی که در خود نهادینه کرده‌اید، آن‌ها حتماً از خود خواهند پرسید این اغماض را این‌ها از کجا آورده‌اند و آن‌ها نمی‌توانند این نحوه عمل شما را که نوعی فرهیختگی است، نادیده بگیرند. لذا حاج قاسم سلیمانی نه‌تنها در دورترین روستاهای ایران دیده می‌شود، بلکه در ونزوئلا هم مردم آن کشور، نظر به نحوه‌ی حضور او دارند و به مکتبی که چنین انسانی را تربیت کرده است.

با توجه به آیات فوق و تعاملی که باید با خود و با دیگران داشته باشیم، خداوند تاریخ بنی‌اسرائیل را در مقابل ما قرار می‌دهد که چه باید می‌کردند و انجام ندادند و با وجود قرارگرفتن در بهترین شرایط به مشکلات فراوانی گرفتار شدند. می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (16)﴾

«کتاب» یعنی راه و رسم، «حکم» یعنی مدیریت و حکومتِ انبیای زیادی که پشت سر هم در بنی‌اسرائیل مبعوث شدند. می‌فرماید: ما به بنی‌اسرائیل «کتاب» و «حکومت» و «نبوت» عطا کردیم، و به آن‌ها رزق‌های پاکیزه دادیم و بر جهانیان برتری بخشیدیم. از نظر جهانی شخصیت‌های پذیرفته شده‌ای هستند و جهان نمی‌توانست آن‌ها را نادیده بگیرد. در آیه‌ی بعد در ادامه‌ی همین موضوع می‌فرماید:

﴿وَآتَيْنَاهُم بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (17)﴾

و به آن‌ها دلایل روشنی در امر دین عطا کردیم تا بتوانند هر شکی را از چهره حق بزدایند. پس بعد از آن که آگاهی نسبت به حقایق پیدا کردند، به اختلاف در بین خود دامن زدند، در حالی‌که آن اختلاف از سر جهل به دستورات دین و جهل به حقیقت نبود، بلکه از سر عداوت و حسادتی بود که نسبت به هم داشتند. مسلّم پروردگار تو روز قیامت در باب آنچه بر آن اختلاف کردند داوری خواهد کرد.

ملاحظه کنید که جنگِ بین جاهل و عالم نبود، جنگ بین مومنانِ بنی‌اسرائیل بود، چون نخواستند أنانیّت و خودخواهی خود را در مقابل دستورات الهی زیر پا بگذارند. هم با سواد بودند، هم وضع اقتصادی‌شان خوب بود و هم چشم جهان به آن‌ها بود و می‌توانستند به رسالت

جهانی خود فکر کنند. ولی کارشان به جایی کشید که ملاحظه می‌کنید هنوز هم آب خوش از گلوی‌شان پایین نرفته است. بحث بی‌آیندگیِ اسرائیل چیزی نیست که فقط ما بگوئیم استراتژیست‌های خودشان، نگران آینده‌شان هستند.

ما هم از نظر موقعیت شبیه بنی‌اسرائیل هستیم و متأسفانه از اسلام آن‌طور که شایسته است استفاده نکرده‌ایم و همان امکاناتی را که خداوند به بنی‌اسرائیل داده به ما هم داده است. باید از خود بپرسیم چه شده است که با این اسلام و با این قرآن و با این اولیای الهی، هنوز به آنچه جامعه اسلامی باید برسد نرسیده‌ایم؟ بنی‌اسرائیل همه‌ی آنچه را باید بدانند می‌دانستند ولی اختلاف کردند. خداوند به آن‌ها علم داد تا راه را ادامه دهند، ولی به جان هم افتادند زیرا «بَغْيًا بَيْنَهُمْ» چون دشمنی نسبت به همدیگر را از بین نبرده بودند، همدیگر را تحمل نمی‌کردند و هرکدام در برداشت خود اصرار داشتند.

آنچه را باید بدانند می‌دانستند و از نظر نیازهای زندگی هم تأمین بودند، خداوند می‌فرماید: «وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ» و ملتی منزوی هم نبودند که در محدوده‌ی نگاه تنگ فرقه‌ای اسیر باشند. پس مشکل کجا بود؟ می‌فرماید: «بَغْيًا بَيْنَهُمْ» به جهت روحیه مخالفت با همدیگر به جای تفاهم با هم، اگر ما هم بخواهیم بدانیم چه خطری تهدیدمان می‌کند ببینید آن‌هایی که از دستورات دینی آگاهی دارند نسبت به همدیگر خصومت می‌ورزند و یا با هم تفاهم دارند؟

فرمود خداوند نسبت به کار آن‌هایی که عالمانه و با آگاهی نسبت به آنچه حق است، با همدیگر مخالفت کردند، بی‌تفاوت نمی‌گذرد، بلکه «إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» پروردگار تو نسبت به آنچه اختلاف کرده‌اند در قیامت داوری می‌کند.

اگر دین خدا با وسعتی که حضور خداوند دارد به بشریت عرضه شود، انسانها را گشوده می‌کند تا حقیقت را بیابند و آن را در حرکات و سکناتِ خود به ظهور آورند. زیرا انسان با عبودیت خود به خداوند و به بی‌کرانگی او متصل می‌شود و حقیقت با گستردگی خاصی که دارد در مقابل انسان ظهور می‌کند، تا خداوند حقیقت را با وجوه مختلفی که دارد در حرکات و گفتار انسان‌ها بیابد. آری:

دیده آن باشد که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس

اگر کار ما به آنجا کشید که هر کدام فکر کردیم ما درست می‌گوییم و طرف مقابلِ ما در عین حضور ایمانی، بی‌خود می‌گوید، بدانیم نظری به حقیقت نداریم. دین برای آن است که هر مؤمنی آینه‌ای شود برای مؤمنی دیگر. ما هر کدام، «دیگری» هستیم و هر کدام آینه‌ای برای

«دیگری» می‌باشیم. باید متوجه باشیم در راهی که دین خدا در مقابل ما می‌گشاید نگاه‌مان نگاهی وسیع نسبت به همدیگر باشد. مگر خود شما وقتی مرتکب گناهی می‌شوید پای آن گناه می‌ایستید که گمان می‌کنید اگر کسی گناهی مرتکب شد پای آن می‌ایستد و توبه نمی‌کند؟ در فضای ایمانی، وقتی همدیگر را می‌بینیم به حکم: «المُؤمِنُ مِرآةُ المُؤمِن» هر کدام آینه‌ی دیگری خواهد شد تا وجهی از وجوه خود را در آن تماشا کند. می‌گوید در نظر به همدیگر محبت به یکدیگر را به ظهور آورید، زیرا تا محبت ظهور نکند اسلام جای خود را در قلب‌ها باز نمی‌کند. فرمودند: «المُؤمِنُ اَخُ المُؤمِن» مؤمن برادر مؤمن است[۲] و یا در قرآن داریم: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»(حجرات/۱۰) خداوند به پیامبر خود تذکر می‌دهد چرا آن حضرت این اندازه غم انسان‌های منحرف را می‌خورند و به فکر نجات آن‌ها می‌باشند در حالی که آن‌ها به رسول خداﷺ بی‌توجّهی می‌کردند. به رسولش فرمود: «لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَفْسَکَ»(شعرا/۳) نزدیک است خود را تلف کنی از این‌که ایمان نمی‌آورند. و اتفاقاً این روحیه‌ی دلسوزی است که پیامبر را، پیامبر کرده است.

به همین جهت در ادامه یعنی در آیه‌ی ۱۸ می‌فرماید: بعد از بنی‌اسرائیل برای تو شریعتی قرار دادیم که همه‌ی امور الهی در آن شریعت هست. اگر مردم دنبال آن دین را بگیرند، از چیز خوبی پیروی کرده‌اند. فرمود:

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاکَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (18)﴾

پیامبر خداﷺ یک دغدغه داشتند که با بقیه‌ی نظرها چه برخوردی داشته باشند؟ می‌فرماید: به بقیه‌ی نظرها باید احترام گذاشت، ولی «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» هوس آن‌هایی را که جاهلانه سخن می‌گویند و پیشنهادهای جاهلانه می‌دهند نباید دنبال کنی.

آن جاهلان و پیروی از آن‌ها تو را از حق و حقیقت بی‌نیاز نمی‌کند و آن طور نیست که به کمک تو بیایند. ظالمین پشت همدیگر را دارند و خدا پشت متقین را.

آیه‌ی فوق می‌فرماید برای تو شریعت آوردیم و تو را در آن شریعت قرار دادیم. این شریعت، شریعتی است که می‌تواند جواب نیازهای شما را بدهد اما در عین آن‌که آن‌چنان وسعت‌تان می‌دهد که سایر اندیشه‌ها را هم می‌شنوید، بنا نیست سخن هوس‌زده‌ها را هم که به اسم دانشمند خود را جا زده‌اند، بشنوید. در ادامه می‌فرماید:

---

۲ - بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۷۳

﴿إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنكَ مِنَ اللَّهِ شَيئًا وإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ(19)﴾

این‌ها شما را نسبت به آنچه خدا برای شما آورده بی‌نیاز نمی‌کند، آن‌ها ظالم‌اند و ظالمین دوست و یاور یکدیگرند و خداوند یاور متقین. مواظب باشید به اسم دین‌داری و گشودگی نسبت به دیگران، در دام هوس‌های دیگران گرفتار نشوید.

با هزاران سایت فارسی که پشت در پشت هم دارند، می‌خواهند شما را گرفتار هوس خود کنند و برای شما تصمیم‌سازی نمایند و شما اگر تقوا پیشه کنید، اگر با سعه‌ی اسلامی در جهان حاضر باشید؛ «وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ» خداوند یار اهل تقوا است و آن‌ها هیچ کاری بر ضد شما نمی‌تواند انجام دهند.

در آیه‌ی ۱۴ فرمود در مقابل آن‌هایی که به «أَيَّامَ اللَّه» امید ندارند، اغماض کنید و در آیه‌ی ۱۶ و ۱۷ ضعف بنی‌اسرائیل را پیش کشید که حتی در بین خود و داشتن یک دین دشمنی راه انداختند، و در آیه‌ی ۱۸ متذکر اسلام شد که مسلمانان از یک طرف دستورات آیه‌ی ۱۴ را رعایت کنند و از طرف دیگر مواظب باشند به رسم دینداری به جان یکدیگر نیفتند و این آن بصیرتی است که آیه‌ی ۱۹ متذکر آن خواهد شد.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه یازدهم

عامل اختلاف بین عالمان در دین

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (16) وَآتَيْنَاهُم بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (17) ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاء الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (18) إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ (19) هَذا بَصائِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ(20)﴾

زبان قرآن، از آن جهت که زبان آشکارکردن «حقیقت» و «وجود» است و جایگاه عالَم را منعکس می‌کند، به ما امکان برقرارکردن رابطه با عالَم و آدم را می‌دهد، مشروط بر آن‌که با همان روحیه‌ی آهنگین و لطیفانه در زبان قرآن سُکنی گزینیم و جان ما در مقابل سخن خدا گشوده و مفتوح باشد.

زبان قرآن، زبانِ به ظهورآوردنِ عالَمی است که ما را فرا گرفته و با آن زبان می‌توان در همه‌ی عالم حاضر شد، بدون احساسِ دوگانگی بین خود و عالَم و البته درست به همان اندازه که آن زبان، آشکار می‌کند، رازگونه و ناآشکار است. تابلویی است که حقیقت در آن آشکار می‌شود، در حالی‌که حقیقت هیچ‌وقت آشکار نیست. از سنن عالم سخن می‌گوید، سنت‌هایی

که ظاهری دارند و باطنی و به کمک آن زبان می‌توان نحوه‌ی زندگی کردنِ اصیل را که زندگی کردن در سنن الهی است، به‌دست آورد.

عنایت داشتید که مشکل بنی‌اسرائیل با آن‌همه امکانات، مثل کتاب و نبوت و زندگی نسبتاً خوبِ دنیایی و معارف ارزشمند و دلایل روشن در هر امری و بعد از آن‌همه آگاهی که برای یک جامعه‌ی نمونه در دست داشتند، مشکل‌شان اختلافی بود که به جهت دشمنی و حسد در بین خود دنبال کردند. این نشان می‌دهد کتاب خدا و شرایط خوب اجتماعی و طبیعی، تنها نمی‌تواند برای جامعه مفید باشد وقتی شایستگی لازم جهت بهره‌مندی از آن امکانات را در خود نشان ندهند و از آن نوع گشودگی و وسعت نظری که باید داشته باشند غفلت کنند.

خداوند از موضع عدم رضایت از روحیه‌ی بنی‌اسرائیل می‌فرماید:

﴿وَآتَيْنَاهُم بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (17)﴾

به بنی‌اسرائیل در رابطه با هر امری دلایل روشن عطا کردیم، پس آن‌ها اختلاف نکردند مگر بعد از آن که علم به سوی آنها آمد، اختلافی از سر حسادت و دشمنی. مسلّماً پروردگار تو در قیامت به جهت آنچه در آن اختلاف کردند، بین‌شان داوری می‌کند.

بنی‌اسرائیل از حق و باطل آگاه بودند و راه را از بیراهه می‌شناختند. مشکل آن‌ها به جهت نداشتن دین و شریعت الهی و وجود مشکلات معیشتی نبود، مشکل‌شان به جهت عدم تحمل یکدیگر بود و این رذیله آن چنان خطرناک است که آن‌همه برکات را بی‌اثر می‌کند و یهود را به جامعه‌ای تبدیل کرد که در هیچ تاریخی در آرامش به سر نبردند.

آنچه بنی‌اسرائیل را از حیات اصیل محروم کرد عدم گشودگی نسبت به همدیگر بود، در حالی‌که دین خدا حامل حقیقت است و انسان‌ها به صورت‌های مختلف می‌توانند در حرکات و سکناتِ دینداران واقعی با حقیقت روبه‌رو شوند. وقتی دین حامل بیّنات است و آن هم در همه امور، جایی برای حسد و دشمنی نمی‌ماند زیرا چنین دینی جهانی را در برابر آدمی می‌گشاید که هرکس احساس می‌کند در همه آن جهان حاضر است و هیچ‌کس جای دیگری را نمی‌گیرد و هرکس در آن جهان می‌تواند در صدد درک بیشتری از حقیقت باشد.

چه شد که بنی‌اسرائیل نتوانستند از وسعت دین خدا استفاده کنند؟ آری! وقتی بنده برداشت خود را از دین اصل بگیرم و در فهم خود متوقف شوم و شما هم برداشت خود را به همین گونه دنبال کنید، معلوم است که هرکدام در جزیره‌ی افکار خود زندگی خواهیم کرد که در

آن جای «دیگری» نیست و نمی توانیم همدیگر را تحمل کنیم. ولی اگر اولاً: در دینداری نگاهمان به سوی حقیقت باشد و نه به مفاهیمی که در ذهن داریم. ثانیاً: بنده بگویم تنها این اندازه از حقیقت را فهمیدم و شما نیز بفرمائید این‌قدر از حقیقت را فهمیدید، اختلاف پیش نمی‌آید و هر کدام آینه ظهور حقیقت برای دیگری می‌شویم.

دین خداوند آنقدر وسیع است که هیچ وقت به تمامه در اختیار کسی قرار نمی‌گیرد. علامه‌ی طباطبایی وقتی در تفسیر المیزان بحثی از قرآن را به میان می‌آورند بعضاً در آخر می‌فرمایند: «اللّه اعلم» خدا است که دانای حقیقی است، یعنی من همین‌قدر فهمیدم. عالِم واقعی می‌فهمد که دین و حقیقت وسیع‌تر از آن است که به طور کامل در اختیارش باشد. اگر اختلاف بین کفر و دین باشد به جهت آن است که کفر چیزی در دست ندارد تا آینه ظهور حقیقت باشد.

مرجع تقلیدی زحمت کشیده و تلاش کرده و به نتیجه‌ای رسیده و آن را اظهار کرده است و می‌داند مرجع دیگر این برداشت را از آن متون ندارد، ولی چون متوجه‌ی وسعت حقیقت است، هرگز نمی‌گوید آن دیگری نمی‌فهمد، بلکه برعکس، در عین احترام به مرجع دیگر، می‌گوید من این‌قدر فهمیدم. چون متوجه هستند دین بزرگ‌تر از آن است که به طور کامل در اختیار یک نفر قرار بگیرد و بقیه از آن بی‌بهره باشند. آری! ما باید بین کفر و دین تفاوت بگذاریم ولی این‌که برداشت یکی از دین با برداشت شما از دین متفاوت است، این به جهت ظرفیت دین است و تفاوت می‌کند با اختلافی که بین عالم و جاهل و یا دو جاهل هست. در محضر آیت الله میرزا محمد کاظم یزدی، آن مرجع بزرگوار نجف، برای مسئله‌ای جمعی از علماء هر کدام نظری می‌دادند و ایشان ظاهراً فرموده باشند، من چیزی متوجه نشدم. آن نوجوانی هم که چایی تعارف می‌کرد، گفت من هم چیزی متوجه نشدم! غافل از این‌که تفاوت متوجه‌نشدن آیت اللّه میر محمد کاظم یزدی با متوجه‌نشدن آن پسرک، از زمین تا آسمان است. آن عالم بزگوار به جهت سعه‌ای که از دین در مقابلش هست به دنبال ظهور بیشتر حقیقت و یا به تفصیل در آمدن بیشتر آن است. مراجع ما در چنین بستری قرائت‌های مختلف دارند، مثلاً یکی از یک روایت معنای مستحب می‌فهمد و دیگری از همان روایت معنی واجب، بدون آن‌که یکی از آن‌ها فهم دیگری را نفی کند. البته این به عنوان مثال عرض شد.

مشکلی که آیه‌ی مذکور می‌فرماید اختلاف به جهت تفاوت جلوات حقیقت نبود بلکه به جهت عدم تحمّل یکدیگر بود وگرنه دین خدا بواطن مختلف دارد که در عرض همدیگر

نیستند و هرکدام هم در ساحت خود گزارشی از حقیقت دین را به میان می آورند. در خبر آمده است که در اولین روز ماه مبارک رمضان فضلای نجف خدمت آیت‌الله شبّر رفتند که تفسیر قرآن بفرمایند، ایشان جلسه‌ی اول آیه‌ای را تفسیر می کنند، جلسه‌ی دوم همان آیه را با وجه دیگر تفسیر می کنند، و جلسه‌ی سوم با وجهی دیگر؛ ۳۰ شب ماه مبارک رمضان یک آیه را با وجوه مختلف تفسیر می کنند و باز می‌فرمایند هنوز تفسیر آن آیه تمام نشده است. قرآن یقیناً چنین ظرفیتی دارد ولی اگر کسی برداشت خود از آیات و سوره‌های قرآن را مطلق کرد مسلماً هیچ بهره‌ای از قرآن نبرده است.

ظرفیت دین آن‌قدر هست که بشود در آفاق مختلف از آن بهره گرفت و به صورت‌های مختلف در جهان حاضر شد و در همین رابطه در روایت داریم که قرآن ۷۰ بطن دارد و هر بطنی از آن هم ۷۰ بطن دارد، حاکی از آن که هرکس می‌تواند در ساحات مختلف با قران روبه رو شود. آری قرآن ملکوت دارد و انسان‌ها در سیر باطنی خود با چهره‌های ملکوتی آن می‌توانند مرتبط شوند و به اندازه‌ی آمادگی خود از آن بهره بگیرند. البته باطن قرآن از سنخ معانی نیست، بلکه از سنخ حقایق است. در روایت داریم: «ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطناً الی سبعة بطن» و در روایتی دیگر «الی سبعین بطناً» هست. یعنی برای قرآن ظاهری و باطنی است و برای باطن آن نیز باطنی هست تا هفت یا هفتاد بطن(تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۸) و یا حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ»(نهج البلاغه، خطبه ۱۸) قرآن ظاهرش زیبا و باطنش عمیق و ناپیدا است.

یک نمونه از رجوع به قرآن با تفاوت ساحاتی که داریم آیه «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»(ابراهیم/۷) می باشد که می‌فرماید اگر شکر کنید زیاد می‌شوید. یک نگاه آن است که می‌فرماید: اگر شکر نعمت کنید نعمت‌هایتان زیاد می‌شود، اما با دقت بیشتر می‌فهمید که آیه می‌فرماید: «لَأَزِيدَنَّكُمْ» خودتان زیاد می‌شوید. ملاصدرا می‌فرماید یعنی شدت وجودی پیدا می کنید. قرآن از عالم بالا نازل شده است، لذا باطن‌ها دارد که آن‌ها مراتب غیبی قرآن است که در توصیف آن فرمود: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ»(واقعه/۷۷و۷۸) پس باید خبری در مرتبه‌ی بالای قرآن باشد، آن مرتبه را مطهّرون درک می کنند و می‌توانند با آن مرتبه تماس و انس بگیرند و لذا فرمود: «لا يَمَسُّهُ إِلاّ الْمُطَهَّرُونَ»(واقعه/۷۹) آن مرتبه‌ی متعالی و مکنون را تنها مطهّرون می‌توانند دریافت کنند. هر اندازه ما به طهارت روحیِ بیشتری نایل شویم با وجه باطنی قرآن

بهتر مرتبط می شویم و آن‌هایی که مطلق طهارتند یعنی اهل البیت علیهم السلام، به بالاترین مرتبه از قرآن دست می‌یابند.

مشکل علمای یهود که در آیه‌ی ۱۷ به آن اشاره می‌کند این است که علم داشتند و می‌دانستند حق و باطل چیست اما چون آنچه از وَحی الهی برداشت کرده بودند را با سعه‌ی شخصیت خودشان تجربه نمی کردند، فقط با فهم خودشان با معانیِ کتاب خدا آشنا بودند و این به خودی خود برای انسان غرور می‌آورد و در نتیجه برداشت بقیه را از دین نفی می‌کنند. کاری که منجر به افکار داعشی‌گری می‌شود که با یک برداشت سطحی از دین هرکس که غیر از آن برداشت را داشته باشد، کافر محسوب می‌شود و به همین جهت با وهّابی‌ها نمی‌شود بحث کرد. به یکی از روحانیون ما گفته بود هر برداشتی غیر از این‌که ما گفته‌ایم بکنی باید بروی زندان، در حالی‌که اهل‌البیت علیهم السلام طوری ما را تربیت کرده‌اند که علمای ما ده‌ها برداشت از یک آیه دارند و هر کدام از آن برداشت‌ها را به جای خود قرار می‌دهند و به برداشت بقیه نیز احترام می‌گذارند. امام معصوم هرگز نفرمود غیر از این برداشت که مطرح کردم برداشت دیگری از این آیه و این سوره نیست. ائمه علیهم السلام بر اساس سؤال مخاطب پاسخی می‌دادند و اگر مخاطب آماده‌تر بود با پاسخی عمیق‌تر روبه‌رو می‌شد.

بعضی از ماها متأسفانه روحیه یهودی‌گری داریم زیرا به جای اینکه برداشت خودمان از دین و قرآن را در سعه‌ای که قرآن اجازه می‌دهد ببینیم، همان برداشت را می‌گیریم و بقیه برداشت‌ها را رد می‌کنیم. این چیز بدی است زیرا باید امکان تفکر نسبت به آنچه بقیه با تدبّر خود در دین یافته‌اند را در خود شکل دهیم. شخصی به نام مسروق می‌گوید: روز عرفه نزد امام حسین علیه السلام رسیدم درحالی‌که سر سفره نشسته بودند و کاسه‌های سویق جلوی رویشان بود و قرآن بر روی دامن‌شان و منتظر بودند تا افطار کنند. در مورد مسئله‌ای از ایشان سؤال کردم و ایشان جواب دادند. از پیش ایشان رفتم و نزد امام حسن علیه السلام رسیدم، درحالی‌که مردم به سفره‌هایی که بر روی آن غذاهای مهیّا و آماده گذاشته شده بود وارد می‌شدند و از آن غذا می‌خوردند و با خود می‌بردند [من که این اختلاف حال بین دو برادر را دیدم] حالم تغییر کرد و امام حسن علیه السلام مرا دیدند و فرمود: «ای مسروق! چرا نمی‌خوری»؟ گفتم: ای سرور من! روزه هستم، آیا می‌توانم چیزی را یادآوری کنم؟ فرمود: «آنچه برایت اتّفاق افتاده را بگو». گفتم: «پناه می‌برم به خداوند که شما دو برادر با هم فرق داشته باشید. من نزد امام حسین علیه السلام رفته بودم و دیدم که منتظر وقت افطار نشسته‌اند، امّا نزد شما آمدم و شما را در این اوضاع و احوال

دیدم». امام حسن(ع) مرا در آغوش گرفت و فرمودند: ای ابن‌اشرس! مگر نمی‌دانی که خداوند ما را برای تدبیر امور امّت تشویق فرموده است؟ و اگر هر دوی ما بر یک حال باشیم، توسعه و آزادی عمل از شما گرفته می‌شود. من افطار می‌کنم تا حجّتی برای افطارکنندگان شما باشم و برادرم روزه است تا حجّتی برای روزه‌داران شما باشد. اهل حقیقت کسانی هستند که مردم را به سمت منادیان واقعی دعوت کنند و آن‌ها فرستادگان و امامانی هستند که همه در یک حال مشترک هستند به نحوی که شما از آن‌ها می‌خواهید. (مستدرک الوسایل، ج۷، ص۵۲۷)

حال ملاحظه کنید اسلامی که اولیاء معصوم در مقابل ما می‌گشایند، چه وسعتی دارد و چگونه هرکس با احوالات مختلف می‌تواند در رجوع به آن اسلام، خود را ذیل امام معصوم بیابد و احساس دینداری بکند، در عین آن‌که می‌بیند راهِ او با راه برادرِ ایمانی‌اش از جهاتی متفاوت است. و این است معنای اسلام و سعه‌ی دینی.

در رابطه با تنگ‌نظری که بنی‌اسرائیل نسبت به خود اِعمال کردند خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فِیمَا کَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ(17)﴾

خداوند نسبت به آن اختلاف بی‌تفاوت نمی‌گذرد و خداوند در روز قیامت نسبت به این اختلاف حکم می‌کند، به این معنا که چرا نتوانستند به کمک آن بیّنات به سعه‌ی صدر لازم برسند و گرفتار انجماد و تحجر دینی شدند؟

بالأخره برداشت خودمان از آیه و یا روایتی، برای خودمان زندگی‌ساز و ارزشمند است، چرا برداشت بقیه را به جهت ارزشی که برای برداشت خود داریم، نفی می‌کنیم و به جای وسعتی که باید در این راه پیدا کنیم، گرفتارماندن در تنگنای فهم خود می‌شویم؟ در حالی‌که اگر فهمِ همدیگر از دین را نه‌تنها تحمل می‌کردند، بلکه آن فهم‌ها را راه‌های متفاوتی برای رسیدن به خدا می‌یافتند، مفتخر به آن چیزی می‌شدند که خداوند برایشان اراده کرده بود و در آخر آیه‌ی ۱۶ فرمود: «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِینَ» و ما آن‌ها را نسبت به مردم جهانِ آن زمان، برتری بخشیدیم.

عظمت کار این‌جا است که خداوند اراده کرده بود از بنی اسرائیل امت نمونه برای جهانیان بسازد و آنها را در فهم حقیقت در حدّ اعلا بالا ببرد ولی امان از انجماد؛ اگر نسبت به هم گشوده بودند برای بقیه‌ی فهم‌ها در حد فهم خود جایگاه قائل می‌شدند به همان معنایی که در

روایت داریم: «الْعِلم نُورٌ یَقْذِفُهُ اللَّهُ فِی قَلْبِ مَن یَشاء»[1] علم نوری است که خداوند در قلب هرکسی که بخواهد قرار می‌دهد. و وقتی علم نور شد انسانِ عالم توانایی درک آنچه واقعیت دارد را با آن نور پیدا می‌کند و در قالب‌های خود ساخته‌اش نمی‌ماند. حال با توجه به ضعفی که برای بنی‌اسرائیل پیش آمد که نتوانستند از هدایت الهی و آن‌همه الطافی که به آن‌ها شد، بهره بگیرند، خداوند در خطاب به رسول خداﷺ می‌فرماید:

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاکَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاء الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ(18)﴾

ای پیامبر! تو را بر شریعت و طریقه خاصی از امر دین الهی قرار دادیم، پس از آن دین پیروی کن و از هوس‌های آن‌هایی که انسان‌های جاهل و ناآگاه هستند، پیروی مکن.

تو را بر شریعتی قرار دادیم که هر امری که حقیقت باشد، در آن هست و تو را در سلوک الی اللّه که همان طریق توحید است، قرار می دهد و از آن‌هایی که از پیش خود دین‌سازی می‌کنند و حرف‌های من‌درآوردی می‌زنند، پیروی نکن. شریعت الهی سعه و وسعت آن را دارد که هر چیزی را بخواهید در آن پیدا کنید، پس در هر موضوعی باید با حضور در بستر شریعت الهی ورود کنید. و این نکته‌ی بسیار مهمی است برای آن‌که افق گم نشود و از جهان اصیلی که خداوند در میدان دید انسان‌ها قرار داده آن‌ها به توهمات خود مشغول نگردند.

از ربط این آیه به آیات ۱۸ و ۱۹ خیلی کار می‌آید. شریعت الهی طوری است که خود به خود در مقابل آن هوس‌ها با هر جلوه و توجیهی، قد عَلَم می‌کند. عده‌ای که نسبت به یافتِ حقایقِ عالم بیگانه‌اند، بر اساس فهم محدود خود که مبتنی بر میل‌های‌شان است جلو می‌آیند و اظهار نظر می‌کنند، تا آن‌جایی که اگر دستگاه وحی الهی در اختیار انسان نباشد تحت تأثیر آن‌ها قرار می‌گیرد. اصرار دارند که در جهان کنونی، اسلام کافی نیست و نباید در بعضی موارد بر آنچه قرآن گفته است تأکید کرد در حالی‌که تقرب به قرآن آن‌چنان است که در هر زمان اگر با آگاهی به مسائل آن زمان، به آن رجوع شود، معانی مناسب آن زمان را به ظهور می آورد و این خاصیت هر چیزی است که ملکوت دارد و اینجا است که با نظر به تفاوت فهم‌ها از حقیقت، معنای کلام رسول اللّهﷺ روشن می شود که فرمودند: «اخْتِلَافُ أُمَّتِی

---

۱ - مصباح الشریعة-ترجمه مصطفوی، ص ۳۴۴.

رَحْمَةٌ»[۲] زیرا هر سخنی در فضای رجوع به حقیقت، بُعدی از ابعاد حقیقت را به ظهور می‌آورد و از این جهت این تفاوت‌ها بستر رحمت بیشتر برای جامعه می‌گردد.

اختلاف‌ها در بسترِ شریعت نه‌تنها قابل قبول، بلکه رحمت است ولی اگر برداشت خود را اصل گرفتیم و بقیه را تکفیر کردیم، همان روحیه‌ای است که خداوند برای بنی‌اسرائیل مطرح کردند و خبر از آن دارد که در حدّ مفاهیم مانده‌ایم و حقیقت، هیچ چهره‌ای از خود را بر ما نگشوده است، تا بفهمیم حقیقت وسیع‌تر از آن است که ما مالک آن شویم.

اختلاف نامقدس به همین معنا است که ما تنها با مفاهیم خود از دین سرگرم باشیم و معلوم است چه سرنوشتی خواهیم داشت، همان سرنوشت بنی‌اسرائیل که در مقابل ما است.

این تجربه‌ی تاریخیِ ماست، آن‌جایی که با شریعت الهی در این آخرالزمان و با گشودگی نسبت به فهم یکدیگر از دین، به میدان آمدیم و از دین‌مان استفاده کردیم، برکات و رحمت‌های غیر قابل تصور نصیب‌مان شده و از توهّماتِ بی‌ثمر نجات یافته‌ایم، ولی آن‌جاهایی که برداشت‌های خود را از دین منجمد کردیم و بر مطلق‌کردن آن‌ها اصرار ورزیدیم، آن شد که امروز در جهان اسلام شاهد آن هستیم. ما ضربه‌ی بددینی و تنگ‌نظری خودمان را می‌خوردیم در حالی‌که آن‌چنان قرآن نسبت به سایر ادیان گشوده است که به یهودی‌ها و نصرانی‌ها یعنی اهل کتاب توصیه کرده بر توحیدی که هستند پایدار بمانند بدون آن‌که لازم باشد مسلمان شوند. می‌فرماید: «تَعالَوْا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ»(آل‌عمران/۶۴) بیایید به آن کلمه که بین ما و شما به صورت مساوی هست، که همان توحید می‌باشد، بمانیم. به دین خودتان باشید ولی مقیّد به آن و به اصل آن که توحید است، باشید. حتی بعضی از اهل کتاب را با عنوان «راسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» نام می‌برد.[۳]

اگر دین ما به ما رخصت می‌دهد که در بستر دینداری برای بقیه‌ی انسان‌ها چنین جایگاهی قائل باشیم، این نشانه‌ی وسعت دین و دینداری است. با توجه به این مقدمات دوباره به آیه‌ی ۱۴ نگاه کنید که به پیامبر خود فرمود: «قُل لِّلَّذِینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذِینَ لا یَرْجُون أَیَّامَ اللَّهِ لِیَجْزِیَ

---

۲ - الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج۲، ص ۳۵۵.

۳ -«لَکِنِ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ یُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَیکَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِکَ وَالْمُقِیمِینَ الصَّلاَةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ أُوْلَئِکَ سَنُؤْتِیهِمْ أَجْرًا عَظِیمًا» لیکن راسخان آنان در دانش و مؤمنان به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان دارند و خوشا بر نمازگزاران و زکات‌دهندگان و ایمان‌آورندگان به خدا و روز بازپسین که به زودی به آنان پاداشی بزرگ خواهیم داد. (نساء/۱۶۲)

قَوْمًا بِما كَانُوا يَكْسِبُونَ» ای پیامبر! به مسلمانان بگو با آن‌هایی که مانند شما بـه «ایّام اللّه»، مثـل قیامت و برزخ یا آینده‌ی تاریخی اسلام، امید ندارند، با اغماض برخورد کنید و متعـرض آن‌هـا نشوید.

امروزه بسیاری در دنیا هستند که مثل ما فکر نمی‌کنند، دین ما به ما می‌گوید برای آن‌ها هم جایگاه قائل باشید، زیرا اسلام ظرفیت چنین رابطه‌ای را دارد و اگر برداشت تنگ و محـدود از دین داشتید، جواب نمی‌گیرید و از این جهت خود را ملامت کنید و نه اسلام را.

بنده نظرات هگل و هایدگر و امثـال ایـن‌هـا را مطالعـه مـی‌کـنم، ولـی نـه از آن جهـت کـه بخواهم دینم را از آن‌ها بگیرم، برای این‌که بفهمم در دنیا از نظر تفکر چه می‌گذرد، تا وقتی بـا قرآن مواجه می‌شوم نگاه قرآن را در این رابطه‌ها بیابم و متوجه ظرایفی از قرآن شوم که بعضی از اندیشمندان دنیا به نحوی به آن نیاز دارند و می‌توان آن‌ها را درک کرد. این یعنـی «سـفر بـه سرزمین‌های بیگانه برای برگشت به وطن» و در همین رابطه علامه‌ی طباطبایی بـا هـانری کـربن جلسه داشتند.

باید بدانیم متفکران دنیا چه می‌گویند و با چه مسائلی روبه‌رو هستند تا متوجـه شـویم قـرآن در آن رابطه‌ها چه ظرفیت‌هایی دارد. اگر ندانیم آقای پروفسور هانری کربن چه مـی‌گویـد، در این زمان بسیاری از آیات قرآن را ساکت می‌بینیم و یا آن آیات را ساده می‌پنداریم، ولی وقتی مراجعه کنید به جهانِ تفکر می یابید چگونه آیات الهی بـرای دانـه دانـه سـخنِ متفکـران جهـان راه‌کارهایی بس عمیق دارد و می‌توان با آن‌ها باب گفتگو را باز کرد و بدون نفی آن‌ها و اثبات خود، هرکدام عامل فهم گشوده‌تری نسبت به دیگری می‌شویم.

پس از آن که در آیه ۱۸ به رسول خداﷺ فرمود: بعد از آنچه بنـی اسـرائیل بـه ناشایسـتگی انجام دادند، برای تو شریعتی قرار دادیم از امر الهی تا تنها آن را پیـروی کنـی و بـه دنبـال میـل جاهلان نباشی، در رابطه با جاهلانی که به دنبال میل و نظر خود هستند می‌فرماید:

﴿إِنَّهُمْ لَن يُغْنُـوا عَنـكَ مِـنَ اللَّـهِ شَـيْئًا وَإِنَّ الظَّـالِمِينَ بَعْـضُهُمْ أَوْلِيَـاء بَعْـضٍ وَاللَّـهُ وَلِـيُّ الْمُتَّقِينَ(19)﴾

آن جاهلان هیچ حاجتی از حوائج تو را بر طرف و بـرآورده نمـی‌کننـد کـه از خـدا در آن موضوع بی‌نیاز باشی. آن‌ها در فکر و فرهنگ خود مددکار همدیگر هستند و خداونـد مـددکار متقین است که دین خدا را پیروی می‌کنند و نه میل‌های خود را.

این‌که در آیه‌ی مذکور فرمود: «وإِنَّ الظَّـالِمِينَ بَعْـضُهُمْ أَوْلِيَـاء بَعْـضٍ» یعنی ظالمینی که اندیشه‌ی توحیدی قرآن را نفی می‌کنند با همدیگر رابطه دارند و دست در دست همدیگر دارند در آن حدّ که انسان گمان می‌کند نکند ما در مسلمانی‌مان تنها و بی‌پشتیبان هستیم؛ در ادامه می‌فرماید این طور نیست، خداوند پشتیبان متقین است. آن‌ها همدیگر را تأیید می‌کنند و برای شما جوّ می‌سازند. چندان بزرگ نیستند ولی پشت به پشت هم یک حرف را تکرار می‌کنند و شما فکر می‌کنید آن‌ها بسیارند. در حالی‌که همه یک صدا یک موضوع را تکرار می‌کنند که مثلاً مردم ایران از حکومت اسلامی ناراضی‌اند و ما مدافع مردم ایران هستیم. و خداوند با جمله‌ی «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ» خواسته است بفرماید آن‌ها دروغ می‌گویند، آن‌ها یاور اهل تقوا نیستند و شما چون در مسیر تقوا هستید یاوری مثل خدا را دارید که در عین ناپیدایی در همه جا حاضر است.

از امام معصوم می پرسند تقوا به چه معنا است؟ می‌فرمایند تقوا، نوعی نگهبانی از خود است تا به سوی گناه نلغزید. مثل این که در یک خارستان با لباسِ عربیِ بلند بخواهید راه بروید، معلوم است که باید حواس خود را کاملاً جمع کنید و مواظب باشید به خارها برخورد نکند. این روحیه یعنی تقوا، موجب می‌شود انسان در عرصه‌های مختلف به یاری خداوند امیدوار باشد.

اگر برداشت طرف از دین غیر از برداشت ما شد نگوئیم او بی‌خود می‌گوید، چرا مواظب نیستیم؟ تقوا یعنی حواس‌مان باشد و بقیه را تکفیر نکنیم زیرا این دین با توجه به وسعتی که انسان دارد آمده است تا همه‌ی مسائل‌اش را در عین گستردگی آن‌ها حل کند، پس در تمام مراحل با همان وسعتی که لازم است به دینِ خود رجوع کنید و از هوسِ مدعیان که به واقع جاهل‌اند پیروی نکنید.

مرحوم شهید مطهری در ارتباط با اقتصاد، نظری داشتند. نظرات‌شان چاپ شد ولی بعداً عده‌ای به جای آن‌که در مقابل مسائلی که شهید مطهری را به آن فکر کشانده بود، نظر خود را بدهند، کتاب را جمع کردند، به نظر بنده باید با وسعت نظری که در اسلام هست با موضوع برخورد می‌شد و در این مسیر است که خداوند به جامعه اسلامی مددهای خاص‌اش را عطا می‌کند.

آیه‌ی مذکور می‌فرماید خداوند یار و یاور متقین است، یار و یاور آن‌هایی که مواظب رعایت حقوق دیگران هستند و نظر دیگران را محترم می‌شمارند. فکر می‌کنم در حال حاضر

ما چوب انجماد فکری‌مان را می‌خوریم و نام آن را تقیّد دینی می‌گذاریم. به همدیگر کم‌تر اجازه‌ی فکرکردن می‌دهیم و معتقدیم همه‌ی انسان‌ها باید بیایند آن‌طور که بعضی از انسان‌های متدین فکر می‌کنند، فکر کنند. نام این کار را نمی‌توان تدبّر در قرآن گذاشت، با این کار، خود را از این که می‌توان بر اساس شریعت الهی در عین گستردگی آن، تفکر نمود، محروم کرده‌ایم. انسان با تدبّر در قرآن لحظه‌هایی را تجربه می‌کند که همان تجربه‌ی رویارویی با حقیقت است که بی‌واسطه به سراغ او آمده و از این طریق خود انسان برای خودش معنایی اصیل پیدا می‌کند و در آن حالت از تنگ‌نظری‌ها فاصله می‌گیرد و در زندگی با وسعت نظر خاصی عمل می‌کند. در این حالت است که می‌فهمیم عالم چیزی نیست که ما فکر می‌کردیم، بلکه آن چیزی است که در آن زندگی می‌کنیم و راز حضور و بهره‌مندی از قرآن در این‌جا معلوم می‌شود و ما را به نوعی ارتباط با دیگران می‌کشاند، مثل ارتباط با عالم وجود.

ما در بستر شریعت و با تدبّر در قرآن، وارد عالَمی می‌شویم که در آن عالَم، با دیگران ملازم هستیم و دیدگاه‌های ما با یکدیگر امتزاج می‌یابند و از طریق آن عالَمِ مشترک، «هم‌بودی» می‌یابیم. در چنین ارتباطی که با تدبّر در قرآن پیش می‌آید، هرکس از سطح خود فراتر می‌رود و مخاطبان ما در بستر گفتگوهای انسانی از ما تفکراتی را می‌یابند که خودمان در ابتدا گمان نمی‌کردیم آن تفکرات را در خود داشتیم زیرا طی آن گفتگوها به یکدیگر اندیشه‌هایی را وام می‌دهیم که به یاری یکدیگر در فهم جهان به ما مدد می‌کند. این به جهت آن است که تدبّر در قرآن، عالَمی آنچنان گشوده را در مقابل ما می‌نمایاند که دیگر تصور نمی‌کنیم سخنان‌مان حاصل فکرکردن‌های ما است بلکه می‌یابیم آن سخنان حاصل حضور ما در جهان است و در اثر آن حضور گفتارهایی متولد می‌شوند که زندگی در آن‌ها جای می‌گیرد. چیزی که در شخصیت مولایمان علی علیه‌السلام می‌یابیم، شخصیتی که از او آن معانی بلند در قالب واژه متجلی شد؛ زیرا آن حضرت «دیگران» را از خود می‌دانستند. قرآن تا این‌جاها بستر ارتباط انسان‌ها است، در عین تفکر و تدبّر در قرآن.

انسان وقتی در قرآن تدبّر می‌کند متوجه‌ی وجوهی می‌شود که قبل از آن از آن غافل بود به همین جهت در آخر آیه‌ی ۱۳ می‌فرماید: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ» با تفکر در صحنه‌هایی که خدا در آن صحنه‌ها به ظهور آمده و اشاره‌ی قرآن به آن صحنه‌های طبیعی است، این‌ها آیاتی برای اهل تفکر هستند.

«تفکر» چیزی غیر از اطلاع‌داشتن است. اگر تفکر را نوعی هوشیاری بدانیم که انسان در راستای آن به حقیقتی نظر می‌کند که در افق جانش و در افق هستی حاضر است و نظر به مرجع و پناه معنوی است که در هر حادثه و تاریخی به ظهور می‌آید، همه‌ی عالم برای انسان محل انس با خداوند می‌شود که به سوی ما آغوش گشوده است.

متفکر متوجه است در عالمی زندگی می‌کند که خداوند آغوش خود را برای انسان‌ها گشوده است و می‌تواند تلاش کند در آن عالم که خدا برایش گشوده است، به سر برد.

تفکر، تفکر و نظر به حقیقتی است که در افق جان‌ها سوسو می‌زند و ما را به سوی خودش دعوت می‌کند تا نیوشای پرتوهای زندگی‌سازِ آن باشیم. از این جهت می‌توان گفت متفکر با نظر به صحنه‌های عالَم، متوجه‌ی حضور خدا در عالم می‌شود و گوش به ندای خدا می‌سپارد، تا نسبتی بین او و خداوند به صورت حضوری برقرار شود. از تفکر به معنای واقعی خبری نیست وقتی امکان فهم تفکرِ دیگران را برای خود فراهم نکرده باشیم و از قلعه‌ی خودبینی خود خارج نگردیم.

تفکر یعنی در میدانِ دید خود، نظر به حقیقت نماییم و سعی کنیم آن را - یعنی حقیقت را- در قالب مفاهیم اسیر نکنیم، این یعنی مواظب باشیم آنچه در پیش داریم به دانایی تبدیل نشود. در آن صورت درک سایر مومنین از آیات و روایات برای ما جلوه هایی ربّانی خواهد شد که به عنوان محبوب به دنبال آن بودیم و دوست‌داشتن، آن هم دوست‌داشتن مؤمنین، در ما ظهور می‌کند و جامعه‌ی مسئولی که بشریت همیشه به دنبال آن بود به میان می‌آید، تا هرکس بیش از آن‌که نگران خود باشد نگران سایرین باشد. نمونه‌ی کوچک آن را در حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ملاحظه می‌کنید که حتی در زمان خلافت‌شان با آن همه مشغله، نسبت به فقیران خرابه‌نشین بی‌تفاوت نیستند.

وقتی در آیه‌ی مذکور به ما مژده می‌دهد: «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ» ما مطمئن می‌شویم اگر در مسیر اسلامیت، رعایت دستورات بشود، خداوند نمی‌گذارد در مسائل زندگی، اعم از امور فردی و امور اجتماعی در بمانیم؛ آری به شرط رعایت تقوا و ورود در مسائلی که تقوا راه‌های آن را گشوده و یا اجازه می‌دهد، وارد شویم. به همین جهت و با توجه به آنچه مطرح شد، در آیه‌ی بعدی می‌فرماید:

﴿هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ(20)﴾

آنچه گفته شد بصیرت‌هایی است برای مردم و هدایت و رحمت است برای اهل یقین.

این‌که فرمود بی‌دلیل اختلاف نکنیم و همدیگر را در دلِ دین تحمل نماییم و نسبت به آن‌هایی که مثل ما به آنچه در آینده زندگی واقع می‌شود، امید ندارند، اغماض کنیم، همه و همه یک چیز است و آن بصیرت است برای بشریت و موجب درک واقعیت می‌شود. از آن جهت که بصیرت، جمع «بَصَر» یعنی درک واقعیت است. بصیرت، غیر از نگاه‌کردن است، من شما را نگاه می‌کنم و دست‌تان را می‌بینم. ولی بصیرت یعنی این‌که می‌توانید به کمک قرآن از آنچه در عالم واقع است ولی قابل دیدن نیست، آگاه شوید. با بصرِ ظاهر چیزها دیده می‌شود و با بصیرت قواعد عالم مدّ نظر قرار می‌گیرد. علاوه بر این در ادامه‌ی آیه می‌فرماید: «هُدًی»، این قرآن موجب هدایت است و مانع می‌شود تا انسان‌ها گرفتار بحران‌ها و بن‌بست‌ها شوند و به انتخاب‌هایی دست بزنند که جواب روح تشنه‌ی آن‌ها را که به دنبال اصالت‌ها است، ندهد. حق برای انسان روشن می‌شود و به آن دل می‌بندد. وقتی متوجه شد حقیقتی در میان است و فرمود: «رَحْمَةٌ» و علاوه بر هدایت، قرآن عامل رحمت است، و این دو خود به خود موجب می‌شود تا انسان متوجه‌ی حقایق عالم گردد و در وادی یقین قرار گیرد و در نتیجه متوجه‌ی تفاوتِ راه از چاه در این عالم و در امور ریز و حساس زندگی بشود.

هر کس می‌داند دروغ و دزدی بد است و راستی و عدالت خوب است ولی عالَم و انسان ظرائفی دارند که هرکس به راحتی متوجه‌ی آن‌ها نیست، به‌خصوص وقتی می‌خواهد در تمام ابعاد وجودی عالم حاضر شود. لذا همچون حضرت سلمان حیات دینیِ در حدّ زرتشتی‌بودن و بعد مسیحی‌بودن را کافی نمی‌یابد و بالاخره پس از سال‌ها جستجو و تحمل رنجِ سفر، مطلوب خود را می‌یابد، زیرا اهل یقین بود و می‌دانست حقایقی وظرائفی در این عالم نهفته است.

آیه می‌فرماید این قرآن برای اهل یقین هدایت است جهت انتخاب‌های درست در زندگی؛ و رحمت است به آن معنا که انسان حضور همه‌جانبه‌ی خدا را در گشایش امور به راحتی احساس می‌کند و به احوالات و مقاماتی می‌رسد که تصور آن را هم نمی‌کرد. زیرا رحمتِ حضرت حق، هر چیزی را در برگرفته و «وَسِعَتْ كُلَّ شَیْءٍ»(اعراف/۱۵۶) است، حال این انسان با چنین رحمتی مرتبط می‌شود، و عالم برایش گلستان می‌گردد. می‌یابد چگونه رحمت خداوند در همه جا حاضر است و به یک معنا به توحید افعالی می‌رسد. توحید افعالی یعنی خدا خرمشهر را آزاد کرد نه توپ و تانک‌ها. پس قرآن با آنچه در بر دارد، اولاً: «بصائرُ للنّاس» است. ثانیاً: هدایت است به همان معنا که عرض شد. ثالثاً: رحمت است. و تمام این برکات برای کسی است که متوجه باشد این عالَم دارای خبرهایی است و باید تلاش کرد آن خبرها را

یافت و در آغوش چنین عالَمی قرار گرفت. قرآن برای چنین افرادی فایده‌هایی آنچنانی دارد. زیرا اهل یقین می‌دانند در این دنیا:

یا سبو، یا خم میّ، یا قدح باده کنند یک کف خاک در این میکده ضایع نشود

«یوقنون» کسانی‌اندکه یقین دارند تمام مناسبات این عالم روی حساب است، رسیده‌اند به این‌که نظام متقنی بر عالم حاکم است. یوقنون، یعنی کسانی که می‌دانند دنیا در دست خداست و هرگز استکبار جهانی نمی‌تواند دنیا را در دست بگیرد. یوقنون آن نوع نگرانی که خود را در عالم تنها احساس کنند، ندارند. «یوقنون» می‌دانند در دل آیات الهی رازهای فرج نهفته است و به همین جهت در آیات بعدی نحوه‌ی حضور توحیدی خداوند را متذکر می‌شود.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه دوازدهم

نسبت بین بصیرت و گشودگی در رابطه با دیگران

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿ثُمَّ جَعَلْناکَ عَلی شَریعَة مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْها وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذینَ لا یَعْلَمُونَ(18) إِنَّهُمْ لَنْ یُغْنُوا عَنْکَ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً وَ إِنَّ الظَّالِمینَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ وَلِیُّ الْمُتَّقینَ(19) هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًی وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ یُوقِنُونَ(20)﴾

عنایت داشتید بحث در رابطه با روحیه‌ای بود که خداوند با آمدن اسلام به مسلمین متذکر شد. زیرا وقتی حقی را خداوند به انسان‌ها لطف کند، درخشش حق باعث می‌شود تا چشم انسان‌ها نسبت به بقیه وجوهی که ممکن است بهره‌ای هرچند اندک از حق داشته باشند، بسته شود. اینجاست که قرآن متذکر می‌شود مواظب خود باشید اگر گوهر گران قیمتی از طریق ایمان اسلامی به دست آوردید، طوری نباشد که نسبت‌تان را با بقیه‌ای که مثل شما فکر نمی‌کنند، به‌کلّی به هم بزنید. این نکته‌ای است که در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی مبارکه‌ی جاثیه متذکر شد و سپس رسیدیم به آیات ۱۶ و ۱۷ و شاهد تاریخی مهمی که در رابطه با ضعف‌های بنی‌اسرائیل مقابل ما قرار می‌دهد و این‌که برای ایجاد یک نظام اسلامی چگونه باید عمل کنیم تا گرفتار تنگ نظری و یا فرقه گرایی و تخریب همدیگر نشویم.

در احزاب سیاسی همیشه این شعار مطرح است که «هرکس با ما نیست بر ماست» ولی در اسلام و در بستر تشیّع بنا است مسلمانان، به جای آن‌که در محدوده خود متوقف شوند، جهان

بشری را دعوت به حق بکنند. این بود که خداوند در آیه‌ی ۱۴ به پیامبرش فرمود: «قُـل لِّلَّـذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لا يَرْجُون أَيَّامَ اللَّهِ» به آن‌هایی که ایمان آوردند بگو نسبت به کسانی که به تحقق ایّام اللّه امید ندارند، اغماض داشته باشند و به آن‌ها گیر ندهند. عده‌ای آن طور کـه شـما امیدوار به آینده‌ای متعالی از طریق اسلام هستید، نیستند، چه در رابطه بـا دنیـا، چـه در رابطـه بـا آخرت. می‌فرماید نسبت به همین افراد «يَغْفِرُوا» چشم‌پوشـی و اغمـاض کنیـد، زیـرا آن آینـده بسیار نورانی که با تعمق در اسلام می‌توان در دنیا و در آخـرت بـرای خـود فکـر کـرد، چیـزی است مربوط به شما و مأوایی است که شما می‌توانید در مقابل خود بیابیـد، ولـی انتظـار نداشـته باشید بقیه هم در این مورد با شما همراهی کنند، با اینهمه با درک بقیه‌ی ملت‌ها وآحاد انسان‌ها سعی کنید با توحید خود بنای یک نـوع زنـدگی الهـیِ جهـانی، مطـابق اسـلام را از طریـق ایـن آیات، پی‌ریزی کنید.

ملاحظه کردید که جریان بنی اسرائیل را مثال زد که چگونه با تنگ نظری نـسبت بـه خـود نتوانستند متذکر حقیقتی باشند که دین خدا با آن خصوصیات بی‌نظیر، در اختیار آن‌ها قـرار داد و آن‌ها ظاهر دین و آداب آن را گرفتند ولی منوّر به بصیرت نشدند تا با حقیقت مـأنوس شـوند و در نتیجه هرکس آینه‌ی ظهور حقیقت برای دیگری شود. و طبیعی است وقتی از طریـق دیـن خدا به حقیقتی که مقابل انسان گشوده مـی‌شـود، نظـر نـشود، متوجـه‌ی چـشم‌انـداز گـشوده‌ای نمی‌گردند که بر اساس آن چشم‌انـداز، هـر فهمـی از دیـن، بهـره‌ای از حقیقـت خواهـد شـد و می‌توان فهم بقیه‌ی دینداران را نیز چهره‌ی دیگر از دین دانست.

قرآن با آوردن جریان بنی‌اسرائیل می‌خواهد بفرماید ای مسلمانان ایـن خطـر بـرای شـما نیـز هست از آن جهت که موقعیت خوبی برای‌تان پیش آمده و دلایـل روشـنی در اثبـات حقانیـت خود دارید، مشروط بر آن‌که متوجه باشید این دیـن بایـد چـشم شـما را بـاز کنـد و حقیقـت را بنگرید و بدانید:

شاخ گل هرجا کـه مـی‌رویـد گـل اسـت خُم مُـل هرجـا کـه مـی‌جوشـد مُـل اسـت

اگر حقیقت بر عده‌ای رخ نمود، تازه متوجه می‌شوند دیگـران هـم از آن حقیقـت بـی‌بهـره نیستند، حتی می‌توان آثاری از حقیقت را در سایر ملل جستجو کرد. تحقیقات خـوبی چنـد نفـر از جمله جناب آقای رنه‌گنون در مورد سرخپوست‌ها کرده‌اند و فرهنگ حکیمانه‌ای که در بین آن‌ها جاری است، به همان معنایی که پیامبر خداﷺ فرمودند: «اطلبوا العلم و لو بالصّین». وقتی می‌توان فهمید سایر انسان‌ها و ملت‌ها بهره‌هایی از حقیقت دارند که ما بـه نـور اسـلام متوجـه‌ی

حقیقت شده باشیم. نتیجه این می‌شود، حال که حق را یافته‌ایم آن‌هایی را که از حقیقت بی‌بهره نیستند نادیده نمی‌گیریم تا سرنوشت بنی‌اسرائیل سرنوشت ما شود. با توجه به این امر خطاب به رسول خداﷺ می‌فرماید: «ثُمَّ جَعَلْنَاکَ عَلَی شَرِیعَة»(۱۸) پس از بنی‌اسرائیل و شریعتی که برای آن‌ها آوردیم، ما تو را بر شریعتی قرار دادیم «مِّنَ الْأَمْرِ» حاوی هر امری که تو بتوانی راحت آنچه را شایسته است بدانی و به آن عمل کنی. تکلیف هر چیزی را درست تعیین کنید، بدون آن‌که چیزی کم داشته باشید. «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاء الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ» پس همین دین را با همه ابعادی که دارد پیروی کن و از هوسِ آن‌هایی که چیزی نمی‌دانند پیروی نکن.

بعضی‌ها وجهی از دین را می‌گیرند و عملاً حاضر نیستند از هوس‌های خود در مقابل دستورات دین کوتاه بیایند بلکه تلاش می‌کنند تا پیامبر خداﷺ را تحت فشار قرار دهند تا بر بعضی از توصیه‌های دین که آن‌ها نمی‌خواهند، آن حضرت تأکید نکنند. باید خودمان مواظب باشیم طوری نباشد که بحث دینِ حداقلی به میان آید، زیرا در آن صورت در مواجهه با اموری که امروز یا فردا با آن روبه‌رو می‌شویم، کم می‌آوریم. ولی اگر متوجه جایگاه همه ابعاد دین باشیم، طوری با دین خدا برخورد می‌کنیم که با پذیرفتن همه ابعاد آن عملاً به همه آنچه حقیقتاً به آن نیاز داریم و نیازهای اصیل ما به حساب می‌آید، برسیم و متوجه می‌شویم دین خدا آنقدر ظرفیت دارد که در هر زمانی مناسب آن زمان برای ما حاضر شود، در آن حدّ که انسان کاملاً احساس می‌کند قرآن به یک معنا در طول تاریخ حرکت می‌کند و متنی منجمد نیست. آری! قمار همیشه حرام است ولی مصداق قمار همیشه یک شکل نیست و این به جهت آن است که در متن قرآن بصیرتی نهفته است که انسان را از تحجّری که بعضی‌ها به جهت عدم تدبّر در آن گرفتار می‌شوند، مصون می‌دارد.

حکم الهی همیشه با روح انسان ها در جامعه و تاریخ به نحو عجیبی هماهنگ است. و این با تدبّر در قرآن و تأویل آیات توسط عالمان دین به ظهور می‌آید، ما نباید طوری دین را بنگریم که متوجه ظرفیت‌های اصیل آن نشویم وگرنه در ادامه‌ی دینداری کم می‌آوریم و مجبور می‌شویم به چیزی غیر از دین جهت رفع امورِ پیش‌آمده، رجوع کنیم و یا متحجرانه در خود متوقف شویم.

مسلّم بسیاری از مطالب دنیای مدرن، روح سکولار دارند ولی اگر بخواهیم وجه انسانی دین را جهانی کنیم، با روحیه‌ی داعشی‌گری نمی‌توان این کار را کرد، باید سعی کرد دین

خدا را بر اساس ظرفیتی که دارد در این تاریخ به صحنه بیاوریم، نمونه‌اش طرح «مردم سالاری دینی» است که در تاریخِ سیطره دموکراسی به میان آورده‌ایم.

آیه‌ی مذکور به پیامبر خداﷺ فرمود: این شریعت در هر امری که بشر به آن نیاز دارد راهکار دارد، به شرطی که مثل بنی اسرائیل عمل نکنید و مثل غربزده‌ها هم نباشید، یعنی «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» عده‌ای که نمی‌دانند با این دین می‌شود همه‌ی مسائل بشر را حل کرد، تلاش می‌کنند هوس‌های خود را بر دین خدا و بر رسول خداﷺ تحمیل کنند. سعی می‌کنند به جای دین خدا تصمیم بگیرند در حالی که دین خدا منطبق بر جان و فطرت انسان‌ها است و خداوند در این رابطه می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»(روم/۳۰) جهت خود را به سوی دین حنیف و متعال الهی سوق بده که همان فطرت الهی شما است که بر مبنای آن سرشته شده‌اید. گاهی چون می‌خواهیم وکیل‌مدافع دین خدا شویم، برای آن‌که به گمان خودمان آبروی دین را حفظ کنیم، چیزی به آن اضافه و یا از آن کم می‌کنیم. وقتی حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در نوفل لوشاتو تشریف داشتند رفقا صوتی را آوردند که خانمی از امام می‌پرسد لباس من چطور است؟ امام هم می‌فرمایند: خوب است. وقتی رفقا به ایران آمدند، پرسیدیم قضیه چه بود؟ گفتند خانمی با روسری خاکستری و جوراب های خاکستریِ ضخیم و یک مانتو که بلندی آن تا پایین زانو بود، آمد و آن سؤال را از امام کرد و حضرت امام کاملاً سر تا پای او را نگاه کردند و فرمودند اشکال ندارد. حال ممکن است یک نفر مقدس‌بازی در آورد که برآمدگی‌های بدن او پیداست، در حالی‌که مجتهدِ دین با در نظرگرفتن همه‌ی این موارد می‌فرماید اشکال ندارد. شاید همین موارد افراطی را هم بتوان مصداق آن قسمت از آیه دانست که به رسول خود می‌فرماید: «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» تأکید بر این مطلب در آیه نشان می‌دهد باید نکته‌ای در آیه باشد، زیرا معلوم است پیامبر خداﷺ از جاهل تبعیت نمی‌کند، پس ظاهراً نظر به عده‌ای است که به اسم دین افکار خود را بر دین تحمیل می‌کنند، در حالی‌که نمی‌دانند تنها باید هر آنچه دین فرموده است را به میان آورد. در روایت از پیامبر خداﷺ داریم: «إنّ اللّهَ يُحِبُّ أن تُؤتى رُخَصُهُ كما يُحِبُّ أن تُؤتى عَزائمُهُ» خداوند، همچنان که دوست دارد واجباتش عمل شود، دوست دارد رخصت‌هایش نیز به جا آورده شود.[1] «رخصت» یعنی آن چیزهایی که می‌توان انجام نداد و خود را از آن

---

۱ - کنز العمّال: ۵۳۳۴

دستورات مرخص دانست. آری ممکن است شما در موضوعی برداشتی از دین داشته باشید و آن را دستور دین بدانید. رعایت آن برای شما واجب می‌شود ولی چرا اصرار دارید شخص دیگری که در عین مسلمانی، آن برداشت را نکرده است آن را انجام دهد؟ فتوایی که یک مجتهد می‌دهد برای خودش هم واجب است، چون معتقد است آن فتوی، حکم خدا است. این آقا در دین تدبّر و تفقه کرده و به این نتیجه رسیده است ولی اگر مجتهد دیگری به آن نتیجه نرسید، برای او واجب نیست.

به پیامبر خود می‌فرماید: «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاء الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» چون بعضی‌ها می‌خواهند نظر خود را بر دین تحمیل کنند، نباید از آن‌ها تبعیت کرد. پیامبر خداﷺ در روایت فوق می‌خواهند بفرمایند برای دین رخصت‌ها و تکلیف‌هایی هست. همان‌طور که لازم است تکلیف‌ها را رعایت کرد؛ خداوند دوست دارد از رخصت‌هایش هم استفاده کرد. شاید به جهت آن باشد که مستحبات دین جای واجبات را نگیرد و انسان گرفتار مقدس‌بازی شود. چون ما در امر مستحبات رخصت داریم که انجام ندهیم، همان‌طور که آن مستحبات در جای خود فرصت است برای بهبود بندگی. وقتی کار دارید و یا مردم معطل شمایند، رخصت دارید که نماز را طولانی نخوانید. خدا رحمت کند آیت اللّه اراکی را، ما در زمان دانشجویی رفتیم تا پشت سر ایشان در مدرسه فیضیه، با همان روحیه‌ی دانشجویی که عموماً عجول بودیم، نماز بخوانیم با ایشان به رکوع رفتیم، کمی طول کشید، بلند شدیم، دیدیم هیچ‌کس بلند نشد. دوباره به رکوع رفتیم، همچنان به رکوع می‌رفتیم و بلند می‌شدیم و می‌دیدیم هنور هیچ‌کس بلند نمی‌شود، از بس نمازشان را طولانی می‌خواندند. به ایشان اشکال گرفته بودند که حاج آقا شما نماز را زیاد طول می‌دهید. گفته بودند مگر نمی‌گویند باید امام جماعت رعایت اضعف مأمومین را بکند، از من اضعف‌تر که نداریم، چون آن‌قدر مسن بودند که قامتشان تقریباً منحنی شده بود.

خداوند در آیه‌ی بعدی در راستای همان توصیه‌ای که فرمود از هوس آن‌هایی که جاهل‌اند پیروی نکن. می‌فرماید: «إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا» پیروی از آن‌ها به هیچ وجه تو را از خدا بی‌نیاز نمی‌کند. عده‌ای هستند که به ظاهر و از سر دلسوزی توصیه‌هایی می‌کنند با قصد این‌که می‌خواهند کمک کنند، ولی روح پیشنهادات‌شان عبور از دستورات الهی است و باید مواظب بود این افراد به هیچ وجه ما را از خدا بی نیاز نمی‌کنند که پیشنهاد آن‌ها را بگیریم و فکر کنیم در آن مورد نیاز به حکم خدا نداریم به امید آن‌که با این حرف‌ها می‌شود کار را

جلو برد. این‌ها قصد دارند خودشان را مطرح کنند تا درخشش دین خدا را کم کنند. به این افراد اگر خودشان می‌خواهند راه دیگری بروند گیر نمی‌دهیم ولی نه این‌که به دنبال‌شان راه بیفتیم و این نکته‌ی بسیار حساسی است، به‌خصوص که تاکید می‌فرماید: همین دین در هر امری حرف دارد و برای نیازهای منطقی بشر کافی است. چرا بخواهیم چیزی به آن اضافه یا کم کنیم و به عده‌ای امید ببندیم که مدعی دین حداقلی هستند؟ فضا می‌سازند تا القاء کنند ما آن‌ها را به عنوان صاحب نظر در کم و زیادکردن دین قبول داریم. قرآن می‌فرماید: «إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنكَ مِنَ اللَّهِ شَيئًا» به تأکید آیه توجه کنید که می‌فرماید: «شَيئًا» یعنی این‌ها به هیچ وجه شما را از خدا بی‌نیاز نمی‌کنند و شما با پذیرش پیشنهادهای آن‌ها به هیچ وجه از خدا بی‌نیاز نمی‌شوید، چون وقتی مدعی کم و زیادکردن توصیه‌های دین خدا هستند چیزی جز نادانی در آن‌ها نیست. به همین جهت در ادامه می‌فرماید: «وإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْض» آنها در زمره ظالمین هستند و خودشان پشت همدیگر را دارند و همه یک صدا یک حرف می‌زنند که باید نظرات ما را بپذیرید تا موفق شوید و چون همه یک صدا یک حرف را می زنند، اگر متوجه تذکرات آیه‌ی فوق نباشیم امکان آن هست که تحت تاثیرشان قرار بگیریم. شاید خودشان هم دچار این توهّم شده‌اند که چون دین خدا فرمود به این افراد که مثل شما امید به ایّام اللّه ندارند، گیر ندهید، نکند ما را قبول دارند و می‌توانیم در دین خدا نفوذ کنیم و نظرات خود را وارد نمائیم.

در رابطه با این‌که عده‌ای در دلِ دین‌داری ممکن است جاهلانه عمل کنند و بخواهند برای رسول خداﷺ هم تعیین تکلیف کنند جریانی را می‌توان نام برد که رسول خداﷺ با شروع جنگ بدر در ماه رمضان، وقتی از شهر بیرون رفتند روزه‌شان را افطار کردند. بعضی از مسلمانان که بعداً جزء خوارج شدند، به ریاست ذوالخویصره گفتند ما در ماه رمضان روزه‌مان را نمی‌شکنیم. غافل از این‌که همان پیامبری که فرموده بودند روزه بگیرید، می‌فرمایند روزه را بشکنید. این افراد هم یکی از مصداق‌های جاهلان‌اند که آیه‌ی فوق متذکر آن است، ظاهراً این افراد خود را مؤمن می‌دانند و صدها دلیل قرآنی هم می‌آورند که در ماه رمضان باید روزه گرفت و هرکس روزه نگیرد فاسق است، غافل از این‌که وقتی در ماه رمضان باید روزه بگیرید که رسول خداﷺ که طبق قرآن اطاعتش واجب است، دستور به شکستن آن نداده باشد. این روحیه‌ها است که مانع می‌شود دین خدا رسالات جهانی‌اش را ایفا کند. چون چیزی را برای خود تکلیف می‌کنیم که در شرایط خاصی می‌تواند تکلیف نباشد. آن‌جایی که می‌خواهند

چیزهایی را اضافه کنند، مثل روزه‌داری افراد فوق در موقعیتی که نباید روزه بود، این‌ها ظالم‌اند و می‌توانند برای حرف خود بقیه‌ی افراد جاهل را نیز به پشتیبانی خود درآورند. در آخر در مقابل آن جریان فرمود: «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ» خداوند پشتیبان متقین است. در مقابل آن که فرمود افراد جاهل خودشان پشتیبان همدیگر هستند. لذا جای کوتاه‌آمدن و ترس نیست، حتی اگر بعضی‌ها بگویند شما لیبرال شده‌اید. خداوند می‌فرماید جای ترس نیست باید در امر دین همه‌ی ابعاد در نظر گرفته شود تا نه گرفتار غربزده‌ها شویم و نه گرفتار متحجرین. در رابطه با این‌که گفته بودم نباید در نفی جریان اصلاح‌طلبان تندروی کرد و آن‌ها هم در انقلاب جایی دارند، هرچند نگاه ما نسبت به ادامه‌ی انقلاب با آن‌ها متفاوت است، گفته بودند: «شیخ از دست رفت»، بسیار خوب خود بنده از دست رفتم. بفرمایید کجا رفتم؟

خداوند به پیامبر خود می‌فرماید: آنجایی که ظالمین دست به دست هم می‌دهند تا نظرات خود را به دین تحمیل کنند، جای نگرانی نیست زیرا در مسیری که هستی خداوند مددکار متقین است و مصداق کامل اهل تقوا، رسول خداﷺ می‌باشند. نمونه‌ی کسانی که سعی می‌کردند افراد را تحت تأثیر خود قرار دهند و مردم را از مسیر اصلی منصرف کنند، برخوردی بود که با حضرت امام کردند. ابتدا عده‌ای به امام می‌گفتند آقا روح اللّه صوفی. این مربوط به قبل از سال ۴۱ بود و بعد هم جوّ ساختند حضرت امام چندان در فقه و فقاهت تبحر ندارند. امام هم مسئله نداشتند که پشت سرشان چه می‌گویند، ولی بعد که احساس کردند باید به میدان بیایند و فقاهت را به دست بگیرند با جدیت تمام آمدند و بحمداللّه نتیجه این شد که ملاحظه می‌کنید و نگذاشتند زحمات آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری وآیت الله بروجردی در تأسیس حوزه قم به عنوان اُمّ القرای جهان تشیع، از بین برود.

﴿هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ (20)﴾

بعد از آن‌که جایگاه شریعت محمدیﷺ را مشخص نمود، به لحاظ آن‌که توان جوابگویی امورات بشریت را دارد و پیروی از آن کمک خدا را به همراه می‌آورد، می‌فرماید: این قرآن بصیرتی است برای مردم و هدایت و رحمت است برای اهل یقین.

بصیرتی که برای مردم دارد همان است که می‌فهمیم با بهره‌مندی از اسلام و قرآن چه جایگاه تاریخی می‌توان به دست آورد، همان جایگاهی که بنی‌اسرائیل از آن غفلت کردند و رسالت تاریخی خود را در نیافتند.

قرآن و شریعت الهی با نظر به تاریخ گذشتگان، بصیرتی را بـه مـسلمانان عطـا مـی‌کنـد کـه می‌فهمند در چه زمانی هستند و از شناخت زمانه خود غفلت نمی‌کنند و در همین فضا در ادامـه فرمود: آن قرآن عامل هدایت و رحمت برای اهل یقین است. زیرا اهل بقین می‌داننـد آینـده‌ای که برای بشریت از طریق اسلام و قرآن شکل می‌گیرد، آینده‌ای است بس متعالی و لذا نظـر بـه هدایت الهی دارند و راه را مطابق آن طی می‌کند و در بستر رحمت واسعه حـضرت پروردگـار قرار می‌گیرند.

هدایت الهی موجب می‌شود تا افقی در مقابل انسان گشوده شود و متوجه جهانی گردد کـه زمین و آسمان در آن جمع شده‌اند، و کمیّت و کیفیت در کنار هم قرار می‌گیرنـد. و انـسان بـر هر چه نظر کند متوجه نور الهی که همان رحمت گسترده حضرت ربّ العالمین است، می‌شود. مشروط بر آن‌که در مسیر یافتن حقیقت، خود را از حجاب اعتباریات عبور داده باشد، یعنـی بـا حقایق عالم مرتبط باشد که آن مقام اهل یقین است.

جناب عبدالرزاق کاشانی در تبیین «بَصَائِرُ لِلنَّاس» می‌فرمایند: آن «بیّنـاتٌ للقلـوب» اسـت که «طالعوا بهجةُ الصفات» طلوع می‌کند از آن زیبایی‌های صفات الهی در هر مظهری از مظاهر عالمِ وجود. یعنی با نور قرآن قلب انسان حقیقت هر چیزی را می‌بیند و عنایت دارید دیدن یک چیز غیر از بینش و بصیرت یافتن از یک چیز است، در حالی‌که متأسفانه ما زیاد مـی‌بینـیم ولـی کم‌تر بینش داریم. آنچه اصیل است بینش‌یافتن است با نظر به تجلیات دَم بـه دَم و نـو شـونده و در این فضا است که انسان بر نگاه و فهم خود پافشاری نمی‌کند. هرکس مـی‌توانـد بـا چـشمان خود صحنه‌ای را که در بیابان‌های طبس در رابطه با هواپیماها و هلیکوپترهای آمریکـایی پـیش آمد ببیند، ولی همه با دیدن آن صحنه بینش پیدا نمی‌کنند، زیـرا بـا حقیقتـی کـه در آن صـحنه حاضر است رابطه ندارند.

حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» فرمودند: شن‌ها مأمور خدا بودنـد. مثـال آن سـاده اسـت و شما در این انقلاب إلی ماشاءاللّه چنین صـحنه‌هـایی داریـد کـه مـی‌شـود در آن‌هـا بـا حقیقـت روبه‌رو شد، اگر اهل یقین باشید. و قرآن با نظر بـه همـین نـوع از حـضورِ حقیقـت مـی‌فرمایـد: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ»(حشر/۲) ای صاحبان بصیرت - همان بصیرتی که قرآن به انسان‌هـا اعطـا می‌کند- عبرت بگیرید. جریانی که خداوند در آیه‌ی مـذکور، یعنـی آیـه‌ی دوم سـوره‌ی حـشر مقابل ما می‌گذارد و سپس این آیه را ذکر مـی‌کنـد کـه ای صـاحبان بـصیرت عبـرت بگیریـد، جریان فتح قلعه‌ی یهودیـان در مدینـه توسـط مـسلمانان اسـت بـه جهـت خیـانتی کـه آن‌هـا در

همراهی با دشمنان اسلام به مسلمانان کردند؛ با این‌که آن‌ها طوری آن قلعه را ساخته بودند که نیاز به بیرون از قلعه نداشتند و مدت‌ها می‌توانستند در همان‌جا زندگی کنند و امکان نداشت کسی در آن نفوذ کند. به تعبیر قرآن «مَا ظَنَنتُمْ أَن يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِّنَ اللَّهِ»(حشر/۲) گمان نمی‌کردید که از آن قلعه خارج شوند. گمان‌شان آن بود که دژهای آن مقابل اراده‌ی الهی است. «فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُم بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ»(حشر/۲) پس خداوند از آن‌جایی که حساب نکرده بودند به سراغ آن‌ها رفت و در دل آن‌ها ترس و هراس انداخت که خودشان به دست خودشان و به دست مؤمنین، آن قلعه را خراب کردند. پس ای صاحبان بصیرت از این واقعه عبرت بگیرید.

بعد از آن‌که پیامبر خداﷺ خبردار شدند یهود بنی نضیر عهد خود را شکسته و به مسلمانان خیانت کرده‌اند، دستور داده شد قلعه‌ی آن‌ها را محاصره کنند و از یک طرف عده‌ای از مسلمانان برای دل‌کندن آن‌ها از مدینه شروع کردند نخل‌های آن‌ها را که بیرون قلعه بود، قطع کنند. بعضی از مسلمانان گفتند چرا آن نخل‌ها را قطع کنیم، آن‌ها رفتنی هستند و نخل‌ها برای خودمان می‌ماند. بالاخره عده‌ای شروع کردند به بریدن نخل‌ها و عده‌ای سعی در حفظ آنها داشتند. و یهودی‌ها از بالای قلعه ناظر صحنه بودند که نخل‌ها در حال قطع‌شدن است، همین امر موجب شد تا حاضر شوند مدینه را ترک کنند. قرآن در این رابطه می‌فرماید: «مَا قَطَعْتُم مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ»(حشر/۵) آن‌هایی که نخل‌ها را بریدند. باید می‌بریدند و آن‌هایی هم که نبریدند، کار درستی کردند و هر دو به اذن خدا بود برای خواری فاسقانِ عهدشکن. در دل این صحنه اگر کسی صاحب بصیرت باشد برایش عبرتی است در توجه به تفاوت نگاهی که مسلمانان داشتند، با آن‌که با یکدیگر در بریدن و یا نبریدن نخل‌ها اختلاف داشتند ولی هدفشان یکی بود و هردو به هدفشان رسیدند. این همان «اخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ»[۲] است. خود ما هم در دل انقلاب و دفاع مقدس این را تجربه می‌کردیم که تفاوت روش‌ها در راستای هدفی مقدس در جای خود کارساز بود. خدا رحمت کند مرحوم شهید چمران را و تفاوت روشن او با روش رهبر معظم انقلاب در آن زمان که بنی‌صدر جانشین فرمانده‌ی کلّ قوا بود. حضرت آقا در کتاب «خون دلی که لعل شد» قضیه‌ای را نقل

---

۲ - الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج۲، ص ۳۵۵.

می‌کنند. از آن جهت که بنی‌صدر آدم لجباز و یک‌دنده‌ای بود، در یک مورد باید موضوعی را به عنوان این‌که ایشان جانشین فرمانده‌ی کلّ قوا بود، با او در میان می‌گذاشتند، مرحوم شهید چمران به آقا می‌گویند خودتان به او بگویید، آقا می‌فرمایند من از دست این مرد ناراحت هستم و ممکن است تند شوم، شما - یعنی مرحوم شهید چمران- بگویید. در حالی‌که هر دو روحیه لازم است؛ هم شدت مقام معظم رهبری و هم لیّن‌بودن شهید چمران. هم قاطعیت نیاز است و هم لیّن‌بودن. خود مقام معظم رهبری در آن کتاب می‌فرمایند من از کارهای بنی‌صدر حرص می‌خوردم و ممکن بود تند شوم که در آن موقعیت صلاح نبود. به هر حال بصیرت این است که ما در صحنه‌ها چیزی ماورای آنچه در ظاهر به چشم می‌آید را ببینیم، در حالی که ما زیاد می‌بینیم ولی کم‌تر بینش داریم.

به نظر بنده اگر بعضی از افرادی که تعلق به انقلاب دارند با بینش و بصیرتِ لازم متوجه حضور تاریخی این حرکت توحیدی می‌شدند با روبرو شدن با اندک ضعفی که پیش می‌آمد، مأیوس نمی‌گشتند. می‌بینند بازار که وضعش خراب است، ادارات از بازار بدتر و مدارس از همه بدتر، پس وای انقلاب رفت و آینده‌ای در کار نیست و اصلاً امام خمینی متوجه نبودند که چه کار می‌کنند. ولی اگر این افراد در عین دلسوزی، بصیرت لازم را هم داشتند، در دل همه‌ی این مشکلات متوجه‌ی چیز دیگری می‌شدند و می‌دیدند بین آن‌هایی که نخل‌ها را می‌بریدند و آن‌هایی که حفظ می‌کردند، اراده‌ی واحد و گسترده‌ای در صحنه است که همان اراده‌ی خدا است. خداوند به قلب عده‌ای الهام می‌کند که نخل‌ها را ببرید و به عده‌ای الهام می‌کند آن‌ها را نگهدارند و هر دو «فَبِإِذْنِ اللَّهِ» بود و در آن دو حرکت یک هدف دنبال می‌شد و آن تحقیرکردن پیمان‌شکنان بود. تا احساس کنند دیگر انگیزه‌ای برای ماندن در مدینه برایشان نیست تا بمانند.

اگر با نگاه اهل یقین به این صحنه‌ها که مکرر در انقلاب پیش آمده نگاه کنیم، با نور صفات و اسماء الهی روبه‌رو می‌شویم که در هر زمان و در هر صحنه به صورتی خود را می‌نمایاند تا ما با همه اسماء حسنای او آشنا شویم. اگر سعی کنیم در ارتباط با این صحنه‌ها که خدا خود را در آن‌ها ظاهر می‌کند، با بصیرت و بینش روبه‌رو شویم، همیشه حقیقت برای ما و در میدان دیدمان به ظهور می‌آید و این غیر از آن است که به موضوعی دانا شویم، بلکه برعکس، خود را در عالمی می‌یابیم که فقیر إلی اللّه هستیم و دائم باید با تعلق به حضرت حق، خود را زنده نگه داریم و به جای آن‌که بخواهیم به مفاهیم علمیِ خود اکتفا کنیم، به بودنِ

خود که عین اتصال به حق است نظر می‌اندازیم و این‌که در پیش خود هیچِ هیچِ هیچ هستیم. به حکم «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فی شَأْنٍ»(الرحمن/۲۹) هر روز هزاران نور در مظاهر مختلف جلوه می‌کند و ما با داده‌ها و معلومات قبلی نمی‌توانیم در امروز زندگی کنیم بلکه دائماً باید با رجوعی جدید به حضرت حق با جلوه‌ای جدید از او روبه‌رو شویم.

عرض شد در زمان ما بی‌حجاب‌های شهر کسانی بودند که اکثراً تحت تأثیر برنامه‌های نظام شاهنشاهی قرار داشتند و عملاً از عوامل آن نظام بودند و حضور آن‌ها به آن صورت عملاً برنامه‌ای بود برای مقابله با اسلام و از این جهت به یک معنا دشمن اسلام بودند، ولی در حال حاضر بسیاری از بی حجاب‌ها فکر آن را هم نمی‌کنند که با بی حجابی خود می‌خواهند مقابل اسلام باشد و نظام شاهنشاهی را تقویت کنند و بصیرت یعنی ما متوجه‌ی این امر باشیم و در گذشته متوقف نشویم. مثل آن‌که در زمان شروع سلسله‌ی صفویه در همین اصفهان اکثر مردم سنی مذهب بودند و مشکل این بود که اهل سنت در آن زمان سعی بر تقویت دولت عثمانی داشتند که روحیه‌ی ضد تشیّع داشت. در آن فضا شیعیان آمدند تا در مقابل آن جوّ نفَسی بکشند و در مقابل فشاری که بر روی‌شان از طرف اهل تسنن آمده بود، شعارهایی در نفی خلفا می‌دادند، در حالی‌که امروزه و در این تاریخ ابداً چنین فضایی نیست و اهل سنت در کنار شیعیان، خود را یاور انقلاب و رهبری می‌دانند. یکی از مفتی‌های اهل سنت گفته بود آقای خامنه‌ای خود امام زمان است. شخصی این حرف را زده بود که چند مدرک اجتهاد از کشورهای مختلف سنی‌نشین دارد. حال اگر در این تاریخ همان برخورد با خلفا بشود که در آن زمان می‌شد، نشان می‌دهد نمی‌فهمیم زمانه چه زمانه‌ای است و نسبت به افقی که در مقابل جهان اسلام گشوده شده است، بی‌بصیرت هستیم و از قرآن که آمده تا ما را بصیر کند بهره‌ی لازم را نبرده‌ایم و در تحجر خود متوقف هستیم، به جای بینش‌یافتن در افقی اصیل و همیشه نو شونده. بنده بر روی «نو شونده» تأکید دارم، زیرا باید متوجه باشیم اگر ما در مسیر اصلیِ دین قرار گیریم، حقیقت روز به روز به جلوه‌های مختلف سراغ‌مان می‌آید و به بصیرتی نایل می‌شویم که به کمک آن بر نگاه و فهم خود پافشاری نمی‌کنیم، بلکه برعکس، بقیه‌ی مؤمنین و نظرهای آن‌ها را نیز آینه‌ی نمایش حق می‌یابیم.

شما در حال حاضر ممکن است برداشت خوبی از دین و موقعیت اسلام داشته باشید ولی اگر باب گفتگو با بقیه‌ی متفکران را گشوده نگهداریم، متوجه می‌شوید که خداوند از طریق آن‌ها تابلوهای دیگری از حقیقت هم در مقابل شما می‌گشاید و این در صورتی است که بر

برداشتِ خوب خودمان پافشاری نکنیم. همه‌ی حرف این‌جاست که ما باید نسبت به سایر فکرها خود را گشوده نگاه داریم و این غیر از لیبرالیته است که متوجه هیچ حقیقتی نمی باشد. حرف آن‌ها این است که هرچه را انسان بگوید خوب است، همان چیز خوب است و هرچه را انسان بگوید بد است، همان چیز بد است و هر چیزی که انسان بگوید هست، همان چیز وجود دارد و هر چیزی که انسان بگوید نیست، آن چیز نیست؛ در این‌جا انسان با میل و هوسش در صحنه است و نه با توجه به خداوند و بصیرتی که قرآن در اختیار انسان‌ها می‌گذارد، در عین سعه‌ی صدری که باید داشته باشیم، به همان صورتی که رسول خداﷺ داشتند و خداوند در وصف آن حضرت و خطاب به ایشان می‌فرماید: «فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِك»(آل‌عمران/۱۵۹) اگر نسبت به بعضی از مسلمانان در جنگ احد آنچه شایسته بود انجام نمی‌دادی و برخورد تندی داشتی، همه از اطراف تو پراکنده می‌شدند. در جنگ احد ما شکست خوردیم و عده‌ای فرار کردند ولی پیامبر خداﷺ حلم پیشه کردند و همین موجب شد تا آن‌ها احساس نکنند از گردونه مسلمانی خارج شده‌اند.

عرض بنده در رابطه با بصیرت این است که متوجه باشیم در دل دانایی‌های خود باید به دنبال چیزی بود که آن حقیقتی است که دانایی‌های ما به آن اشاره دارد و نباید محدود به مفهوم دانایی‌های خود باشیم و در آن مفاهیم متوقف شویم وگرنه گرفتار نوعی تحجر خواهیم شد. اگر نسبت به بصیرتی که باید به دست آوریم حساس شدیم قرآن هر روز چشم‌مان را به این نکته می‌گشاید، بسیاری از افرادی که امروز بد حجابند به جهت عادتی است که در آن قرار دارند، بدون آن‌که قصد نفی اسلام را داشته باشند. البته کار خوبی نمی‌کنند ولی باید بنا به فرمایش امیرالمؤمنینؑ کار بد او را بد بدانیم، نه آن‌که آن فرد را بد بدانیم. یعنی شخصیت طرف را مساوی کار غلط‌اش ندانیم. مثل خود ما که می‌خواهیم کاری را که کار درستی می‌دانیم انجام دهیم ولی عادت گذشته مانع است. بنده‌ی خدا در انجام بعضی از کارهای ناشایست، می‌گفت دست خودم نیست، واقعاً دست خودش نیست به این اعتبار که هنوز آن اراده‌ی غالب را ندارد که بتواند عقایدش را حاکم بر زندگی‌اش کند.

اگر آیه‌ی ۲۰ را به آیات قبلی ربط دهیم حرف‌های دقیقی برای ما دارد. در آخر آیه قبل فرمود: «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ» و در این آیه می‌فرماید: «هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ» این قرآن موجب بصیرت است و اگر آن بصیرت سراغ شما بیاید راه‌هایی جهت ورود

به جهانی کیفی در مقابل شما به ظهور می‌آید و به یقینی می‌رسید که در اثر آن یقین، هدایت و رحمت الهی شما را در بر می‌گیرد، به جای آن‌که به چه کنم، چه کنم بیافتیم.

بنده می‌پذیرم جوانان ما نسبت به آینده‌ی خود مسئله دارند زیرا هنوز آن جهان کیفی در مقابل‌شان گشوده نشده است و گشوده‌شدن آن جهان هم تنها با صبر بر آن چیزی که خداوند به ملت ما وعده داده است محقق می‌شود و بحمداللّه انقلاب اسلامی ظرفیت چنین آینده‌ای را برای ما فراهم کرده که موجب هدایت و رحمت می‌شود، به آن معنایی که شرایط آینده ماورای تصور بعضی که در ظواهر متوقف‌اند، طوری است که از جوانب مختلف، برکات سر می‌رسند. حتماً در آینده تعجب می‌کنید از این‌که کسانی می‌آید کنار شما و در راستای تقویت انقلاب سخن می‌گویند که تصور آن هم را نمی‌کردید که چگونه اسلام و انقلاب برخلاف تلاش دشمن تا این‌جاها نفوذ می‌کند و عزیز می‌شود. چیزی که در شهادت حاج قاسم سلیمانی همه با چشم خود دیدیم.

رحمت خداوند سراغ کسانی می‌آید که متوجه‌ی حقیقت جاری در عالم هستند. یعنی اهل یقین. بنده معتقدم یکی از امیدهایی که رهبر معظم انقلاب«حفظه‌اللّه» در مقاومت و صبر مردم انتظار آن را برای مردم دارند، به فعلیت‌آمدن همین یقین است و این‌که مردم مصداق یوقنون می‌شوند، یوقنونی که قرآن این‌طور متذکر آن‌ها می‌شود که «هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ» این قرآن سه نوع برکت به همراه آورده. «بصیرت» برای عموم مردم و «هدایت» و «رحمت» برای اهل یقین.

امیدوارم تا حدّی تدبّر بر روی آیه‌ی مذکور فراهم شده باشد، إن‌شاءاللّه.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه سیزدهم

بصیرت قرآنی و نظر به حقیقت در همه‌ی دوران‌ها

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ (20) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاء مَّحْيَاهُم وَمَمَاتُهُمْ سَاء مَا يَحْكُمُونَ(21) وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ(22)﴾

عنایت داشتید که بعد از سلسله آیاتی که متذکر حضور حضرت ربّ العالمین در عالم شد و این‌که دین آمده است تا حقیقتی را جلوی بشریت بگشاید ولی در طول تاریخ به جهت ضعف‌هایی که بین امت‌ها پیدا شد نتوانستند آن‌طور که باید از دین بهره‌مند بشوند؛ می‌فرماید: ای پیامبر! «ثُمَّ جَعَلْنَاکَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَ لا تَتَّبِعْ أَهْوَاء الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ»(18) سپس تو را در شریعتی که همه‌ی حقایق در آن است قرار دادیم و در راستای قرارگرفتن در آن شریعت، از آن‌هایی که معرفت حقیقی ندارند پیروی نکن. «إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنکَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ»(19) آن‌ها هیچ چیزی ندارند که در برابر دین خدا برای تو ارزشی داشته باشد و پس از آن در یک جمع‌بندی فرمود:

﴿هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ (20)﴾

این است آن عامل بصیرت برای مردم که در عین حال عامل هدایت و رحمت است برای اهل یقین.

اگر کمی دقت بفرمایید علت آن‌که چرا ملت‌های قبلی نتوانستند از دین خدا با آن همه کمالاتی که عموماً در ادیان الهی هست، استفاده کنند را در این قرار می‌دهد که بصیرت لازم در آن‌ها نبود. خوب است بر روی واژه‌ی «بَصَائِر» کمی تأمل شود. درست است که قرآن آمده است تا به یک معنا متذکر فرهنگ و حکمت باشد ولی نتیجه‌ی همه‌ی آن‌ها باید «بصیرت» گردد. بصیرت، نوعی «دیدن» است و آن صرف دانایی نیست، «یافتن» است.

می‌فرماید این‌همه که گفتیم و عبرت‌هایی که با عدم همراهی امت‌ها نصیب شما شد، همه برای آن بود که به بصیرت برسد. «هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاس» این قرآن آن بصیرتی است که مردم به آن نیاز دارند و از این طریق می‌توانند به آن دست یابند. این نشان می‌دهد بصیرت مسئله‌ای بوده است که خداوند در توصیف قرآن، موضوع بصیرت را به میان می آورد. عنایت داشتید که در آیه‌ی ۱۷ در رابطه با بنی‌اسرائیل فرمود: «وَآتَيْنَاهُم بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ» در هر امری بیّناتی به آن‌ها داده شد تا بدانند مسیر حق کدام است و مسیر باطل چگونه است ولی «مِن بَعْدِ مَا جَاءهُمْ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» بعد از آن دانایی‌هایی که به آن‌ها رسید، در بین خود به دشمنی و ستیز برخاستند و حال قرآن آمده تا بصیرتی را به شما عطا کند که گرفتار آن نوع انحراف‌ها نشوید. در آیه‌ی ۱۷ فرمود: «وَآتَيْنَاهُم بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ» مسیر حق را برایشان روشن کردیم ولی متوجه‌ی خطر حسادت‌ها و دشمنی‌ها که در بین خود به آن‌ها دامن می‌زدند، نشدند و حال قرآن آمده تا این بصیرت را به ما بدهد تا مواظب آن خطرات باشیم.

بنی‌اسرائیل بعد از این‌که آن دانایی‌ها را داشتند، «بَغْيًا بَيْنَهُمْ» بالأخره به نوعی نسبت به دستورات خدا سرکشی کردند و زیر بار توصیه‌های الهی نرفتند، زیرا تکلیف خود را با روحیه‌ای که غیر را به حساب نمی‌آورد، روشن نکردند که چه اندازه این روحیه کار را عقب می‌اندازد.

قرآن می فرماید ما از گذشته چیزهایی را مقابل شما قرار می‌دهیم تا نسبت به آینده‌ی خود بصیر باشید. آری! هر دینی به مردم کمک می کند تا نسبت به امور خود بصیر باشند، ولی یک وقت است که شرایط طوری است که می‌توانیم از گذشته عبرت بگیریم، در آن حالت یک نوع روشن‌بینیِ بیشتری نصیب انسان می شود تا از مشکلی که گذشتگان داشتند فاصله بگیرد.

عنایت داشتید در آیه‌ی ۱۴ فرمود به آن‌هایی که مثل شما فکر نمی‌کنند گیر ندهید و عمل صالح را در آن رابطه در مقابل ما قرار داد و سپس جریان بنی‌اسرائیل را متذکر شد که چگونه نتوانستند از دین خدا بهره‌ی لازم را ببرند، زیرا از حسادت و دشمنی در بین خود عبور نکرده

بودند. حال متذکر می‌شود این قرآن برای شما آمده است تا چشم جان‌تان را باز کند تا بتوانید حق را در هر منظری بنگرید. به گفته‌ی جناب مولوی:

دیده آن باشد که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس

اگر ما به دانایی های خود نگاه کنیم، هرکس آن دانایی ها را نداشته باشد جاهل می‌دانیم، ولی اگر به حقیقت نظر داشتیم، حقیقت چیزی نیست که ملک کسی بشود، حقیقت افق گشوده‌ای است از انوار اسماء الهی، و هرکس به اندازه‌ای که بتواند به آن نظر کند از آن بهره‌مند می‌شود و در عین حال می‌یابد که چیزی در دست ندارد. اینجاست که نمی‌توانیم بقیه را به راحتی نفی کنیم و خود را به مقصد رسیده بپنداریم.

باز به این نکته عنایت کنید که اگر دانائی به میان آید به راحتی بقیه را نفی می‌کنیم و بر دانایی‌های خود مغرور می‌گردیم. ولی اگر بصیرت به میان آمد هرکس به اندازه‌ای که به حق نزدیک است مورد احترام است، آن هم به حکم «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»(حجرات/۱۳) اینجا، جای آن روایت مشهور روشن می‌شود که خداوند به حضرت موسی علیه‌السلام فرمود:

«بار دیگر که برای مناجات آمدی، بدترین مخلوق مرا به همراه بیاور. موسی علیه‌السلام هنگام بازگشت در فکر فرو رفت که چه کسی را ببرد؟ به هرکس که می‌اندیشید با خود می‌گفت: شاید خدا او را دوست داشته باشد. سرانجام موسی علیه‌السلام سگی را یافت که تمام بدنش را کِرم گرفته و لاشه‌ی گندیده‌اش رها شده بود و بوی عفونتش رهگذران را آزار می‌داد. با خود گفت: شاید این منفورترین موجود نزد خدا باشد؛ اما این مطلب به ذهنش خطور کرد که شاید خدا همین موجود را نیز دوست داشته باشد. هنگامی‌که به میقات رفت، ندا رسید: ای موسی! چیزی به همراه نیاوردی؟! موسی علیه‌السلام پاسخ داد: به هرچه نگریستم، آن را شایسته‌ی دوست‌داشتن تو دیدم. ندا رسید: ای موسی! اگر آن سگ را به همراه آورده بودی، از چشم ما می‌افتادی! و یا در جایی دیگر آمده است: ای موسی! به عزت و جلالم قسم، اگر آن سگ را می‌آوردی نامت را از دیوان انبیاء محو می‌کردم.»

جناب مولانا می‌فرماید:

هیچ کافر را به خواری منگرید که مسلمان مردنش باشد امید
چه خبر داری زختم کار او تا نگردانی از او یک‌باره رو

زیرا حضرت موسی‌علیه‌السلام متوجه بودند آدم‌ها غیر از اعمال‌شان‌اند. یکی از رفقا سؤال کرده بودند مگر آدم‌های بد نداریم، حتماً داریم. بحث ما در رابطه با افرادی است که اطراف ما هستند و علناً هم با شما دشمنی ندارند، هر چند مثل شما فکر نمی‌کنند. ما باید فکر کنیم چه نسبتی باید با این افراد برقرار کرد و این غیر از آن است که آنها خودشان چه نسبتی با خدا باید برقرار می‌کنند. ما به راحتی آن‌هایی را که مثل ما فکر نمی‌کنند کافر و ملحد ندانیم، اما او خودش باید با دین خدا و سیره‌ی رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت خود را به نحو خداپسند شکل دهد. حضرت موسی‌علیه‌السلام مأمور بودند تا افراد را در نسبت با خودشان و ظاهری که می‌شناسند ارزیابی کنند، بدین لحاظ متوجه شدند هرکدام بهره‌ای از انسانیت دارند که نمی‌توان آن‌ها را به راحتی بدترین انسان تلقی کرد. این‌جا بود که بعد از فرصتی که خدا به آن حضرت داد عرض کردند خدایا من نتوانستم کسی را پیدا کنم که مطمئن باشم بدترین مخلوق است، حتی یک سگ را.

امام صادق‌علیه‌السلام فرمودند: خداوند به حضرت موسی بن عمران‌علیه‌السلام وحی کرد: «يَا مُوسَى إِنِّي قَلَّبْتُ عِبَادِي ظَهْراً لِبَطْنٍ - فَلَمْ أَجِدْ فِيهِمْ أَحَداً أَذَلَّ لِي نَفْساً مِنْكَ - يَا مُوسَى إِنَّكَ إِذَا صَلَّيْتَ وَضَعْتَ خَدَّكَ عَلَى التُّرَابِ»[1] ای موسی من همه بندگانم را زیر و رو کردم و میان آن‌ها کسی را نیافتم که از تو در مقابل من متواضع‌تر باشد، ای موسی! تو هرگاه، نماز می‌گزاری، گونه‌ی خود را روی خاک می‌نهی و چهره‌ات را روی زمین می‌گذاری. به این ترتیب، در می‌یابیم هرکس نسبت به حق متواضع‌تر باشد و برای خود جایگاهی قائل نباشد، ارزشمندتر است.

این‌که انسان به راحتی نمی‌تواند تشخیص دهد کدام مخلوقِ خدا بدترین است، غیر از آن است که باید آن اعمالی که بد است را بد بدانیم. ولی این‌که بصیرتی پیدا کنیم تا انسان‌ها را در نسبت با حق ارزیابی کنیم، متوجه می‌شویم عموماً وجوهی دارند که نباید آن وجوهِ مثبت را نادیده گرفت. حتی در خبر دارید که در احوالات امام حسن‌علیه‌السلام آمده روزی مردی از شام که تحت تأثیر تبلیغات بنی‌امیه قرار گرفته بود، در کوچه‌های مدینه به حضرت رسید و بدون تأمل، شروع به دشنام‌دادن و ناسزاگفتن به حضرت کرد. حضرت سکوت کرده، تا خوب عقده‌هایش خالی شد، سپس فرمودند: «من فکر می‌کنم تو در این شهر غریب باشی و امر بر تو مشتبه شده؛ اگر منزل نداری، منزل ما متعلق به تو است، اگر بدهکاری من قبول می‌کنم که بدهی تو را

---

۱ - الکافی ج ۲ ص ۱۲۳.

بدهم، اگر گرسنه‌ای تو را سیر می کنم». حضرت چنان با او برخورد کردند که اصلاً در فکرش خطور نمی‌کرد. او چنان مجذوب شد که گفت: یابن رسول الله اگر قبل از این ملاقات به من می‌گفتند، بدترین افراد زیر این آسمان کیست؟ تو را و پدرت را معرفی می‌کردم؛ ولی الآن به عنوان نیک‌ترین افراد معرفی‌ات می‌کنم. او چنان شیفته‌ی اخلاق آن حضرت شد که تا در مدینه بود، در منزل حضرت و سر سفره‌ی آن حضرت بود.

امام حسن علیه‌السلام می‌دانند که این فرد با بدی‌ها بد است ولی مصداق آن را درست نمی‌شناسد و با آن برخورد خوبی که با او کردند متوجه شد عجب اشتباهی کرده است. اکثر آنهایی که اشکال می‌گیرد و امور قدسی را زیر سؤال می‌برند، وقتی با صحبت‌های آن‌ها روبه‌رو شویم می‌بینیم که با بدی‌ها بدند و در مصداق اشتباه می‌کنند. مستکبران، مردم عادی را تحریک می‌کردند تا در مقابل پیامبران خدا بایستند و دل‌سوزترین انسان‌ها نسبت به مردم را به عنوان دشمن مردم معرفی می‌کردند و پیامبران خدا با حوصله و حلم، آزار آن مردم را تحمل می‌کردند، چون می‌دانستند آن‌ها فریب خورده‌اند. امروز رسانه‌های بیگانه همین نقش را به عهده دارند و از حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و رهبر انقلاب که به نور الهی منوّرند و دل‌سوزترین انسان‌ها نسبت به مردم‌اند، در اذهان عمومی از آن‌ها انسان‌هایی دیکتاتور و بی‌توجه به حق مردم ساخته اند که تنها به فکر خودشانند. اینجاست که قرآن از ما بصیرتی را انتظار دارد که متوجه باشیم این مردم اغفال شده‌اند ولی مغرض نیستند، پس با حوصله و حلم، اشتباه آن‌ها را برطرف کنید. اسلام آمده است تا همین مردم را بسازد و با بصیرتی که ایجاد می‌کند میدان را از دست دشمنان انسانیت بگیرد. وقتی انسان‌ها متوجه حقیقت بشوند بصیرت‌شان شکل می‌گیرد و متوجه‌ی حجاب‌هایی که مانع درخشش حقیقت‌اند می‌شوند. تأکید بنده با توجه به این امر بود که عرض شد اگر ما بتوانیم به جای این‌که آگاهی‌های خود را اصل قرار دهیم، نظر به حقیقت داشته باشیم، می‌فهمیم چکار باید بکنیم و متوجه راهی که باید به نور شریعت الهی طی کنیم می‌شویم.

بعضی از افراد که به ظاهر گمان می‌کنیم نمی‌توانیم با آن‌ها کنار بیاییم، با توجه به حقیقتی که خداوند در مقابل ما می‌گشاید، می‌یابیم که قابل تحمل‌اند. مهم آن‌جا است که هرکدام سعی کنیم تکلیف‌مان را نسبت به حقیقت بدانیم و دائم به این فکر باشیم که خودمان حجاب حقیقت نباشیم تا از تجلیات انوار الهی که ما را متوجه چشم اندازی می‌کند که در پیش روست، استفاده کنیم و افق عالم را صبح طلوع حقیقت در نظر بگیریم و هم‌اکنون از آن

بهره‌مند شویم. اگر همین حالا که در خدمت شما این سخنان را عرض می‌کنم، خودم مدّ نظر باشم، معلوم است که هیچ افقی جهت نظر به خودم در مقابلم گشوده نمی‌شود و در تنهاییِ خود بیگانه از انس با خدا به سر خواهم برد.

یک وقت است که در نسبت به وظیفه‌ای که داریم سخن می‌گوئیم و در رابطه با حضور در محضر حق با همدیگر صحبت می‌کنیم، به اعتبار این‌که می‌خواهیم با پروردگار رابطه داشته باشیم، به این امور ورود می‌کنیم، معلوم است که خداوند نیز رحمت خود را در مقابل ما به لطف خود می‌گشاید. وقتی متوجه‌ی این امر شدیم بقیه هم که در این‌جا جمع شده‌اند و با همین نیّت آمده‌اند، نسبتی خاص با همدیگر برقرار می‌کنند، به طوری که همه احساس می‌کنند در صفائی معنوی همدیگر را درک می‌نمایند.

علاوه بر نکته‌ی فوق وقتی متوجه هستیم که شما همه به دنبال حق آمده‌اید و از طرفی حق و حقیقت، آن‌قدر بلند مرتبه است که هر اندازه هم که جلو بروید باز می یابید که همچنان شما در مقابل افق گشوده‌ای قرار دارید که انتها ندارد، اینجا است که به عظمت و والایی حقیقت، پی می‌برید و تأکید بنده بر روی این قسمت بود که یادمان باشد اگر رجوع ما به حق از طریق بصیرتی که قرآن متذکر آن است باشد، همواره آن را حس می‌کنیم و همواره خود را در راه می‌یابیم.

مشکل امروز بشر این است که در اطلاعاتش متوقف است و قدم در راهی نگذاشته که دائماً خود را در آن راه بیابد و هرگز به ماندن در آن اطلاعات قانع نشود و بدین لحاظ شریعت یعنی «راه» در میان است، یعنی آنچه پیامبران خدا برای ما آورده‌اند، راه است و این‌که با روبه‌روشدن با تجلیّات دمبدم، همچنان جلو برویم و همواره نسبت به حقیقتی که در افق عالم به ظهور آمده خود را نیازمند بیابیم. در همین رابطه قرآن می‌فرماید: «سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ»(فصلت/۵۳) به زودی آیات خود را به آن‌ها نشان می‌دهیم تا آن‌جایی که در همه‌جا می‌یابند که او حق است و آن آیات، آینه‌ی نمایش اوست. اگر آنچه می‌دانیم اشاره به حقیقت نداشته باشد، باورهایی خواهند بود که خبر از حقیقت می‌دهد ولی ما را در آغوش حقیقت قرار نمی‌دهد. حقیقتی که انسان را وسعت می‌دهد تا راهی بهتر از روزمرّگی‌ها طی کند.

دانایی نسبت به حقایق مثل آگاهی از وجود آتش است از طریق دودی که می‌بینید و این غیر از نزدیکی به آتش است برای گرم‌شدن به وسیله‌ی آن. جناب مولوی در همین رابطه می‌گوید:

خود هنر آن دان دید آتش عیان نِی گپ دلّ علی النّار الدّخان

از خدا سخن‌گفتن و به مفهوم خدا علم داشتن، مثل گپ‌زدن از آتش است. باز به گفته‌ی مولوی:

نام فروردین نیارد گل به باغ خانه کی روشن کند نام چراغ

باید در مسیری که خداوند روشن نموده است حرکت کنیم و با خداوند به عنوان حقیقتِ هر چیزی که در عالم هست از طریق همان مظاهر مأنوس شویم. وقتی متوجه‌ی جایگاه شریعت الهی شدیم و آن را راهی به سوی محبوب شناختیم، متوجه می‌شویم هر عملی که به حکم شریعت الهی انجام می‌دهیم مانند قدمی است به سوی مقصودی که او هم در ازاء هر قدم ما، قدم‌هایی به سوی ما بر می‌دارد و این را می‌توان احساس کرد. با درک این واقعیت جناب عطار می‌فرماید:

تو پای به راه در نه و هیچ مپرس خود راه بگویدت که چون باید رفت

مهم آن است که متوجه باشیم بنا است با حقیقت رابطه برقرار کنیم، آن هم از طریق رعایت دستورات شریعت الهی ولی با رویکرد نظر بر آغوش خدا که به سوی ما گشوده است و ما باید چشم جان خود را به آن آغوشِ گشوده که در عالم از همه چیز ظاهرتر است، بیندازیم. مهم آن است که چشمِ دیدن حقایق در مظاهر را در خود زنده کنیم تا معلوم شود اصل هر کاری در درست دیدن است و عمل، فرع و نتیجه‌ی دیدن است. به گفته‌ی جناب مولوی:

فرعِ دید آمد عمل بی‌هیچ شک پس نباشد مردم الاّ مردمک

همه‌ی اعمال انسان پرتو دیده و نگاه انسان است، بنابراین آنچه در مردم هست همان مردمک و چشم است. بینایان عالم آنهایی هستند که متوجه‌ی حضور خداوند در همه‌ی مظاهر باشند. این افراد هیچ وقت اهل عُجب و تحقیرِ بقیه نیستند. زیرا تازه وقتی در محضر حضرت حق قرار می‌گیرند و جهانی گسترده و سراسر کیفیت را در مقابل خود می‌یابند که باید با شایستگی لازم وارد آن شوند، به ذلّت خود نسبت به آن جایگاه پی می‌برند و روحیه‌ی تعلق

بیشتر به خدا را در خود احساس می‌کنند که چه اندازه نیاز به مدد الهی دارند تا آن‌ها را از رحمت‌های خاصه‌اش محروم نگرداند.

آن حضوری که در عین عبادات نسبت به حق برای انسان پیدا می‌شود، موجب می‌گردد تا انسان احساس کند در عین آن‌که در آغوش حق است ولی نسبت به راهی که در پیش دارد بسیار ناتوان و ناچیز است و لذا ندا سر می‌دهد: «اَنَا اَقَلُّ الاَقَلّین وَ اَضَلُّ الاَضَلّین» شریعت یعنی در راه قرارگرفتن و در آن حال آنچه انسان می‌تواند گزارش دهد آن است که: «شبِ تاریک و بیم موج و گردابی چنین حائل»، لذا در عین آن‌که راهی در مقابل خود می‌یابیم متوجه می‌شویم به جهت حجاب‌های اَنانیتی که با خود آورده‌ایم، آن راه چندان هموار نیست ولی شدیداً حیات‌بخش است و «سبک باران ساحل‌ها» هرگز عظمت آن را درک نمی‌کنند تا بتوانند به زندگی‌های بی‌معنا و تهی پشت کنند و در این جا است که راز احساس پوچی که بشر مدرن در خود احساس می‌کند را می‌توان فهمید. آیه‌ی عجیبی است. حیف است از آن بگذریم و به راز پوچی‌هایی که زندگیِ همه ما را در بر گرفته است پی نبریم.

بعضاً پیش می‌آید که پوچی‌ها را پنهان می‌کنیم، این هنر نیست، هنر آن است که سعی کنیم از پوچی‌ها عبور کنیم. پنهان‌کردن پوچی‌ها به شکل‌های مختلف صورت می‌گیرد، از مشغولیت‌های خودساخته در زندگی بگیرید تا کارهای به ظاهر مذهبی ولی برای پنهان‌کردن پوچی‌ها. چه در موسیقی‌های تحریک‌آمیز و مداحی‌های همراه با شیون و فریاد، و چه عباداتی که صرفاً برای پنهان‌کردن پوچی‌های آزاردهنده است، به جای عبور از پوچی‌ها و ورود در راهی که منجر به انس با خدا شود. به گفته‌ی جناب مولوی:

اگر، نه روی دل اندر برابرت دارم — من این نماز، حساب نماز نشمارم
مراد من زنماز، آن بود که در خلوت — حدیث درد فراق تو، با تو بگذارم
وگرنه این چه نمازی بود که من با تو — نشسته روی به محراب و دل به بازارم
نماز کن به صفت چون فرشته باید و من — هنوز در صفت دیو و دَدْ گرفتارم
کسی که جامه به سگ بر زند، نمازی نیست — نماز من، که پذیرد که سگ در بغل دارم!
ازین نماز ریایی چنان خجل شده‌ام — که در برابر رویت نظر نمی‌آرم

وقتی انسان متوجه شد چه راهی در پیش دارد،سعی می‌کند در عبادات خود راهی به سوی خدا پیدا کند. یک وقت است عرضه می‌داریم، خدایا! خوب می‌دانم و می‌دانی تنها هستم و

می‌دانم راه عبور از آن تنهایی‌ها جز آشناشدن با تو نیست. در این حالت است که شریعت الهی که از طریق حضرت محمدﷺ به این تاریخ عرضه شده است، برای ما معنای خود را پیدا می‌کند و از پوچی و نیهیلیسم که از خصوصیات این دوران است، می‌توانیم عبور کنیم و آن با نظر به حقیقت ممکن است و حقیقت هم یک امر ذهنی نیست، بلکه امری است که باید در مظاهر قدسی به آن نظر کرد، مظاهر قدسی مثل سیره‌ی امیرالمؤمنینؑ که خود به خود آینه‌ای است جهت اُنس با خدا و در همین رابطه در روایت از پیامبر خداﷺ داریم: «لَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَ اللَّهَ أَلْفَ عَامٍ مِنْ بَعْدِ أَلْفِ عَامٍ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ مُبْغِضاً لِعَلِيٍّ لَأَكَبَّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَنْخِرَيْهِ فِي النَّارِ».[۲] اگر بنده‌ای هزار سال خدا را عبادت کند، آن‌هم میان رکن و مقام، سپس خدا را ملاقات کند در حالتی که بر علیؑ خشمگین باشد، خداوند او را روز قیامت با صورت در آتش جهنم می‌افکند. این یعنی باید بتوانیم حقیقت را در مظهریت آن حضرت به تماشا بنشینیم و حقیقت را بشناسیم و در این رابطه باید فهمید چرا رسول خداﷺ می‌فرماید: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ»[۳] علی با حق است و حق هم با وی می‌باشد، وی به هر سو که میل کند حق هم دنبال او می‌رود و از وی جدا نمی‌گردد. از این لحاظ حضرت علیؑ در سیره و حرکات و سکنات خود مظهر انوار الهی‌اند.

این‌جا بحث گروه‌بازی و حزب‌بازی نیست، بحث حقیقتی است که در مقابل انسان از طریق اسلام گشوده شده و خداوند خود را در مظاهری که ظرفیت ظهور حق را دارند، ظاهر می‌کند. مباحث محبت به حضرت علیؑ نیز در همین رابطه معنا می‌دهد که انسان بخواهد از طریق محبت به آن حضرت، جهانی باکیفیت‌هایی والا در مقابل خود بگشاید.

اگر بخواهیم راهی پیدا کنیم به سوی خداوند، امیرالمؤمنینؑ همان راه است. در دعای ندبه می‌خوانیم: «هُمُ السَّبِيلِ» اهل البیتؑ راه هستند و ما در آن راه با حقیقت روبه‌رو می‌شویم، حقیقتی که هر اندازه به آن نزدیک شویم به همان اندازه ما را فرا می‌گیرد و از درون جان خود با آن مأنوس می‌شویم و این غیر از اطلاع پیداکردن از حقیقت است.

امروز بشر گرفتار انواع پوچی‌ها شده است زیرا اطلاعات او از موضوعات قدسی، نسبت به حضور در محضر حق، بر او غلبه کرده است. راه عبور از این مشکل هم این تذکرات قرآنی

---

۲ - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج۲، ص: ۲۵۷

۳ - بحار الأنوار، ج۱۰، ص: ۴۳۲

است که فرمود: «هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ» این قرآن به شما بصیرت و نگاه می‌دهد و نه صرفاً اطلاعات. امیدوارم فضای آیه برای عزیزان روشن شده باشد و خود شما مطالب را دنبال بفرمایید. بالاخره در این رابطه گفتنی‌ها زیاد است. حداقل باید مواظب بود به بهانه‌ی عبادات، پوچی‌های خود را پنهان نکنیم. و نسبت به عبور از پوچی‌ها که موجب گشوده‌شدن جهان بیکرانه‌ی کیفی است غافل بمانیم. برای عبور از پوچی‌ها باید آن را شناخت، وقتی شناختیم می‌فهمیم که با رجوع به حقیقت می‌توانیم از آن عبور کنیم و رجوع به حقیقت هم همان‌طور که عرض شد با نظر به مظاهر آن عملی است به‌خصوص مظاهر تاریخی.

سیره‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام حقیقت امروز انقلاب اسلامی است و بدون حضور در تاریخی که انقلاب اسلامی به ظهور آورده، محبت به ائمه اطهار علیهم‌السلام بیشتر ذهنی خواهد بود و آن محبت ذهنی، محبتی نیست که بتوانیم خود را در جهانی بیرون از جهان مدرن به حضور آوریم. وقتی انقلاب اسلامی را در حدّ یک حرکت سیاسی پذیرفتید، با انقلاب اسلامی که در آن باید به سیره‌ی علی علیه‌السلام نزدیک شد، از زمین تا آسمان فرق می کند. منظور بنده از انقلاب اسلامی، ظهور حقیقت این دوران است در آینه‌ی شهدایی که به امام حسین علیه‌السلام اقتداء کردند و تاریخی را در این زمانه شکل دادند که در مقابل تاریخ جاهلیت مدرن و سیره‌ی امویان این دوران است. علی علیه‌السلام روشن کردند برای به ظهورآمدن حقیقت در سیره‌ی انسان‌ها باید مسیر مقاومت و مقابله با کفر را پیشه کرد.

اگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جنگ صفین مقابل معاویه مقاومت نمی کردند و در جنگ نهروان مقابل خوارج از خود جدّیت به خرج نمی‌دادند و در جنگ جمل به بهانه‌ی مقدس‌بودن امّ المؤمنین میدان را خالی می کردند، هرگز آن درخششی را که به ظهور آوردند محقق نمی‌شد. آن درخشش به جهت آن بود که می‌دانستند برای ورود به راهی که خداوند در بستر اسلام در مقابل‌شان قرار داده، هزینه باید داد، حتی به قیمت آبرویی که باید خرج کنند. دشمنان در جنگ جمل جناب عایشه را بر روی شتری سوار کردند و چهل نفر اطراف شتر محافظ شتر بودند و خواستند به بهانه‌ی قداست جناب عایشه، حکومت علی علیه‌السلام را ساقط کنند ولی حضرت کوتاه نیامدند و خدا می‌داند اگر کسی غیر از امیر المؤمنین علیه‌السلام بود امکان نداشت بتواند در آن صحنه با آن مقدسان نادان کار را یکسره کند. حضرت فرمود شتر را بزنید و یاران حضرت، شتر را به قتل رساندند که در جای خود داستانی دارد.

در جنگ نهروان هم حضرت با پدیده‌ی خاصی روبه‌رو بودند، به همین جهت فرمودند غیر از من احدی نمی‌توانست با این نماز شب خوان‌های به ظاهر مسلمان مقابله کند. به تعداد انگشتان دو دست از آن‌ها نماند، چه روحیه‌ای از حضرت علیه‌السلام در میدان آمده بود که در آن شرایط با آن‌همه پیچیدگی در مقابل آن چهره‌ها که انحراف‌شان به شدت پنهان بود، بدرخشد؟

آیا جز این است که علی علیه‌السلام حقیقت را در منظر خود داشتند و با نظر به آن عمل می‌کردند بدون ملاحظه با هر آنچه حجاب حقیقت بود؟ این حقیقت را شما کجا جز در سیره‌ی آن حضرت می‌خواهید پیدا کنید؟

دیده آن باشد که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس

اگر امروز آن روحیه را در انقلاب اسلامی دنبال نکنید چگونه می خواهید در این تاریخ با علی علیه‌السلام زندگی کنید؟ و چگونه می‌خواهید در راهی قدم بگذارید که به اُنس با خدا ختم شود؟

بعضی اوقات رفقا از بعضی مسائلِ انقلاب اسلامی گله‌مندند، بنده هم گله‌مند هستم، شاید بیشتر از بعضی‌ها در جریان ظلم‌ها باشم. امّا این چه ربطی به روح انقلاب اسلامی دارد که حقیقت دوران ما است. به این فکر کنید که آیا در این زمانه، اسلام و ولایت اولیاء الهی، به اعتبار انقلاب اسلامی مقابل کفر نیست؟ اگر بخواهیم حقیقت را پیدا کنیم باید چشم‌هایمان را باز کنیم و این همان بصیرتی است که آیه‌ی مذکور متذکر آن است. در همین فضا است که اگر متوجه‌ی سیره‌ی علی علیه‌السلام نشویم تصمیم‌گیری سخت می‌شود، از آن جهت که بعضی‌ها می‌خواهند شریک ظلم‌هایی که به نام انقلاب اسلامی می‌شود نباشند، به‌کلّی از حضور تاریخی انقلاب اسلامی خارج می‌شوند و عملاً از حضور توحید در مقابل کفر خود را محروم می‌کنند.

آیت اللّه خوانساری بزرگ در ابتدا مقابل رژیم شاه ایستادند و حضرت امام در همان فضا در سال‌های ۴۱ و ۴۲ به میدان آمدند و آیت اللّه خوانساری و اطرافیان ایشان در تهران از پشتیبان‌های اصلی امام بودند ولی با تظاهراتی که تشکیل شد، ساواکی‌ها در لباس های مبدّل با ظاهری مذهبی به عنوان مریدان حاج آقا اطراف آقا را داشتند تا آن‌که گاردی‌ها حمله کردند، آن به ظاهر مقدس‌ها حضرت آقا را، به بهانه‌ی فرار زیر پا انداختند و فرار کردند، نه‌تنها حاج‌آقا را تنها گذاشتند، حتی پا روی آقا گذاشتند و فرار کردند. آیت اللّه خوانساری فکر کردند آنها مردم‌اند و مردم، مردِ آن میدان انقلاب نیستند، تشریف بردند خانه و دیگر کاری به کار انقلاب نداشتند. حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به ایشان پیام دادند که ما به اشاره‌ی شما آمدیم

به میدان، چرا عقب‌نشینی کردید؟ حاج آقا باورشان آمده بود آن ساواکی‌ها همان مردم‌اند و مردم آمادگی انقلاب ندارند. بعضی از اعضای ساواک اصفهان دعای کمیل می‌خواندند و بعضی از آن‌ها را که بعد از انقلاب گرفتند از نیروهای انقلاب تقاضای مفاتیح کرده بودند، زیرا در دین‌داری فردی متدین بودند ولی در حیات اجتماعی نقشی برای دین قائل نبودند، شاه برایشان مهم بود و از این جهت به منافع شخصی خود فکر می‌کردند و نه به مردمی که در زیر چکمه‌های نظام شاهنشاهی لگدمال می‌شدند. امروز هم مهم درک درست انقلاب است وگرنه در بین همین مذهبی‌ها هم همواره با چهره‌های مختلفی روبه‌رو خواهیم بود که تنها به منافع شخصی خود فکر می‌کنند ولی اگر ما به فکر دنبال‌کردن حقیقت هستیم، راه دیگری را در دل این مشکلات دنبال می‌کنیم و باید از خود بپرسیم در این زمانه حقیقت کجاست و بصیرتی که انسان بتواند حقیقت را بیابد از چه طریقی حاصل می‌شود؟

در حالی‌که می‌دانیم حقیقت، در هر تاریخی به حکم آیه‌ی «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»(الرحمن/۲۹) مطابق آن تاریخ به ظهور می‌آید، و بدین لحاظ همواره خداوند در هر یوم و روزگاری به شأنی از شئون در صحنه است. باید فکر کنیم امروز کدام آینه است که می‌توانیم در آن حقیقت را به نظاره بنشینیم. اگر بگویید تاریخ سیصد سال گذشته را با هویت مخصوصی که داشت قبول دارید، باید از خود بپرسید آیا در آن صورت در این تاریخ با آن شأنی از خداوند که مربوط به این تاریخ است و حقیقت این زمانه است، روبه‌رو خواهید شد؟ در حالی‌که ما در هر زمانی باید با حقیقت به آن شأنی که مربوط به آن زمان است مرتبط باشیم تا از بصیرت واقعی بهره‌مند شویم.

اگر قرآن را حفظ باشیم ولی نتوانیم از آن آینه‌ای برای بصیرت خود بیابیم مقصد قرآن را برآورده نکرده‌ایم، ولی اگر اشارات قرآن را در افق جان خود یافتیم، راهی در مقابل ما گشوده می‌شود که زندگی ما از اسارت در کمّیت‌ها آزاد می شود و نظر به کیفیت‌ها می‌کند بدون فرار از کمّیت‌ها.

باید به این نکته فکر کرد که چگونه و از چه راهی جامعه‌ی ما به آن صفا و عدالتی که اسلام وعده‌ی آن را داده است می‌تواند برسد؟ جز آن است که باید در جهانی حاضر شویم که زندگی در صفا و عدالت معنا داشته باشد و نه در ثروت و تکبّر؟ حقیقت در هر زمانی به نحوه‌ای ظهور می‌کند و باید در دل حقیقتِ زمانه زندگی اصیلی را جستجو کرد وگرنه در زمانه خود زندگی نمی‌کنیم و به عدالت و صفایی که مخصوص این زمان است نزدیک

نمی‌شویم و این یعنی ماندن در بی‌بصیرتی. زیرا اساس بصیرت زمان‌شناسی است به همان معنایی که روایت‌ها متذکر آن می‌باشند.

بعد از آن‌که در آیه ۲۰ فرمود این دین و این قرآن حامل بصیرت‌هایی است برای انسان و نیز حامل رحمت و هدایت است برای اهل یقین. می‌فرماید:

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاء مَّحْيَاهُم وَمَمَاتُهُمْ سَاء مَا يَحْكُمُونَ (21)﴾

آیا کسانی که مرتکب کارهای بد شده‌اند، پنداشته‌اند آنان را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام می‌دهند به طوری که زندگی آن‌ها و مرگ‌شان یکسان باشد؟ چه بد داوری می‌کنند.

طبق آیه‌ی فوق خداوند نسبت به اعمال ما بی‌تفاوت نیست و ما نمی‌توانیم نسبت به حقیقت بی‌تفاوت باشیم. در ادامه می‌فرماید:

﴿وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ(22)﴾

و خدا آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است و تا هرکس نسبت به آنچه به دست آورده پاداش یابد و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت.

می‌فرماید نگاهی به نظام عالم بیندازید و ببینید جز این است که در جای، جای این عالم حق است که در مظاهر آن حاضر است- مثل آن‌که من در حرکات دستم حاضرم- آیا نظم فوق‌العاده‌ی عالم حکایت از آن ندارد که عالم، بی‌حساب و بی‌هدف خلق نشده است؟ آیا می‌توان تصور کرد آن‌هایی که نسبت به آنچه حق است بی‌تفاوت‌اند با آن‌هایی که در مسیر حق قرار دارند به یک نتیجه برسند؟ و یک سرنوشت داشته باشند؟ آیا زندگی و مرگ آنهایی که مرتکب بدی‌ها شدند با آنهایی که ایمان آوردند و عمل صالح دارند، مساوی است؟ «سَاء مَا يَحْكُمُونَ» چه بد داوری می‌کنند. در حالی‌که جهانی را مقابل خود می‌بینید که «بالحقّ» خلق شده و در إزاء حقانیت هر عملی، هرکس نتیجه‌ی اعمال خود را دارد و به هیچ‌کس ظلم نمی‌شود. این یکی از نکات معرفتی دقیق قرآن است که علامه طباطبائی«رحمه‌الله‌علیه» در همان ابتدای تفسیر المیزان در تبیین این نوع نگاه به عالم به خوبی راه‌گشایی کرده‌اند، از آن جهت که احساسات دینی کافی نیست، باید متوجه‌ی سنت‌های جاری در عالم بود و با معرفت به آن سنت‌ها که آیه مذکور نیز متذکر آن است، خود را هماهنگ با آن سنت‌ها جلو برد و قرآن در همین راستا برای ما نازل شده تا انسان‌ها مطابق نظام تکوینِ عالم عمل کنند. و این موضوعی

است که بشریت امروز به شدت به آن نیاز دارد تا به جای آن که سعی کند توهمات خود را صورت بخشد، خود را و ذهنیات خود را مطابق با واقعیات عالم شکل دهد.

با نظر به آیه‌ی فوق نوری از ایمان که بر پایه حکمت است، سراغ انسان می‌آید و با این نوع از ایمان است که انسان می‌تواند به نور آن در عالم به سر ببرد و درک کند چگونه نور خداوند همه‌ی عالم را فرا گرفته و هرجا هست حضور حق است، جهانی که حضرت علی﵇ آن را یافته بودند و با نظر به آن می‌فرمایند: «ما رَأیتُ شیئاً إلاّ و رَأیتُ اللّهَ قَبلَه وَ مَعَهُ و بعده»[۴] این همان معنای خلق آسمان و زمان است که «بالحقّ» صورت گرفته، تا انسان به این مرحله از ایمان نرسد که ایمان او همراه با حکمت باشد، -به تعبیر خواجه عبدالله انصاری در «منازل السائرین»- در مقام «احوال» است، گاهی حالی خوش دارد و عبادات او همراه با نشاط است ولی آن حال نمی‌ماند. به همان معنایی که جناب حافظ فرمود: «چه عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها».

زیرا با تجلیات الهی روبه‌رو می‌شود ولی نمی‌داند چگونه در عالمی وارد شود که در معرض آن تجلیات باشد. گفت:

عکس روی تو چو در آینه‌ی جام افتاد عارف از خنده وی در طمع خام افتاد

این جوان‌های با صفا که بنده هم به آن‌ها علاقه دارم، در ابتدای امر که با حالات معنوی روبه‌رو می‌شوند گمان می‌کنند تا آخر برای‌شان می‌ماند، این همان طمع خام است، زیرا چیزی نمی‌گذرد آن حالت معنوی می رود تا آن‌که بالاخره به خود آیند و متوجه شوند باید دنیا را طور دیگری نگاه کرد، به همان نحوه‌ای که جناب حافظ توصیف می‌کند:

یا سبو یا خم میّ یا قدح باده کنند یک کف‌خاک در این‌میکده ضایع نشود

به اینجا که برسیم، یعنی جایی که آیه‌ی فوق مدّ نظرها قرار می‌دهد، متوجه می‌شویم نظام عالم بسیار حساب شده است و همه چیز با حضور خدا در صحنه است، خدایی که عین علم و حکمت است.

مشکل دنیای مدرن این است که فکر کرد خودش باید هر طور که میل و هوس‌اش دوست دارد در دنیا تصرف کند و آن را بسازد و این درست برعکس راهی است که انبیای الهی مقابل بشر قرار دادند و انقلاب اسلامی بنا دارد آن راه را به بشریت متذکر شود و از این جهت سرنوشتی غیر از سرنوشت انقلاب‌هایی که در صد ساله ی اخیر در دنیا به‌وجود آمد دارا

---

۴ - ملا محسن فیض کاشانی، علم الیقین، ج ۱، ص ۴۹.

می‌باشد، زیرا این انقلاب مطابق قواعد و سنت‌های عالم به میان آمده است، مشکل بعضی از تحصیل‌کرده‌های ما آن است که نمی‌توانند بین این انقلاب و سایر انقلاب‌های دنیا تفاوت قائل شوند، انقلاب اسلامی ایران را با انقلاب روسیه و یا انقلاب الجزایر مقایسه می‌کنند!

انقلابی که بر اساس توحید جلو می‌رود، هرچه ادامه یابد چهره‌های اصیل‌تری از آن ظهور می‌کند و هر اندازه جبهه‌ی استکبار جهانی بیشتر تلاش کند تا با آن مقابله کند، ابعاد نورانی آن بیشتر ظاهر می‌شود و به همان اندازه جبهه‌ی استکبار بیشتر گرفتار افول و اضمحلال می‌شود و در همین رابطه رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله» فرمودند: هرجا تقابلی بین استکبار و انقلاب اسلامی پیش آمد پیروز نهایی انقلاب اسلامی بوده است. زیرا تمام وسایل عالم در مقابل نور حضرت حق، هیچ هیچ‌اند و دائماً هویت «بالحقّ» نبودن‌شان بیشتر آشکار می‌شود، به همان معنایی که در سیر به معرفت توحیدی به لطف الهی نقش استقلالی تمام اسباب برای انسان هیچ می‌شود.

وقتی ما متوجه شویم عالم نظم فوق‌العاده‌ای دارد و سراسر حقّانی است، می‌فهمیم نسبت به اعمال ما بی‌تفاوت نیست و تنها اعمال توحیدی را رشد می‌دهد و حرکات غیر توحیدی را نفی می‌کند و امکان ادامه‌ی آنها را از آنها می‌گیرد. در این رابطه ما باید از خود بپرسیم آیا ما آزاد هستیم هر کاری خواستیم در این عالم انجام دهیم؟ مسلّم عالم ظرفیت‌هایی دارد که اگر کسی مطابق سنت‌های آن با آن برخورد کرد و هماهنگ شد، آن ظرفیت‌ها برای آن فرد و یا آن ملت به ظهور می‌آیند و انتظار رسیدن مددهای الهی در بستر حرکت توحیدی، انتظاری درست و عالمانه است و رسول خداﷺ در این فضا در صدر اسلام فرمودند: «انْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ»[۵] وقتی متوجه‌ی نظام حکیمانه‌ی عالم شدیم می‌توانیم بفهمیم:

قطره‌ای کز جویباری می‌رود در پی انجام کاری می‌رود

بناست فردی به نام دونالد ترامپ در آمریکا رئیس جمهور شود و در مقابله‌ی مستقیم او با انقلاب اسلامی، ما به خود بیاییم و متوجه باشیم در بستر انقلاب اسلامی، چه توانایی‌های نهفته‌ای داریم. این‌همه نیروها صرف کردند تا به بهانه‌ی گرانی بنزین، اشرار خود را به میان آورند به امید زدن ضربه ی نهایی به انقلاب اسلامی ولی آنچه در نهایت ظهور کرد، یأس همیشگی برای جبهه‌ی استکبار بود نسبت به سرنگونی نظام اسلامی. تصور می‌کردند به همان صورت که نیروهای انقلاب با چهلم‌های ممتد شهدا، رژیم شاه را سرنگون کردند، این‌ها هم

---

۵ - بحار الأنوار، ج۵۲، ص ۱۲۸.

می‌توانند با نظام اسلامی همان‌طور برخورد کنند، غافل از این‌که قضیه در حال حاضر تقابل جبهه‌ی توحید با جبهه‌ی استکبار است و نتیجه چیزی جز افول و اضمحلال جبهه‌ی استکبار نخواهد بود. تصور می‌کردند در چهلم مرگ بعضی از اشرار، ملت به خیابان‌ها می‌ریزند! تا این اندازه در توهّمات به‌سر می‌برند.

اگر می‌خواهید جایگاه تاریخ انقلاب اسلامی را درست بررسی کنید با تحلیل تک‌تک همین صحنه‌ها می‌توانید متوجه شوید که ما در کجا قرار داریم و دشمنان ما در کجا قرار دارند و معنای شکر از داشتن دشمنانی آنچنان احمق معلوم می‌شود. آیا آن چهلم‌ها با چهلم اشرار قابل مقایسه است؟ در جریان گرانی بنزین عده‌ای از اشرار آمدند و بعضی مردم هم نادانسته در ابتدا با آن‌ها همراهی کردند ولی وقتی مردم متوجه شدند قضیه از چه قرار است، سریعاً راه خود را از آن‌ها جدا کردند، حال این را مقایسه کنید با انقلابی که ملتی از روستاهای دور کشور تا مرکز شهرهای بزرگ، همه به میدان آمدند تا اسلام را وارد مناسبات اجتماعی خود کنند. غیرت دینی آن‌ها این انقلاب را پدید آورد. همه‌ی این حوادث موجب می‌شود تا فکر کنیم ما کجا هستیم و دشمنان ما کجا هستند. اگر اشتباهاتی داریم که داریم، به این معنا نیست که دشمنان ما باید جهت رفع آن مشکلات به کمک ما بیایند و اگر انگشت بر روی ضعف‌های ما می‌گذارند مسلّم از سر دلسوزی نیست. بنده به شدّت امیدوارم این ضعف‌ها از طریق خودمان و به لطف الهی رفع می‌شود و از آیات فوق نیز می‌توان چنین امیدواری را دنبال کرد. می‌فرماید: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاء مَّحْيَاهُم وَمَمَاتُهُمْ سَاء مَا يَحْكُمُونَ»(21).

«اجتراح» یعنی اکتساب. می‌فرماید: آیا آن‌هایی که مرتکب انواع گناهان در این عالم هستند - اعم از گناهان فردی یا اجتماعی و چه استفاده از رانت و یا تضعیف ارزش پول ملی و چه جیب‌بری- این‌ها گمان می‌کنند سرنوشتی مثل آن‌هایی دارند که با پیروی از شریعت الهی قواعد حضور در عالم را رعایت می‌کنند؟

آیا آن‌هایی که با برنامه‌های از پیش تعیین‌شده در انقلاب نفوذ کردند تا به منافع شخصیِ خاص خود برسند، با نیروهای اصیل انقلاب که جانانه و عاشقانه پای انقلاب ایستادند، یک سرنوشت در دنیا و در آخرت دارند؟ قاسم سلیمانی‌ها با یاران‌شان برای خدمت به این انقلاب نه شب داشته باشند و نه روز و عده‌ای با دور زدن قوانین، میلیاردها دلار از کشور خارج کردند و بعد هم انتظار داشته باشند با دلی آرام و ضمیری امیدوار زندگی کنند و هیچ تهدیدی هر

روز سایه به سایه، آن‌ها را تعقیب نکند؟ متوجه نیستند در این رابطه مقابل یک نظام توحیدی ایستاده‌اند و نمی‌شود در اینجا به روش سرمایه‌داران دنیای سرمایه‌داری هرکاری خواستند بکنند، نظام توحیدی چنین امکانی به آنها نمی‌دهد و این غیر از بحث سیاسی و تصمیمات اجرایی مجریان و دولت‌ها است.

آیه‌ی فوق متذکر می‌شود که چنین قاعده‌ای در این عالم نیست و این‌ها یک نوع حیات و یک نوع مرگ ندارند، یک گمان باطل است که فکر می‌کنند «سَواءً مَحْیاهُمْ وَ مَماتُهُم» مرگ و زندگی این دو یکسان است. وقتی به این بصیرت رسیدیم منوّر به ایمانِ همراه با حکمت می‌شویم و إن‌شاءاللّه نورانیت خاصی از طریق این آیات سراغ انسان می‌آید و انسان می‌فهمد در نظام تکوینِ عالم قواعدی محکم و اساسی حاکم است و باز به یاد شعر حافظ می افتم که:

یا سبو یا خم میّ یا قدح باده کنند یک کف خاک در این میکده ضایع نشود

هیچ چیز در این عالم بی‌حساب نیست تا ما هم فکر کنیم بی‌حساب و به میل خود هرکاری می‌توانیم بکنیم و قوانین را به نفع خود دور بزنیم. «سَاء مَا یَحْکُمُونَ» خداوند می‌فرماید چه اندازه بد حکم می‌کنند. خدا کند چشم‌مان باز شود و ببینیم زندگیِ این افراد به چه سیاهچال‌هایی تبدیل شده است.

باید کمی حوصله کرد، به گفته‌ی رهبر معظم انقلاب: «هر چیزی قَدَر و سرآمدی دارد، نباید پا به زمین بزنیم که چرا نشد.» وقتی خدا می‌خواهد ملتی را آگاه کند آن‌هایی را که می‌خواهد ادب کند میدان می‌دهد تا هویت خود را نشان دهند.

عرض بنده آن است که رفقا با بصیرتی که از طریق شریعت الهی پیش می‌آید به جهانی که در آن هستید نگاه کنید تا بفهمیم ما در کجا هستیم و دشمنان ما در کجا هستند.

این قرآن آمده است تا به ما کمک کند و ما بصیرت پیدا کنیم و مبنای بصیرت هم در آیات ۲۱ و ۲۲ همین سوره و امثال این آیات است که منجر به ایمان حکیمانه می‌شود و این آیات می‌گوید هیچ کس هر چقدر زرنگ باشد نمی‌تواند در مقابل جبهه توحیدی این انقلاب بایستد و گرفتار سرنوشتی بد در این دنیا و آن دنیا نشود. زیرا همواره در هر صحنه‌ای خدا در صحنه است.

﴿وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (22)﴾

وقتی می‌فرماید عالم را «بالحقّ» خلق کرده است یعنی در این عالم، باطل جایگاهی اساسی و اصیل ندارد که فکر کند می‌تواند وجهی از این عالم را از آنِ خود کند. ملاحظه کردید

چگونه مجبور می‌شوند نخست وزیر ژاپن را واسطه کنند که ایران یک طوری کوتاه بیاید زیرا تحریم‌های‌شان نتیجه نداده و دارد برایشان آبرو ریزی می‌شود. در حالی‌که ملت با نور توحید در عین سختی‌هایی که می‌کشند هرگز آرزوی استکبار را برآورده نمی‌کنند و این یک واقعیت است که مردم متوجه رسالت تاریخی خود هستند.

در آیه‌ی فوق باید بر روی واژه‌ی «بِالْحَقّ» عمیقاً فکر کرد که به چه معنا است. می‌فرماید آسمان و زمین را «بِالْحَقّ» آفریده است تا ما با بصیرت خود در تمام عالم با نور حق روبه‌رو باشیم و همه‌ی عالم را مظاهر ظهور حق بیابیم و بدانیم باطل در این عالم جایی ندارد و هرچه هم تلاش کند نمی‌تواند جایی از این عالم را از آنِ خود کند. اگر به آن‌ها میدان می‌دهد برای آن است که هرکس هویت حق و باطل‌بودن خود را روشن کند، پس از آن‌که روشن شد افراد چه کاره‌اند. به گفته‌ی قرآن: «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ»(رعد/۱۷) پس اما آنچه چون کفی است بر روی آب، نابود می‌شود و اما آنچه به نفع مردم است باقی می ماند. سنت الهی این است که همه‌ی ما امتحان شویم، «وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» تا هرکس نتیجه‌ی آنچه به دست آورده است را بیابد و به کسی ظلم نشود.

به هیچ‌کس ظلم نشود، یعنی بین حرکات حق و حرکات باطلِ افراد یک طور حکم نگردد و به یک نتیجه هم منجر نشود. اگر ما به واقع به این مطلب ایمان بیاوریم آیا حاضریم خودمان را با زرنگی‌هایی مثل زرنگی‌های اهل دنیا فریب دهیم و فکر کنیم می‌توانیم از این قاعده بیرون بپریم؟ برای کسی که بنا دارد با ایمانِ همراه با حکمت، در این دنیا زندگی کند این نکته‌ی بسیار مهمی است به شرطی که تنها متوقف در احساسات ایمانی نباشد.

خداوند میدان می‌دهد و امتحان می‌کند و ما گمان می‌کنیم وقتی شرایط را برای افراد فراهم کرد تا امتحان بدهند آنها با زرنگی‌های خود از دست خدا در رفته‌اند و هر کاری می‌توانند بکنند. تجربه بنده با سنی که از من گذشته چیز دیگری را می‌گوید. همیشه مسائل را طوری دنبال می‌کنم که ببینم خداوند در این صحنه چه چیزی را می‌خواهد به ظهور آورد. آیا ندیده‌اید که عده‌ای از موقعیت‌های خود و زرنگی‌های خود خواسته‌اند سوء استفاده کنند و عملاً به ظلم‌هایی دست زدند که گمان نمی‌کردند تا این‌جاها آلوده شوند، ولی در نهایت خودشان سرکوب شده‌اند؟

ما در دفاع مقدس، شهدای زیادی دادیم و این ظلمی بود که به ما تحمیل شد، ولی در دل آن تجاوز هرگز تصور چنین افتخاری را نمی‌کردیم و از آن طرف سرکوب صدام توسط خداوند را هم باور نمی‌کردیم. ما ملتی بودیم که هیچ‌کس بر روی ما حساب نمی‌کرد ولی با دفاع مقدس توانستیم یکی از قدرت‌های تعیین‌کننده مسائل منطقه باشیم، در آن حدّ که مانور دریایی در منطقه بین ایران و روسیه و چین تشکیل می‌شود، آن هم با محوریت ایران و آن حضور تاریخی ایران در منطقه و در شرق آسیا دوباره برمی‌گردد به همان معنایی که حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» فرمودند تا جهان اسلام یک ابرقدرت نشود همواره از منافعش نمی‌تواند دفاع کند، در آن حدّ که رادیوها و رسانه‌های بیگانه بگویند بخواهید و نخواهید ایران یکی از قدرت‌های دریایی شده است.

همه‌ی این مطالب حکایت از آن دارد که اگر در جایی در مقابل جهان استکباری ضربه می‌خوردیم، چون روحیه‌ی توحیدی بر نظام ما حاکم است حتماً در آن هویت توحیدی در مقابل استکبار پیروز خواهیم بود.

امیدوارم بر روی این مطلب با نظر به آیه‌ی ۲۲ بتوانیم با یکدیگر همچنان صحبت داشته باشیم. إن‌شاءالله.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه چهاردهم

توجه به نظام متقن الهی و حضور جهانی با هویت الهی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاء مَّحْيَاهُم وَمَمَاتُهُمْ سَاء مَا يَحْكُمُونَ (21) وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (22) أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (23)﴾

عنایت داشتید که فرمود: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاء مَّحْيَاهُم وَمَمَاتُهُمْ سَاء مَا يَحْكُمُونَ»(21)

آیا آن‌هایی که گرفتار گناهان می‌شوند و به دنبال گناهان و تمرّد از امر الهی هستند، این طور حساب کردند که عالم، عالمی است که با آن‌ها و با آن‌هایی که عمل صالح انجام می‌دهند، یک طور برخورد می‌شود و در عالم یک موقعیت خواهند داشت؟

عرض شد اجتراح یعنی دنبال‌کردن یک چیز، لذا می‌فرماید آیا آن‌هایی که گناهان و ظلم‌ها را دنبال می‌کنند با آن‌هایی که در مسیر الهی هستند و ایمان به حضور خداوند در عالم دارند و عملِ مناسب آن ایمان را انجام می‌دهند، در یک موقعیت و جایگاه قرار خواهند گرفت؟ «سَاء مَا يَحْكُمُونَ» بد شکلی داوری می‌کنند که گمان می‌کنند مرگ و زندگی این

دو نوع انسان مساوی است. به عبارت دیگر این افراد تابلوی عالم را به درستی نظاره نمی‌کنند. در حالی که:

﴿وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ (22)﴾

قضیه از این قرار است که خداوند آسمان‌ها و زمین را «بالحق» خلق کرده است تا هر کس مطابق آنچه کسب کرده جزا و پاداش دریافت کند و به هیچ کس ظلم نشود.

نگاه کنید به نحوه‌ی خلقت آسمان‌ها و زمین که در منظر شما است ولی با حضور خاص حضرت پروردگار؛ تصدیق خواهید کرد که نحوه‌ی خلقت آن‌ها اتفاقی و بدون برنامه نبوده است تا نسبت به نحوه‌ی بودن شما نیز برنامه‌ای در میان نباشد. عالم «بالحق» خلق شده و حضرت حق از طریق این عالم خود را نشان داده است.

وقتی متوجه شدیم چرا واژه‌ی «بالحق» را مطرح فرمود، در ادامه‌ی آیه‌ی روشن می‌شود که می‌فرماید: «وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ» آسمان‌ها و زمین را «بالحق» خلق کرد تا هرکس مطابق آنچه در این دنیا کسب کرده جزا و پاداش دریافت کند و به هیچ‌کس ظلم نشود. زیرا عالم «بالحق» خلق شده و لذا اعمال باطل، اعمال مخالف نظام خلقت است و نتیجه‌ای برای انجام دهنده‌ی آن نمی‌ماند مگر پشیمانی. پس اگر می‌خواهید از زندگی خود نتیجه بگیرید راهش راهی است که خداوند از طریق پیامبر خود در مقابل شما قرار داده. عمده آن است که متوجه باشیم به همان معنا که خداوند آسمان ها و زمین را در مسیری خلق کرده که نمی‌توان گفت بی‌برنامه و بی‌هدف است، نمی‌توان پذیرفت این عالم نسبت به هر عملی که انسان‌ها انجام می‌دهند بی‌تفاوت است و در نتیجه اعمال انسان‌ها در این عالم، صورت حق و باطل به خود می‌گیرند و شریعت الهی آمده است تا نوع و جایگاه اعمال حق و باطل را روشن کند و در نتیجه به هرکس نسبت به عملی که انجام داده پاداش و جزا داده شود و در این راستا به کسی ظلم نشود.

فرمود: «وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ»، هرکس در این عالم که میدانی است با انضباطی بس حساب شده، راهی را پیشه کند و مطابق برنامه‌ای که بودن در این عالم اقتضا می‌کند، عمل نماید، نتیجه می‌گیرد، بدون آن‌که حقی از او ضایع شود.

اگر دقیق نگاه کنید این آیات تابلویی از آسمان‌ها و زمین را در مقابل ما می‌گذارند. تابلویی را در نظر بگیرید که با رنگ‌های مختلف کشیده شده است. نقاشِ آن تابلو با رنگ آبی، جویباری را کشیده و ما به جای آن‌که آن رنگ را ببینیم، جویبار را می‌بینیم، همان‌طور

که شما به کمک رنگ‌های مختلف با پرنده و آسمان و کوه روبه‌رو می‌شوید و منظره‌ای را در مقابل خود می‌یابید و با روحی خاص که عملاً از نقاش ظاهر شده، آن نقاش کاری کرده تا رنگ‌ها دیگر تنها رنگ نباشند بلکه صورتی از زیبایی در مقابل ما قرار گیرد و هر چه نقاش عاشقانه‌تر آن تابلو را کشیده باشد، بیشتر با آن تابلو گفتگو می کنید و پیام‌هایی را می‌شنوید و آن تابلو در کلیّتِ خود با شما سخن‌ها و پیام‌هایی می‌تواند داشته باشد. با توجه به این امر، عالم تابلوی عشق الهی است و خداوند خواسته است تا بشر در این عالم به تماشای زیبایی‌های عالمِ وجود بنشیند و حقایق را در مظاهر مختلف‌شان بشناسد. وقتی انسان حسّ‌گرا شد نمی‌تواند روح عاشقانه‌ای را که در این عالم ظاهر شده است ببیند، زیرا همه چیز را در محدوده ی سود و ثروت تماشا می کند. گفت:

از همه محروم‌تر خفاش بود که عَدویِ آفتاب فاش بود

چون خفاش به جای این‌که ببیند آفتابی در حال طلوع است تا عالم شکوفا و ظاهر شود، از آفتاب فرار می کند. عملاً از زیبایی‌ها فرار کرده است. این عالم، تابلوی ظهور عشق الهی است ولی عده‌ای متوجه آن نیستند و نسبت به زیبایی‌های عالم بی‌تفاوتند. می‌فرماید: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاء مَّحْيَاهُم وَمَمَاتُهُمْ سَاء مَا يَحْكُمُونَ»(21) آیا ما آن‌ها را که مرتکب گناهان می‌شوند مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند؟ حیات و مرگ آنها را مساوی قرار می دهیم؟ چه بد حکم می کنند.

سیئات، اعمالی هستند که روح انسان را مکدر می کنند و رابطه‌ی انسان را با زیبایی‌های عالمِ وجود به هم می‌زنند، مثل خودخواهی و تکبّر که بلای ندیدن کمالات سایر انسان‌ها را بر سر آدم می‌آورند، و این درست برعکسِ مواقعی است که با روحیه‌ی تواضع به صحنه می‌آیید و در نتیجه صفای بین خود و دیگران را تجربه می کنید، در حالی‌که وقتی با روحیه تکبر و خودخواهی به صحنه آمدید، همه را بد می‌بینید و عملاً با تابلویی از سیاهی‌ها خود را روبه‌رو خواهید کرد. به گفته‌ی مولوی:

تو نمی‌بینی که یار بردبار چون که با او ضد شدی گردد چو مار؟
خوی او و روی او دیگر نشد او چنان بد جز به آن منظر نشد

با صحنه‌های زیبای آفرینش وقتی می‌توان رابطه‌ای درست برقرار کرد که گرفتار گناه و سیئات نباشیم. تمام مشکلات بشر در محاسبات غلط او نهفته است که تابلوی عالم را عوضی می‌بیند و گمان می‌کند، گنه‌کار و غیر گنه‌کار در این عالم فرقی ندارند. گمان می‌کند خداوند نسبت به بدی بدکاران و خوبی مؤمنین بی‌تفاوت است، در حالی‌که سراسر عالمِ وجود حکایت از آن دارد که عالم با دقت و با حساب خلق شده و معلوم است در چنین عالمی همه چیز باید حساب‌شده باشد، از جمله اعمال انسان‌ها. مؤمنین کسانی‌اند که متوجه ی حقایقی در این عالم هستند و می‌دانند در راستای ارتباط با آن حقایق باید رفتار و کردار مخصوصی داشت و آن همان رعایت دستورات الهی است که پیامبران خدا برای بشریت آورده‌اند. تمام فلسفه‌ی وجودی قرآن در همین دو آیه‌ی ۲۱ و ۲۲ سوره‌ی جاثیه نهفته است. قرآن آمده است تا بگوید:

﴿وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (22)﴾

خلقت آسمان‌ها و زمین «بالحق» است و همه‌جا حکایت از حضور خداوند دارد و هیچ چیز باطل و بی‌هدف نیست و در نتیجه هرکس بر اساس آنچه کسب می‌کند جزا و پاداش می‌گیرد و به هیچ‌کس هم ظلم نمی‌شود.

حال اگر شما به دنبال حق هستید ملاحظه کنید در کجای این عالم باید حق را بیابید؟ ابوسفیان‌ها چون مسئله‌شان این نبود که حق را بیابند و برایشان مهم نبود که حق و باطل در این عالم مساوی نیست و چون گرفتار چنین نگاه غلطی بودند، به قرآن و پیام آن نظر نکردند. اصلاً متوجه نبودند این عالم، قواعد و سنت‌های خاصی دارد و به همین جهت وقتی هم که شکست می‌خوردند باز موضوع را در همان فضایی که بودند تحلیل می‌کردند، جهان استکباری همیشه مشکلش همین بوده و هست و قرآن آمده است تا به ما بگوید صحنه حیات را طور دیگری باید نگاه کنید و متوجه‌ی نظم حساب‌شده‌ی آن باشید. چیزی در عالم نهفته است که البته خیلی بالاتر از آن چیزی است که سیاسیونِ سیاست‌زده می‌پندارند.

بزرگان اهل اندیشه همیشه سعی می‌کرده‌اند از حادثه‌ها معنی هستی‌شناسانه‌ی آن‌ها را در نظر بگیرند و جایگاه حادثه‌ها را در هستی جستجو کنند و نه در میل انسان‌ها و یا اراده‌ی حاکمان. یک مرتبه شما می‌بینید یک جوان متدین کرمانی چیزی در جانش سروده می‌شود که متوجه می‌گردد، وقتی جنگ ما با عراق تمام شد گویا قضیه تمام نشده بلکه جبهه‌ی گشوده‌تری در مقابل ما قرار گرفته است و شهید حاج قاسم سلیمانی آن بصیرت را با خلوص

خود که آزاد از خودخواهی و خودبینی بود، به دست آورد و لذا بدون گرفتارشدن به پیرایه‌های دنیا، وظیفه‌ی خود را بعد از دفاع مقدس تمام شده ندانست. رهبر معظم انقلاب در منزل آن شهید بیش از همه به خلوص او اشاره کردند و فرمودند:

«می‌دانید مردم قدر پدر شما را دانستند و این ناشی از اخلاص است؛ این اخلاص است. اگر اخلاص نباشد، این جور دل‌های مردم متوجّه نمی‌شود؛ دل‌ها دست خدا است؛ این‌که دل‌ها این جور همه متوجّه می‌شوند، نشان‌دهنده‌ی این است که یک اخلاص بزرگی در آن مرد وجود داشت.»

از پیامبر اکرمﷺ معنای اخلاص را پرسیدند. حضرت فرمودند: «من از جبرئیل و او از خدا سؤال کرد. خدای سبحان نیز فرمود: «اخلاص سرّی است از اسرار من که در دل محبوب خود قرار می دهم.» اخلاص، یعنی انگیزه‌ی تصمیم‌گیری‌ها فقط خدا باشد و بس. خلوص، این‌همه نقش و تأثیر دارد که از حاج قاسم‌ها تابلویی بسازد که هیچ‌کس نمی‌تواند زیبایی آن را انکار کند. با همان خلوص می‌توانید زیبایی‌های عالم را بنگرید و لذا حضور داعش در منطقه را چه در عراق و چه در سوریه، راه و میدانی برای به ظهورآوردن زیبایی‌های بندگی می‌یابید و پیرو خلوص آن شهید بود که شما آن‌همه زیبایی را در تشییع پیکر پاک او در جای، جای کشور ملاحظه کردید. آینه‌ای بود جهت به ظهورآمدن عشق مردم به پاکی‌های انسانی که معتقد است در این عالم گناهکاران و مؤمنین مساوی نیستند، چنین آینه‌ای به ظهور آمد و این نشان می‌دهد نباید به بهانه‌ی آن‌که بین بدی‌ها و خوبی‌ها تفاوتی نیست، در این عالم به هر کاری تن داد.

حاج قاسم به صحنه آمد تا با زندگی خود نشان دهد حقایقی ماورای این جزئیات در این عالم نهفته است. مثل روحی که در یک تابلوی نقاشی، ماورای آن درخت و آن جویبار به ظهور می‌آید و شما می‌توانید از آن الهامی روحی و معنوی برای زندگی خود بگیرید. زیرا زیبایی‌ها هرطور که باشند با ما گفتگو می‌کنند و به نحوی معرفت‌بخش هستند، چه رسد به زیبایی‌هایی که خداوند در خلقت خود ظاهر کرده است، البته اگر آن‌ها را هستی‌شناسانه بنگریم و نه با نگاهِ هوس‌آلود. این‌که تابلوی زیبای عالم معرفت بخش است، با نظر به دو آیه‌ی فوق برای ما روشن می‌شود و شخصیت خاصی را به ما عطا می‌کند، شخصیتی که در همه‌ی عالم خود را به معنای خاصی تعریف خواهیم کرد و نسبتی معنابخش بین ما و عالم برقرار می‌شود.

عمده توجه به نظام توحیدی و متقن عالم است و نسبتی که ما باید با این عالم برقرار کنیم، به همان شکلی که شریعت الهی در مقابل ما می‌گشاید. با این دید، قرآن با ما گفتگو می‌کند تا بفهمیم ما در عالمی زندگی می‌کنیم که نسبت به خوبی‌ها و بدی‌ها بی‌تفاوت نیست و خداوند از طریق قرآن اعمال و افکاری را که می‌توان به کمک آن‌ها به سلامت در این عالم زندگی کرد و به بهترین صورت به ابدیت منتقل شد به ما گوشزد می‌نماید. به همان معنایی که می‌فرماید: «یَهْدی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ»(مائده/۱۶) خداوند به کسانی که به دنبال رضایت او هستند، از طریق قرآن راه‌های سلامت و امنیت و آسایش را نشان می‌دهد. زیرا از طریق اشارات قرآنی عالم را درست می‌بینیم و در دل عالم هستی حضور خدا را درک می‌کنیم و جهت تذکر به این امر فرمود: «وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»(22)

سعی بفرمایید روی «بالحق»بودن خلقت آسمان‌ها و زمین فکر کنید. به انگشتان بنده توجه نمایید که چگونه از طریق نفس ناطقه‌ام حرکت می‌کند و حرکات آن انگشت‌ها جدای از من نیستند، و عملاً شما با حرکات انگشتان بنده با بنده روبه‌رو هستید، علاوه بر آن، نظم و محل انگشتان نسبت به وظیفه‌ای که دارند، حکایت از حضور عالمانه‌ی نفس ناطقه‌ی بنده و به معنای دیگر، حضور عالمانه‌ی خداوند در این صحنه دارد. اگر انگشتان دست حالتی غیر از این حالت را داشتند عملاً به آن نتیجه‌ای که ما از طریق دست خود می‌خواستیم برسیم نمی‌رسیدیم. این یعنی شما در این صحنه با صورت علم و حکمت روبه‌روئید و از آن طرف صفات خداوند یعنی علم و حکمت او از خداوند جدا نیست. پس در این صورت هر کمالی که در عالم به ظهور آید شما در آن کمالات با انوار الهی روبه‌رو خواهید بود. این است معنای آن‌که می‌فرماید خلقت آسمان‌ها و زمین «بالحقّ» است، یعنی در هر صحنه‌ای از عالم، خداوند در صحنه است. همان‌طور که حرکات و نظم دست بنده محل ظهور نفس ناطقه‌ی بنده می‌باشد و حیاتی را که مربوط به نفس ناطقه‌ی بنده است به ظهور می‌آورند، همان حیاتی را که خداوند در دوره‌ی جنینی بر بدن جنین دمیده و فرمود: «فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي»(حجر/۲۹) یعنی خداوند با روح که عالی‌ترین مخلوقات است این بدن را حیات داد و برای آن جسم جنینی مسیری را شکل داد که امروز شما با آن روبه‌رو هستید و حالا همان روح است که از طریق بدن به ظهور آمده و شما با حیات که مربوط به حضرت حیّ است، روبه‌رو هستید و اگر آن روح برود همه‌ی استحکام بدن درهم می‌ریزد. پس همین حالا این بدن به نور روح، این

چنین است که شما ملاحظه می‌کنید و حیاتش به نور حیات حضرت حق می‌باشد و معنی «بالحق»بودن به همین معناست که عالم «بالحق» خلق شده، نه آن‌که گمان کنیم خداوند عالم را خلق کرده و عالم جدا از حق مسیر خود را می‌رود.

باز به مثال تابلوی نقاشی برگردید. اگر هنرمند نقاش آن تابلو را با روحی همراه با نشاط به ظهور آورده باشد، شما با رنگ و حتی با درخت و جویبار روبه‌رو نخواهید بود، بلکه با روحی روبه‌رو می‌شوید که از طریق آن اثر هنری به ظهور آمده و آن تابلو آینه‌ای خواهد بود که شما را دعوت می‌کند با همان روح و با همان نشاط مرتبط باشید، به همین جهت هم از تماشای آن تابلو خسته نمی‌شوید. می‌فرماید این عالم اتفاقی خلق نشده؛ «خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» خداوند آسمان‌ها و زمین را «بالحق» خلق کرده تا تابلویی باشد برای تماشای انوار الهی و رساندن هر مخلوقی به آنچه که شایسته‌ی آن است.

در این‌که فلسفه‌ی خلقت موجودات چیست، در ابتدای کتاب «آشتی با خدا» تحت عنوان «خدا چرا ما را خلق کرد؟» عرایضی به میان آمده است. در این‌جا به این تذکر اکتفا می‌کنیم که خداوند با خلقت عالم یک نحوه روبه‌رویی ما با خودش را به ما لطف کرده و در عالمی کاملاً حساب‌شده خود را به نور اسماء حُسنایش به ظهور آورده تا معلوم شود هرکس باید با برنامه‌ای خاص در این عالم وظیفه‌ای را به عهده بگیرد و مطابق آنچه کسب کرده، جزا و پاداش کسب کند و به هیچ‌کس هم ظلم نمی‌شود. همان‌طور که در نظام عالم هر عضوی از عالم در جای خود قرار گرفته است. اینجاست که عرض شد باید هستی‌شناسانه به عالم نگاه کنیم و متوجه‌ی استحکام نظام عالم و خالق آن در همه‌ی امور باشیم و در دل چنین توجهی جایگاه دستورات شریعت الهی را در استحکام کامل بیابیم و نسبت به آن دستورات با اطمینان کامل برخورد کنیم، چیزی که در سیره‌ی اهل البیت علیهم‌السلام ملاحظه می‌کنید. حتی در کربلا با آن همه عواملی که به ظاهر دشمنان حضرت همه چیز را در اختیار داشتند، ولی حرکات و سکنات و گفتار سیدالشهدا علیه‌السلام نشان داد که آن حضرت کاملاً خود را در نظامی متقن و اطمینان‌بخش احساس می‌کنند و همه چیز را در آن بستر می‌یابند، آن هم با رضایتمندی کامل. گویا آن حضرت در حال مدیریت صحنه هستند آن هم در عالمی که سراسر دارای حکمت و نظم است. در همین راستا حرکات حضرت زینب کبری علیهاالسلام را ملاحظه کنید، از نطقی که در کوفه و شام کردند، طوری در کوفه سخن گفتند که مردم گفتند گویا علی است که سخن می‌گوید - به جهت استحکامی که در سخنان آن بانوی بزرگ به ظهور می‌آمد- و یا برخوردی که ایشان با

عبیداللّه و یزید انجام دادند، همه حکایت از آن داشت که در حقیقت این خانواده هستند که آن صحنه‌ها را مدیریت می کنند، در عین آن‌که از مصیبت وارده و ظلمی که بر آن‌ها می‌رفت راضی نبودند، ولی وجه «بالحق» بودن آن صحنه‌ها را مدّ نظر داشتند که چگونه خداوند در هر صحنه‌ای حاضر است و هر حرکتی وجه حقّانی دارد که نباید آن وجه فراموش گردد، به همان شکلی که حضرت امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» در رابطه با وجه حقّانی دفاع مقدس فرمودند: «جنگ ما پایه‌های انقلاب ما را استحکام بخشید.» زیرا ملت ما با تذکرات آن عارف واصل، در واقعه‌ای که با تجاوز صدام پیش آمد، از حضور خداوند در عالم غفلت نکردند تا خود را ببازند و عملاً ابتکار عمل در دست دشمن قرار گیرد.

با نظر به بودنِ خاص عالم که در قبضه‌ی حضرت حق است می‌توان برخلاف ظاهرِ آنچه در صحنه است، با بودن هر چیزی که عین اتصال و ربط به حضرت حق است، به حضرت حق نظر کرد، از آن جهت که نمود هر چیز غیر از بود آن چیز است.[1]

شهدا و سرداران شهید با «بودِ» انقلاب اسلامی رابطه برقرار کرده‌اند و در هر صحنه از صحنه‌های حضور تاریخی انقلاب اسلامی، خدا را در آن صحنه‌ها یافتند و این وجه از انقلاب اسلامی است که آن را فوق العاده کرده، بودنی با حضور اسماء جامع حضرت حق. اگر انسان‌ها بودِ مخلوقات را بشناسند، نمودهای آن‌ها آینه‌ی ظهور اسماء الهی می‌شوند. مثل نمودی که سردار مقاومت شهید حاج قاسم سلیمانی به ظهور آورد و همه را متوجه‌ی بودن اصیل انقلاب اسلامی نمود، در آن حدّ که کسانی به او ارادت ورزیدند که تا حال هیچ همراهی با انقلاب اسلامی نداشتند. این از آن جهت است که «بودِ» انقلاب اسلامی، «بودی» است متعالی. لذا در مقابل هر توطئه‌ای جلوه‌ای از نور جامع الهیِ خود را به ظهور می‌آورد و ما در دفاع مقدس این را به خوبی تجربه کردیم.

چه کسی باور می‌کرد ما بتوانیم از طریق انقلاب اسلامی تا این اندازه در منطقه حضور پیدا کنیم و رقیب آمریکا و اسرائیل شویم که کلیت منطقه را در اختیار داشتند؟ در آن حدّ که اسراییل برای معنا بخشیدن به خود به دنیال رسمیت یافتن از طریق کشورهایی مثل بحرین و امارات است. چه کسی باور می‌کرد در پشت ظاهرِ آن سرداران که روی هم رفته در نظام

---

[1] - این به معنای اصالت داشتن وجود است و نه اصالت داشتن ماهیت.

شاهنشاهی پرورش یافته بودند، «بودنی» نهفته باشد که نمونه‌اش را در شخصیت شهید حسن باقری می‌توانید ببینید؟

در شهادت حاج قاسم سلیمانی بعضی از دختران دبیرستانی که به ظاهر هیچ نسبتی با انقلاب اسلامی نداشتند، طوری به خود آمده‌اند که به کم‌تر از سلوک الی اللّه و فنای فی اللّه قانع نیستند. تا دیروز از معلم معارف اسلامی فراری بودند و حالا در اُنس با آن معلمان از آن‌ها راهکار اصلاح خود را می پرسند. این‌ها همه خبر از آن می‌دهد که نوعی بودن، بیرون از بودنی که دنیای مدرن مدّ نظر انسان‌ها قرار داده، به میان آمده است. چیزی که در دفاع مقدس برای بعضی از جوان‌ها پیش آمد و امروز به صورتی بسیار گسترده و عمیق‌تر پیش آمده. قبلاً عرض شد اکثر جوانان ما شهید حججی هستند با هویت سلوک الی اللّه و با جهت‌گیری فردی که عاقبت به خیر شوند، ولی در بستر انقلاب اسلامی؛ و امروز عرض می‌کنم اکثر جوانان ما حاج قاسم هستند، با هویت سلوک الی اللّه و با جهت‌گیریِ حضور جمعی در جهان، و شما در تشییع پیکر مبارک شهید حججی ملاحظه کردید چگونه این جوانان به دنبال خودِ گمشده ی خود بودند تا از مسیر آن نوع بودن که بودنِ مقدس و ارزشمندی است، عقب نمانند و در تشییع پیکر حاج قاسم که همان شهید حججی بود با هویت جمعی و جهانیِ بیشتر، باز هم همان صحنه را یافتید، از آن جهت که شهید حاج قاسم وجه پنهان مردم می‌باشد، به خصوص وجه پنهان جوانان. بودنی که جوانان متوجه شده‌اند برای اتصال به خداوند باید خود را در هویت شهید حججی و شهید حاج قاسم دنبال کنند. مردم گمشده‌ای داشتند که در این مرحله از انقلاب اسلامی به این صورت آن را پیدا کردند و با عمقی بیشتر در جبهه ی تقابل توحید با کفر وارد شدند.

ذات انقلاب اسلامی، ذاتی توحیدی است و در مقابلِ شرک و کفر و استکبار است و اگر ما با نگاه هستی‌شناسانه انقلاب را در دل حضور تاریخی‌اش بررسی کنیم، همان‌طور که ملاحظه کردید آن را ماورای نگاه و برداشت سیاسیون می‌یابید و به راحتی در این نگاه تصدیق می‌کنید که انقلاب اسلامی در مقابل هر توطئه‌ای که برایش پیش می‌آید، جلوه‌ای از نور جامع الهیِ خود را به ظهور می‌آورد. غفلت از این قاعده منجر به تصمیمات جاهلانه در رابطه با انقلاب و کشور می شود. قاعده‌ای که خداوند در توصیف آن فرمود: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاء مَّحْيَاهُم وَمَمَاتُهُمْ سَاء مَا يَحْكُمُونَ»(21) تصور کنیم خداوند نسبت به ارتکاب گناه و به ایمان و عمل صالح بی‌تفاوت

باشد و زندگی و مرگ این افراد برایش تفاوتی نداشته باشد، آیا این جاهلانه‌ترین و احمقانه‌ترین نحوه‌ی تفکر نیست که یک انسان گرفتار آن می‌شود و آیا این افراد وقتی با این تصور اعمال خود را انجام می‌دهند، هرچه بیشتر حماقت‌شان ظاهر نمی‌شود؟

مسئله ی ظهور شهید حاج قاسم سلیمانی -که خدا رحمتش کند- چه چیزی را برای ما روشن می کند؟ آیا با دیدن آن صحنه‌ها نباید در فهم آیه‌ی مذکور جدّی‌تر باشیم؟ ما در این مرحله از انقلاب با دیدن آن شهادت و آن برخوردی که مردم داشتند، نباید به این نوع از هوشیاری برسیم که دشمنان ما گرفتار شدیدترین حماقتِ ممکن هستند؟ و انقلاب اسلامی در این مرحله از تاریخِ خود به بلوغی رسیده که به عالی‌ترین شکل دشمنان خود را از این تاریخ بیرون می کند؟ و مُهر نادانی و حماقت را به بهترین شکل بر پیشانی آنها تثبیت می‌نماید؟ این مرحله‌ی دیگری از انقلاب اسلامی بود، با اقتضای خاصی که امثال شهید حججی و شهید قاسم سلیمانی آن را به ظهور آورده‌اند.

بنده قبلاً در مورد شهید حججی عرض کردم که باورمان نمی‌آمد بعد از دفاع مقدس هنوز بناست ما حضور دیگری را در این تاریخ داشته باشیم و آن حضوری بود که با دفاع از حریمِ حرم اهل البیت‌علیهم‌السلام در سوریه پیش آمد. فکر می‌کردیم دفاع مقدسِ هشت ساله اوج روحیه‌ی ضد استکباری را در ما به وجود آورد ولی با شهید حججی قدمی بیشتر به جلو برداشتیم و تمام وجه متعالی فردانیت خود را نسبت به این زمانه حس کردیم، در شهید حججی گویا خود شما بودید در هویت فردی متدین و انقلابی که می‌خواهد وظیفه‌ی الهی خود را نسبت به اسلام و انقلاب انجام دهد و مؤثر باشد و در حاج قاسم باز خودِ شما بودید ولی در هویتی که می خواهید در مقابله با کفر در جهان حاضر شوید و معادلات جهان سیاست را به نفع اسلام و انقلاب تغییر دهید و این در عزاداری مردم در جهان اسلام و در غیر از جهان اسلام برای شهید حاج قاسم دیده شد.

مردم دنیا نه به اعتبار این‌که حاج قاسم آدم خوبی است عزاداری کردند، بلکه متوجه شده بودند او خودِ آنهاست، خودی که می‌خواهند همانند او با استکبارِ جهانی مقابله کنند و مناسبات جهانِ اسلام را تغییر دهند. حاج قاسم فعلیت و تعیّن شخصیتی بود که مردم آزاده‌ی جهان به دنبال آن بودند و او را راهی یافتند که باید ادامه پیدا کند. هویتی که در اعماق وجود این انسان ها بود و به دنبال مصداق آن بودند. با شهادت حاج قاسم، بودنِ خاصی که آن‌ها نیاز داشتند را احساس کردند، بودنی که باید با هویت دینی در جهان حاضر شد.

در فلسفه‌ی اسلامی متذکر می‌شوید «بودن» یا «هستی»، تشکیکی است یعنی دارای شدت و ضعف است. ما در بستر انقلاب اسلامی در ابتدای امر با بودنی روبه‌رو شدیم که با شعار «مرگ بر شاه» آن بودن را احساس می‌کردیم و در مقابله با تجاوز صدام در دفاع مقدس، آن بودن، شدت پیدا کرد و خود را گسترده‌تر احساس کردیم و همچنان انقلاب اسلامی در مراحل مختلفِ ظهورِ خود جلو آمد تا در مرحله‌ی دفاع از حریم حرم اهل البیت علیهم‌السلام که عملاً حضور انقلاب اسلامی بود در جهان، و ما با حضور در این مرحله بودنِ شدیدتری را در خود احساس کردیم و سیاستی را که عین دیانت است در خود تجربه نمودیم. در این مرحله از انقلاب، انسان در جایگاه «شیران روز و زاهدان شب» قرار می گیرد و اشک، به معنای سلوکی آن سراغ انسان می‌آید و شما آن نوع اشک را با نظر به حاج قاسم احساس کردید، ولی در نسبت با شخصیتی که در عین دیانت، خود را در مقابل استکبار جهانی تعریف کرده بود.

تا دیروز آن‌هایی که اهل سیاست بودند، عموماً اهل اشک و راز و نیاز نیمه شبان نبودند و آن‌هایی که اهل اشک و راز و نیاز نیمه شب بودند، اهل سیاست نبودند و حالا ملاحظه می‌کنید با انقلاب اسلامی تاریخی به ظهور آمده که این دو یعنی اشک و سیاست، به طور کاملاً مشخص در یک شخص و شخصیت ظاهر شده است. شخصی که سردار مقاومت بین المللی جهان اسلام است و با نظر به چنین شخصیتی انسان‌ها مفتخر به اشکِ سلوکی می‌شوند. این نشان می دهد یک نوع بودنی در راستای بودن‌های قبلی، ولی به صورت بین‌المللی شکل گرفته که جمع سیاست و دیانت است و این یعنی حضور علی علیه‌السلام، که در عین قدسی‌بودن، اهل جنگ و جهاد است و از این جهت باید خود را در تاریخی جدید احساس کرد.

نسل جدید که پیروزی انقلاب و دفاع مقدس را تجربه نکرده بود، ناخودآگاه در نسبت به انقلاب در حال بیگانه‌شدن بود که یک مرتبه با پدیده‌ی عجیبی روبه‌رو شد که سرداری از ایران به دست آمریکا در کشور عراق به شهادت می رسد و ملت ایران در اقصا نقاط کشور عکس العمل آنچنانی نشان می‌دهند، و از آن طرف مردم جهان نسبت به آن موضوع حساسیت خود را آشکار می‌کنند و این برای ادامه‌ی انقلاب نکته‌ی بسیار مهمی است، برای ارتباط نسل‌ها در این مرحله از تاریخ.

خود را به جای جوانی بگذارید که می‌خواهد در این زمانه خود را معنا کند و تحلیلی از موقعیتی که در آن است به دست آورد. آیا آن جوان با توجه به آنچه در روبه‌روی خود دارد،

می‌تواند در رابطه با آینده‌ی خود، انقلاب اسلامی را نادیده بگیرد؟ و در مقابل خود با آن صداقتی که عموماً جوانان دارند، چیزی بیرون از انقلاب اسلامی را دنبال کند؟ این‌جا است که لازم است عرض کنم شهادت حاج قاسم، جهانی را در مقابل نسل جوان ما گشود که هزار بار از پیروزی نظامی ما بر داعش مهم‌تر بود.

برای جوانان روشن شد برخلاف تبلیغات دشمنان و افراد ناآگاه نسبت به انقلاب، ملت ما در جایگاه خاصی از تاریخ خود ایستاده که شامل مرور زمان نمی‌شود تا در فرهنگ مدرنیته هضم شود و عملاً به زندگی معمولی اهل دنیا برگردد، آن جوان متوجه شد در جایی ایستاده‌ایم که بلندتر از آن نوع زندگی است که فرهنگ مدرنیته در مقابل او گذاشته است.

با شهادت حاج قاسم تمام زحمات کارشناسان رسانه‌های بیگانه که ۴۰ سال تلاش کردند تا توجه مردم را از انقلاب اسلامی منصرف کنند، از بین رفت و آنها متوجه شدند ۴۰ سال با توهّمات خود زندگی می‌کردند، نه با مردم ایران. خانم مسیح علی نژاد چقدر تلاش کرد که دختران ما را متقاعد کند که حجاب اجباری است و چون آزادی دختران را می خواهد مخالف حجاب اجباری است و تا حدی بعضی از دختران را تحت تاثیر این شعار قرار داده بود. با شهادت حاج قاسم او در عین اظهار خوشحالی از آن شهادت، گلی را جلوی خود گذاشته بود و صحبت می‌کرد و او با این کار، ناخواسته تمام تلاش‌هایش را برباد داد، زیرا دخترخانم‌ها به معلم‌شان گفته بودند، معلوم است این خانم آدم خوبی نیست که از شهادت حاج قاسم خوشحال است و در این رابطه هویت کل جریانی که خانم علی نژاد یکی از آنهاست، برای جوانان ما روشن شد و این معجزه ی شهادت مردی بود که بودنی گسترده و بین المللی و در عین حال دینی داشت و انعکاس بودنی بود که جوانان امروز به دنبال آن هستند.

جریان کفر جهانی که خود را پنهان در توصیه‌های دلسوزانه می‌کرد یک مرتبه همه چیز را بر باد رفته یافت، چون به گفته‌ی خودشان معلوم نیست در این شهادت، مردم متوجه‌ی چه چیزی شدند که آن‌ها پیش‌بینی نمی‌کردند. یکی از جوانان گفته بود من تا حال اسم حاج قاسم را هم نشنیده‌ام ولی نمی‌دانم چرا همین که اسمش می‌آید اشک می‌ریزم. آیا این کار خداوند نیست که از مدتها پیش محبت این مرد را به قلب مردم انداخت تا وقتی شهید می‌شود راهی این چنین گشوده و متعالی در مقابل عزادارانش باز شود؟ بحث عزاداری در میان نیست، مردم از طریق عزاداری راهی را در مقابل خود شکل می‌دهند که انتهای آن برگشت به معنایی از

انسانیت است که تا حال او را گم کرده بودند. شهادت حاج قاسم تذکر به جهان گمشده‌ای بود که بشر مدرن فراموش کرده بود.

عرض بنده در یادداشتی که در رابطه با شهادت حاج قاسم داشتم با این عنوان بود «سردار مقاومت و افقی که در آینده روشن می‌شود.» افقی که مردم در آن افق نه تنها از آمریکا، از همه ی آن‌هایی که به نحوی با آمریکا ارتباط دارند عبور می‌کند. مگر می‌شود خانم علی‌نژاد با وزیر امور خارجه‌ی آمریکا یعنی با وزیر امور خارجه کشوری که قاتل حاج قاسم است، عکس بگیرد و مردم نسبت به او متنفر نباشند؟ علاقه‌ای که خداوند در قلب مردم نسبت به آن شهید بزرگوار انداخته بود تا این‌جاها کارساز شد و بسیاری از آن‌هایی که در نسبت با فرهنگ غربی مقابله‌ی جدی نداشتند تکلیف خود را فهمیدند و مسلّم به مرور به فکر باز خوانی می‌افتند.

قضیه، قضیه‌ی بشری است که خود را گم کرده بود که چه باید باشد، معاون حشدالشعبی یعنی آقای ابوالمهدی المهندس با آن سوابق مبارزاتی می‌گوید بعد از رهبری در این دنیا و زیر آسمان، حاج قاسم را دوست دارد و علاقه‌مند است سربازش باشد، زیرا حاج قاسم معنای بزرگ‌شدن حقیقی را با انسان‌های بزرگ در میان می‌گذارد و با شهادت حاج قاسم آن راه برای چنین افرادی پیدا شد.

قصه، قصه‌ی بشری است که خود را گم کرده بود که چه باید باشد و ظهور شهید حاج قاسم سلیمانی راهی شد که نشان داد اگر می‌خواهید بودن‌تان بودنی جدّی و متعالی باشد باید به آن سردار و راهی که در پیش ما گذاشته است نظر کنید. اگر ما در صحنه‌های تشییع پیکر آن شهید و نمازی که برای او خوانده شد، حضور انوار الهی را نیابیم، چشم خود را به تابلوی رنگارنگی که خداوند در این تاریخ به ظهور آورده است، بسته‌ایم.

آیا با نظر به این تابلو متوجه نمی‌شویم امکان زنده‌ماندن هست، حتی اگر بدن‌مان تکه‌تکه شود؟ آیا قبول می‌کنید بعد از این شهادت هیچ‌کس، چه شیعه و چه سنی و چه راست و چپ، در مقابل آمریکا معطل نیست؟ بعضی‌ها بدون آن‌که قصدی داشته باشند در این رابطه معطل بودند. راهی گشوده شد تا عمیقاً احساس کنند آمریکا واقعاً شیطان بزرگ است. راهی به میان آمد که شما آینده را طوری دیگر بیابید و این جاست که باید نسبت به بسیاری اغماض کرد و از ضعف‌ها و کوتاهی‌های آنها گذشت. نفرمایید تا دیروز چیز دیگری می‌گفتند؛ باید اغماض

کرد زیرا عده‌ای نسبت به برداشت‌های گذشته‌ی خود در رابطه با غرب و آمریکا تجدید نظر خواهند کرد. نباید کاری کرد که دوگانگی پیش بیاید.

با توجه به همه آنچه عرض شد دوباره بر می‌گردیم به آیه‌ی ۲۱ و متوجه‌ی نظر حق می‌شویم که چه نگاهی را در مقابل ما می‌گشاید وقتی می‌فرماید: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاء مَّحْيَاهُم وَمَمَاتُهُمْ سَاء مَا يَحْكُمُونَ»(21) همه‌ی ما را در مقابل این سؤال قرار می‌دهد که آیا در چنین جهانی می‌شود پذیرفت که انسان‌های گناهکار با مؤمنان یکسان‌اند؟ مگر در قلب مردم که در جای خود عالَمی می‌باشد، ترامپ و حاج قاسم یک جایگاه دارند؟ این یعنی اگر کسی بخواهد ترامپ نباشد باید به این فکر کند که خداوند برای انسان‌های گناه‌کار و مومن یک سرنوشت قرار نداده است و اگر از این نکته غفلت شود خواسته یا ناخواسته در شخصیتی که ترامپ‌ها برای خود تعریف کرده‌اند قرار می‌گیرد. و آیه بعدی در همین رابطه به نکته‌های بسیار مهم تاکید می کند که خلقت آسمان‌ها و زمین، «بالحقّ» است و بر این اساس با هرکس مطابق آنچه کسب کرده برخورد می‌شود. فرمود: «وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ»(22) در همه‌ی عالم خداوند، یعنی حضرت حق حاضر است پس باطل نمی تواند در این عالم ریشه بدواند و آینده داشته باشد و با نظر به این نکته در آخر آیه فرمود: «وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» کار هیچ‌کس بی‌جواب نخواهد ماند و وقتی ما نیز در این نحوه از حضورِ خداوند در عالم قرار گرفتیم، نمی‌توانیم نسبت به آنچه در عالم می گذرد بی‌تفاوت باشیم و نسبت به صحنه‌هایی که حضرت حق در میان است با صحنه‌هایی که حجاب حق است، یکسان عکس‌العمل نشان دهیم و دوستی حق را در هر صحنه‌ای که حاضر است از یاد ببریم، حتی اگر در حرکات انسانِ بی نام و نشان و رنگین پوستی مثل جناب بلال حبشی باشد، آیا می‌توان بلال و حاج قاسم را دوست نداشت و برای ما وجود این آینه‌هایِ ظهور حق با آن‌هایی که حجاب ظهور حق هستند، یکسان باشد؟

آیه‌ی فوق راهی را مقابل ما می‌گشاید تا نسبت به وظایف الهی خود ایمان جدّی داشته باشیم و بدانیم این وظایف موقعیت ما را در هستی معلوم می‌کند و موجب می‌شود تا دشمنان ما گرفتار احمقانه‌ترین اعمال شوند و لذا بسیاری از استراتژیست های آمریکایی گفته بودند کار ترامپ در شهادت حاج قاسم، احمقانه‌ترین کاری بود که یک رئیس جمهور می توانست انجام دهد. یکی از آنها گفته بود ایران تلاش داشت ما را از غرب آسیا اخراج کند و ترامپ با کاری

که کرد، به نقشه‌ی ایران سرعت بخشید و این به جهت بی‌بصیرتی ترامپ و امثال اوست در مقابل بصیرتی که قرآن به ما عطا می‌فرماید. با آنچه پیش آمد سخن منسوب به حضرت سجاد علیه‌السلام برای ما معنای دیگری پیدا کرد که فرموده‌اند: «اَلحَمدُ لِلّه الّذی جَعَلَ اَعدائَنا مِنَ الحُمَقاءِ وَ الجُهَلاءِ» خدای را شکر که دشمنان ما را از احمقان و جاهلان قرار داد. از آن جهت که نه‌تنها مانع راه گشوده‌ی الهی در مقابل ما نمی‌شوند، بلکه عاملی هستند که ما آن راه را بهتر طی کنیم. به همان معنایی که معلوم شد حاج قاسمِ شهید بیشتر از حاج قاسمِ زنده نقش‌آفرین است.

خداوند در آیه‌ی بعدی یعنی آیه‌ی ۲۳ در مقابل بصیرت قرآنی که حاصل شناخت نظام عالم است، پیروی از هوس و لوازم آن را قرار می‌دهد و می فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (23)﴾

آیا ندیدی کسی را که معبود او هوسش می‌باشد و چنین کسی با اضلالِ خداوند گمراه شده، در عین آن‌که می‌داند راه را به اشتباه می‌رود و خداوند بر گوش و قلب او مهر زده و بر بصیرت او پرده افکنده؟ چه کسی می‌تواند چنین کسی را بعد از آن که خداوند او را در چنین شرایطی قرار داده، هدایت کنند؟ آیا متذکر این امر هستید؟

وقتی خداوند کسی را که به جای پیروی از دین خدا از هوسش پیروی کرد، از مسیر هدایت خارج می‌کند، عملاً چنین کسی قدرت درک واقعیات را ندارد و به کارهای احمقانه دست می‌زند و بدترین تصمیمات را می‌گیرد و ما امروز این حالت را در بین دشمنان خود می‌یابیم.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه پانزدهم

آفات پیروی از هوس‌ها و غفلت از نظام توحیدی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَواءً مَحْياهُمْ وَ مَماتُهُمْ ساءَ ما يَحْكُمُونَ(21) وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِتُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ(22) أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْديهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ(23) وَ قالُوا ما هِيَ إِلاَّ حَياتُنَا الدُّنْيا نَمُوتُ وَ نَحْيا وَ ما يُهْلِكُنا إِلاَّ الدَّهْرُ وَ ما لَهُمْ بِذلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ(24) وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ ما كانَ حُجَّتَهُمْ إِلاَّ أَنْ قالُوا ائْتُوا بِآبائِنا إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ(25) قُلِ اللَّهُ يُحْييكُمْ ثُمَّ يُميتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ لا رَيْبَ فيهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ(26)﴾

عنایت دارید که عصاره‌ی دینداری، توحید است، انسان در نگاه توحیدی به عالَم با دو چیز آشنا می‌شود و نسبت به آن دو چیز آگاه می‌گردد و در نتیجه به قلبش این باور می‌رسد که از یک طرف خداوند این عالم را آفریده است و از طرف دیگر همان خداوند انسان‌ها را آفریده است. با توجه به این دو نکته در نگاه توحیدی می‌توان به این نتیجه رسید که اگر انتخاب‌های ما بر اساس نظام عالم نباشد، عالم با ما همراهی نمی‌کند و به نتایجی که می‌خواهیم در زندگی‌مان در این عالم برسیم، نمی‌رسیم. بنابراین باید خداوندی که ما و عالم را خلق کرده

راهی را برای این‌که ما در این عالم زندگی کنیم به ما نشان دهد. اینجاست که جایگاه قرآن به عنوان راه زندگی در این عالم روشن می‌شود، تا انسان از طریق کتاب خدا از رشد و به ثمررسیدن همه‌ی ابعاد دنیوی و آخرتی‌اش محروم نماند.

ملاحظه فرمودید که در آیه‌ی ۲۰ سوره جاثیه متذکر بصیرتی شد که توسط قرآن حاصل می‌شود و فرمود: «هذا بَصائِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ» قرآن آمده است تا چشم‌ها را باز کند و به انسان جهت فهم زندگیِ درست بصیرت بدهد و در کنار آن بصیرت، قرآن موجب «هُدیً وَ رَحْمَةٌ» هدایت و رحمت است، «لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ» برای آن‌ها که اهل یقین هستند.

در جلسه‌ی قبل تا حدی به موضوع فوق پرداخته شد و فکر می‌کنم جایگاه آیه از نظر مفهومی روشن شد، ولی در این‌که ما چه رابطه‌ای باید از طریق این آیه بین خود و جهان برقرار کنیم، خوب است رفقا مطلب را تمام‌شده ندانند و با همان رویکردی که به کتاب‌های عرفانی و جملات عرفا دارند و بعضاً بر یک جمله از آن متون چندین و چند جلسه بحث می‌کنند تا متوجه افقی شوند که آن جمله متذکر آن است، با همان رویکرد به آیات ۲۱ و ۲۲ نظر شود، زیرا همان‌طور که عرض شد این دو آیه حامل معرفت و بصیرتی در نگاه توحیدی می‌باشد که علامه طباطبایی در مقدمه‌ی المیزان که مقدمه‌ی ارزشمندی است، روی همین نوع نگاه تأکید می‌کنند.

آیات فوق می‌خواهد متذکر شود، انسانی که نگاه توحیدی نداشته باشد هیچ مسئله‌ای را درست تحلیل نمی‌کند. زیرا جای خود را در عالم نمی‌شناسد و بیشتر با توهّمات خود زندگی می‌کند.

عمده آن است که متوجه باشیم در و دیوار این عالم به ما خبر می‌دهد با تدبیر و یگانگی توحیدی خلق شده‌اند. خداوند در این رابطه می‌فرماید: «وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ»(۲۲) عرض شد بر روی «بالحقّ» کمی تأمّل بفرمایید تا معلوم شود به چه چیز اشاره دارد، با دقت بر «بالحق»بودن خلقت عالم می‌فهمیم موقعیت ما در این عالم و نسبتی که باید با این عالم داشته باشیم، چگونه باید باشد. می‌فرماید عالم «بالحقّ» آفریده شد، یعنی با هر چیزی روبه‌رو شدید آن چیز «بالحقّ» در صحنه است، یعنی به نور حق و با جلوه‌ای از جلوات حضرت حق به ظهور آمده و اگر شما خود را محدود به ظاهر آن چیز نکنید و در جمال آن چیز به دنبال وجه جلالی آن باشید، با حقیقت جاری در آن چیز که همان نور حضرت حق

است، روبه رو می‌شوید و در جمال او جلال او را می‌یابید. مثل آن‌که در تماشای یک گل، نظر به حیات آن گل می‌اندازید، حیاتی که بالاتر و اجلّ از ظاهر گل است.

عالم در عین نظم و انسجامِ کامل با حکمت و حقانیت شکل گرفته است و لازم است این نکته دائماً مدّ نظر باشد و بر روی آن فکر شود. متفکران علم فیزیک بر این نکته اذعان دارند که نظام عالم، ارگانیکی است یعنی مثل یک موجود زنده، همه‌ی قسمت‌های آن برای همدیگر ایجاد شده است. حساب کنید اگر دریاها نبود، جنگل‌ها هم که از آب بارانِ حاصل از دریاها رشد کرده‌اند، نبود، و اگر جنگل‌ها نبود ما هم که نیاز به اکسیژن داریم، نبودیم. نظام ارگانیکی یعنی نظامی که حیات دارد و اعضای آن را حیاتی که در آن سریان دارد تدبیر می‌کند، مثل بدن انسان که معده از قلب و قلب از ریه جدا نیست، در آن حدّ که اگر ریه درست کار نکند تا اکسیژن مناسب را به مویرگ‌های شبکیّه برساند، چشم‌های انسان نابینا می‌شود.

امروزه متفکران دنیا تا آنجا جلو آمده‌اند که روشن می‌کنند عالم دارای حیات هدفداری است.[1] این نکته را باید به صورتی قلبی در ارتباط با عالم احساس کنید تا عالم برای ما آینه‌ی نظر به حضرت حق شود. از طرفی باید به خودمان رجوع کنیم و متوجه باشیم در سازمان شخصیت‌مان نمی‌توانیم نسبت به بدی‌ها و خوبی‌ها بی‌تفاوت باشیم و حتی اگر دین خدا هم نفرموده بود که دروغ بد است، هر انسانی در وجود خود تصدیق می‌کرد دروغ بد است. به قول متکلّمینِ شیعه «حُسن و قُبح» ذاتی است. منظورشان این است که چون دروغ و دزدی بد است، خدا هم بر اساس ذات آن‌ها که بد است متذکر بدی آن‌ها شده و در واقع حقیقت را با ما در میان گذاشته است.

اقتضای فطرت انسان است که متوجه‌ی حقیقت باشد و در همه‌ی عالم به آن نظر کند و در همین رابطه در توصیف انسان در روایت داریم: «فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ»[2] فطرت انسان بر اساس توحید و درک حقیقتِ حضرت حق در عالم سرشته شده است و در همین رابطه در بحران‌هایی که وسایل مادی از قدرت می‌افتند، هرکس ناخودآگاه خدا را می‌خواند. به تعبیر قرآن: «دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»(یونس/۲۲) در آن حالت خدا را با تمام وجود می‌خوانند.

---

۱ – در این رابطه می‌توانید به کتاب «حیات و هدفداری» از «رویِ‌یر» رجوع فرمایید.

۲ – الکافی، ج۲، ص: ۱۳

پس می‌توانیم به این نکته برسیم که انسان‌ها در بنیان و سرشت خود یک روح توحیدی، یعنی شخصیت یگانه‌ای دارند که مطابق نظام توحیدی و ارگانیکی عالم است و اگر انسان بخواهد در این عالم درست زندگی کند تا هویت توحیدی‌اش حفظ شود و عالم، بستری باشد که او را در آغوش بگیرد، باید راه حلّی را که خالق او و خالق عالم از طریق انبیاء برایش آورده‌اند مدّ نظر قرار دهد. و این آن بصیرتی است که قرآن متذکر آن است و فرمود: «هذا بَصائِرُ لِلنَّاسِ» قرآن آمده است تا بشریت گرفتار بی‌هویتی نگردد و با نور بصیرت زندگی کند و در دل بصیرت قرآنی به هدایت و رحمت برسد، مشروط بر این‌که اهل یقین باشد و در درون خود حقیقت را دنبال کند و نسبت به اموری که بر او می‌گذرد بی‌تفاوت نباشد و بداند عالم و نظام هستی، آنچنان خلق نشده تا در مقابل بدی‌ها و خوبی‌ها بی‌تفاوت باشد.

جهت تفصیل موضوع فوق، آیات ۲۱ و ۲۲ به میان آمد تا معنای بصیرت را و این‌که چه کسی حقیقتاً اهل بصیرت است، با ما در میان بگذارد. اگر بپرسید معنای بصیرت چیست، آیه‌ی ۲۱ می‌فرماید این داوریِ بدی است اگر فکر کنید جهان طوری خلق شده که انسان‌های گنهکار با انسان‌های مؤمن مساوی‌اند، لذا فرمود: « أَمْ حَسِبَ الَّذینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ کَالَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» این‌که گمان شود این دو نوع انسان یکسان هستند و در احساسِ بودن خود و در نسبت خداوند با آن‌ها تفاوتی نیست؛ و به همان اندازه که اولی‌ها در عالم احساس حضور و وجود می‌کنند، دومی‌ها هم به همان اندازه در عالم، احساس حضور و وجود می‌نمایند و در یک نوع از زندگی و مرگ به سر می‌برند؛ این داوری بدی است.

برای آن‌که ما متوجه‌ی عالمی باشیم که نسبت به این دو نوع بودن بی‌تفاوت نیست و یک طور آن‌ها را تحویل نمی‌گیرد؛ فرمود: «وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِتُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ»(22) در این آیه از جهتی ما را با خودمان روبه‌رو می‌کند، خودمان را با خودمان در میان می‌گذارد که چرا می‌فرماید این نظام الهی آنچنان نیست که بدی و خوبی در یک جایگاه قرار داشته باشند، تا تنها در یک باور توحیدی و در حدّ ذهن و فکر نمانیم بلکه خود را در نظامی احساس کنیم که آن نظام دو نوع انسان را یک طور تحویل نمی‌گیرد و با آن‌ها به صورت مساوی برخورد نمی‌کند. زیرا توحید واقعی در این حالت برای انسان به ظهور می‌آید که احساس کند در آغوش جهان حاضر است، جهانی که حقّانی است و آن کس را که روح تجاوز و اسراف دارد در عالمی که عالمِ صفا و تعالی است، جای نمی‌دهد و محیط زیست برای او گهواره‌ی پرورش نخواهد بود بلکه طوفانی از بحران است، زیرا عالم

«بالحقّ» خلق شده و همه‌ی عالم همچون موجودی زنده به نور حیّ مطلق در تنفس و استقرار است.

ساده‌ترین چیزی که از آیه‌ی فوق می‌فهمیم آن است که این عالم باطل نیست تا بیگانه با حقّ و حقیقت باشد و وقتی با حق و حقیقت بیگانه نیست شما می‌یابید در چه جهانی باید احساس حضور داشته باشید و اساساً در چه حالتی باید خود را احساس کنید تا با خیالات و توهّمات به سر نبرید؛ زیرا زندگی در جهانی که حقّانی است با جهانی که ساخته‌ی خیالات انسان‌ها است، یک نوع زندگی نیست. فرمود: «وَ لِتُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ» ما جهان را حقّانی خلق کردیم تا این دو نوع انسان هر کدام بهره‌ی خود را کسب کنند.

یکی سراسر عالم را منوّر به حضرت حق احساس می‌کند و همه‌ی تلاشش آن می‌باشد تا در زندگی دنیایی نسبت خود را با حضرت حق به خوبی شکل دهد و در این رابطه جایگاه دین خدا را که راهکار زندگی صحیح در چنین عالمی است، بشناسد و به دستورات آن عمل کند و دیگری گمان می‌کند عالم را می‌تواند با خیالات خود هرطور خواست بسازد، زیرا به گفته‌ی کانت ما تنها با فنومن‌ها و آنچه در خیالات ما می‌گذرد سر و کار داریم، پس باید همان خیالات را در زندگی خود صورت ببخشیم و بدین لحاظ گفته‌اند اندیشه‌ی کانت منشأ جهان مدرن است.

قرآن انسان‌ها را دعوت به تعقل می‌کند و عقل این امکان را دارد تا قواعد جاری در عالم را بفهمد و در این رابطه به این فراز از آیه فکر کنید که چرا خداوند فرمود: «وَ لِتُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ» به آن معنا که عده‌ای با حق و حقیقت زندگی می‌کنند و آنچه به دست می‌آورند انس با حضرت حق است و عده‌ای با خیالات و توهّمات خود زندگی می‌کنند و معلوم است که به چیزی نمی‌رسند و در کویر زندگی همواره سراب را به جای آب می‌پندارند و هلاک می‌شوند و با همین توهّمات در ابدیت خود سرگردانند، به این جهت فرمود به هیچ‌کس ظلم نمی‌شود. زیرا در ابتدای امر وقتی انسان بحران آن نوع زندگی که با توهّمات خود به‌سر می‌برد را می‌بینند، ممکن است تصور کند چرا خداوند به داد این‌ها نمی‌رسد. فراز مذکور روشن می‌کند هرکس با آنچه کسب کرده به‌سر می‌برد و به هیچ‌کس ظلم نمی‌شود.

با چنین نگاه توحیدی به عالم، همه چیز معنای دیگری پیدا می‌کند و خداوند در آیه‌ی بعدی به زیباییِ تمام روشن می‌کند آن‌هایی که به دنبال هوس و توهّمات خود هستند و نسبت

به نظام عالم و حقانیت آن بی‌تفاوتند، چگونه تمام استعدادهای درک واقعیات را از دست می‌دهند. زیرا وقتی انسان بخواهد با هوس خود زندگی کند، مطابق قواعد و سنن عالم عمل نمی‌کند و عملاً در بیراهه قرار می‌گیرد و به هیچ هدفی نمی‌رسد و در زندگی دنیایی و آخرتی سرگردان خواهد بود و صورت سرگردانی در قیامت، همان آتشی است که جان‌ها را می‌سوزاند. می‌فرماید:

﴿أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (23)﴾

این آیه را به دو آیه‌ی قبلی ربط دهید تا معنای پیروی از هوس از نظر هستی‌شناسانه مشخص شود. می‌فرماید آیا نمی‌بینی کسی را که هوای نفس خود را می‌پرستد و آن را به عنوان محبوب و معبود خود انتخاب می‌کند و این‌که چنین کسی چگونه با اضلال خداوند گمراه می‌شود، با این‌که می‌داند راه را درست نمی‌رود و خداوند بر گوش و قلبش مهر زد و بر چشم او پرده افکند. حال وقتی وضع شخص چنین باشد، بعد از خدا چه کسی او را هدایت می‌کند، در حالی‌که با پیروی از هوس‌اش راه رجوع به خدا را برای خود مسدود کرده است. آیا تفکر نمی‌کنید تا متذکر شوید که هرکس مانند اوست، راهی به سوی هدایت ندارد و با توهّمات خود به‌سر می‌برد؟

فرمود: «وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ» و خداوند هم این فرد را به گمراهی می‌اندازد و به گفته‌ی علامه طباطبایی: با توجه به این‌که آگاه است نسبت به مسئله که راه را عوضی می‌رود، ولی با این‌همه در زندگی خود میدان را به هوس داده است.

قوم بنی‌اسرائیل نیز می‌دانستند آنچه حق است چیست. در قرآن داریم که فرعون و فرعونیان با این‌که یقین داشتند حضرت موسی«علیه‌السلام» پیغمبر خدا است، او را انکار کردند، «وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ»(نمل/۱۴)با توجه به این امر در این آیه می‌فرماید: «وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ»، می‌داند حق کدام است و باطل کدام.

در بعضی از روایات ذیل این آیه بلعم باعورا را یکی از مصداق‌های آیه آورده‌اند، به جهت آن‌که به حال خود عالم بود و باز آن پستی را انتخاب کرد یعنی هوس و خودخواهی‌اش او را به آن روز انداخت.

اگر بخواهیم این فراز را که می‌فرماید: «وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ» امروز معنا کنیم، آیا مصداقش آن‌هایی نیستند که با حرکت توحیدی انقلاب اسلامی مقابله می‌کنند، در حالی‌که

مثل روز برایشان روشن است که حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» چه می‌گویند؟ خداوند به یک معنا از این افراد انتقام می‌گیرد و انتقام او آن است که به نتیجه‌ای که می‌خواهند نمی‌رسند و گرفتار تصوراتی در ذهن خود می‌شوند که منجر به تصمیمات غلط می‌شود، مثل کاری که صدام حسین کرد. آنقدر از نظر خودش حساب‌هایش درست بود که یک هفته به تهران می‌رسید و باورش نمی‌آمد در پشت شهر اهواز زمین‌گیر شود، که بحث آن جدا است.

خدا می‌فرماید این افراد «عَلی عِلْمٍ» با آگاهی‌هایی که دارند به آن کارها دست می‌زنند. در جریان شرارتی که به بهانه‌ی گرانی بنزین راه انداختند به این تحلیل رسیده بودند که ایران، پشتوانه‌ی مردمی ندارد پس به راحتی می‌توانیم سردار سلیمانی را به قتل برسانیم. عراق هم که در اختیار خودمان است و او را در عراق به قتل می‌رسانیم تا راحت بتوانیم سیطره‌مان را در عراق به رخ بکشیم و چون ایران هم پشتوانه‌ی مردمی ندارد و مردم از حکومت‌شان ناراضی‌اند با ما همراهی می‌کنند ولی ملاحظه کردید که تحلیل‌های آن‌ها تماماً برعکس بود و این است معنی «وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلی عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلی سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ» خداوند چنین افرادی را با اضلال خود گمراه می‌کند و آن‌ها در عین آن‌که می‌دانند دارند شرارت می‌کنند، ولی خداوند بر گوش و قلب‌شان مهر می‌زند تا قدرت ادراک واقعیات و حقایق را نداشته باشند.

اشکال بعضی‌ها این است که به جای توجه به نوامیس عالم و سنن الهی که در عالم جاری است، به آمارها توجه می‌کنند. قاعده این است که اگر شما معتقد هستید این عالم صاحب دارد و تنها بر اساس قواعدِ این عالم در این عالم می‌توانید زندگی کنید دیگر مطلب تمام است و کثرت و یا عدم کثرت افراد در باور به این مطلب تغییری در آن پدید نمی‌آورد، لذا اگر با هوس‌مان زندگی کنیم حتماً «وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلی عِلْمٍ» با همه‌ی زرنگی‌هایی که داریم خداوند ما را به گمراهی می‌اندازد و عملاً به نتیجه‌ای نمی‌رسیم. این‌هایی که با انقلاب اسلامی برخورد می‌کنند به گمان خودشان بر روی همه‌چیز حساب می‌کنند ولی متوجه‌ی قاعده و سنتی که خداوند در عالم جاری می‌کند نیستند که خداوند با اضلال خود آن‌ها را گمراه می‌کند در حالی‌که می‌دانند راه را عوضی می‌روند ولی تحت تأثیر هوس‌شان آن کار را انجام می‌دهند. جمع این دو نکته بسیار مهم است که انسانِ هوس‌آلود در عین آن‌که می‌داند راه را عوضی می‌رود ولی سیطره‌ی هوس آن‌چنان بر او غالب است که نمی‌تواند از آن راهی که می‌داند درست نیست خارج شود و لذا در مسیر هوس خود حرکت می‌کند به امید آن‌که نتیجه‌ای حاصل کند و معلوم است که ناکام خواهد شد.

بنده سال‌های قبل بر روی این آیه فکر می‌کردم ولی به خوبی که این روزها متوجه اشارات آن می‌توان شد، نمی‌شدم. آدم به این روشنی می‌بیند کسی که با هوس‌اش در صحنه‌ی زندگی وارد شود - چه صدام حسین باشد و چه ترامپ- به نحوی گرفتار گمراهی خواهد شد، زیرا هرکس در نظام الهی مطابق سنت‌های جاری در آن عمل نکند، عملاً خداوند او را گرفتار خطای محاسباتی می‌کند. این قاعده‌ی نظام الهی است، در نظام الهی تنها با برنامه‌های خداوند که مطابق سنت‌های جاری در عالم است، می‌توان زندگی کرد. اگر با آن قواعد عمل نکنیم ناخودآگاه به انحراف گرفتار می‌شویم، حضرت ربّ العالمین کاری می‌کند که نتیجه نگیریم.

وقتی با تمام وجود معنای این قسمت از آیه را فهمیدیم که می‌فرماید: «وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلی عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلی سَمْعِهِ» در یک بازخوانی نسبت به تاریخ گذشته متوجه می‌شویم دشمنان اسلام هیچ وقت آدم‌های بی‌اطلاعی نبودند، بلکه مشکل‌شان این بوده که هوس‌شان بر آن‌ها حکم می‌کرده و همین امر موجب ناکامی‌شان شده، در صورتی که به ظاهر خیلی پیچیده‌تر از ما عمل می‌کردند ولی بر خلاف انتظارشان در عین امیدواریِ اولیه، با ناکامی روبه‌رو می‌شدند زیرا اگر شما فقط به معادلات مادی فکر کنید عملاً در راهیِ که راه نتیجه‌بخش است، ورود نمی‌کنید، هرچند که در جای خود باید از عوامل مادی غفلت نکرد. اشکال در آنجا است که گاهی آنقدر بر مناسبات مادی تکیه می‌کنیم که گویا در این عالم خدایی وجود ندارد و یا خدا نقشی را به عهده نگرفته است. سیره‌ی پیامبران و اولیای الهی آن است که ما فعالیت‌های لازم را انجام دهیم ولی امیدمان به خداوند باشد. خدا رحمت کند شهید صیاد شیرازی را، می‌گفت ما در دوران دفاع مقدس فعالیت‌مان را می‌کردیم ولی به خدا عرض می‌کردیم خدایا ما این اندازه از دست‌مان برآمد، بقیه‌اش را خودت درست کن. در این حالت اگر هم بعضاً آن پیروزی را که می‌خواستیم به دست نیاوردیم حتماً حکمتی در آن بود، چه عملیات رمضان که با نوعی شکست همراه بود و چه هواپیمایی که بعد از بمباران عین الاسد توسط خودی‌ها سرنگون شد. راستی چرا خداوند بعد از شهادت و تشییع فوق‌العاده چشم‌گیر و بعد از آن حماسه‌ی توحیدی، این خطا را به دست ما جاری کرد؟ آیا این حکایت از آن نداشت که در آینده باید با شخصیتی بسیار دقیق‌تر برای حضور در منطقه‌ی غرب آسیا در صحنه باشیم، این اندازه توانایی برای آن حضور کافی نیست؟

در شرایطی که امکان آمادگی بیشتر برایمان فراهم است اگر ضعف‌های‌مان را درست بشناسیم برای آینده‌ای بزرگ‌تر و بهتر می‌توانیم نقش‌آفرینی کنیم. وقتی کار بزرگ باشد باید

خطا در حدّ صفر گردد. گویا خداوند این خطا را به پای ما گذاشت تا وقتی هنوز دیر نشده ضعف‌های خود را بشناسیم، منکر زوایای دیگر این واقعه نیستیم. خواستم عرض کنم از این جهت هم می‌شود بر روی این حادثه فکر کرد که نظام عالم با یک قواعدی اداره می‌شود و یک برگ هم بی‌حساب از درخت نمی‌افتد. و با این دید قرآن می‌فرماید کسی که با هوسش می‌خواهد روبه‌روی نظام توحیدی بایستد، بداند سنت خداوند آن است که «خَتَمَ عَلی سَمْعِهِ وَ قَلْبِه» در نتیجه نه توانایی شنیدن سخن حق را خواهد داشت و نه شعور ادراک حقایق برایش باقی می‌ماند. «وَ جَعَلَ عَلی بَصَرِهِ غِشاوَة» و بر بصر و بصیرت چنین آدمی پرده افکنده می‌شود، تا حق را نبیند و عملاً گوش و قلب و چشم، اثر خودشان را که التزام به حق است تا حق را درک کنند از دست می‌دهند. زیرا این آدم‌ها میل و توهّمات خود را محور قرار داده‌اند و دغدغه‌ی یافتن حقیقت را در خود از بین برده‌اند.

شهید حاج قاسم سلیمانی را ببینید، صفت اصلی ایشان بصیرت بود، علمِ جنگ با دشمن را که خیلی‌ها دارا هستند ولی او با بصیرت خود فهمید از کجا شروع کند و به کجا برسد. دشمنِ شما اطلاعاتش کم نیست و جاسوس‌هایش مطالب زیادی در اختیارش می‌گذارند، ولی چون هوس‌اش بر او حکومت می‌کند خدایی که او را بصیر کند ندارد و عملاً مسیر رسیدن به مقصد برایش پوشیده می‌ماند.

آن‌هایی که می‌پرسند توحید و قرآن و دیانت به چه کار می‌آید، آیا نمی‌بینند اهل هوس و توهّمات با آن‌همه تلاش علمی هیچ بهره‌ای از تلاش‌های خود نمی‌برند و همواره در یافتن چیزی که می‌خواهند چون به دست نمی‌آورند سرگردان هستند؟ در آخر آیه‌ی مذکور فرمود: «فَمَنْ یَهْدیهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَکَّرُون» آیا به این نکته فکر کرده‌اید و متذکر شده‌اید چنین آدمی را که خداوند گرفتار آنچنان غفلت و گمراهی قرار داده، هیچ‌کسِ دیگری نیست که هدایت کند؟ از آن جهت که جز خداوند هادی نیست، در عالمی که حکمت الهی در آن حاکم است، نمی‌توانیم هر تصمیمی که خواستیم بگیریم، چگونه انتظار دارند عالم به آن‌ها جواب مثبت دهد و استعدادهای خود را در مقابل آن افراد بگشاید؟ در حالی‌که خداوند تنها انسان‌هایی را هدایت می‌کند که در مسیر توحید حرکت کنند.

خداوند می‌فرماید: «وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ»(بقره/۲۶۴) خداوند کافران را هدایت نمی‌کند در حالی‌که به ظاهر، خداوند قرآن را فرستاده تا کافران هدایت شوند. ولی منظور این آیه این است که اگر کسی در موضع کفر است به آنچه که می‌خواهد نمی‌رسد و خداوند آنها

را در راستای رسیدن به اهداف‌شان کمک نمی‌نماید و عملاً تلاش آن‌ها بی‌نتیجه خواهد ماند. و در آیه‌ی مورد بحث یعنی آیه‌ی ۲۳ می‌فرماید: پس بعد از آن انحرافی که آن فرد دارد، چه کسی او را هدایت می‌کند؟ سؤال خوبی است که از خود بپرسیم آیا با آن نحوه زندگی کسی به نتیجه می‌رسد؟ علامه طباطبایی در رابطه با عدم هدایت کفار توسط خدا می‌فرماید: این‌که می‌فرماید خداوند کافران را هدایت نمی‌کند؛ یعنی نمی‌گذارد این آدم‌ها به نتیجه‌ی تصمیمات و برنامه‌های‌شان برسند. در آخر آیه‌ی ۲۳ خطاب به همه‌ی آنهایی که بنا دارند راز حضور توحیدی در عالم را از یک طرف و راز سرگردانی انسان‌های فاصله‌گرفته از توحید را متوجه شوند؛ فرمود: «أَ فَلا تَذَكَّرُون» آیا شما متذکر این نکته در تحلیل‌های خود هستید که اگر آن‌ها هزاران نقشه بکشند، چون از هدایت خداوند بی‌بهره‌اند، به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسند؟

چقدر تلاش کرده بودند تا این‌طور القاء کنند که مردم ایران به‌کلّی از انقلاب اسلامی فاصله گرفته‌اند و از نظام اسلامی بریده‌اند. واقعاً هم وقتی با دانش‌آموزان دبیرستانی و دانشگاهی روبه‌رو می‌شدید احساس می‌کردید آن‌ها از اصالت‌های فرهنگ دینی فاصله دارند. ولی گویا چیز دیگری در درون آن‌ها بود که ما نمی‌دیدیم و در شهادت حاج قاسم معلوم شد بر خلاف ظاهر سخنان‌شان، علاقه و تعلق مردم به اصالت‌ها همچنان پای برجا است ولی در ظاهرشان چندان به چشم نمی‌آمد و فراز «أَ فَلا تَذَكَّرُون» در رابطه با قسمت قبلی آیه دارد به ما می‌فرماید آیا متوجه هستید جریان‌هایی که با تصورات و توهّمات خود، اگر قوی‌ترین رسانه‌ها را هم به‌کار گیرند و با هنرمندی تمام نیز بخواهند کار را جلو ببرند، به نتیجه‌ای که می‌خواهند نمی‌رسند؟ زیرا از هدایت و راهنمایی الهی محروم هستند؟ این است آن نگاه توحیدی که ما باید در هر صحنه‌ای مدّ نظر داشته باشیم و در آیه‌ی بعد مبانی فکری آن‌ها را تبیین می‌کند که علت آن نوع رفتار آن است که:

﴿وَ قالُوا ما هِيَ إِلاَّ حَياتُنَا الدُّنْيا نَمُوتُ وَ نَحْيا وَ ما يُهْلِكُنا إِلاَّ الدَّهْرُ وَ ما لَهُمْ بِذلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ (24)﴾

آن آدم‌ها می‌گویند اصلاً هیچ حیاتی جز همین حیات دنیایی نداریم، عده‌ای می‌میریم و عده‌ای دیگر متولد می‌شویم، تا نسل انسان باقی بماند و به غیر از روزگار و دهر، کسی ما را هلاک نمی‌کند و البته آن‌ها را در رابطه با این سخنانی که می‌گویند هیچ پشتوانه‌ی علمی نیست و هیچ دلیلی ندارند و از قواعد حکیمانه‌ی عالم بی‌خبرند. آن‌ها هیچ چیزی جز گمان و حدس برای باورهای خود ندارند.

با آن سخنان می‌خواهند وجود خداوند و قیامت را به‌کلّی نفی کنند و حضرت پروردگار می‌فرماید: «وَ ما لَهُمْ بِذلِکَ مِنْ عِلْمٍ» این سخن که می‌گویند سخنی نیست که بر اساس فهمی حکیمانه و از سر بصیرت و علم گفته شده باشد، از آن جهت که عالم توسط خداوند، «بالحقّ» ایجاد شده و سراسر عالم گواه این نحوه حضور حضرت حق و انسجام کامل عالم است و مرگ و زندگیِ انسان‌ها در چنین بستری مدیریت می‌شود، نه آن‌که روزگار و دهر علت مرگ آن‌ها باشد و به همین دلیل فرمود: «إِنْ هُمْ إِلاَّ یَظُنُّونَ» این حرف آن‌ها گمانی بیش نیست که البته دنیای مدرن نیز مرگ را در همین نوع از گمان می‌فهمد، زیرا علم تجربی بیش از این از مرگ درک ندارد و آن نوع علم که متوجه‌ی توحید عالم باشد در جای دیگری است و با این گمان‌ها حقیقتی برایشان ظهور نمی‌کند تا حرفی برای گفتن داشته باشند. لذا در ادامه می‌فرماید:

﴿وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ ما کانَ حُجَّتَهُمْ إِلاَّ أَنْ قالُوا ائْتُوا بِآبائِنا إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ(25)﴾

وقتی برای آن‌ها آیات خود را می‌خوانیم، آیاتی که مشتمل بر حجت‌های حیات بعد از مرگ و ابدیت است، تنها حرفی که دارند آن است که اگر راست می‌گویید پدران ما را که مرده‌اند برگردانید؛ در حالی‌که موضوع این نبود، مگر وقتی گفته می‌شود ابدیتی در میان است یعنی معاد انسان‌ها در همین دنیا و با همین خصوصیات واقع می‌شود؟ غافل از آنکه جهان دیگری با خصوصیات خاص خود روبه روی ما است و اساساً این زمین متحول می‌شود و به زمین قیامتی تبدیل می‌شود، به تعبیر قرآن «یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْض»(ابراهیم/۴۸) قیامت روزی است که زمین تبدیل می‌شود به غیر این زمین. به قول جناب ملاصدرا جهانی است که شما آن را نمی‌شناسید، قرآن می‌فرماید: «وَ نُنْشِئَکُمْ فی ما لا تَعْلَمُون»(واقعه/۶۱) شما به نحوی ایجاد می‌شوید و در جایی ایجاد می‌شوید که قبلاً از آن آگاهی نداشتید. به جای این‌که به سخنان خدا و حیات ابدی‌شان فکر کنند می‌گویند اگر قیامت هست، پدران‌مان را برگردانید به همین دنیا. خداوند در جواب آن‌ها می‌فرماید:

﴿قُلِ اللَّهُ یُحْییکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ ثُمَّ یَجْمَعُکُمْ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ لا رَیْبَ فیهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ(26)﴾

پیامبر به آن‌ها بگو حیات و مرگ دست خداست، خداوند شما را زنده کرده است و سپس می‌میراند و سپس همه را به صورت جمعی، به سوی قیامتی که هیچ قابل شک نیست می‌برد ولی این چیزی نیست که اکثر مردم متوجه‌ی آن باشند و از آن آگاهی داشته باشند.

در نظام توحیدی، همه چیز دارای منشأ متعالی و نقش‌آفرین است و از این منظر به مرگ و زندگی فکر کنید که خداوند در این مورد در صحنه است. این‌که فرمود قیامت بدون شک واقع می‌شود و به ظاهر برای اثبات آن استدلال فلسفی نیاورد، خواست ما را متوجه‌ی چشم‌اندازی کند که می‌توانیم به آن نظر کنیم. این روش خوبی است که ما به‌خصوص با این نسل، موضوع را این‌چنین در میان بگذاریم تا خودش با خودش درگیر شود و در جستجوی چیزی باشد که خداوند از آن خبر می‌دهد. آیا جهان چنین ظرفیتی را دارد و آن خداوند به عنوان خالق عالم در این رابطه اقدامی می‌کند؟ در این حالت خود فرد باید بیندیشد و توجه کند در حالی‌که اگر برای او دلایل کلامی و فلسفی بیاورید ممکن است به جای توجه به اشاراتی که آن دلایل به میان می‌آورد، سعی کند آن دلایل را ردّ کند.

قرآن جهان پیش رو را مقابل بشر می‌گذارد تا به عنوان چشم‌اندازی در مقابلش باشد و لذا به پیامبر فرمود به آن‌ها بگو خدا است که حیات داده و می‌میراند و سرنوشت انسان‌ها در دست کس دیگری نیست و همان خدایی که می‌میراند: «ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيامَة» همه را با هویت جمعی به سوی قیامت می‌آورد و آن قیامت «لا رَيْبَ فيهِ» است و چیز قابل شک و انکار نیست، از آن جهت که اگر کسی خودش به نظام عالم نظر کند با خدای حکیمی روبه رو می‌شود که هیچ چیزی را در این عالم لغو و بی هدف خلق نکرده و در مورد انسان هم حتماً همین قاعده را جاری می‌کند، به آن معنا که بودن دنیایی او بر اساس هدفی است که پیش روست و لذا باید در زندگی دنیایی طوری عمل کند که در راستای آن هدفی باشد که خلقت او در آن راستا جلو می‌رود، که همان برگشت به سوی خدا است و آن کسی به معنای واقعی به سوی خدا برمی‌گردد که در این دنیا حقّانی عمل کرده باشد و معلوم است که این دنیا ظرفیت جوابگویی به عمل خوبان را و جنایت بدان را ندارد. به عنوان مثال آیا برای جوابگویی به اعمال صدام حسین که این‌همه جنایت کرد و آدم کشت، می‌توان در این دنیا او را شکنجه کرد و به قتل رساند؟ آیا ترامپ با دستور به شهادت رساندن حاج قاسم، یک نفر را شهید کرد، یا با عزم یک ملت به مقابله برخاست؟ و به همین جهت یک ملت روبه روی او ایستادند.

این‌که در مورد قیامت جمله‌ی «لا رَیْبَ فیهِ» را بیان فرموده، نکات فراوانی را به میان آورده و خوب است رفقا در رابطه با آن باز هم فکر کنند.

مسلّم مرگ و زندگی در دست خداوند است و از قبل تقدیر شده و در همین رابطه خداوند می‌فرماید: «نَحْنُ قَدَّرْنا بَیْنَکُمُ الْمَوْتَ وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقینَ»(واقعه/۶۰) ماییم که مرگ را مقدّر کرده‌ایم و کسی نمی‌تواند از ما سبقت بگیرد و آن را جلو و عقب بیندازد و در رابطه با خطای انسانی هم که در رابطه با آن هواپیمای اوکراینی پیش آمد، در عین آن‌که باید تأسف خورد، نباید از نکته‌ای که آیه‌ی مذکور می‌فرماید غفلت شود. یا آن‌جا که قرآن می‌فرماید: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقیکُم»(جمعه/۸) آن مرگی که شما از آن فرار می‌کنید حتماً سراغ شما می‌آید، آن‌هایی هم که در کرمان در هنگام دفن پیکر حاج قاسم شهید شدند، درست است که سهل‌انگاری شد و نباید آن را توجیه کرد، ولی از آن طرفِ قضیه هم که مرگ از قبل مقدور شده است، نباید غفلت شود.

یک وقت خداوند مرگ کسی را در تشییع آن شهید بزرگوار قرار می‌دهد و یک وقت انسان با حضور در جبهه‌ی دفاع مقدس شهید می‌شود و یا به طور عادی رحلت می‌کند. در همه‌ی آنها قرآن می‌فرماید: «وَ لِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ»(اعراف/۳۴) وقتی که اجل و سرآمد انسان‌ها و امت‌ها پیش آمد، نه یک ساعت عقب می‌افتد و نه یک ساعت جلو. از امام صادق علیه‌السلام داریم که «سال‌های عمر اندازه‌ی مشخص دارند، ماه‌ها هم اندازه‌ی مشخص دارند، روزها هم اندازه‌ی مشخص دارند، ساعت‌ها هم اندازه‌ی مشخص دارند، نفس‌های‌تان هم اندازه‌ی مشخص دارند» یعنی تعداد نفس‌های ما هم از قبل تعیین شده زیرا این عالم صاحب دارد و صاحبش خدای حکیم است. مگر می‌شود بنده‌ی خدایی با خطای خود مرگ افراد را رقم بزند؟ آیه‌ی ۲۶ در جواب آنها که می‌گفتند مرگ ما را روزگار رقم می‌زند؛ می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُ یُحْییکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ» بگو این‌طور نیست، مرگ و زندگی شما در دست خدا است و این است آن نگاه توحیدی که باید به مرگ و زندگی افراد انداخت.

در نظر بگیرید که یک اتوبوس در درّه‌ای سقوط کند، آیا می‌توان پذیرفت عده‌ای مسافر بی‌گناه سوار آن اتوبوس بشوند و آقای راننده هم چون خوابش برده، عامل کشته‌شدن آن مسافران باشد؟ و به خاطر خطای یک راننده این‌همه آدم جان‌شان را از دست بدهند؟ یا باید موضوع را از زاویه‌ی دیگری نگاه کرد که آن آدم‌هایی که مطابق تقدیرشان بنا بوده در این

ساعت بمیرند و از آن جهت مسافرت با آن اتوبوس را انتخاب کرده‌اند که به تقدیر خود برسند؟ توحید ما حالت دوم را به ما می‌فرماید. چرا آن راننده باید چنین خطایی بکند و راننده مقصر است یا نه، مسلّم او مقصر است. اما این‌که نظام عالم را بدهند در دست یک راننده‌ی خطاکار، چنین نیست. بنده ناراحت هستم برای بنده خداهایی که عزیزان‌شان را از دست دادند، ولی معتقد بودم ای‌کاش متوجه‌ی آن نگاه توحیدی که قرآن متذکر آن است، باشند تا در عین غم عاطفی که سراغ آن‌ها می‌آید و آن یک امر منطقی است، گمان نکنند عزیزان‌شان را به جهت یک خطای انسانی از دست داده‌اند. این خیلی آزاردهنده است و نگاه توحیدی کمک می‌کند تا افراد گرفتار این حالت نشوند. قرآن می‌فرماید: «ما أَصابَ مِنْ مُصيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فی أَنْفُسِكُمْ إِلاَّ فی كِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسيرٌ لِكَيْلا تَأْسَوْاْ عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ»(حدید/ ۲۲ و ۲۳) هیچ مصیبتی در زمین و یا در جان انسان‌ها پیش نمی‌آید مگر آن‌که قبل از آفرینش، آن مصیبت در کتابی مشخص و ثبت شده است و این برای خدا آسان است. و این باید روشن شود تا شما از آنچه از دست داده‌اید بدون دلیل تأسف نخورید و یا از این‌که از مصیبت‌ها جان سالم به در برده‌اید، بدون دلیل شادی کنید که به جهت زرنگی‌های خودتان بوده، چنین نیست و این توهّم و خیال‌بافی است و خداوند انسان‌های خیالاتی را دوست ندارد. بنده هم در این مورد چند تجربه دارم که چگونه جوانان ما رحلت‌شان از قبل معلوم بوده، حال آن‌که هرکس چگونه می‌تواند رحلت کند امر جدایی است که بعضاً نحوه‌ی رحلت خود را بتوانیم شکل دهیم. به هر حال بحث در آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی جاثیه بود که فکر می‌کنم هنوز باید بر روی آن تأمّل کرد.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه شانزدهم

غفلت از نظام توحیدی عالم و گرفتاری در توهّمات

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (23) وَ قَالُوا ما هِيَ إِلاَّ حَياتُنَا الدُّنْيا نَمُوتُ وَ نَحْيا وَ ما يُهْلِكُنا إِلاَّ الدَّهْرُ وَ ما لَهُمْ بِذلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ (24) وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ ما كانَ حُجَّتَهُمْ إِلاَّ أَنْ قالُوا ائْتُوا بِآبائِنا إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (25) قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ لا رَيْبَ فِيهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (26)﴾

عنایت داشتید که خداوند در آیات ۲۱ و ۲۲ ما را متوجه کرد که نظام عالم یک نظام توحیدی است و متذکر اشتباه محاسباتی عده‌ای شد که گمان می‌کنند در چنین عالمی خداوند سرنوشت انسان‌های گناهکار و انسان‌های اهل ایمان و عمل صالح را یکسان قرار داده و مرگ و زندگی آنها همانند هم می‌باشد. فرمود: «ساءَ ما يَحْكُمُونَ» بسیار بد داوری می‌کنند، زیرا خداوند آسمان و زمین را «بالحقّ» خلق کرده است. هرچند که انسان‌ها مختارند تا در این عالم منقطع از نظام توحیدی، با پیروی از میل‌ها و هوس‌های خود زندگی کنند ولی نتیجه‌ی آن نوع زندگی این می‌شود که با هیچ حقیقتی در تابلوی شکل گرفته توسط حضرت ربّ العالمین، روبه‌رو نمی‌شوند، زیرا به جای رابطه با واقعیات عالم، نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت بوده و معنای پیروی از هوس جز این نیست.

یک وقت شما خواست خود را به کمک دستورات شریعت الهی، مطابق نظام توحیدیِ عالم قرار می‌دهید که در این‌جا در واقع به هوس خود عمل نکرده‌اید و خواست خداوند با خواست شما یکی شده است، در آن حدّ که حتماً می‌دانید در این رابطه اولیای الهی به جایی می‌رسند که اراده‌ی آن‌ها مطابق اراده‌ی الهی می‌شود. این انسان‌ها عملاً از خود فانی و به حق باقی می‌گردند و در واقع در نظام الهی مطابق و هماهنگِ آن نظام عمل می‌کنند و در آن حدّ اراده و میل‌شان الهی می‌شود که گویا نظام الهی مطابق اراده‌ی آن‌ها عمل می‌نماید.

علامه طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه» می‌فرمایند: سه چیز است که از خداوند ریشه گرفته، یکی «عالم وجود» و دیگر «انسان» و سوم «شریعت الهی» توسط قرآن. عالمِ وجود، صورت علم و حکمت الهی است و هیچ انسان عاقلی هم نمی‌تواند به راحتی آن را نادیده بگیرد. در مورد انسان هم هرکس به خود نظر کند می‌یابد این نحوه بودن، بودنی نیست که خود انسان و یا عالم ماده خود به خود بتواند چنین مخلوقی را پدید آورد، زیرا می‌فهمد این خلقت خلقت جامعی است با ابعادی بس متعالی و خالق او باید خالق کاملی باشد با برنامه و با ربوبیت خاص. در مورد قرآن هم به راحتی می‌توان گفت قرآن از یک حقیقت واحدی صادر شده و به همین جهت تمام آیات آن دارای پیوستگی هستند. مشکلِ آن‌هایی که در قلب‌هایشان زیغ است آن است که کلام خدا را با کلام مردم عادی مقایسه می‌کنند[1] و سعی در توجه به ابعاد متعالی کلام خدا ندارند.

حضرت «اللّه» که جامع کمالات است، در قرآن با ما سخن می‌گوید و در سخنان خود، خود را به ما نشان می‌دهد. اگر او را بشناسیم می‌توانیم به سخن او گوش فرا دهیم. قرآن، کلام خدایی است که به سخن آمده و برای ما در کتابش آشکار شده است. باید بتوانیم از طریق قرآن در محضر خدایی قرار بگیریم که با ما سخن می‌گوید. امام صادق‌علیه‌السلام در همین رابطه می‌فرمایند: «لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنَّهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»(بحارالأنوار، ج۸۹، ص۱۰۷.) به درستی که خداوند در کلام خود برای بندگان خود تجلّی کرده است ولی آن‌ها نمی‌بینند.

دانشمندان دنیا در قرن بیستم متوجه شدند انسان با امیدِ بیش از حدّ به علم تجربی، فریب خورده، زیرا در قرن نوزدهم با کشف‌های علمیِ خیره‌کننده‌ی خود گمان کردند که با علم

---

۱ – خداوند در آیه‌ی ۷ سوره‌ی آل‌عمران می‌فرماید: «أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» اما آن‌ها که در قلوب‌شان انحراف است، به دنبال متشابهات‌اند، تا فتنه‌انگیزی کنند و به دنبال تاویل آن هستند.

می‌توان همه‌ی کارها را انجام داد و دیگر نیاز به خدا و پیامبرانِ خدا ندارند، غافل از این‌که ابعاد وجودی انسان بسیار بالاتر از آن است که علوم تجربی بتواند بفهمد و جوابگوی نیازهایِ والای انسان باشد. حتی در آن سال‌ها مدعی بودند می‌توانند در یک فرآیند طبیعی، روان انسان را بسازند ولی به گفته‌ی یکی از دانشمندان: در قرن نوزدهم گفتیم خدا مُرد و در قرن بیستم فهمیدیم خودمان مُردیم. انحراف آن‌ها از آن‌جا ریشه گرفته بود که حضور خداوند را در دیگر مناسبات عالم نادیده می‌گرفتند و به اصطلاح در جمال خدا که زیبایی‌های عالمِ وجود باشد، جلال خداوند را که وجه متعالی همین عالم است، نادیده گرفتند.

از اواسط قرن بیستم، آرام‌آرام در فکر اندیشمندان این خودآگاهی به میان آمد که انسان ماورای آن چیزی است که در معرض علم تجربی قرار گیرد. در قرن نوزدهم فکر می‌کردند انسان پدیده‌ای است که در بستر فعل و انفعالات مادی به ظهور آمده، مثل یک موجود تک سلولی مانند آمیب که در دل طبیعت پدید می‌آید. غافل از این‌که موضوع «حیات» بسیار پیچیده‌تر از این حرف‌هاست که بتوانیم بگوییم حاصل عالم ماده و فعل و انفعالات مادی است، زیرا درجه‌ی وجودی «حیات» از کل عالم ماده بالاتر است و ماده نمی‌تواند علت آن باشد؛ چرا که درجه‌ی وجودی ماده از درجه‌ی وجودی «حیات» پایین‌تر است. آری اگر شرایط در ماده فراهم شد حیات برای آن منظومه و شرایط تجلی می‌کند، حتی آن موقعی که یک موجود تک سلولی به وجود می‌آید.

از اواسط قرن بیستم فیزیسین‌ها تا آن‌جا متوجه‌ی این امر شدند که امروز ملاحظه می‌فرمایید در بین آن‌ها انسان‌هایی عارف و متأله کم نیستند. نمونه‌ی آن‌ها در کشور ما جناب آقای دکتر گلشنی است با آن سوابق درخشان علمی. ما در دنیا استادهایی داریم که به ظاهر فیزیسین هستند اما از اسقف‌های دنیا عمیق‌تر متوجه‌ی عوامل و عوالم معنوی می‌باشند زیرا آن‌ها بهتر از بقیه فهمیدند از فیزیک و عالم ماده توانایی ایجاد و ظهور حقایقی مثل «حیات» برنمی‌آید.

عرض شد علامه طباطبایی می‌فرمایند سه چیز است که مستقیماً از نظر وجودی توسط خداوند خلق شده است. یکی «عالم وجود» و دیگری «انسان» و سوم «شریعت الهی» از طریق قرآن. در ادامه می‌فرمایند این سه، از جهتی یکی می‌باشند، اسماء الهی با نظر به امکان عالم، تجلی می‌کنند و می‌شود عالم وجود و با نظر به امکان انسان و ظرفیت قبول جامعیت اسماء الهی در انسان، انسان به عنوان خلیفه‌ی الهی به ظهور می‌آید و خداوند با تجلی اسم متکلم، در

کلام خود به ظهور می‌آید و می‌شود قرآن، به همان معنایی که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: خداوند در کلام خود برای بندگانش تجلی کرده ولی آن‌ها او را نمی‌بینند.

با توجه به نکات فوق می‌توان گفت این عالم، همان انسان است که گشوده شده است و انسان، همان عالم است به جامعیت و بحث این‌که انسان، عالم کبیر است- به اعتبار جامعیت اسما- و عالم، انسان صغیر است - به اعتبار کثرتی که دارد-، با نظر به نکته‌ی فوق بین عرفا مطرح شده است. به هر حال همه‌ی حرف این است که متوجه باشیم عالم، محل و مظهر ظهور توحید خداوند است و انسان اگر بخواهد در این عالم مطابق جان توحیدی خود عمل کند باید از طریق دستورات شریعت الهی که توحید محض است، در این عالم زندگی کند تا هماهنگ با این عالم باشد. با توجه به این امر جایگاه شریعت برای انسان‌های متفکر، جایگاه حضور آن‌هاست در عالم به عالی‌ترین شکل. حتی یک انسان متفکر که متوجه‌ی نظام توحیدی عالم و نظام توحیدی انسان باشد، حتماً منتظر آمدن شریعت الهی خواهد بود، زیرا می‌داند عالم و انسان اگر بخواهند هماهنگ باشند باید راهی از طرف خالق این انسان و این عالم به میان آید، تا نسبت انسان با طبیعت درست شکل بگیرد، زیرا تنها خالق انسان و طبیعت، آن دو را درست می‌شناسد و می‌تواند برنامه‌ای صحیح برای زندگی انسان در این عالم و آن عالم به انسان ارائه کند.

در ابتدای سوره‌ی بقره می‌فرماید این کتاب بدون شک کسانی را هدایت می کند که متقی باشند یعنی بدانند برای زندگی کردن در این عالم و برای به ثمررساندن استعدادهای‌شان، باید راهی باشد که خداوند عطا کرده است. تقوایی که در ابتدای آن سوره مطرح شده، قصّه‌ی انسانی است که به این هوشیاری رسیده است که زندگی در این عالم بدون شریعتی که از طرف خداوند باشد ممکن نیست و لذا به استقبال قرآن به عنوان کتاب الهی می‌رود، زیرا می‌داند قرآن آغوش گشوده‌ی الهی است برای کسی‌که می‌خواهد در زندگی بی‌ثمر نماند. امروز همه از موضوع بحران محیط زیست خبر دارید و همه‌ی صاحب‌نظران بدون استثنا معتقدند ریشه‌ی این بحران در میل‌های افراطی انسان مدرن است که می خواهد به میل خود با طبیعت برخورد کند. حال این سؤال پیش می‌آید که اگر بناست بشر به میل خود عمل نکند چه راهکار مطمئنی جز راهی که خالق عالم و آدم عطا فرموده است، می‌توانیم داشته باشیم؟

آیه ی ۲۳ سوره‌ی جاثیه با ما حرف‌های زیادی دارد وقتی می‌فرماید شما نگاه کنید به آدم‌هایی که نسبتی بین خودشان با عالم و با شریعت الهی برقرار نمی‌کنند و هرکاری بخواهند

مطابق میل و هوس‌های خود انجام می‌دهند، چگونه گرفتار انواع گمراهی‌ها می‌شوند؟ فرمود: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ» (23) آیا ندیدی کسی را که معبود او هوس‌اش می‌باشد و چنین کسی با اضلال خداوند گمراه شده، در عین آن‌که می‌داند راه را به اشتباه می‌رود و خداوند بر گوش و قلب او مهر زده و بر بصیرت او پرده افکنده؟ چه کسی می‌تواند او را بعد از آن‌که خداوند در چنین شرایطی قرار داده، هدایت کند؟ آیا متذکر این امر هستید؟

مسلّم اگر انسان با عقل خود و توانایی‌های عقل انسان آشنا باشد، به خوبی می‌فهمد چون عقل انسان احاطه‌ی لازم بر کل عالم ندارد، اگر بخواهد به درستی در عالم حاضر شود باید «بالحقّ» در این عالم حاضر گردد و آن حضوری است نورانی به نورانیت شریعت الهی که اهل تقوا بر آن هستند.

محافل مهمی روی این مسئله بحث کرده اند که آیا عقل بشر برای درک ابعاد عالم کافی است؟ این موضوعی است که کلام جدید در این زمانه با توجه به توانایی‌های علم به خوبی در آن وارد شده و به ظرایفی رسیده که حاصل آن این است که لازمه‌ی این‌که ما در این عالم زندگی کنیم این خواهد بود که بر همه‌ی قواعد عالم احاطه داشته باشیم و عقل و تجربه هیچ‌کدام چنین ادعایی ندارند و عقل به خوبی درک می‌کند برای درک نوامیس عالم ناقص است. پس هرکس ادعا کند می‌خواهد با عقل خود در این عالم حاضر باشد، در حالی‌که عقل چنین توانایی و ادعایی ندارد، ناخواسته با هوس خود وارد عالم شده است و لاغیر و این است که خداوند می‌فرماید: «أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ» آیا نگاه کردید به کسی که، با هر ادعایی که داشته باشد، اگر مطابق دستورات الهی عمل نکند، هوس خود را معبود گرفته و از هوس‌اش پیروی می‌کند؟ قرآن ما را مورد خطاب قرار داده تا خودمان موضوع را نظاره کنیم که آیا شخصیت کسی که محبوب و مطلوب خود را میل خود قرار داده است نگاه کرده‌اید؟ آیا متوجه شده‌اید که «وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ» خداوند در ازای این خطایش او را به اشتباه می‌اندازد؟

این‌جا بحث سومی پیش می‌آید که مسلّم این در اشتباه افکنی که توسط خداوند انجام می‌گیرد، مستقیم نیست بلکه به تبع آن است که این افراد دین خدا را رها کردند و میل و هوس خود را محبوب و معبود قرار دادند و خود را با نظام الهی هماهنگ نکردند و خود را عملاً از هدایت و رحمت الهی محروم نمودند و طبیعی است که در این نظام هر اقدامی انجام دهند

اقدامی است خطا و اشتباه. و به این معنا فرمود خدا آن فرد را به اشتباه می‌اندازد. با فرض این‌که آن فرد می‌داند و آگاه است که راه صحیح کدام است. مثال ساده‌اش این‌که کسی بگوید من می‌خواهم در این کارخانه‌ای که با قوانین خاصی کار می‌کند، هر طور مایل هستم عمل کنم، معلوم است که ماشین‌های کارخانه با او هماهنگ نخواهند شد و عملاً او را حذف می‌کنند. قواعد و سنت‌های عالم هم این‌چنین است که اجازه نمی‌دهند هرکس هرطور خواست در این عالم عمل کند و در نتیجه با داشتن آن روحیه، خداوند به حکم حضورش در عالم، او را طرد می‌کند و به اشتباه می اندازد و به تعبیر قرآن: «وَ خَتَمَ عَلی سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ» خداوند بر گوش و قلبش مهر می‌زند، تا سخن حق را نشنود و نتواند تعقل بکند؛ به آن معنا که عالمی که «بالحقّ» به ظهور آمده و انسان باید با هویت شنیدن سخن حق و توجه قلب و عقل به خالق عالم، با عالم مرتبط شود، رخ خود را از او پنهان می‌کند و او هیچ چیزی نمی‌تواند از عالم بفهمد. به یک معنا هیچ ندایی از حقیقت به گوشش نمی‌رسد و هیچ الهامی از حضرت حق بر قلب او القاء نمی‌شود. حال اگر موضوع برعکس بود و رابطه انسان با عالم طوری بود که می‌فهمید چگونه باید در این عالم حاضر شود؛ آیا رودخانه‌ها به او نمی‌گفتند ما با تو چه حرف‌هایی داریم و او چون بر گوشش مهر نخورده بود آن الهامات را نمی‌شنید؟ آیا پرنده‌ها با او سخن نمی‌گفتند و چون مهر بر گوشش نخورده بود آن سخن‌ها را نمی‌شنید؟ و قلبش در رویارویی با عالم مملو از الهامات عالم نمی‌شد، زیرا بر قلب او مهر نخورده بود؟

بزرگان متوجه‌اند که برای انسان یک نوع گوش سپردن هست که انسان می‌تواند از درون خود با عالم ارتباط برقرار کند. سکوتی باید محقق شود تا ذاتِ زبان الهی بر جان انسان پرتوافشانی نماید و این سکوت، اصلِ هر سخنی است که باید گفته شود و لذا حضرت حق در این رابطه فرمود: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»(اعراف/۲۰۴) باید به اشاره‌های گفتِ حضرت حق، بدون به میان‌آوردنِ خود، گوش فرا دهیم تا شایسته‌ی پیامش باشیم وگرنه خداوند در کلام خود، خود را از ما مخفی می‌دارد و ما را با انبوهی از الفاظِ قرآن تنها می‌گذارد.

اگر انسان به عالم گوش بسپارد و رابطه‌اش را با عالم درست کند، عالم در دل سکوت با او سخن‌ها دارد. یکی از مصیبت‌هایی که ما در آن گرفتاریم این است که عالم چهره‌ی ملکوتی‌اش را از ما پوشانده است. گفت:

ما را خوش است سیر سکوتی که پیشِ روست گشت و گذار در ملکوتی که پیشِ روست

یـــا رب مبـــاد بـــی غـــزلِ عاشـــقی، شـــبی موســـیقی بلنـــد ســـکوتی کـــه پـــیش روســـت

یکی از مشکلاتی که فرهنگ غربی برای بشر پیش آورده، از بین‌بردن گوش و چشمی بود که بشر با آن‌ها سال‌ها در انسِ با عالم زندگی می‌کرد و در همه چیز با جلال حضرت حق مرتبط بود. هر جمالی برای او جلالی داشت. حتماً شنیده اید که معمارهای قدیم قبل از این‌که ساختمانی را بر روی زمینی بنا کنند، ابتدا خاک آن زمین را بو می‌کردند، تا ببینند آن خاک نجیب است و می تواند طرح آنها را بپذیرد یا نه؟ اگر این را امروزه به علمای تجربی بگوییم نمی‌توانند قبول کنند زیرا در منظر آن‌ها خاک، خاک است، غافل از این‌که رابطه‌ای بین الهاماتی که به آن معمار برای ساختن آن ساختمان می‌شود و خاکی که باید آن طرح‌های الهامی بر آن پیاده شود؛ در میان است. حتی خبر داریم وقتی پیامبر خداﷺ از غزوه‌ای که رفته بودند بر می‌گشتند، به منطقه‌ای رسیدند که محل بلایی بود که بر قوم هود آمده بود و آن بادها هنوز در آن محل می‌وزید و رسول خداﷺ به اصحاب فرمودند سریعاً از آن محل رد شوند تا به آنها اثر نکند. اگر به آثار باستانی اصیل توجه بفرمایید حس می‌کنید گویا در مغز عالم ایستاده‌اید، زیرا رابطه‌ای بین روح شما و آن بنا برقرار می‌شود و این نشان می‌دهد در محلی که هستید آن محل با شما رابطه برقرار کرده است.

خدا رحمت کند شهید آوینی را در مناجات با دوکوهه متذکر همین امر می‌شود آنجا که می‌گوید:

ای دوکوهه! تو را با خدا چه عهدی بود که از کرامت برخوردار شدی و خاکِ زمینِ تو سجده‌گاه یاران خمینی شد؟ و حال چه می‌کنی، در فراق پیشانی‌های‌شان که سبب متصلِ ارض و سما بود؟ و آن نجواهای عاشقانه؟ دو کوهه! می‌دانم که چقدر دلتنگی. می‌دانم که دلت می‌خواهد باز هم خود را به حَبل دعای شهدا بیاویزی و با نمازشان تا عرش اعلی بالا بروی. می‌دانم که چه می‌کشی دوکوهه! عمر تو هزارها سال است و شاید هم میلیون‌ها سال. اما از آن روز که انسان بر این خاک زیسته است، آیا جز اصحاب عاشورایی سید الشهدا کسی را می‌شناسی که بهتر از شهدای ما خدا را عبادت کرده باشد؟ تو چه کرده‌ای که سزاوار این‌همه کرامت گشته‌ای که سجده‌گاه یاران خمینی باشی؟ چه پیوندی بوده است میان تو و کربلا؟ کدام رسول بر خاک تو زیسته است؟ تو کهفِ اعتکافِ کدام عارف بوده‌ای؟ اشک کدام عزادار حسین بر تو چکیده است؟ چه کرده‌ای دوکوهه؟ با من سخن بگو.

ما از آیه‌ی ۲۳ می‌فهمیم اگر هوس به میان آید خداوند با ما گفتگو نمی‌کند. البته عنایت داشته باشید وقتی می‌گوییم خداوند با ما گفتگو می‌کند تنها آن گفتگو نباید از طریق وحی صورت گیرد، بلکه به آن شکل که در آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی شورا متذکر شده است خداوند نه‌تنها از طریق وَحی و یا فرستادن فرشتگان با بشر سخن می‌گوید، بلکه او «مِن وَراءِ حِجاب» هم با انسان سخن می‌گوید، یعنی ماورای همین مخلوقات عالم با ما حرف دارد و کافی است ما به آن سخنان که مسلم سخنان مستقیمی نیست، از درون خود به آنها گوش بسپاریم و در جمالش نظر به جلالش بیندازیم و نسبتی روحانی بین خود و او برقرار کنیم و از القائات ربّانی‌اش بهره‌ها بگیریم.

آیا علت احساس افسردگی که بشر امروز به آن گرفتار شده است به خاطر آن نیست که او به عالم ماده محدود شده و در زندگی خود جهانِ پیش رویِ خود را تنها از زاویه‌ی حس و هوس می‌نگرد و گرفتار پوچی و نیهیلیسم گشته است؟ آیا این احساس پوچی که بشرِ این دوران را در بر گرفته، جز به جهت آن است که با عالم رابطه‌ای که باید داشته باشد ندارد و متوجه خلقت «بالحقّ» عالم نیست، تا زمین و زمان با او سخن بگویند؟ به گفته‌ی بعضی از اهل دل، بشر امروز نه غروب دارد و نه سحر، نه زمین دارد و نه آسمان، زیرا با همه چیز که در این عالم هست، می‌خواهد با حاکمیت هوس‌اش روبه‌رو شود و لذا عالَم برزخ از او رخ بر می‌گیرد و خداوند در همین رابطه می فرماید: «وَجَعَلَ عَلَی بَصَرِهِ غِشَاوَةً» حضرت ربّ العالمین بر بصیرت او پرده می‌افکند و در نتیجه نمی‌تواند حق را در عالم بنگرد و با وجه حقانیِ عالم با عالم رابطه برقرار کند. گرفتار تنهاییِ آزاردهنده‌ای می‌شود که با هیچ‌چیز جبران نمی‌گردد. امروز در فضای فرهنگ مدرنیته، هرکس جدا از دیگری، جهانی برای خود دارد و هرکس هم در جهان خودش تنهاست، در صورتی که در تشییع پیکر مبارک سردار قاسم سلیمانی، همه در جهانِ آن شهید که جهانی قدسی بود، حاضر شدند و همه در آن جهان احساس یگانگی با همدیگر داشتند.

از طریق شهدا راهِ گمشده‌ای پیدا شده است که هرکس در آن راه قدم بگذارد، احساس می کند در مغز عالم هستی قرار دارد و همه جا برایش همان جاست که او هست و به هیچ وجه احساس غربت و تنهایی نمی‌کند. در حالی‌که در دنیای مدرن، بشر گرفتار فردگرایی شده است و نمی‌داند راه نجات از آن مشغول شدن به انواع سرگرمی‌ها نیست. باید طوری با عالم رابطه برقرار کند که خداوند از آن طریق با او سخن بگوید.

در آیه‌ی ۲۳ چنانچه ملاحظه می‌کنید ما را متوجه مشکل بزرگی می‌کند که بعضی از انسان‌ها گرفتار آن می‌شوند و جزءجزءِ آن گرفتاری را خداوند برای ما تبیین می‌کند. می‌فرماید به جای این‌که انسان‌ها تلاش کنند برای مطابقت با نظام الهی، به شریعت الهی رو کنند، به خودشان مشغول می‌شوند، زیرا پیروی از هوس یعنی مشغول‌شدن به خود. در ادامه فرمود: «فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» برای چنین انسانی هیچ راه نجاتی نیست، زیرا تنها راه نجات او خداوند است و خداوند هم به او پشت کرده و تمام استعدادهای درک حقیقت را از او گرفته است، زیرا او هوس خود را محبوب و معبود خود قرار داده.

متأسفانه ما تلاش نکردیم این آیه و امثال این آیه را با گفتمانی که مناسب امروز است با نسل جدید در میان بگذاریم و با روحیه‌ی پدیدارشناسانه موضوعات مطرح شده در این آیه را به میان آوریم. در فراز فوق می‌فرماید ما شما را داور قرار می‌دهیم که آیا وقتی کار انسان به این‌جا می‌کشد که به جهت پیروی از هوس، تمام امکانات درک حقیقت را از دست داد و امکان هدایت الهی را زیر پا گذاشت، چه کسی می‌تواند او را هدایت کند و چه چیزی برای او مانده است که بتواند با آن دلگرم باشد، تا شما او را به آن دعوت کنید؟ چنین انسانی کجا می‌تواند برود تا از این‌همه احساس پوچی و بی‌معنایی نجات یابد؟ چه کسی می‌تواند او را هدایت کند، در حالی‌که هدایتِ هرکسی توجه دادن اوست به اهداف متعالی. برای کسی که اهداف متعالی در فکر و اندیشه‌ی خود ندارد، در واقع هدفی باقی نمانده است. آیا با ماندن در آن موقعیت راهی باقی مانده است که به سوی آن حرکت کند و از این سیاهچال درآید؟ «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» آیا ای همه‌ی انسان‌ها! متوجه‌ی این امر مهم و دقیق هستید، تا به دنبال راه‌های جایگزین که سراسر فریب است، نباشید؟

راستی چرا ما متذکر امر فوق نیستیم و چرا خداوند در آخر آن آیه ما را خطاب قرار داده؟ آیا به این جهت نیست که در این نظام الهی از همه جهات حاضر نمی‌باشیم؟ همه‌ی ما نماز می‌خوانیم و روزه می‌گیریم ولی آیا اقتصاد و فرهنگ و آموزش ما با هویت الهی اداره می‌شود؟ آیا برنامه‌ریزی‌هایِ مربوط به آینده‌ی جامعه را با نظر به حضورمان در نظام حقّانی پایه‌ریزی می‌کنیم؟ فرمود شما که این آیات را می‌خوانید آیا متذکر هستید بر سر اهل هوس در این دنیا چه می‌آید؟ تا هوس را پدیدارشناسانه بررسی کنید و نه به عنوان یک امر اخلاقی؟ درست است که لیبرال‌های داخلی و مستکبران بیرونی موانع زیادی ایجاد کردند، ولی آیا ما با

مبانی معرفتی، آیه‌ی مذکور را به یک گفتمان هستی‌شناسانه تبدیل کردیم تا جهت گیری فکری جامعه به سویی باشد که میل‌ها و هوس‌ها محور زندگی‌ها نگردند؟

اگر با نظر به نظام توحیدیِ عالم برای آینده برنامه‌ریزی کنیم، متوجه خواهیم شد برای آینده‌ی خود و برای جامعه در فکر اشرافیت در زندگی‌ها نباشیم و برعکس، سعی می‌کنیم آینده‌ی ما آینده‌ای سالم و زیبا و ساده و مردمی باشد. این‌که در هر موردی خواستیم جلو برویم مشکل پیش آمد به جهت غفلت از چنین آینده ای بود. خدا رحمت کند شهید آوینی را در روزنامه‌ی کیهان زمانی که دولت سازندگی تلاش داشت کشور را در توسعه به روش غربی جلو ببرد، دائم با مقالات خود خطر آنچه امروز ما با آن روبه‌رو هستیم را، که آن غفلت از حضور تاریخی انقلاب اسلامی است، متذکر می‌شد.

ما بالاخره باید بپذیریم آنچه کمک‌مان می‌کند شریعت الهی است و نه پیروی از هوس و اشرافیت. عمده آن است که ما به گفته‌ی رهبر معظم انقلاب در بیانیه‌ی گام دوم نسبت به گذشته بازخوانی داشته باشیم. بازخوانی به این معناست که بررسی کنیم کجاها را درست عمل کردیم و در کجاها از آرمان های توحیدی غفلت نمودیم. آن جایی که درست عمل کردیم شهید تهرانی‌مقدم‌ها به وجود آمد و توانستیم با موشک‌های خود عین الاسد را با خاک یکسان کنیم، زیرا در مسیر ساختن موشک، اُنسی الهی در میان بود. شهید شهریاری در همان دفتر کارش نماز شب‌اش را می‌خواند و ارتباطش با عالمان دین قطع نبود، نتیجه آن شد که وقتی با عالم ماده هم روبه‌رو می‌شود، خدایِ حاضر در این عالم، الهاماتی که او نیاز دارد را از او دریغ نمی‌کند. شهید شهریاری در مواجهه با عالم ماده برای تهیه‌ی اورانیوم ۲۰ درصد از نور خدا استفاده می‌کند. پس این شهید تهرانی مقدم نیست که پدر موشکی ایران است، این خداوند است که میدان را در مقابل او گشوده است و از الطاف خاص‌اش جهت تحقق آن هدف مقدس دریغ نکرد. ما در همه جای زندگی، چه در امور فردی و چه در امور اجتماعی، می‌توانیم همان‌طور عمل کنیم که همواره مدد الهی در کنارمان باشد.

باید به اموری رجوع کرد که زمینه توحیدی آن از قبل فراهم شده باشد؛ مثل آن‌که وقتی تنها می‌توانید با انسان‌ها از وظیفه الهی‌شان سخن بگویید که خداوند از قبل فطرت آنها را توحیدی سرشته است و به همین جهت نمی‌توانید به یک گوسفند آنچه را که در شریعت الهی مطرح است گوشزد کنید، زیرا فطرت او فطرت پذیرفتن شریعت الهی با اختیار و انتخاب

نیست. برای ما انسان‌ها رجوع به عالم توحیدی اگر با شریعتِ توحیدی انجام گیرد، جواب می‌دهد، زیرا زمینه‌ی آن توحید در ذات عالم فراهم است وگرنه زحمات ما بی‌ثمر خواهد شد.

در زمین‌شناسی وقتی با سنگی روبه‌رو شویم که انسجام داشته باشد، اگر آن را صیقل دهیم با سطحی برّاق، مثل سنگ عقیق روبه‌رو خواهیم شد. ولی اگر یک آجر را صیقل دهیم هیچ وقت مثل سنگ عقیقی که در انگشتر شماست، صیقل نمی‌پذیرد زیرا در خود آجر انسجام و یگانگی وجود ندارد. شاید به جهت همین انسجام توحیدیِ سنگ عقیق است که در روایت داریم عقیق، عهد الهی نسبت به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد. سنگی را که صیقل می‌دهیم اگر آن اتحاد درونی را داشته باشد چیزی که از آن ظهور می‌کند بسیار جذاب و قابل قبول است، در آن حد که گویا با شما گفتگو می‌کند. در رابطه با نحوه‌ی رجوع‌مان به عالم، فکر کنید که اگر با نظر به وجه توحیدی و حقّانی عالم با عالم روبه‌رو شویم، با جهانی روبه‌رو می‌شویم که سراسر کیفی و یگانه است، و اگر با هوس خود با عالم روبه‌رو شویم، با جهانی روبه‌رو می شویم سراسر آشفته و پراکنده که هر طرفش را بگیری طرف دیگرش از دست‌مان می‌رود، چون با وجه توحیدی عالم به عالم رجوع نکردیم تا عالم هم با وجه توحیدی‌اش با ما روبه‌رو شود.

یکی از اساتید ما تحقیقی درباره حفر قنات‌ها کرده بودند که با چه دقتی آن قنات‌ها حفر می‌شده است، آدم حیرت می‌کند چه اندازه الهامات الهی در حفر قنات‌ها در میان بوده تا استعدادهای نهفته در طبیعت را به ظهور آورند و نه آن‌که آن را سرکوب نمایند.

اگر با نگاه توحیدی با عالم روبه‌رو شویم، طبیعت آغوشش را برای ما باز می‌کند و آنچه را که در حکم پیروی از هوس نیست را به ما عطا می‌نماید، به طوری که در کثرت آن، از وحدتش غفلت نمی‌شود و در وحدت آن، کثرت‌ها به حجاب نمی‌روند تا از مظاهر الهی محروم باشیم.

چرا شهید حاج قاسم سلیمانی هرجایی که می‌رود موفق است؟ آیا جز این است که با انگیزه توحیدی جلو می‌رود؟ انگیزه‌ی توحیدی یعنی این‌که در برخورد با نظام توحیدی که این عالم بر اساس آن خلق شده است، با دستورات شریعت الهی ورود کنیم.

بازخوانی نسبت به ۴۰ سال گذشته یعنی نظر کنیم ببینیم کجاها با انگیزه‌های غیرتوحیدی جلو رفتیم و امروز با مشکلاتش روبه‌رو شده‌ایم؟[۲] در همین رابطه در آخر آیه‌ای که مشکلات انسانهای هوس زده را به میان می‌کشد، خطاب به ما می‌فرماید: «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» آیا شما در این رابطه فکر کرده‌اید. به راستی چرا خداوند در این قسمت از آیه، خطاب به ما می فرماید چرا فکر نمی‌کنید؟ آیا نمی‌خواهد ما را نسبت به ضعف‌ها و کوتاهی‌های‌مان دعوت به بازخوانی کند؟ آیا نمی‌خواهد ما نسبت به بن‌بست‌های خود کالبدشکافی کنیم که کجاها پرده‌هایی بر بصیرت ما افکنده شده و این مشکلات را ندیدیم؟ چرا نسبت به هوسی که در برنامه‌ریزی‌ها بود حساس نبودیم و به میل اهل دنیا عمل کردیم؟ طوری به بن‌بست رسیدیم که نه گوش‌مان ندای خدا را شنید و نه قلب‌مان از الهامات الهی بهره‌مند شد و نه چشم‌مان متوجه‌ی این بلاهایی شد که پیرو آن کوتاهی‌ها پیش آمد. گرفتار پیشنهاد آن‌هایی شدیم که «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلاّ حَيَاتُنَا الدُّنْيَا» جهان‌بینی‌شان آن بود که زندگی تنها زندگی در همین دنیا است. همه‌ی ما می‌دانیم حرف انسان‌های منحرف این است، ولی این حرف را در دل این سوره بنگرید تا ملاحظه کنید چه اندازه خداوند با ما حرف دارد، بدون آن‌که بخواهد ما را متهم کند که شما چنین عقیده‌ای دارید.

بحث در اشارات این فراز است در کلیت سوره. یک آجر را در نظر بگیرید که یک وقت آن را در وسط جاده‌ای می‌بینید و یک وقت آن را در یک ساختمان معماری شده می‌نگرید. در حالت دوم شما تابلویی را می‌بینید که آن آجر در آن‌جا نقش خاصی در شکل‌دادن آن صحنه دارد. نقش آیات در نسبت با سوره‌ها و در نسبت با کل قرآن چنین است. به همین جهت شما با این فراز از آیه‌ی ۲۴ روبه‌رو می‌شوید که می‌فرماید: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلاّ حَيَاتُنَا الدُّنْيَا» که عده‌ای به پیامبران گفتند هیچ حیات دیگری جز همین زندگی دنیایی نیست. «نَمُوتُ وَنَحْيَا» همین‌جا می‌میریم و فرزندان‌مان هم در همین جا به دنیا می‌آیند و همین روابط عالم دنیاست که بالاخره ما را می‌میراند «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلاّ الدَّهْرُ». آیا نمی‌خواهد بگوید اگر دیدید آن فردِ هوس‌باز گرفتار بی‌بصیرتی شد به جهت این است که خود را بد می‌فهمد و خود را سنگی

---

۲ – رهبر معظم انقلاب«حفظه‌اللّه» در ۹۹/۳/۱۴ فرمودند: ما امروز نیاز به تحول داریم ... در موارد مهمی تحول نداشتیم و در مواردی عقب‌گرد داشتیم، بر خلاف طبیعت زنده‌ی انقلاب ... تحول در زمینه‌ی اقتصادی ... تحول در بودجه بندی ... در زمینه‌ی مسائل آموزشی ... تحول در زمینه‌ی اجتماعی و حلّ عدالت و اعتیاد و خانواده.

می‌پندارد در ریگزار دنیا و معنایی برای خود نمی‌شناسد تا با خود جدّی برخورد کند؟ خداوند می‌فرماید: «وَمَا لَهُم بِذَلِکَ مِنْ عِلْمٍ» نسبت به این حرفی که می‌زنند هیچ آگاهی و دلیلی ندارند «إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» سخنان آن‌ها چیزی نیست مگر مجموعه‌ای از گمان‌های بی‌پایه.

می‌خواهد بفرماید اگر می‌خواهید پدیده‌ی هوس‌زدگی انسان‌ها را درست بررسی کنید، به سراغ نحوه‌ی نگاه چنین افرادی به زندگی بروید که برای خود حیاتی بی‌کرانه و ابدی نمی‌شناسند و البته تا ما انسان‌ها خود را در آن حیات بی‌کرانه احساس نکنیم، به نحوی گرفتار سیطره‌ی هوس‌های خود می‌شویم، حتی اگر از ترس جهنم یا طمع بهشت عباداتی هم انجام داده باشیم.

قصه‌ی هوسبازی آدم‌ها را در عدم احساس حضور در ابدیت‌شان دنبال کنید. احساس حضور در ابدیت را باید با عبور از هوس‌ها و حضور در بودنی که عین ربط به حضرت حق است، در همین دنیا به دست آورد و این با رجوع به شریعت الهی، وقتی رویکردمان جهت حضور در ابدیت باشد، واقع می‌شود و در همین رابطه پیامبر خداﷺ فرمودند: «اَلآنَ قِیامَتی قائِم» هم‌اکنون قیامت من قائم و حاضر است و امیرالمؤمنین‌ؑ در همین رابطه می‌فرمایند: «لَوْ کُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِيناً» اگر پرده‌ها عقب برود چیزی بر یقینم اضافه نمی‌شود. این یعنی هم‌اکنون می‌توان با رعایت دستورات شرع مقدس در ابدیت حاضر بود و تا ما در این دنیا درصدد چنین حضوری نباشیم و در عبادات خود چنین رویکردی مثل رویکرد پیامبر خداﷺ نداشته باشیم، پوچیِ هوس‌ها و زیباییِ ابدیت برای ما به ظهور نمی‌آید و نمی‌دانیم شریعت الهی تا چه اندازه در این رابطه می‌تواند برای ما مفید باشد.

ما در کلاس‌های مدرسه و دانشگاه می‌خواستیم برای دانش‌آموزان و دانشجویان، وجود خدا را اثبات کنیم در حالی‌که وجود خدا و قیامت مسئله‌ی آن‌ها نبود، بلکه نیاز داشتند تا راهی مقابل آن‌ها گشوده شود تا در همین دنیا احساس کنند در قیامت هستند، آن‌طور که اولیای معصوم در وصف ابدیت به ما خبر داده‌اند و چنین راهی را در مقابل ما گشوده‌اند، همان‌طور که در مقابل خودشان گشوده شده بود. اگر شما احساس کنید هم‌اکنون در قیامت هستید، نقش سیئات و حسنات به‌خوبی برای‌تان روشن می‌شود که چگونه با اعمال عبادی در قیامتِ خود پایدار خواهید بود و با سیئات از حضور در آن عالم چگونه محروم می‌شوید. اینجاست که می‌فهمیم «از بهشت آدم به یک تقصیر بیرون می‌کنند».

اثبات وجود خدا و قیامت برای آنهایی است که منکر این حقایق هستند ولی ما برای جوانان‌مان باید حضور خدا را در منظرشان متذکر شویم و این‌که بتوانند حضورشان در قیامت را، هرچند به اجمال، احساس کنند. سیره‌ی امیرالمؤمنین و پیامبر خدا و اولیای معصوم علیهم السلام چنین است که خدا و انوار الهی را در مقابل خود دارند و قرآن و سیره‌ی آن ذوات مقدس توانایی رساندن پیروان‌شان را به این جاها در خود دارد. چرا تنها در حدّ فرار از جهنم به دین خدا رجوع داشته باشیم؟

این‌که فرمود: «وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» خلقت آسمان‌ها و زمین «بالحقّ» است، خواست ما در ارتباط با عالم، نسبت خود را با حضرت حق روشن کنیم، زیرا جایگاه هرکس در این عالم در گرو نوع برخوردی است که با عالم دارد. برخوردی تقواگونه و یا هوس‌بازانه، و در همین رابطه داریم: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» هرکس در رهن و در گرو آن چیزی است که در این دنیا کسب کرده، و مشخص کرده چه نسبتی باید بین امور خود و خدا در این عالم برقرار کند، درحالی‌که امور ما منحصر به عبادات فردی نیست، مسائل اجتماعی و اقتصادی و صنعت نیز از کارهای ما می‌باشد و نمی‌توان با آن کارها بیرون از قواعد الهی برخورد شود وگرنه به عنوان نمونه با بحران محیط زیست و با بیکاری جوانان روبه‌رو می‌شویم.

آیا بیکاری جوانان و نداشتن مسکن و وسایل زندگی آن‌ها را نباید به هوس‌های اهل دنیا ربط بدهیم؟ حق جوانی را که باید ازدواج کند چه کسانی ربوده‌اند؟ وقتی هوس در میان باشد همه به دنبال بیشتر داشتن و اشرافیت هستند، بدون آن‌که برای زندگی دنیایی حدّی قائل باشند. همه با گمان‌ها و توهمات‌شان زندگی می‌کنند و فکر می‌کنند آن دنیای گسترده و بی‌نهایتی که می‌خواهند در همین جا می‌توانند به‌دست آورند. این‌که طرف فکر می‌کند حیات خود را بدون حضور در عالم ابدی با خیره‌شدن به دنیا می‌تواند به‌دست آورد، منشأ انواع بحران‌ها برای خودش و دیگران می‌شود.

وقتی به آن افراد گفته می‌شود جهانی ماورای این جهان هست و بخواهید و نخواهید، شما در آن‌جا حاضر می‌شوید، پس این‌همه خود را مشغول این دنیای محدود نکنید، به جای آن‌که بر روی این نکته و جهانی که پیش روی آن‌هاست تأمل کنند، در جواب می‌گویند اگر راست می‌گویید پدران ما را که از این جهان رفته‌اند بیاورید. قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ(25)﴾

ما برای آن‌ها آیات روشنی آوردیم تا خود را در آن بیکرانه‌ی وجود ببینند و در این راستا آیاتی روشنگر برایشان خواندیم، حال دلیلی که می‌آورند آن است که اگر راست می‌گویید که پدران ما از بین نرفته‌اند و به عالم دیگری منتقل شده‌اند، آن‌ها را در این دنیا بیاورید تا ما آن‌ها را ببینیم.

خداوند می‌خواهد بفرماید حیاتی ابدی، ماورای این جهان در پیش روی آن‌هاست و آن‌ها مطلب را برعکس می‌کنند، زیرا بودن را تنها در همین دنیا می‌دانند. حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمودند هرکس فکر کند قیامت بعداً به وجود می‌آید، در ذیل ولایت ما نیست.[۳] زیرا هم اکنون قیامت حاضر است و ما هم اکنون در قیامت حاضر می‌باشیم. مشکل، خیره‌شدن به دنیا است که حجاب می‌شود تا خود را لااقل به صورت اجمال هم که هست در آن عالم احساس نکنیم، در حالی‌که ملاحظه کردید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به صورتی کامل خود را در آن عالم می‌یابند. وقتی انسان خود را در آن عالم یافت، نسبت به گناهان که موجب می‌شوند انسان از آن حضور محروم شود، حساس می‌گردد. به گفته‌ی مولوی با یک لقمه‌ی اضافی، آن حضور می‌رود. گفت:

از برای لقمه‌ای این خار خار　　از کف لقمان برون آرید خار
بهر لقمه گشت لقمانی گرو　　وقت لقمان است ای لقمه برو

جناب مولوی آنچنان آن محرومیت را احساس می‌کند که تصمیم می‌گیرد از آن نوع خوردن فاصله بگیرد. آیت اللّه ملکی تبریزی می‌فرمایند: خدمت استادم آیت اللّه حسینقلی همدانی عرض کردم چند سالی است که خدمت شما هستم ولی احوالاتی آنچنان که باید به سراغم نمی‌آید و آن احساس متعالی که می‌فرمایید را در خود احساس نمی‌کنم. آیت اللّه حسینقلی همدانی می‌پرسند شما با ملکی‌های تبریزیِ نجف که از طلاب اهل علم هستند،

---

۳ – در روایت داریم که راوی از حضرت‌امام‌رضا علیه‌السلام می‌پرسد: مرا از بهشت و جهنم خبر دهید، آیا هم اکنون آن‌ها خلق شده‌اند؟ حضرت فرمودند: بلی، و رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی به معراج رفتند داخل بهشت شدند و آتش را دیدند. راوی می‌گوید: عده‌ای از مسلمانان می‌گویند بهشت و جهنم مقدر شده‌اند ولی خلق نشده‌اند. حضرت فرمودند: آن‌ها از ما نیستند و ما هم از آن‌ها نیستیم:(توحید صدوق، باب ما جاء فی‌الرُّؤْیَه، حدیث 21 ص 118)

آشنایی دارید؟ آیت اللّه ملکی تبریزی می‌فرمایند عرض کردم بلی، ولی ما در تبریز رابطه‌ای چندان با آن‌ها نداریم. استادشان می‌فرمایند تا کفش‌های آن‌ها را جفت نکنید مسئله‌تان حل نمی‌شود. ممکن است بفرمایید مگر چه اشکالی دارد که کاری به کارشان نداشته باشیم. این‌طور نیست، این عالم عالمی است که باید در این عالم زندگی کنید و نه آن‌که تنها در پیش خودتان باشید. فرهنگ فردگرایی می‌گوید هرکس در جهان خودش باشد، ولی فرهنگ دینی می‌خواهد هرکس آینه‌ای برای دیگری باشد. آیت الله ملکی می‌فرمایند رفتم آنچه باید انجام دهم انجام دادم و طولی نکشید مشکلم حل شد. آری:

رنج راحت شد چون شد مطلب بزرگ گــرد گلــه توتیــای چــشم گــرگ

گرگ وقتی می‌بیند در میان آن گرد و خاک‌ها یک گله گوسفند در حال حرکت است، مشکل قرارگرفتن در آن گرد و خاک‌ها برایش از میان می‌رود. وقتی بدانیم این امکان برای ما هست که به حضور قیامتی خود برسیم امروز به راحتی از پیرویِ هوس‌ها منصرف می‌شویم. آیا حیف نیست که انسان احساس ابدیت خود را به جهت هوس‌بازی‌هایِ دنیایی از دست بدهد؟ در حالی‌که آیات روشنگری در مقابل شماست تا جهانِ پیش رو را برای شما روشن و آشکار کند. می فرماید: «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ» بر روی «بیّنات» کمی تأمّل بفرمایید. یعنی آنچه بسیار روشن است و حقایق را از همه جهات برای انسان روشن می‌کند. سخنان رهبر معظم انقلاب را در رابطه با شهادت حاج قاسم و ایّام اللّه که به ظهور آمد ملاحظه کردید که فرمودند این ایام الله در مقابل شما هست و باید آن را حس کنید، آیا ایّام اللهِ تشییع پیکر مبارک شهید و زدن پایگاه آمریکایی عین الأسد، قابل درک و احساس نبود؟ در آن شرایط، جهانی سراغ شما آمد که می‌توانید احساس کنید در مرکز هستی قرار دارید.

در مقابل روشنگری‌هایی که خداوند برای آن‌ها کرد، چون در حجابِ هوس‌ها بودند چیزی برای گفتن نداشتند، مگر آن‌که به گفته‌ی قرآن: «مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» اگر راست می‌گویید پدران ما را در همین دنیا بیاورید. به گفته‌ی جناب مولوی:

مــر رســن را نیــست جرمــی ای عنــود چــون تــو را ســودای ســر بــالا نبــود

این ریسمان الهی را آوردند تا شما بالا بیایید، نه آن‌که آن را پایین بکشید. آن دنیا که این دنیا نیست که پدران شما را در این دنیا بیاوریم. متأسفانه بعضی از ما قرآن هم که می‌خوانیم به جای آن‌که وارد جهانی شویم که قرآن در مقابل ما می‌گشاید، قرآن را پایین می‌آوریم در

جهان محدود خودمان. همه‌ی مشکل‌شان از آن‌جا بود که می‌پنداشتند: «مَا هِیَ إِلاّ حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نَمُوتُ وَنَحْیَا» اگر صد دلیل هم بر وجود قیامت بیاورید، حرف این‌ها همین است، زیرا هوس‌شان برایشان جذاب شده. شیطان به خوبی به وجود خدا و قیامت علم داشت ولی خود را می‌دید و متوجه‌ی حضور انوار الهی در آینه‌ی وجود خلیفه‌ی الهی نشد. در حالی‌که خداوند به حکم: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ کُلَّهَا» آینه‌ای را در مقابل او قرار داد تا همه‌ی انوار الهی را به‌صورتی جامع به تماشا بنشیند و با خدا به‌سر برد و نه با آدم. ولی به گفته‌ی آیت‌الله الهی قمشه‌ای:

جرمش آن بود که در آینه عکس تو ندید ورنه بر بوالبشری ترک سجود این‌همه نیست

این طور نیست که به صرف سجده‌نکردن به آدم، به چنین محرومیت بزرگی گرفتار شد، متوجه‌ی آینه‌ای نشد که «بالحقّ» است و حضرت حق با آن آینه و دیگر آینه‌ها به ظهور آمده است. در این عالم یوم اللّه‌هایی سراغ انسان‌ها آمده است تا خداوند در دل آن‌ها ظهور کند. خداوند به اسم لطیف خود در زیر تابوت آن عزیز، دل‌ها را آسمانی کرد و به اسم قهّار خود کوبیدن پایگاه عین الاسد را به ظهور آورد.

می‌فرماید آیات را به روشنیِ تمام برای آنها می‌خوانیم و در مقابل آن‌ها قرار می‌دهیم تا به حضور بیکرانه‌ی خودشان در آن جهان بنگرند، به صورتی که اگر در همین زمان به خود آیند خود را در همه‌ی عوالم وجود حاضر احساس کنند. در همین دنیا احساس حضور در برزخ و قیامت و در حشر برایشان پیش می‌آید، منتها به نحو اجمال. حال ما چه اندازه از آن حضور برخورداریم؟ به اندازه‌ای که از سر صدق و تواضع سراغ دین خدا برویم. احساس خوبی که به جوان‌ها در تشییع پیکر سردار مقاومت دست داد، آن‌چنان بود که می‌گفتند دیگر دل‌مان نمی‌خواهد گناه کنیم. زیرا خدا به سراغ آن‌ها آمده بود.

خداوند در جواب آنهایی که تصور می‌کردند اگر مردگان هلاک و نابود نشده‌اند پس باید در این دنیا ظاهر شوند می‌فرماید:

﴿قُلِ اللَّهُ یُحْیِیکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یَجْمَعُکُمْ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ لَا رَیبَ فِیهِ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ(26)﴾

ای پیامبر! به آن‌ها بگو خداوند است که زنده می‌کند و می‌میراند. پس بحث این دنیا و آن دنیا نیست، بحث مرگ و زندگی است که در دست خداست و مرگ و زندگیِ هرکس را در نسبت با خدا باید دنبال کرد و این‌که او شما را به سوی روز قیامت، که بدون تردید محقق‌شدنی است، جمع می‌کند و اکثر مردم چون متوجه این مطلب نیستند، به دنبال زنده‌کردن

پدران خود در این دنیا می‌باشند. مسئله را باید طور دیگری ارزیابی کرد. لذا به جای آن‌که جواب آن‌ها را بدهد فرمود: «قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» بگو خدا شما را زنده می‌کند و می‌میراند تا آن‌که همه در قیامت جمع شوید. قیامتی که بدون شک در پیش روی هر کسی قرار دارد. «لا رَيبَ فِيهِ» یعنی بدون هیچ برو برگردی، یعنی چیزی است که اگر نگاه کنید بدون شک می‌توانید متوجه‌ی آن شوید.

این نوع توجه به معاد به معنای دادن چشم اندازی است تا هرکس خودش به میدان آید، ولی اگر به جای این روش، مشغول دلیل‌آوردن به روش کلامی و فلسفی شویم، گویا به مخاطب خود بدهکار خواهیم بود و طرفِ مقابل طلبکار است. برهان در جای خود لازم است تا مخالفان بدانند ما برای باورهای خود دلایل عقلی داریم، ولی خداوند تلاش دارد جهانی را که بدون شک ما با آن روبه‌رو می‌شویم، در مقابل ما قرار دهد.

و در آخر فرمود: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ» یعنی مشکل مربوط به مردم است که از آن در غفلت‌اند و گرفتار هوس‌های خود هستند ولی با توجه به حضور ابدی خود، سیطره‌ی هوس‌ها ضعیف می‌شود و هر اندازه احساس حضور در حیات ابدی داشته باشیم، به همان اندازه رجوع ما به دستورات شرع حساب‌شده‌تر و دقیق‌تر می‌شود، تا آن حضور را زنده نگه داریم و اساساً عبادات در همین راستا باید باشد، تا نسبت به حیات ابدی خود هرچه بیشتر حاضر بمانیم.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه هفدهم

معنای حیات ابدی در این زمانه

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (23) وَ قالُوا ما هِيَ إِلاَّ حَياتُنَا الدُّنْيا نَمُوتُ وَ نَحْيا وَ ما يُهْلِكُنا إِلاَّ الدَّهْرُ وَ ما لَهُمْ بِذلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ (24) وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ ما كانَ حُجَّتَهُمْ إِلاَّ أَنْ قالُوا ائْتُوا بِآبائِنا إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (25) قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ لا رَيْبَ فِيهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (26) وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ (27) وَ تَرى كُلَّ أُمَّةٍ جاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعى إِلى كِتابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (28) هذا كِتابُنا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (29)﴾

عنایت داشتید که حضرت ربّ العالمین در آیه ی ۲۳ متذکر شدند، با توجه به اینکه جهان، جهان توحیدی است و آنهایی که بخواهند با میل و هوس خود در جهانی که با انضباط و حکمت الهی شکل گرفته است زندگی کنند، گرفتار انواع بحران‌ها و سرگردانی‌ها می‌شوند. تعبیر قرآنی آن سرگردانی این بود که بر چشم و قلب آنها مهر و بر بصر و بصیرت‌شان پرده افکنده می‌شود، در نتیجه نمی‌دانند چه‌کار کنند. فرمود این آدم‌ها وقتی می‌خواهند با نگاه هوس‌آلودشان در زندگی عمل کنند آیا کسی می تواند آن‌ها را هدایت کند و نجات دهد؟

«فَمَنْ یَهْدیهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ» آدمی را که تمام فکر و ذکرش امیال دنیایی است چه کسی می‌تواند بعد از خدا هدایت کند، در حالی‌که خداوند چشم و قلب و بصیرت او را از یافتن حقیقت پوشانده است؟ و مسلّم چنین انسانی با اصرار بر پیروی از هوس‌هایش، هدایت‌پذیر نیست.

اولین قدم هدایت آن است که انسان بپذیرد این عالم خالق دارد و بر اساس حکمت خلق شده، بعد از توجه به این امر بپذیرد در چنین عالمی قاعده‌ی درست‌زندگی‌کردن کدام است. اگر تا این‌جاها را آمده باشد می‌تواند متذکر جایگاه نبوت و شریعت و دستورات آن ها بشود. می‌فرماید انسانی که تا این‌جاها نرسیده و او را غفلت فرا گرفته است و مگر کسی می‌تواند او را هدایت کند؟

درست است که هرکس را خدا بخواهد هدایت می‌کند اما به شرطی که شخص موضع خود را در این عالم مشخص کرده باشد. فرمود: «وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقینَ»(مائده/ ۱۰۸) یعنی خداوند هرکس را خواست هدایت می‌کند ولی فاسق را که خود را از مسیر عبودیت خارج می‌داند، هدایت نمی‌کند. کسی که موضع خود را در این عالم درست مشخص نکرده و از حضور در چنین نظامِ توحیدی سرباز زده، معلوم است که معنا و جایگاه دین را نمی‌فهمد، زیرا معنا و جایگاه خود را گم کرده است. چه کسی می‌تواند به او کمک کند در حالی‌که جایی برای کمک‌کردن و هدایت‌شدن برای خود باقی نگذارده؟ به همین جهت در آخر آیه می‌فرماید: «اَفَلا تَذَکَّرون» آیا متوجه‌ی این امر هستید تا وقت خود را صرف چنین افرادی نکنید؟ در عین آن‌که بنا نیست با چنین افرادی درگیر بشوید؟ این شبیه تذکری است که خداوند در آیات ۶ و ۷ سوره‌ی بقره به پیامبر خود می‌دهد که: «إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا سَواءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ۞ خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ وَ عَلی أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظیمٌ.» علت عدم پذیرش هدایت الهی را مُهری می‌داند که خداوند بر قلب آن‌ها زده و پرده ای که بر گوش و چشم آنها افکنده. زیرا به تعبیر آیات بعدی اساساً جایی برای تذکرات دین خدا قائل نیستند و وقتی به آن‌ها گفته می شود: «لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ»(بقره/ ۱۱) در زمین فساد نکنید می گویند: «إِنَّما نَحْنُ مُصْلِحُونَ» ما حقیقتاً اصلاح کننده‌ایم، زیرا به گمان خود هوس‌بازیِ آن‌ها یک نوع زندگی است. آیا واقعاً می‌شود کاری کرد که این افراد از مسیر خود برگردند در حالی‌که حاضر نیستند از هوس خود و از آن نوع زندگی دست بردارند، و یا ما باید تکلیف خود را با آن‌ها روشن کنیم؟

به این جهت باید بر روی آیه‌ی فوق تأمّل کنیم که بعضی مواقع طوری انسان‌های هوس‌زده سخن خود را بیان می‌کنند و زندگی خود را شکل می‌دهند که گویا خدا و پیامبرشﷺ باید راه خود را تغییر دهند و به سبک آن‌ها وارد زندگی شوند. اگر کسی بر توحید و شریعت الهی درست وارد نشود و جایگاه درستی در نظام توحیدی عالم برای خود تعریف نکرده باشد، خطرِ آن نوع غفلت برایش هست، چیزی که ما در دوران قاجار و پهلوی دچار آن شدیم. زیرا متوجه نبودیم آن نوع زندگی دینی که از دوران گذشته برای‌مان مانده بود، حاصل تدبّر در قرآن و فهمِ رابطه‌ای بود بین انسان و عالم در بستر شریعت ولی برای آن تاریخ که تا قاجار ادامه داشت، و لذا به جهت غفلت از تفکر قرآنی در حدّ مقابله با فرهنگ تجدد، خیلی راحت تحت تاثیر زندگی غربی که منقطع از نوامیس عالم بود، قرار گرفتیم. در حالی‌که در آن شرایط نیاز به نوعی از نگاه توحیدی داشتیم که انسان در آن نگاه متوجه‌ی بی‌پایه‌بودن فرهنگ تجدد می‌شد.

سعه‌ی انقلاب اسلامی بسیار زیاد است و تلاش همه‌ی ما آن است تا آنجا که می‌شود بدون دلیل بین خود و دیگران مرز نکشیم، ولی این سعه‌ی صدر باید مطابق نوامیس عالم باشد، نه آن‌که قضیه‌ی ما قضیه‌ی آن کسی شود که رفت آب بیاورد، آب او را برد. بعضی‌ها به اسم سعه‌ی انقلاب اسلامی مرزهای حق و باطل را نادیده می‌گیرند. آری! تأکید رهبر معظم انقلاب اسلامی«حفظه الله» به‌عنوان اندیشمندی قرآن‌شناس آن است تا آن‌جا که ممکن است از طرد افراد معتقد به اصول که در بعضی جهات با ما هم‌سلیقه نیستند، پرهیز کنیم. در صحبتی که با تشکل‌های دانشجویی در ماه رمضان به صورت تصویری داشتند فرمودند:

«جبهه‌ی انقلاب را گسترش بدهید، یارگیری کنید؛ حذف نکنید؛ صِرف اختلاف سلیقه و اختلاف نظر درباره‌ی فلان مسئله موجب طرد نشود. بعضی هستند که به اسلام و انقلاب و نظام اسلامی و به خیلی از خصوصیّاتی که شما به آن اهمّیّت می‌دهید معتقدند، در فلان مسئله‌ی خاص با شما موافق نیستند؛ این نباید موجب بشود که شما او را طرد کنید، از دایره‌ی انقلابی‌گری خارج بدانید. هر چه می‌توانید جبهه‌ی انقلاب را گسترش بدهید، جذب کنید؛ البتّه منظورم جذب منافق نیست، جذب آدم بی‌اعتقاد نیست؛ جذب آدم معتقدی است که با شما اختلاف سلیقه دارد.»(۹۹/۲/۲۵)

ولی با این‌همه وقتی هوس حاکم شد کار تا آن‌جا جلو می‌رود که انسان‌ها به‌کلّی منکر حضور خود در جهانی دیگر می‌شوند و سعی در بدفهمیِ موضوع دارند لذا به جای آن‌که فکر

کنند معنای حیات ابدیِ انسان‌ها که دین خدا متذکر آن است، چیست، می گویند اگر مدعی هستید که پدران ما نابود نشده‌اند پس آن‌ها را حاضر کنید تا ما آنها را ببینیم. آیه‌ی ۲۶ جواب آن‌هایی است که به این بدفهمی نسبت به حیات ابدی گرفتار شده‌اند. می‌فرماید:

﴿قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ لا رَيْبَ فيهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ(26)﴾

ای پیامبر! به آن‌ها بگو خداوند است که زنده می کند و می‌میراند، جهت حضور در قیامتی که شکی در وقوع آن نیست و به عنوان ابدیتی، پیشِ روی بشر است، ولی چون اکثر انسان‌ها غرق امیال خود شده‌اند متوجه‌ی آن نیستند در حالی که می‌توانستند به وجود آن آگاه شوند.

حال باز این سؤال پیش می‌آید که چه نوع فهم از قیامت است که اکثر مردم از آن آگاهی ندارند در حالی که نه‌تنها اکثر مردم، حتی شیطان هم به وجود قیامت به عنوان «يَوْمُ الْبَعْث» آگاه است؟ پس بحثِ آگاهی به وجود قیامت به آن نحوی که آن را پیش رو احساس کنیم و آنچنان در چشم انداز آینده ی خود با آن روبه‌رو باشیم، در میان است که جای هیچ شکی در وقوع آن برای انسان در میان نباشد و به تعبیر مشهور انسان به مرگ‌آگاهی برسد. به گفته‌ی شهید آوینی:

«نَفَس‌های انسان گام‌هایی است که به سوی مرگ برمی دارد. حضرت علی﵇ سخنانی از این دست که مالامال از مرگ آگاهی باشد، بسیار دارند. مرگ آگاهی کیفیت حضور مردان خدا را در دنیا بیان می‌دارد. تا آن‌جا که هرکه مقرب‌تر است، مرگ‌آگاه‌تر است. و بر این قیاس باید چنین گفت که حضور علی﵇ در عالم، عین مرگ‌آگاهی است. مرگ‌آگاهی یعنی که انسان همواره نسبت به این معنا که مرگی محتوم را پیش رو دارد، آگاه باشد و با این آگاهی زیست کند و هرگز از آن غفلت نیابد. مردمان این روزگار سخت از مرگ می ترسند و بنابراین شنیدن این سخنان برایشان دشوار است. اما حقیقت آن است که زندگی انسان با مرگ در آمیخته است و بقایش با فنا. پیش از ما میلیاردها نفر بر روی این کره‌ی خاکی زیسته‌اند و پس از ما نیز. اگر مولا علی﵇ می‌فرماید: «واللّه ابن‌ابی‌طالب با مرگ انسی آن چنان دارد که طفلی به پستان مادرش.» این انس که مولای ما از آن سخن می گوید چیزی فراتر از مرگ آگاهی است؛ طلب مرگ است. طلب مرگ نه همچون پایانی بر زندگی. مرگ، پایان زندگی نیست. مرگ، آغاز حیاتی دیگر است؛ حیاتی که دیگر با فنا و مرگ در آمیخته نیست. حیاتی بی‌مرگ و مطلق. زندگیِ این عالم در میان دو عدم معنا

می‌گیرد؛ عالم پس از مرگ همان عالم پیش از تولد است و انسان در بین این دو عدم، فرصت زیستن دارد. زندگی دنیا با مرگ در آمیخته است؛ روشنایی‌هایش با تاریکی، شادی‌هایش با رنج، خنده‌هایش با گریه، پیروزی‌هایش با شکست، زیبایی‌هایش با زشتی، جوانی‌اش با پیری و بالاخره وجودش با عدم. حقیقتِ این عالم فنا است و انسان را نه برای فنا، که برای بقا آفریده‌اند: «خُلِقْتُمْ لِلْبَقاءِ لا لِلْفَناءِ؛ أَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُم»؛ شما را برای ماندن خلق کرده‌اند، نه برای نابودی. دعوت مرگ را به گوش گیرید، پیش از آن‌که مرگ شما را فرا خواند. و همه‌ی این سخنان از سرِ مرگ‌آگاهی است و راستش، لذّت زندگیِ مرگ‌آگاهانه را جز اولیای خدا کس نمی‌داند؛ این لذّتی نیست که به هرکس عطا کنند. تنگ‌نظری است اگر به مقتضای تفکر رایج به این سخن پشت کنیم و بگوییم: تا کجا از مرگ می‌گویید؟ کمی هم در وصف زندگی بسرایید! دل‌بستن در دنیا، دل بستن در فناست و مرگ بر ما سایه افکنده است.

این علی علیه‌السلام است که چنین می‌فرماید. همان‌که راه‌های آسمان را بهتر از راه‌های زمین می‌شناسد. سخنان او سروده‌هایی شاد و مفرح در وصف زندگی است. آن زندگی که با زهرِ فنا و مرگ در نیامیخته است. منتهی غفلت‌زدگان بیشتر می‌پسندند که با غفلت از مرگ، به سراب شادی‌های آمیخته با غصه دل خوش کنند. بگذار چنین باشد. اما اگر اولیای خدا در جستجوی فنای فی اللّه هستند، بقای حقیقی را طلب کرده‌اند. بودنی را که از دسترس مرگ و فنا و رنج و غصه و شکست دور باشد. به سخن علی علیه‌السلام گوش بسپاریم که فرمود: دل‌هاتان را از دنیا بیرون کنید، پیش از آن‌که بدن‌های شما را از آن بیرون ببرند.»

علاوه برشهید آوینی دیگران نیز از مرگ‌آگاهی سخن گفته‌اند که خوب است نسبت به آن فکر کنیم.

مرگ‌آگاهی در میان همه‌ی آدمیان مشترک است، اما اغلب مردم مرگ‌هراس‌اند، تا مرگ‌اندیش. همه‌ی آدمیان از مرگ، آگاهی دارند، اما همه‌ی آن‌ها مرگ‌اندیش نیستند. تفاوت بسیاری بین این دوگونه مواجهه با مرگ است. در مرگ‌هراسی، مردن، رویدادی و حادثه‌ای تلخ و ناگوار برای بدن است. در مرگ‌هراسی، ما با وضعیت روانیِ گسیخته روبه‌رو هستیم. بنابراین، مرگ‌هراسی از مقوله‌ی روان‌شناختی است. وضعیت روانی‌ای که گاهی زندگی روزمرّه را مختل می‌کند و آدمی را به افسردگی و دل‌مردگی می‌رساند. اما در مرگ‌اندیشی، نوعی آرامش، متانت، تفکر و تأمّل نهفته است. مرگ‌اندیشی یعنی حضور

مستمر آگاهی از مرگ. او برای رفتن اش عزاداری نمی‌کند، بلکه می‌اندیشد که «هر آنچه نپاید، آن را نشاید.» از این رو به این جهان دلبستگی‌های عمیق و پیوندهای محکم برقرار نمی‌کند. او بین «خوف» و «رجاءِ» «بودن» و «رفتن» می‌زید. مرگ‌اندیش، به نسبت خود با این جهان می‌اندیشد و آماده‌ی رفتن می‌شود. مرگ، او را به هراس نمی‌افکند و بلکه در مرگ، نوعی رهایی و تعالی می‌بیند. مرگ‌اندیش نیز می‌داند که مرگ، سرانجام قفسه‌ی سینه‌اش را با سرانگشتان سرد خود لمس می‌کند و می‌داند که باید در آستان بی‌چون و چرایش زانو بزند. برای مرگ‌اندیش، مرگ، چون زندگی‌اش با معناست. مرگِ هر آدمی طعم و بوی زندگی او را می‌دهد. فردی که زندگی برایش پوچ و بی‌معناست، جان‌دادن نیز پوچ و بی‌معنا و دردناک است. برای انسانِ مرگ‌اندیش استقبال از مرگ، تجربه‌ای عاشقانه است. زیرا تعلّقِ ناچیزی با «موجودات» برقرار کرده است. برای مرگ‌اندیش تجربه‌ی باختن و نهادنِ همه‌چیز، امری غیر معمول و بیهوده و ناآشنا نیست. او با فنا و رفتن و باختن، نه‌تنها چیزی را از دست نمی‌دهد، بلکه به آنچه که می‌خواهد می‌رسد. برای او مرگ، شیرین و رهایی‌بخش است.

هایدگر، مرگ‌اندیشی را مختص انسان یا دازاینِ اصیل می‌داند. او اندیشه‌ی مرگ را نیرویی برای گسست از پوچیِ روزمرّه‌گی و معناداریِ زندگی به‌شمار می‌آورد. در مواجهه‌ی با نیستی و تکاپو در میدان مرگ‌آگاهی، دازاین قادر به کسب بصیرت نسبت به واقعیت جهان، آزادی و اصالت بخشیدن به زندگی خود و به تبع، معنا و جهت‌دادن به زندگی است. حفظ هویت فردی، کشف امکانات وجودیِ دازاین در این دنیا، انتخاب آگاهانه و زندگی متفکرانه و مسئولیت در برابر خود و دیگران از پیامدهای زندگی اصیل و معنادار است. در دیدگاه هایدگر در زمینه‌ی معنای زندگی به نظر وی آنچه مهم است، در راه بودن است.

در دیدگاه اسلامی، مرگ‌آگاهی موجب هویت‌بخشی به خویشتن و سرگرم مشغولیات روزمرّه‌نشدن می‌باشد که این بدون توجه به زندگی جاودانه و اخروی ممکن نیست. به گفته‌ی سهراب سپهری:

مرگ، در آب وهوای خوشِ‌اندیشه نشیمن‌دارد مرگ، در ذات شب دهکده از صبح سخن می‌گوید

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان پذیرفت هستی انسان، «هستیِ به سوی مرگ» است. مشخصه‌ی هستی انسان، همان متناهی‌بودن و محدودیتش است و انسان‌هایی که به این امر توجهی ندارند، خود را در تکاپوهای بیهوده گرفتار می‌کنند و در تلاش‌اند تا از امری محتوم بگریزند. برای این‌که به فهم و درک کاملی از زندگی برسیم، باید خود را در این دنیا

موجودی متناهی بدانیم و متوجه باشیم زندگی حرکتی مداوم و همیشگی به سوی مرگ است. تنها در مردن است که می‌توانیم تا حدّی به یقین بگوییم «هستیم» با داشتن چشم اندازی روشن از زندگی.

آیه‌ی مورد بحث با توجه به معنای مرگ‌اندیشی در نسبت با خداوند می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» خداوند پیامبرﷺ را مأمور می‌کند تا معنای زندگی و مرگ را برای آن‌ها روشن نماید و بگوید آن کسی که حقیقتاً به شما حیات داده، همانی است که شما را می‌میراند تا معنای مرگ و زندگی را دو نسبت بدانند که در رابطه با خدا برایشان پیش می‌آید و در مرگ تنها نسبت انسان با خدا تغییر می‌کند و انسان در حضوری دیگر قرار می‌گیرد و در این رابطه به ما فرموده اند: «مُوتوا قَبْلَ اَن تَموتوا» قبل از آن‌که با تمام شدن زندگیِ دنیایی بمیرید، خودتان بمیرید. یعنی در همین دنیا نسبت خود را با خدا در شرایطی قرار دهید که خداوند با مرگِ انسان‌ها آن نسبت را با آن‌ها برقرار می‌کند.

خداوند پیامبر خود را مأمور می‌کند تا چنین دیدگاهی را با مردم در میان بگذارد. با طرح آیه‌ی مذکور شمّ حیاتِ بعد از مرگ در انسان گشوده می‌شود و با فراز «ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» به حشری می‌اندیشد که همه‌ی انسان‌ها در نسبت با همدیگر معنا می‌شوند و «یومُ الحساب» را تجربه می‌کنند و آنچنان این نحوه بودن برای هر انسان واقعی و شدنی است که فرمود: «لا رَیبَ فِیه» زیرا هرکس به ابعاد شخصیتی خود درست بنگرد می‌یابد تنها وقتی خود را درست ارزیابی می‌کند که متوجه نسبت‌هایی باشد که دین متذکر آن بوده و به همین جهت در آخر آیه فرمود: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» یعنی بسیاری از مردم متوجه‌ی این نکته که خود را در نسبت با خدا ارزیابی کنند، نیستند، تا در واقع در همین دنیا حشر خود را احساس کنند.

عرض شد بسیار شایسته است بر روی واژه‌ی «لا رَیبَ فِیه» در نسبتی که ما با ابدیت خود پیدا می کنیم، تأمّل شود، به آن معنا که غیر ممکن است چنین حضوری واقع نگردد. پس بحث در توجه به نحوه‌ی بودن هر انسان است و آن چیزی است مساوی بودن او و لذا همان‌طور که برای بودن خود دلیلی نیاز نداریم و به راحتی بودن خود را احساس می‌کنیم، جهت آن نحوه بودن هم دنبال دلیل نباید باشیم و شاید با آوردن دلیل تازه موضوع در حجاب رود، پس باید آن را تبیین کرد و همان تبیین، حجت است برای توجه به آن نوع بودن. به همین جهت به نظر

می‌آید «لاریب فیه» را به این معنا بگیریم که چیزی است مثل روز روشن. کافی است به بودن خود نظر کنید.

قرآن می‌فرماید: «اُدْعُ إِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَن»(نحل/ ۱۲۵) برای دعوت افراد به سوی پروردگارت با حکمت و موعظه عمل کن. حکمت و موعظه انسان را متوجه حقیقتی می‌کند تا خودش با آن حقیقت رابطه برقرار نماید و بعد از آن‌که راه‌های ورود به مسیر پروردگارت را با موعظه و حکمت نشان دادی، وقتی می‌خواهی جدال کنی و برای طرفِ مقابل که انکار می‌کند، ثابت کنی نادان است و بی‌راهه می‌رود، به بهترین شکل جدال کن تا موجب خصومت نگردد. ولی ملاحظه کنید که دعوت به سوی پروردگار با حکمت و موعظه بوده و نه با جدال. جدال برای ساکت کردن خصم است و علم کلام جهت این امر تدوین شده است. هیچ‌وقت کسی با جدال ایمان نمی‌آورد بلکه با جدال برای بقیه روشن می‌شود که ادعای منکران حقایقِ دینی، منطقی و علمی نیست.

وقتی فرمود حضور در قیامت و حشر «لا رَیبَ فِیه» است، می‌خواهد انسان‌ها را به تفکر نسبت به آن دعوت کند که آیا می‌توانند در منظر خود متوجه‌ی چنین آینده‌ای باشند؟ آیا می‌توانند آن را نادیده بگیرند؟ بحث در بازکردن میدانِ دید آن‌ها به موضوعی است که قصه‌ی بودن آن‌ها است و احساس حضور در آن جهانِ بی‌کرانه، تا همین امروزِ خود را با شخصیتی گسترده و تصمیمات متعالی ادامه دهند. این حسّ حضور در حشر و ابدیت نوعی کنار آمدن با خود را می‌طلبد و با بحث و جدال پیش نمی‌رود و به همین جهت خداوند خود را مشغول بحث و جدل با آن‌ها که می‌گفتند ما را روزگار می‌میراند و زنده می‌کند، نکرد بلکه آنچه در پیش آن‌ها می‌باشد را تبیین نمود.

در مباحث معرفت نفس ملاحظه کرده‌اید چگونه شخص با خودش روبه‌رو می‌شود که آیا آن کسی که به تن خود آگاه است، می‌تواند همان تن او باشد و یا انسان در واقعیت، آن کسی است که به تنش آگاه است؟ حال اگر کسی به هر دلیلی همراهی نکرد شما او را به خودش وا می‌گذارید تا در این مورد بیندیشد.

این طور نیست که در اثبات وجود معاد و یا تجرد نفس دلیل کم داریم و در جای خود لازم نباشد، عرض بنده آن است که عنایت بفرمایید چرا حضرت ربّ العالمین در رابطه با معاد و حشر فرمود: «لا رَیبَ فِیه». بنا به گفته‌ی حاج آقا رحیم ارباب باید مطالب این چنینی را برای

افراد روشن کنید تا خودشان با خودشان درگیر شوند، در حالی‌که در هنگامی که برای او استدلال می‌کنید بیشتر سعی می‌کند با شما درگیر شود و روحیه‌ی انکارش را به میدان آورد.

چندین سال در دانشگاه سعی داشتیم وجود خدا و معاد را اثبات کنیم و فکر می‌کردیم کار تمام است. به نظر بنده این‌که مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» می‌فرمایند در گام دوم انقلاب در کارها تجدیدنظر شود، یکی از آن امور که باید تجدید نظر کنیم همین امور است، زیرا مخاطبان ما منکران خدا و معاد نبودند، باید برایشان نحوه‌ی حضور خدا در عالم و نحوه‌ی بودن معاد را تبیین کنیم تا احساسی متعالی در آن‌ها شکل بگیرد. باید بررسی کنیم چطور شد که فارغ التحصیلان دانشگاه‌ها که ما با صد دلیل وجود معاد و خدا را برایشان اثبات کردیم و همه نمره‌های خوب آوردند، آن طور که باید و شاید مثل انسانی که احساس وجودِ حشر و قیامت در او هست، عمل نکردند؟

اگر نتوانیم حس حضور در ابدیت و حشر را در خود و در جوانان به حضور آوریم، در این زمانه که شرایط جذبات دنیایی تا این اندازه زیاد و شدید شده است، نمی توانند خود را در تاریخی که انقلاب اسلامی مقابل ما قرار داده حاضر کنند، زیرا نتوانسته‌ایم جایگزینی کیفی در مقابل جذبات کمّیِ اهل دنیا در افق جان آن‌ها به ظهور آوریم.

خداوند به پیامبر خود فرمود بگو خداست که شما را زنده می‌کند و می‌میراند و بعد هم بدون شک شما را به سوی قیامت جمع می‌کند. تا آن‌ها مرگ و زندگی را در نسبت با خدا ارزیابی کنند و نه در نسبت این دنیا و آن دنیا. تفاوت مرگ و زندگی به تفاوت نسبت انسان‌هاست با خدا و این‌که خداوند انسان را وارد عالمی می‌کند که به تعبیر قرآن: «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ»(بقره/۱۶۶) دیگر در آن‌جا سبب‌ها و وسائل نقش ندارند. «يَوْمَ لا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ»(روم/۱۹) و آن روزی است که هیچ‌کس هیچ اراده و اختیاری از خود ندارد، امر در آن روز، امرِ خداوند است، بدون هرگونه واسطه‌ای.

کافی است ما رابطه‌مان را با انسان‌ها در رابطه با معاد از این جنس بکنیم که آیات فوق متذکر آن هستند و به نحوه‌ی گفتمان آیات فوق توجه بیشتر نماییم تا جوانان ما با جهانی گسترده روبه‌رو شوند و بتوانند برای عبور از جذبات تمدن سکولار، جایگزین های خوبی بیابند. مشهور است در زمان رضاخان که فرهنگ مدرن با تمام تجهیزات خود به طرف مردم، به‌خصوص مردم تهران آمده بود، اکثراً به نحوی مشغول عیش و نوش دنیاییِ مربوط به فرهنگ تجدد شده بودند، ولی آیت اللّه اشکوری مشغول همان عالَم قدسی و کیفی خود بودند. یکی

از لوتی‌های تهران از حضرت آقا سؤال می‌کند چگونه دل‌تان می‌آید از این‌همه عیش و نوش و خوشی‌ها بگذرید؟ خیلی باید گذشت‌تان زیاد باشد. حضرت آقا در جواب می‌فرمایند حقیقتاً من گذشتی در این کار نمی‌بینم، گذشت را شما می‌کنید که از آن‌همه ظرائف و لطائف عالَم معنا به راحتی می‌گذرید و مشغول چنین امور پوچ و سراسر وَهمی می‌شوید. آری!

هر که در خانه‌اش صنم دارد گر نیاید برون چه غم دارد

اگر با آزادشدن از نسبت‌های دروغین دنیا، بودن خود را که حالت تجردِ «لایقف» دارد، احساس کنیم - در این رابطه در کتاب «چگونگی فعلیت‌یافتن باورهای دینی» عرایضی شده است؛- همین حالا حضور خودمان را در معاد حس می‌کردیم، به همان معنایی که پیامبر خداﷺ از آن خبر دادند و فرمودند: «الآن قیامتی قائم». عجیب است که حضرت در وصف حضور قیامتی خود عنوان «قائمٌ» را به کار بردند، به این معنا که آن جهان به ظهور می‌آید و برای انسان قائم می‌شود.

روش دینی در رابطه با توجه به قیامت برای به ظهورآمدن آن، گزارش‌دادن از آن است و رسول خداﷺ مأمورند تا آن را وصف کنند تا هرکس متوجه‌ی شدنی بودنِ چنین جهانی بشود. مثل آن‌که رسول خداﷺ مأمور شدند از آنچه در مورد ادامه‌ی دین توسط حضرت علیؑ شدنی است خبر دهند. خداوند به حضرت دستور دادند: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ»(مائده/۶۷) موضوع را به مردم برسان که ادامه‌ی حضور دینداریِ شان چگونه باید باشد، حال این خودشانند که باید نسبت به آن آینده فکر کنند و متوجه‌ی شدنی بودن آن نحوه بودن در متن اسلام باشند. استدلال در مسیر «لاریب فیه»بودن قیامت کافی نیست، اگر بخواهیم افراد با خودشان درگیر شوند، بلکه بعضاً تازه ممکن است طرف یادش بیاید که می‌تواند در مقابل استدلال ما موضع‌گیری بکند

در کلاس درس معارف اسلامی وقتی فرض را بر وجود معاد می‌گذاشتیم و سعی می‌کردیم آن را تبیین کنیم، کلاس روی هم رفته جلو می‌رفت. ولی اگر سعی می‌کردیم با دلایل عقلی آن را ثابت کنیم، اشکال‌ها شروع می شد که اگر بتوانند به بحث اشکال کنند و موضع بگیرند، و جالب است که اشکال‌کنندگان به خودی خود منکر معاد نبودند، زیرا انسان‌ها روی هم رفته در فطرت خود امور معنوی مثل معاد و نبوت و حضور همه جانبه‌ی خدا را می‌شناسند. باید با تبیین آن موضوعات آنها را از اجمال به تفصیل آورد و در همین رابطه خداوند مأموریت پیامبر را تبیین آن چیزهایی می‌داند که بر مردم به نحو اجمالی نازل شده و

می‌فرماید: ای پیامبر! «أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِم»(نحل/۴۴) این قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه بر مردم نازل شده است را تبیین کنی.

در نگاه به یک نقاشی اصلاً بحث درست و یا غلط بودن برای‌تان پیش نمی‌آید، زیرا با نظر به زیبایی‌های آن، در فضای نظر کردن هستید تا آنچه که در مقابل خود دارید را بهتر ببینید. دین آمده است تا حقیقت را در مقابل ما قرار دهد تا هرچه بیشتر به آن نظر کنیم و معاد یکی از تابلوهایی است که حقیقت را در مقابل ما می نمایاند و اگر انسان به جای نظرکردن به آینده‌ی اصیلی که در پیش دارد، به این فکر افتاد که در مورد آن بحث و استدلال کند، تازه معاد برایش مسئله می‌شود. به نظر بنده یکی از خوبی‌های جلد نهم اسفار ملاصدرا که مربوط به معاد است این می‌باشد که ایشان سعی کرده‌اند بیشتر موضوع را تبیین کنند و در این رابطه علاوه بر آیات و روایات، از شهودات ابن‌عربی و افلوطین نیز بهره برده‌اند و فکر می کنم علت آن‌که علامه طباطبایی إبا داشتند به بحث معادِ اسفار وارد شوند و می‌فرمودند هنوز حوزه‌های علمیه آمادگی آن نوع بحث در رابطه با معاد را ندارند، به آن جهت بود که ما بیشتر در رابطه با عقاید خود در استدلال متوقف هستیم تا آن نوع تفکر که در عین حال با نظرکردن همراه است و هایدگر در فلسفه‌ی خود متوجه‌ی این امر شده است که زمانه نیاز به این نوع تفکر دارد که انسان وجود را به همان معنایی که او می گوید احساس کند و لذا اگر او از اکهارت آن عارف مشهور و شهودات او استفاده می کند، تلاش دارد آن مطالب را به روش خاص فلسفی که مربوط به فلسفه خودش می‌باشد ارائه دهد. جناب ملاصدرا هم در جای خود این کار را کرده است که شهودات ابن عربی و سایر عرفا را در قالب فلسفه خاصی ارائه دهد که به حق باید گفت فلسفه‌ی او حکمت متعالیه است، در جمع بین تفکر و شهود.

مشکل در آنجا است که هنوز در تاریخی متوقف هستیم که از چیستی بیشتر می‌پرسیم تا این‌که با هستی مرتبط شویم. اسم و رسم و شغل و ثروت خود را می‌فهمیم ولی این‌که ما فقط هستیم را نمی‌یابیم، در حالی‌که همه‌ی آن عنوان‌ها در هستِ ما معنا دارند.

روشنایی معاد که همان بودن ابدی هرکس است، به تعبیر آخر آیه‌ی ۲۶ برای اکثر مردم روشن نیست تا در همین دنیا احساس بقا در ابدیت داشته باشند. زمانی بود که دینداری ما به همین اندازه کافی بود که خداوند و قیامت را قبول داشته باشیم، شرایط دنیا هم آنچنان نبود که آن اندازه از باور جواب آن زندگی دینی را ندهد ولی هر چه به آخرالزمان نزدیک می‌شویم و با جهانی بس گسترده‌تر روبه‌رو می گردیم، نیازمان به هرچه عمیق‌ترشدن در دین بیشتر می شود

و متوجه می‌شویم چهره‌های عمیق‌تر دینِ آخرالزمانی بیش از پیش باید به ظهور آید تا در جهان گسترده عالم مدرن، ما با جهان فوق العاده گسترده عالم ملکوت آشنا شویم و حیات ابدی خود را تجربه نماییم و با چنین تجربه‌ای با جهان مدرن مواجه شویم، زیرا بشر آخرالزمان به دنبال بودن دیگری است، ماورای بودنی که جهان مدرن مطرح کرده است. می‌توان گفت ما ۳۰۰ سال پیش نیاز به بودنی این‌چنین گسترده نداشتیم، هرچند قرآن در مقابل ما گشوده بود، ولی زندگی‌ها را ظلمات آخرالزمان تا این اندازه تهدید نمی‌کرد. در حالی‌که در این زمانه، خداوند با شأنی که مناسب این زمان است به سراغ ما آمده است و سخنان خداوند در قرآن در تجلیِ مناسب این زمانه به ظهور می آید. فرمود: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فی شَأْن» خداوند هر روز و روزگاری در شأنی است و مطابق آن زمانه خود را به ظهور می‌آورد. خداوند همیشه خداوند است، اما در هر زمانی مطابق آن زمان به سراغ انسان‌ها می‌آید. مطابق نیاز و طلبِ انسان‌ها در هر تاریخی.

قرآن می‌فرماید: «يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فی شَأْنٍ»(الرّحمن/۲۹) هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است، مطابق نیاز خودشان از خدا تقاضاها دارند و او در هر زمانی مطابق نیاز هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است برای آنها و با شأنی که مطابق نیاز آن‌هاست، به ظهور می‌آید و جواب نیازها را می‌دهد. در همین راستا امروز برای زیارت شهید بزرگوار حاج قاسم به کرمان می‌روید، زیرا به دنبال بودنی هستید که مربوط به این تاریخ است و در این تاریخ با این نوع بودن می‌توانید با خدایی که در شأنی مطابق این روزگار ظهور می کند، مأنوس شوید. این‌که اشک می‌ریزید، برای رسیدن به آن نوع بودنی است که در پیشِ رو احساس می‌کنید و مایل هستید آن را بیابید و القایی آنچنانی برایتان پیش آید. این است آنچه که قرآن در موردش می‌فرماید: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ» و اکثر مردم هنوز متوجه‌ی چنین حضوری که عمده‌ی جوانان ما بحمداللّه متوجه آن شده‌اند، نیستند و تنها در محدوده‌ی باورهای ذهنی به وجود معاد باور و اعتقاد دارند.

نظر به حیات پاک و متعالی خود، موجب می‌شود تا ما با آیات قرآن به صورتی خاص برخورد کنیم و آیات الهی را تذکر بدانیم و نه خبر. در عین آن‌که اگر آن آیات را نوعی اِخبار و خبردادن در نظر بگیریم، خبردادنِ صادقی است، ولی اگر به این فکر کنیم که چرا خداوند یکی از صفات قرآن را «ذکر» قرار داده و در آن رابطه می‌فرماید: «إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرٌ لِلْعالَمين»(تکویر/۲۷) قرآن چیزی نیست مگر تذکر به همه‌ی بشریت، می‌فهمیم موضوعی که از آن

خبر می‌دهد در میدان دید ما قرار دارد و کافی است رویکردمان را رویکرد نظرکردن به آن قرار دهیم، مثل آن‌که در یک گل بخواهیم به حیات آن نظر کنیم، در آن صورت به یک معنا حیاتِ گل در میدان دید ما قرار می‌گیرد، هرچند آن حیات مثل برگ و ساقه‌ی آن گل محسوس نیست. نظر به حیاتِ پاک و متعالی که خداوند برای متقین متذکر می شود، از این نوع است و در هر تاریخی اندیشمندانِ آن تاریخ متوجه‌ی حضور خداوند در زمانه ی خود به آن شکل می‌شدند و خداوند با شأنی که مطابق نیاز روحانی آن زمان بوده است به سراغ آن‌ها می‌رفته.

به خوبی می‌توان این مطلب را درک نمود که مثلاً جناب شیخ بهایی در بودنی متعالی زندگی می‌کرده است و خداوند با شأنی که نیاز روحانی او بوده به سراغ او رفته که موجب شده او در آن زمان چنین نقش‌هایی را داشته باشد و ما امروز متوجه هستیم برای رسیدن به بودنی متعالی در سفرِ اربعینی حاضر می شویم و یا در تشییع پیکر شهیدِ مقاومت و زیارت آرامگاه شریف او حاضر می‌شویم و آن نوع بودن را می‌یابیم؛ این است آنچه ما را در این تاریخ معنا می‌بخشد، زیرا نخواستید در محدوده‌ی باورهای دینی خود بمانید، بلکه نظر به حیاتی متعالی و پاک دارید و با توجه به این رویکرد خداوند در ادامه این‌طور تذکر می‌دهد:

﴿وَلِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرضِ وَیَومَ تَقُومُ السَّاعَةُ یَوْمَئِذٍ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ (27)﴾

نحوه‌ی بودن آسمان‌ها و زمین در رابطه با پروردگارِ آن است و آن‌ها همه ملک خداوند می‌باشند و کاملاً در قبضه‌ی او هستند و روزی که قیامت برپا می‌شود مبطلون که گرفتار امور باطل شده‌اند، ضرر می کنند.

وقتی متوجه شدیم خداوند خالق عالم است می‌فهمیم که عالم ملک اوست و او با اراده‌ی خود هر تصرفی که خواست در عالم انجام می‌دهد. این غیر از آن است که لباس بنده مُلک بنده می باشد، زیرا من خالق لباسم نیستم.

بنده در رابطه با نحوه‌ی تصرف خدا بر عالم همیشه مثال پرتقالی را می‌زنم که در ذهن خود داریم و هر طور خواستیم می‌توانیم آن را تغییر دهیم و یا حتی از آن منصرف شویم و آن را معدوم کنیم، زیرا وجود آن پرتقال به اراده‌ی ما می‌باشد. حال نسبت هر مخلوقی با خداوند نسبتی است وجودی و بودن مخلوق از خداست، نه مثل رابطه‌ی ساختمان با استاد بنّا که امکان وجود ساختمان بدون بنّا ممکن باشد. حال اگر تا این حدّ همه ی عالم ملک خداوند است، جز این است که جای ما در نزد خداوند است؟ زیرا مُلک او نزد اوست و مثل رابطه‌ی بنّا و

ساختمان نیست. وقتی می‌فرماید آسمان‌ها و زمین ملک خداوند است یعنی عالم نزد خداست. می‌ماند که انسان‌ها به جهت مشغول‌شدن به امور دنیایی از چنین حضوری که همه پیش خدا هستند و از این‌که همه در آغوش خدا جای دارند، غافل‌اند. اگر یک خدا باشد و یک دنیا با آیه‌ی «لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ» نمی‌خواند زیرا با نظر به احدیت خدا، دوگانگی بین خدا و مخلوقات معنا ندارد. زیرا تولید و «وَلَد» یعنی صدور چیزی از چیزی و این‌طور نیست که چیزی از خدا صادر و تولید شده باشد، از آن جهت که موجب دوگانگی بین خالق و مخلوق می‌گردد و عملاً آنجایی که خدا هست پس باید مخلوق نباشد و بالعکس، در حالی که عالم تماماً از حضور خدا محروم نیست و همه نزد خداوندند.

وقتی اظهار می‌دارید «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد»، «اَحَد» یعنی یکی که دو ندارد. من و شما «دو» داریم، بنده یک انسان هستم و شما هم به عنوان دومین انسان در کنار بنده می‌توانید باشید.

خداوند در همه‌ی عالم حاضر است، در عین آن‌که هیچ عاقلی نمی‌گوید این مخلوقات، خودِ خدا هستند، در عین آن‌که همه ، مظاهر نور خداوند می‌باشند و در قبضه‌ی او هستند. به همان معنایی که حضرت در نهج البلاغه می‌فرمایند: «مَعَ کُلِّ شَیْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَیْرُ کُلِّ شَیْءٍ لَا بِمُزَایَلَة» خداوند با هر چیزی هست بدون آن‌که عین آن چیز باشد و غیر هر چیزی است بدون آن‌که جدایِ از آن چیز باشد. این است آن عقیده‌ی توحیدی که از آیه‌ی مذکور استفاده می‌شود وقتی می‌فرماید: «وَ لِلّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرضِ»، آیا جز این است که آن آیه متذکر می گردد عالم تماماً ملک خداوند است و نزد خداوند می‌باشد و در نتیجه شما باید خود را نزد خداوند حس کنید؟ با توجه به این نکته در ادامه فرمود: «وَ یَومَ تَقُومُ السَّاعَةُ یَوْمَئِذٍ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ» آن‌هایی که متوجه‌ی این نحوه‌ی حضور خدا در عالم نشدند و خود را نزد خدا نیافتند و عملاً حضور ابدیِ خود را نزد خداوند حس نکردند و در نتیجه گرفتار امور باطل و زندگیِ جدا از خداوند شدند؛ چون قیامت برپا شود، ضرر می کنند. آیا مبطلون آن‌هایی نیستند که نگاه و عمل‌شان بر اساس عقیده‌ی توحیدی و عمل شرعی نبود؟

آیه‌ی فوق نسبتی بین مالکیت خداوند و تحقق قیامت برقرار کرده و لذا اگر متوجه حضور خداوند در عالم باشیم و همه‌ی عالم را در نزد خدا بیابیم، می‌توانیم خود را با ابدیتی روبه‌رو ببینیم که برای ما ظهور و قیام می کند و در نتیجه گرفتار زندگی باطل نمی‌شویم ولی آن‌هایی که متوجه چنین حضوری نباشند در هر حال ضرر خواهند کرد، از آن جهت که بودنی

آنچنانی را می‌توانستند تجربه کنند، همان بودنی که ائمه‌علیهم‌السلام متذکر آن هستند و متذکر می‌شوند که نباید بگوییم بعداً قیامت تحقق می‌یابد.

کافی است ما با نظر به قسمت اول آیه، هم اکنون حضور حق در عالم را احساس کنیم، نتیجه‌ی آن، این می‌شود که سریعاً منتقل می‌گردیم که در آغوش خدا هستیم و به یک معنا ابدیت را برای خود احساس می‌کنیم. این که می‌فرماید مبطلون گرفتار خسران می‌شوند یعنی همه چیزِ خود را از دست می‌دهند. عمده ربط این دو قسمت است که مخلوقات چه نوع بودنی دارند که اگر از این بودن غافل شوند انسان‌های باطلی خواهند بود.

همه‌ی ما در آغوش خدا هستیم و اگر رویکرد ما در عبادات، یافتن این حضور و باقی‌ماندن در آن باشد، به آن می‌رسیم زیرا این برای ما واقعی ترین واقعیات است. هرکس از این نحوه بودن غفلت کند ضرر می کند و معنای زندگیِ زمینی را گم خواهد کرد و خود را به جایی می‌برد که سراسر خسران است. مشکل ما امروز همین شده است که عده‌ای می‌گویند برای رفع مشکلات کشور باید جامعه ی مدنی به همان معنایی که در غرب هست، تأسیس کنیم. هیچ کس منکر مشکلات موجود نیست، بحث در این است که این مشکلات را چگونه باید رفع کرد؟ می‌گویند با توجه به این که پس از ۴۰ سال جامعه‌ی دینی شکست خورده و شما با مشکلات زیادی روبه‌رو شده‌اید، بیایید و با نظر به جامعه مدنی و توسعه به روش اروپایی کار را ادامه دهید. آیا واقعاً ما در این ۴۰ سال به روشی که خداوند برای ما تعیین فرموده عمل کردیم و با این مشکلات روبه‌رو شدیم؟ و یا به جهت نزدیکی به روش‌های غربی امروزه با این مشکلات روبه‌روییم؟ تجربه‌ی بنده به بنده می‌گوید ما در دو حالت شکست می‌خوریم، یک حالت آن است که هرچه بیشتر، یعنی بیشتر از این که هستیم، غربی شویم و حالت دیگر این است که با اسلامی که مربوط به این زمانه نیست، در این تاریخ حاضر شویم. در هر دو حالت با این مشکلات به صورت‌های مختلف روبه‌رو خواهیم بود و حالت سوم حالتی است که حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در مقابل ما قرار دادند که بنده آن را جهانی بین دو جهان می‌دانم که نه جهان غرب است و نه جهان گذشته که عرایضی در این مورد شده.[1]

در زمان رضاخان افراد تحصیل‌کرده‌ای به میدان آمده‌اند تا توسعه به روش غربی را در کشور ما حاکم کنند و از قلدریِ رضاخان هم کمک گرفتند تا هر مقاومتی را سرکوب کنند

---

۱ – به مقاله‌ی «انقلاب اسلامی؛ طلوعی بین دو جهان» رجوع شود.

ولی نتیجه‌ی آن برنامه‌ها قحطی سال ۱۳۲۰ بود، یعنی سال تبعید رضاخان به جزیره‌ی موریس، حاصل ۲۰ سال سلطنتِ آنچنانی آن قحطی شد. تجربه ی دیگر، تجربه ی دولت سازندگی بود که تلاش کرد بعد از جنگ همان نوع توسعه‌ی غربی را در کشور حاکم کند و نتیجه‌اش این است که امروز ملاحظه می کنید که از بازارمان گرفته تا نظام آموزشی و صنعتی، همه گرفتار هستند. آیا راه حلّ رفع مشکلات ما جز در برگشت به دینداری اصیلی است که قرآن، مطابق این زمانه متذکر آن است؟ در حالی که ما هنوز در دینداریِ متوسطی هستیم که مربوط به ۳۰۰ سال پیش است. از خودمان نباید بپرسیم که چرا حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» که از همان دوران جوانی دغدغه ی اصلاح جامعه را داشتند و در همان جوانی با مرحوم مدرس و بعد با آیت اللّه کاشانی مرتبط بودند و چرا کتاب «مصباح الهدایة» و یا «شرح دعای سحر» و کتاب «چهل حدیث» را می‌نویسند؟ نباید به این موضوع فکر کرد که حضرت امام خیلی زود تشخیص دادند آن نوع دینداری که بناست در طوفان این زمانه ما را نجات دهد، دینداری عمیقی است که بدون عرفان ممکن نیست؟ آن دین‌داری که انسان احساس کند در آغوش خداست در این زمانه انسان را از فروافتادن در آغوش گناه حفظ می کند و این کار دینداریِ عارفانه است. حضرت آیت اللّه حسن‌زاده فرمودند از درس، در حالی که خسته بودم به منزل آمدم و نیاز به استراحت داشتم، اتفاقاً بچه‌ها کار را بر شلوغی گذاشته بودند و من بر سر خانم که در حال شستن لباس‌ها بود، فریاد زدم که خانم یک رحمی هم به من بکنید. یک مرتبه زدم بر سر خودم که این زن چه کار می‌تواند بکند که در حال شستن لباس‌هاست؟ از درون منقلب شدم، احساس کردم دیگر نمی‌توانم زندگی کنم. رفتم بازار مقداری میوه و شیرینی خریدم، بلکه جبران کرده باشم، باز دیدم خیر دلم از دست رفته است، حرکت کردم به طرف تبریز خدمت آیت اللّه الهی - برادر مرحوم علامه طباطبایی- پشت در، همین که آمدم در بزنم، دیدم مرحوم الهی پشت در هستند، آقای الهی در را باز کردند و گفتند همین حالا مرحوم آیت اللّه قاضی طباطبایی این‌جا بودند و گفتند به آقای حسن زاده بگویید این‌طوری کسی به جایی نمی‌رسد.[۲] ملاحظه کنید شعور عرفانی، انسان را تا آن‌جا هوشیار می کند که نمی تواند از چنین خطایی که ظاهراً هم بزرگ نیست بگذرد. البته این مربوط به آیت اللّه حسن‌زاده نیست، این مربوط به این ملت است که در این تاریخ باید بتوانند از طوفان گناهان سر به سلامت ببرند. بنده

---

۲ - عنایت دارید که مرحوم قاضی در آن زمان به صورت مثالی حاضر شده‌اند، زیرا در آن زمان رحلت کرده بودند.

بحمداللّه استعداد خوبی در جوانان می بینم و اتفاقاً به دنبال چنین معارفی هستند که تا فنای فی اللّه جلو بروند و گویا به کم‌تر از آن هم قانع نمی‌باشند.

سال اول انقلاب بود که کنگره‌ای در رابطه با نهج البلاغه تشکیل شد. حضرت امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» پیامی به آن کنگره فرستادند و از اندیشمندان و متفکران خواستند این سطر از نهج البلاغه که مربوط به خطبه‌ی اول است را به عنوان بحث در میان بگذارند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نظر به حضرت حق و در وصف نحوه‌ی حضور خداوند در عالم می‌فرمایند: «مَعَ کُلِّ شَیْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَیْرُ کُلِّ شَیْءٍ لَا بِمُزَایَلَة» او با هرچیزی هست اما عین آن چیز نیست و غیر هر چیزی است ولی جدای از آن چیز نمی‌باشد. آیا به نظر شما بشرِ این زمانه آماده نیست تا چنین معارفی را در اختیارش بگذارید؟ با نظر به خداوند به این صورت چه نوع رجوعی به خداوند در منظرش قرار می‌گیرد؟ وقتی خدا را با هرچیز می‌یابد ولی نه آن‌که خدا عین آن چیز باشد. مثل «حیات» که با هر گیاهی هست ولی گیاه نیست و جدای از آن هم نیست. کدام نظر به خداوند است که جوانان ما در رجوع به خداوند بتوانند با او انس داشته باشند و جلال او را در هر جمالی بیابند؟ وقتی جوان ما به فهم چنین توحیدی برسد، خدایی را می‌یابد که در این عالم است و آن خدا با هر چیزی هست اما آن چیز نیست، و غیر هرچیزی هست اما نه جدا از آن چیز، می‌توان با این خدا در این عالم و در هرچیز با او زندگی کرد. این خدا آن خدایی است که محمد و آل محمد علیهم‌السلام با او زندگی می‌کردند و آیه‌ی ۲۷ این سوره آن خدا را مدّ نظر ما می‌آورد که ملک آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست و چون قیامت برپا شود در آن روز مبطلون در خسران خواهند بود.

در آیه‌ی فوق ما با وجه وجودی عالم مواجه می‌شویم و در سراسر عالمِ وجود، آن‌ها که بخواهند نسبت خود را با خداوند مدّ نظر قرار داشته باشند، باید با نوعی فرارفتن از موجود به «وجود»، و با نور خدا در وجودِ عالم، روبه‌رو شوند و مبطلون آن‌هایی خواهند بود که این نوع رابطه‌ی خود با خدا را در نیافته‌اند، از آن جهت که رابطه‌ی هرکس با خدا وجودی است و باید این رابطه مدّ نظر باشد تا همه‌ی عالم را مظاهر خدا بیابیم و گرنه گرفتار زندگی‌های باطل و روزمرّه خواهیم شد.

با توجه به آنچه در آیه ۲۷ به میان آمد و این‌که چگونه در قیامت مبطلون در خسران‌اند، در آیه‌ی بعدی قصه‌ی امت‌ها را به میان می‌آورد که چگونه در قیامت زمین‌گیرند، زیرا به نگاه توحیدیِ لازم نرسیده بودند. می‌فرماید:

﴿وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (28)﴾

می‌بینی هر امتی به روی دو زانو نشسته، یعنی زمین گیر است، هر امتی را به آن کتابی که نگاشتند می‌خوانند و به آن‌ها گفته می‌شود که امروز بر اساس آنچه انجام داده‌اید جزا داده می‌شوید.

در آیه‌ی فوق باید به قیامتی فکر کرد و آن را در نظر داشت، که به جای حضور در ابدیتی آنچنان گشوده و بیکرانه، زمین‌گیر نباشیم، از آن جهت که در این دنیا با ایثار و حرّیت، مثل اهل دنیا که به دنیا چسبیده‌اند، زمین‌گیر نباشیم، آن‌هایی که از خود رها نبودند و عشق الهی را تجربه نکرده‌اند در آن‌جا هیچ تحرکی ندارند، در آن‌جا به آن‌ها خطاب می‌شود: «الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» امروز به آنچه بر آن مشغول بودید جزا داده می‌شوید و راز زمین‌گیری خود را در زندگی دنیایی خود دنبال کنید. در آنجا که جایگاه پرواز است و حضور همه جانبه در آن عالمِ بی حدّ و مرز، کسانی درست حاضر می‌شوند که در این دنیا راه‌های پرواز در جهان معنویت را آموخته باشند و از زرنگی‌های اهل دنیا که خود را زمین‌گیر دنیا کردند، فاصله داشته باشد.

انسان با نماز و ایثار و تواضع و صداقت و عشق الهی است که پرواز می‌کند، زیرا این صفات و اعمال بال‌های پرواز به سوی عالمِ معنویت‌اند. مسلّم خودخواهی‌ها و سینه‌های پر کینه و تکبّر، انسان را زمین‌گیر می‌کند و چون انسان با این خصوصیات به جهان ابدی وارد شد، هیچ جایی برای او نیست که به آن‌جا سیر کند مگر قعر جهنم و پایین‌ترین جایگاهی که انواع زنجیرها و پای‌بندها، انسان‌ها را فرا گرفته.

آیه‌ی فوق متذکر می‌شود که چگونه عده‌ای در دنیا زمین‌گیر بودند، می‌بینی هر قومی چگونه در آن‌جا زمین‌گیر هستند و نمی‌توانند از آن حیات فوق‌العاده گسترده بهره‌مند شوند. به گفته‌ی جناب حافظ:

تو را ز کنگره‌ی عرش می‌زنند صفیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است

که ای بلندنظر شاهبازِ سدره‌نشین نشیمنِ تو نه این کنج محنت آباد است

بنده بیش از این‌که غم مشکلات دنیای مردم را بخورم، غمِ زمین‌گیرشدن‌های آن‌ها را می‌خورم که چگونه در نسبت با خداوند خود را متوجه جهانی که مقابل آنها گشوده شده است، نمی‌کنند تا دنیا تنها برای آن‌ها وسیله‌ای باشد برای آن حضور بیکرانه‌ی ابد؛ چرا عده‌ای خود را زمین‌گیر امیال دنیایی کرده‌اند؟

اگر جوانان ما تلاش کنند با عالم غیب و معنا مأنوس شوند، در دنیا نیز نوعی زندگی را انتخاب می‌کنند که آن زندگی برایشان سخت و غیرقابل دسترس نمی‌شود. آری! همه وظیفه داریم کاری بکنیم تا مردم از لحاظ اقتصادی زمین‌گیر نباشند، اما آنچه که بیش از همه انسان‌ها را نجات می‌دهد، آسمانی‌شدن آن‌هاست و در آن فضا زندگی زمینی خود را دنبال‌کردن.

فرمود هر امتی را به سوی کتابش می‌خوانند، به سوی آنچه در دنیا نگاشته‌اند و برای خود شکل داده‌اند. اعمال و عقاید انسان‌ها در آنجا در جلوه‌های مختلف به «صورت» در می‌آیند و هر امتی به سوی آن خوانده می‌شود تا معلوم شود که جایگاه آن‌ها در آنجا مطابق آن چیزی است که خودشان برای خود نگاشته‌اند، به همان معنایی که در جای دیگر می فرماید: «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ»(اسراء/۱۳) و هر انسانی آنچه را انجام داده برگردن دارد. لذا هم هر فرد، یک نامه اعمال دارد و هم هر امت نامه‌ی اعمال مخصوص خود را داراست. فرمود: «الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُون» بر اساس آنچه همواره بر آن بودید جزا داده می‌شوید؛ این‌که یک نفر گناهی مرتکب شود را نمی‌گویند «مَا كُنتُمْ تَعْمَلُون»، بلکه بحث در شخصیتی است که انسان‌ها با اعمال خود برای خود شکل می‌دهند و بودنی برای خود می‌سازند که از بودن ایمانی، در آن بودن غفلت شده است.

چرا نباید موانعی را که سبب می‌شوند در بودنِ ایمانیِ خود مستقر شویم، رفع کنیم؟ یکی از عواملی که مانع می‌گردد تا در بودن ایمانی خود مستقر شویم، «کبر» است. در روایات داریم اگر ذره‌ای از کبر نزد کسی باشد هرگز بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد. به این معنا که در این دنیا پروازی ندارد تا در آن دنیا به معنای حقیقی آن دنیا را بیابد.

ما امروز چه بودنی را حس می‌کنیم؟ بر اساس آن بودن فردا به ما می‌فرمایند: «هذا كِتابُنا» این است آنچه ما برای شما ترسیم کردیم، که بحث آن إن‌شاءاللّه در آیه‌ی ۲۹ خواهد آمد.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه هجدهم

مواجهه‌ی «وجودی» با عالم و احساس حضور در ابدیت

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (26) وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرضِ وَيَومَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ (27) وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (28)﴾

از امام سجاد علیه‌السلام در مورد توحید پرسش شد؛ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَ الْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ «إِلَى قَوْلِهِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَك.» خدای عزّوجلّ می‌دانست که در آخرالزمان مردمانی می‌آیند بسیار عمیق، لذا «قل هو اللّه احد» و آیاتی از سوره‌ی حدید را تا «وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فرو فرستاده و هرکه ماورای آن‌ها را خواهد، هلاک گردد.[1]

حال سؤال این است مگر در آخرالزمان ما با چه انسان‌هایی روبه‌رو هستیم و آیات مذکور یعنی ۶ آیه‌ی ابتدای سوره‌ی حدید و سوره‌ی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» چه نکاتی در بر دارد که مربوط به انسان‌های آخرالزمانی‌اند و آن‌ها آمادگی فهم آن آیات را دارا هستند؟

---

۱ - الکافی، ج ۱، ص ۹۱

این روشن است که در آخرالزمان کفر، آن چنان با قدرت به صحنه می‌آید که باید در مقابل آن، نور توحید با عمیق‌ترین شکل به ظهور آید. آیات مذکور دقیقاً مربوط به توحید است در عمیق‌ترین نگاه به حضور خداوند در عالم، در آن حدّ که آن نگاه می‌تواند انسان‌هایی را که ظلمات تودرتوی آخرالزمان تهدید می‌کند، نجات دهد و علاوه بر آن معلوم است که انسان‌هایی در آخرالزمان هستند که نه تنها مقهور کفر و شرک و ظلمات پیچیده آخرالزمان نمی‌شوند، بلکه در آن‌ها نوعی آمادگی هست که می‌توانند توحید آخرالزمانی را درک کنند و در مقابل آن ظلمات بایستند و همین جا است که ما باید متوجه باشیم اگر در آخرالزمان یعنی آن وقتی که کفر و شرک با پیچیدگی‌های خاص خود به صحنه می‌آید، از توحید که مناسب مقابله با آن کفر و شرک است غفلت کنیم، منطق جریان کفر و شرک جذاب جلوه می‌کند.

امروزه در مجامع علمی مثل دانشگاه‌ها، چند نوع انسان از نظر شخصیت فکری در میدان آمده‌اند با گرایش‌های مختلف، در علوم انسانی گاهی صحبت‌هایی می‌شود که اگر ما در مقابل آن سخنان نتوانیم قوّت اسلام را که وجه توحیدی آن شدت دارد، نشان دهیم، جوانان ما نمی‌توانند راحت از آن سخنان عبور کنند و لذا لازم است رفقا آرام‌آرام طوری با آیات قرآن آشنا شوند که با فهم عمیق‌تر آیات توان فهم ضعف‌های آن سخنان را در خود پدید آورند و این‌که چگونه آن سخنان هرچند به ظاهر انسانی است، ولی نسبت به بعضی از ابعاد انسان‌ها در غفلت است و از جهانی که مورد نیاز انسان در این دوران است، انسان‌ها را محروم می‌کند.

یکی از نکاتی که باید رفقا نسبت به آن عنایت داشته باشند این است که اگر از خدایی که قرآن متذکر آن است و آیات قرآن آن خدا را مدّ نظرها می‌آورند، با سهل‌انگاری و ساده‌اندیشی عبور کنیم، عملاً از قرآن بهره‌ی لازمی‌که نیاز امروزمان است، نبرده‌ایم.

همه می‌دانیم که کلام الهی ۷۰۰ بطن دارد و هر بطنی از آن ۷۰۰ بطن دارد ولی اگر با توجه به این امر باز ما تنها به ظاهر قرآن مشغول شویم، خدا هم با ظاهر قرآن با ما سخن می‌گوید، در حالی‌که جا داشت ما با آمادگی بیشتری به قرآن رجوع می‌کردیم تا خداوند نیز با رحمت بیشتری با ما روبه‌رو می‌شد. زیرا:

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک چو درد در تو نبیند که را دوا بکند؟

خوب است از خود بپرسیم این‌که گفته می‌شود قرآن بطن‌ها دارد به چه معناست؟ جز این است که این مطالب حکایت از آن می‌کند که کتاب خدا حامل حقایقی است با مراتب مختلف و در هر مرتبه‌ای که ما حاضر شویم، قرآن مطابق آن مرتبه با ما سخن می‌گوید؟ و ما

می‌توانیم در همین الفاظ، آن وجوه جهانی حضور خود را بیابیم؟ به همان معنایی که «جان چو دیگر شد جهان دیگر شود». مثال ساده‌اش این است که هرکسی در مقابل یک منظره زیبا، مطابق روح خود با آن منظره ارتباط برقرار می‌کند و بهره می‌برد. یکی به فکر ارزش مادی آن می‌افتد و دیگری تنها از زیبایی‌های ان لذت می‌برد، و یک نقاش هم فنونی را که در آن تابلویِ نقاشی رعایت شده مدّ نظر قرار می‌دهد و می‌نگرد، ولی یک عارف در همان منظره، جلوات اسماء الهی را می‌بیند و با ذات زیبایی مأنوس می‌شود. در این‌جا صحنه تغییر نکرد، انسان‌ها در مراتب متفاوت بودند و در عین حال صحنه هم ظرفیتی متفاوت داشت. حال باید از خود بپرسیم ما نسبت به قرآن در کجا هستیم؟ و در ۶ آیه‌ی اول سوره‌ی حدید به چه جایگاهی منتقل می‌شویم و کدام ابعاد از فهم و درک ما با آن آیات روبه‌رو می‌شود؟

حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در تفسیر سوره‌ی حمد، بابی از فهم و ادراک را گشودند تا ما بتوانیم از سوره‌ی توحید و آیات سوره‌ی حدید آن‌طور که لازم است بهره‌مند شویم ولی گویا ما هنوز حاضر نیستیم از جایگاه قبلی خود بالاتر بیاییم و با نسل جوان آن‌گونه که آن مرد الهی باب تفکر را گشودند، قرآن را در میان بگذاریم. حضرت امام آن بحث را در تلویزیون مطرح کردند و معتقد بودند که عموم مردم آمادگی درک آن را دارند وگرنه آن بحثِ بسیار دقیق و فنی را با مردم در میان نمی‌گذاردند.

آیا اگر ما در آخرالزمان نتوانیم با توحید نابی که نیاز این زمان است به عالم و به زندگی فکر کنیم و با همدیگر گفتگو نماییم، می‌توانیم رابطه‌ی درستی با عالم و آدم برقرار کنیم؟ و یا عملاً گرفتار بیگانگی و جداییِ نسل‌ها می‌شویم؟ حضرت امام برای فهم «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» مربوط به سوره‌ی حدید، باب خوبی را گشودند که چگونه خداوند از همان جهت که اول است، آخر است. نه مثل میز که آن قسمتش که اول آن است، آخر آن نیست. حضرت امام مثال موج و دریا را زدند که وقتی شما دریا را نگاه می‌کنید، اول موج را می‌بینید ولی همان موج در عین حال دریاست، چون یک دریا نداریم و یک موج. پس در واقع آن‌که اول دیدید دریا بود و بعد هم که موج را دیدید، دریا را دیدید. یعنی همان که اول بود آخر بود.

آیا واقعاً دست ما برای توجه به توحید آخرالزمانی خالی است و برای عمیق‌ترین لایه‌های وجودی انسان حرفی نداریم؟ چقدر خوب می‌شد اگر متفکران ما اندیشه عمیق‌ترین متفکران دنیا را بررسی می‌کردند و آن‌ها را به خوبی می‌فهمیدند و بعد با رجوع به معارفی که در فرهنگ خود داریم، با جوانان ما سخن می‌گفتند، تا معلوم شود چگونه ما می‌توانیم با معارف

قرآن در جهان امروز حاضر شویم و معنای درستی از نسبتی که باید با خدا و با انسان‌ها و با جهان داشته باشیم را به میان آوریم.

ملاحظه کردید آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی جاثیه متذکر شد زندگی و مرگ دست خداوند است، تا متوجه باشیم به چه معنا خداوند در این دنیا ما را زنده می‌کند و به چه معنا می‌میراند. خداوند در مرگ، نسبت‌های ما را با خود و با عالم تغییر می‌دهد، نه آن‌که ما نابود شویم و دوباره زنده گردیم، و به همین جهت قرآن برای مرگ واژه «تَوَفَّی» را به کار می برد که به معنای گرفتن کامل است. در همین رابطه در جواب آن‌هایی که برای مرگ واژه‌ی «هلاکت» را به کار بردند به پیامبر خود فرمود:

﴿قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ(26)﴾

بگو آن‌طور نیست که کسی هلاک شود. خداوند است که زنده می‌کند و می‌میراند و شما را به وادی و به عالم حشر که هیچ شکی در آن نیست می‌برد، هرچند اکثر مردم متوجه چنین فرآیند و مسیری نیستند، زیرا افق نگاه خود را به دنیا انداخته‌اند تا امیال خود را دنبال کنند و از توحید و حضور همه‌جانبه‌ی خدا غافل‌اند، خداوند به جهت پیروی از هوس‌های‌شان بر استعدادهای آن‌ها جهت ادراک حقیقت، مهر می‌زند و پرده می‌افکند و در آن جایگاه هیچ راهی برای هدایت آن‌ها نیست و شما مسلمانان باید متوجه این امر باشید که راز کج فهمی اهل هوس کجا است و خود را پاس دارید که در آن ورطه گرفتار نشوید. که البته تا حدّی در این رابطه بحث شد و ملاحظه کردید که آثار کج فهمی آنها موجب شد تا جایگاه مرگ و زندگی را نفهمند و آن را به دهر و روزگار نسبت دهند و خداوند فرمود: «وَمَا لَهُم بِذَلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»(24) آن‌ها در این رابطه هیچ سخن عالمانه‌ای ندارند مگر گمان‌های بی‌پایه و اساس و نگاه درستی که هرکس باید مدّ نظر قرار دهد را در آیه‌ی ۲۶ به میان آورد و فرمود: آن نوع مرگ و زندگی بدون شک در میان می‌آید. جمله «لَارَيْبَ فِيهِ» را وصف آن نوع مرگ دانست و فرمود اکثر مردم این را نمی‌دانند، در حالی‌که معلوم است وقتی از این دنیا بروند خواهند دانست. عمده آن است که در همین دنیا آن را درک کنند و از آن آگاهی پیدا کنند، آن نحوه دیدنی که با نظر به قرآن وقتی می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» همین حالا این نحوه بودن را احساس کنند که مردن از دنیا و حضور در قیامت، هم همین حالا از خداوند است و کارِ همین بودن، به حشر می‌کشد که «يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيبَ فِيهِ»

همه‌ی شما به سوی قیامت جمع می‌شوید، قیامتی که شکی در آن نیست. زیرا ما در بودن خود هیچ شکی نداریم. هرچند اکثر مردم متوجه‌ی آن حضور در حال حاضر نیستند، هرچند بعداً از آن آگاه می‌شوند. پس آن نوع حضور که از هرگونه شک مبرّا است، آن حضوری است که انسان قیامت را هم‌اکنون با احساسِ بودنِ خود، در منظر خود احساس کند و خود را در آن‌جا بیابد.

خداوند با وجودی که به ما می‌دهد ما را حیات می‌بخشد و ما این نوع بودنِ خود را احساس می‌کنیم، در دل این حیات، مرگِ ما که حضور در عالم دیگری است، نهفته است و آن نیز در دست خداوند است. مثال ساده‌اش این است که دست بنده هم اکنون حیات دارد ولی وقتی بر فرض قطع شود، حیات آن از بین نمی‌رود، به اصلِ بودنِ من برمی‌گردد از آن جهت که حیاتِ همه‌ی اعضاء بنده به اصل بودن بنده بر می‌گردد، چه اعضای بدن آن نوع حیات را داشته باشند و یا مثل دستی که قطع می‌شود، دیگر آن حیات را نداشته باشند، پس در هر حال آن حیات در نزد من واقع است و پس از انصراف من از اعضای بدن، انسان با آن حیات جمعی که از همه‌ی اعضا در ذات انسان جمع شده، روبه‌رو می‌شود. در همین رابطه به این فراز فکر کنید که می‌فرماید: «ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» همه‌ی شما را جمع می‌کنیم به سوی قیامت که همان حشر است با خصوصیات خاصی که دارد و از هیچ‌کس پنهان نیست. لذا فرمود اگر کسی در شرق عالم باشد، غرب عالم را می‌بیند و مسلّم این نوع حضور و دیدن نمی‌تواند با این بدن‌های مادی باشد که وقتی این بدن جلوی هرکس قرار گیرد، آن طرفِ دیگر را نمی‌تواند ببیند و در نتیجه آن حضور، حضور در عالم و جهان دیگری است که از طریق خداوند واقع می‌شود و هرکس می‌تواند آن نحوه بودنِ خود را به مدد الهی داشته باشد، و بر این اساس آن حضور «لَارَيبَ فِيهِ» گردد، زیرا همان حیاتی که امروز داریم در مرتبه‌ای دیگر احساس می‌شود، نه آن‌که بمیریم و از بین برویم و دوباره زنده شویم. می‌فرماید این طور نیست. «قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» بگو ملك الموت که بر شما گمارده شده، شما را می‌گیرد و همچنان حیات شما ادامه دارد. شما با جسمی مناسبِ آن عالم در آن‌جا حاضر می‌شوید، با جسمی که حرف هم می‌زند در عین آن‌که دهان‌ها بسته است. فرمود: «نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْديهِمْ»(یس/۶۵) دست‌های آن‌ها با ما سخن می‌گویند، در حالی‌که بر دهان‌هایشان مهر زده شده. ما را از این حیات دنیایی می‌گیرند و ما با نحوه‌ی بودن خود به عالم قیامت منتقل می‌شویم، ملکی می‌آید و می‌گوید «اَنَا صلاتک» من نماز تو هستم، نماز در آن‌جا

صورت دارد، اما صورتی که مکان‌مند نیست که از بیکرانگی حضورش بکاهد، صورتی است که در عمق وجود شما با بود شما، در همه‌ی عالم حاضر است. مثال دریا و موج را داشته باشید که در عین دریابودن، موج است و کثرت با وحدت جمع می‌شود. لذا از یک طرف نماز به صورت یک فرشته برای شما حاضر است و از طرف دیگر همان نماز تمام وجود شما و جهان بیکرانه‌ی شما را رونق می‌بخشد. فرمود: «قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيبَ فِيهِ» خداوند بود که حیات به شما داد، سپس میراندتان، بدون آن‌که بودن‌تان از دست برود و لذا در قیامت باز خودتان حاضرید، کافی است در همه حال به حیات خود که همان بودن است، نظر کنید تا همین حالا حضور قیامتیِ خود را احساس کنید؛ از آن جهت که حیات شما برای شما ابدی است و با آن در ابدیت خود حاضرید و در عین حال هم اکنون شما همان حیات هستید و جایی برای شک کردن به این بودن نمی‌ماند تا برای حضور ابدی‌مان در شک باشیم.

قرآن در وصف تحقق قیامت می‌فرماید: «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»(ق/۲۲) پرده را از شما کنار زدیم و در نتیجه چشم شما در دیدن قیامت روشن شد. این یعنی به جهت غفلت از بودن اصلیِ‌مان است که متوجه‌ی حضور قیامتی خود نمی‌شویم وگرنه قیامت برای همه‌ی انسان‌ها هم‌اکنون قائم است و رسول خداﷺ از همین قاعده خبر دادند، آن‌جا که فرمودند: «الآنَ قیامَتی قائِم» هم‌اکنون هم در ازای تقوایی که دارید به همان اندازه قیامت برای‌تان حاضر و قائم است. در حدیث معراج داریم که پیامبر خداﷺ رفتند سراغ بهشت. فرمودند: برادر جبرئیل چرا آن فرشتگان گاهی مشغول‌اند و گاهی متوقف می‌شوند؟ جناب جبرئیل عرض کردند بعضاً مصالحِ قصری که باید برای مؤمنان ساخته شود نمی‌رسد و آن فرشتگان متوقف می‌شوند. مصالح قصر بهشتی، همان اذکار تسبیحات اربعه می‌باشد. بعضاً بر سر مزار شهدا حضور قیامتی خود را بهتر می‌یابید، به نظر بنده، افراد بر سر مزار سردار قاسم سلیمانی امکان حضور ابدی خود را خواهند یافت، هرچند بعضی نمی‌دانند معنای آن حضور چیست؟ قبلاً عرض شد امام رضاؑ می‌فرماید: اگر کسی معتقد باشد قیامت بعداً می‌آید، از ما نیست. یعنی هم‌اکنون قیامتِ هرکس حاضر است. هرچند باید با تلاش‌های خود آن را آباد کند. و این‌که فرمودند از ما نیست، منظور این است آن نوری که بتواند با آن عقیده آن نور را بیابد، نمی‌یابد، چون خود را بیرون از حضور ابدی‌اش احساس می‌کند و محروم از نوری است که ذیل نظر به سیره‌ی معصومینؑ می‌تواند به‌دست آورد.

اگر این نگاه را هم‌اکنون در مقابل خود بیاورید که حیاتِ خود را حس کنید، می‌یابید که این حیات هیچ وقت تمام نمی‌شود و همیشه بودن خود را حس می‌کنید و در عرصه‌ی حشر، این بودن‌ها است که ظهور می‌کند و هرکس در آن عرصه خود و دیگران را ارزیابی می‌کند و نسبت به آنچه می‌توانست بشود و فعلاً نشده، حسرت می‌خورد و آن بودن مطلوب را شخصیت‌های معصوم نشان می‌دهند که انسان‌ها تا کجاها می‌توانند رشد کنند. با نظر به سیره و سخنان انسان‌های معصوم، هرکس می‌فهمد چه جایگاهی در ابدیت می‌تواند داشته باشد.[۲]

باز با نظر به «لَا رَیبَ فِیهِ»، می‌فهمیم که آن نوع حضور، مانند یقینی که در بودن خود داریم، برای هرکس می‌تواند آشکار شود، مانند یافتن خود است در عرصه‌ی گشوده‌ی هستی که همه در آن عرصه حاضرند. مگر می‌شود ما انسان باشیم و حیات داشته باشیم و با نظر به حیات گسترده‌ی خود، هم‌اکنون در عالم حاضر نباشیم و نسبت به آن حضور که همان بودن ما است با هویت حیات، در شک باشیم؟ مگر آن‌که به بودن و حیات خود واقف نبوده و زمین‌گیر توهّمات خود باشیم که ما را از هر حرکتی در آن جهانِ بیکرانه متوقف می‌کند.

به نظر می‌آید توانسته باشیم به این نکته فکر کنیم که اگر بودن خود را حس کنیم و آن بودن را چیزی جز حیات خود ندانیم، می‌پذیریم که هم اکنون می‌شود قیامتِ خود را حس کرد و به نوعی از بیکرانگی که از جنس قیامت است، نظر انداخت و معنای «لَا رَیبَ فِیه» بودنِ آن را حقیقتاً تصدیق کرد. اگر فرمود «وَلَکِنَّ أَکثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ» به جهت آن است که آن‌ها سعی نکرده‌اند به صفای بودن خود نظر کنند و عملاً زمین‌گیر همین کثرت‌ها که حجاب آن بودن است، شده‌اند و دنیا با همه‌ی کثراتش آن‌ها را زمین‌گیر کرده، زمین‌گیرِ محدودشدن به تعلقات دنیایی و آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی جاثیه همان طور که متوجه شدید می‌خواهد روشن کند وقتی انسان‌ها متوجه‌ی نحوه‌ی حضور خدا در عالم می‌شوند، می‌یابند چگونه عالم را آن حضور پر کرده و همه در پیش خداوندند؛ و آن‌گاه که قیامت برپا می‌شود ضرر آن نوع کثرت زدگی و دنیا گرایی که موجب بطلان شخصیت آن‌ها شد، برای آنها پیدا می‌شود و در حشر، خسرانِ اهل بطلان به خوبی آشکار خواهد شد. فرمود:

---

۲ – در جای دیگر عرض شد خلع بدن هم که جناب شیخ اشراق برای حکیم لازم می‌داند. در راستای همین نوع بودن است و با آزادشدن از نسبت بدن خود با بدن‌های دیگر، ظهور می‌کند وقتی انسان به بودن خود نظر کند و آن را احساس کند.

﴿وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرضِ وَ یَومَ تَقُومُ السَّاعَةُ یَوْمَئِذٍ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ (27)﴾

عمده آن است که با نظر به نسبت خود با خداوند، متوجه‌ی بودنِ مطلق خداوند و نسبت ما با آن بودن باشیم و مواظب باشیم که کثرت‌ها و تعلقات دنیایی آن نسبت را که بودن ما است در تعلق به خدا، به حجاب نبرد. در اصطلاحات فلسفی بحث «وجود» و «ماهیت» پیش می‌آید. کثرات عالم را به عنوان «ماهیت» در نظر می‌گیرند، آنچه را کثرت بردار نیست، «وجود» می‌نامند. همه‌ی موجودات در «وجود» مشترکند، آنچه مخلوقات را متکثر می‌کند ماهیت آن‌ها است، در حالی‌که در بودن، همه‌ی آن‌ها نوعی بودن هستند. درخت و آهو را در نظر بگیرید، هردو بودنشان از خداوند است، به همان معنایی که «وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرضِ». پس بودنِ همه‌ی مخلوقات از خداست و اگر کسی خواست خدا را در عالم ببیند، باید نظر به بودنِ مخلوقات بیندازد که در هر مخلوقی به نحوی ظاهر شده و اگر نظر به بودن مخلوقات داشته باشید، با همه‌ی تنوعی که دارند، اولاً: همه مخلوقات را «بالحق» و در محضر خدا می‌یابید. ثانیاً: وجه پایدار و ابدی آن‌ها را مدّ نظر دارید و آیه‌ی مذکور متوجه‌ی این امر است که فرمود: «مالکیت آسمان و زمین از خداوند است» با نظر به این‌که بودن همه‌ی مخلوقات از خداوند است؛ چون قیامت برپا شود، اهل باطل یعنی انسان‌هایی که مشغول کثرت دنیای شدند، ضرر خواهند کرد چون به اموری نظر کرده‌اند که پایدار و اصیل نبوده است.

این که این ماشین از من است و مدل آن جدید است و مدرک من مهم است و ثروت من آنچنان است، همه در مقایسه با بودن خدا و بودن مخلوقات در نسبت با خدا، توهّمی بیش نیست و سراسر بطلان است و موجب غفلت از حضور خدا در عالم می‌شود و انسان را در حجاب می‌برد و مسلّم وقتی انسان در حجاب کثرات فرو رفت و آن‌ها برای او جدّی شد، جایی برای حضور ابدی‌اش در این دنیا شکل نداده تا آن عالم که تماماً نور خداوند در صحنه است، از آنِ او باشد و در آن‌جا جایی داشته باشد.

قرآن با توجه به چنین نکات ظریفی آمده است تا بشریت را نجات دهد و اگر این نوع معارف مدّ نظر انسان‌ها در جامعه قرار گیرد و فرهنگ جامعه شود، انسان‌ها به وسعت حضور ابدی‌شان در همین دنیا حاضر می‌شوند. یعنی:

این جهان، آن جهان‌شدن عشق است سر پیری جوان شدن عشق است

مطمئن باشید این معارف در جامعه ظهور می‌کند و وعده‌ی الهی است که با انقلاب اسلامی، شهید قاسم سلیمانی‌ها به ظهور می‌آیند، این یک وعده‌گاه الهی است به معنای «إِنَّ

یَوْمَ الْفَصْلِ کَانَ مِیقَاتًا»(نبأ/۱۷) که یوم الفصل، میقات و وعده‌گاهی است از قبل معلوم شده. اگر حضرت علی(ع) یوم الفصلِ اصلِ اسلام‌اند، امثال قاسم سلیمانی یوم الفصلِ انقلاب اسلامی‌اند که وعده‌ی حضور آن‌ها در انقلاب اسلامی داده شده است.

این انقلاب الهی چهره‌هایی دارد که به مرور ظهور می‌کنند، ما در آینده، شهید باکری‌ها و خرازی‌ها و قاسم سلیمانی‌هایی داریم. ملاحظه کردید چگونه ملت نشان دادند همه قاسم سلیمانی هستند و اشکی که برای آن شهید می‌ریختند حکایت از آن داشت که می‌خواهند به منزلی که او در آن مستقر است برسند. مردم منزل خود را آن‌جا تعریف کرده بودند و گمشده‌شان را در آن مرد یافتند. حجاب‌های دنیای مدرن عاملی شده بود تا آن‌ها از این بودنِ اصیل غفلت کنند و با نظر به افقی که انقلاب اسلامی در مقابل‌شان قرارداد، دیدند این حضور که با حاج قاسم سلیمانی احساس کردند، حضوری است شدنی و «لَا رَیبَ فِیه» و تردیدناپذیر است.

درخت‌ها و کوه‌ها و آهوان را در مقابل‌تان ببینید و به نسبت وجودی آن‌ها با آیه‌ی «وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرضِ» فکر کنید. به این مخلوقات به عنوان مظاهر «وجود» نظر کنید که همه در دریای بیکران «وجود» موج‌های متنوعی هستند که دریای وجود آن‌ها را فرا گرفته، تا شما به صورت‌های مختلف با خدا مأنوس شوید و از حضوری که باید در محضر خدا داشته باشید، غفلت نکنید و به افق واقعی‌ترین نحوه‌ی حضور که در پیش خداوند بودن است، نزدیک شوید و آن بودن را به کمک عبادات و ادعیه و سایر وظایف شرعی، حفظ کنید.

آیه‌ی فوق می‌فرماید حال که آسمان‌ها و زمین ملک خداوند است و باید در این رابطه از جایگاه خود غفلت نکنید و مشغول امور وَهمی‌نشوید، بدانید آنگاه که قیامت برپا شود، افرادی که مشغول امور وَهمی و باطل شده‌اند، ضرر می‌کنند و خود را در آغوش خدا که حقیقتاً می‌توانست جایگاه آن‌ها باشد، احساس نمی‌کنند. با نظر به این‌که تمام مخلوقات ملک خداوند هستند و در پیش خدایند و موج‌هایی هستند از دریای بیکرانه‌ی وجود، اگر با توجه به این امر با مخلوقات مواجه شویم، هرچه می‌بینیم زیبایی می‌بینیم و همه‌ی آن‌ها آینه‌ی نمایش انوار الهی خواهند بود و روشنی‌گاه‌های دریای بیکران او. یعنی:

صد هزار انگشت ایما گر برآید ز آستین در حقیقت جز جمال نیّر یکتاش نیست

اگر حضرت رب العالمین رزاق است پس در این رابطه دیگر ثروتمند و فقیر معنا نمی‌دهد، زیرا هیچ‌کدام از رزق محروم نیستند و هیچ‌کس هم بیشتر از رزقش نمی‌تواند بهره بگیرد، مگر آن‌که انسانِ ثروتمند امکاناتی در اختیار دارد تا وظیفه‌ی الهی خود را انجام دهد.

همه‌ی زندگی می‌شود نور خدا و انسان خود را در آغوش حضرت ربّ العالمین احساس می‌کند. نمی‌دانم چه اندازه باید به آیه‌ی مذکور رجوع کرد. همین اندازه می‌دانم چون آیات قرآن باطن ملکوتی دارند با هر مراجعه‌ای، مناسبِ شرایط رجوع‌کننده، تجلّی خاصی خواهند داشت. مانند یک گُل که باطن آن حیات است و همواره آن حیات است که از طریق آن گل تجلی می‌کند. الفاظ قرآن محل تجلی باطنِ ملکوتیِ کلام الهی‌اند، از آن جهت که یکی از اسماء الهی «متکلم» است و اسماء الهی دائماً از کلام الهی در تجلی هستند. با توجه به این امر باز به آیه نظر کنید که می‌فرماید:

«وَيَومَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ»(27) آن‌گاه که ساعت قیام کند. «سعی» یعنی دویدن، «السَّاعَةُ» یعنی چیزی که تندتند به سوی شما می‌آید. پس قیامت در منظر شما است و در حال آمدن به سوی شما می‌باشد و می‌توان دوری و نزدیکی آن را احساس کرد، در عین آن‌که به هر حال در منظر ما است، زیرا ادامه‌ی حیات ما می‌باشد، به این معنا از همه چیز به ما نزدیک‌تر است، زیرا حیات ما خود ما می‌باشد و مشکل از غفلت ما نسبت به آن نحوه حیات و حضور ابدی آن است.

دوری و نزدیکیِ من مربوط به امور مادی و اشیاء متکثر است. در امور غیر مادی دوری و نزدیکی معنا ندارد، مگر آن‌که خود ما از آن‌ها غفلت داشته باشیم. برای این نور که در این مسجد، همه جا را روشن کرده و بنده به کمک آن شما را می‌بینم، در نسبت به بنده دوری و نزدیکی معنا ندارد. مثل «وجود» که همه جا را پر کرده، معنی نمی‌دهد بگوییم «وجود» به من دور یا نزدیک است. حیاتِ هرکس همان وجود او است و تا ابدیت ادامه دارد، پس نمی‌توان گفت ابدیت برای کسی دور است، مگر آن‌که خودش از نزدیکی آن غفلت کرده باشد.

اگر درست توجه کنیم قیامت یا «الساعَة» همواره مانند نور در صحنه است و به اندازه‌ی حضور ما و برای ما قائم می‌شود. «وجود» در هیچ حالی از انسان دور نیست و هر چیزی هم که می‌بینید، ابتدا «وجود» آن را می‌بینید که به آن صورت ظهور کرده است. به گفته‌ی علامه طباطبایی در کتاب «بدایة الحکمه» شما اسبی را هم که می بینید، هستی را می‌بینید که به صورت اسب ظاهر شده است، «هست» است که به شکل اسب درآمده، «هست» یا «وجود» به شکل گلابی در آمده، همه‌ی عالم را «هست» یا «وجود» پر کرده است. پس در واقع اصلی‌ترین وجه موجودات همان «وجود» یا «هست» آن‌ها است که از خداوند است.

آیا فکر کرده‌ایم با نظر به وجودِ موجودات، به نوعی، وجود و بودنِ خود را احساس می‌کنیم؟ این حالت در زیارت اولیای الهی بهتر احساس می‌شود و به همین جهت می‌رسید به جایی که متوجه می‌شوید در همه حال آن بودن با شما است و کسی نمی‌تواند آن را از شما بگیرد. شهدا، بودن خود را حس کردند و نتیجه آن شد که از تانک و توپ دشمن نترسیدند، چون دشمن چیزی از آن‌ها نمی‌توانست بگیرد. جریان شهید جزی همیشه جلوی چشم من است که چون قبلاً موضوع برخورد ایشان را با تیربار دشمن عرض کرده‌ام تکرار نمی‌کنم. شهدا یافتند که جز خدا چیزی به صورت مستقل در صحنه نیست و نتیجه این شد که همه‌ی آن‌ها به عنوان مظاهر اراده‌ی الهی در این تاریخ ظاهر شدند. در آخر آیه فرمود: «یَخْسَرُ الْمُبْطِلُون» یعنی آن‌هایی که در زندگی به جای یافتن بودنی که غرق حضور خداوند است، گرفتار روزمرّگی شدند، خسران می‌بینند.

این‌که انسان بتواند در بیکرانگیِ وجود، تمام مخلوقات را غرق حضور ربّ العالمین ببیند و با عالمی مواجه شود که خدا همه چیز را در بر گرفته است کجا و این‌که انسان خود را غرق عالم کثرات کند و زمین‌گیر شود کجا! در صورتی که با نظر به «وجود» که همه‌ی عالم را فرا گرفته، با میدان گسترده‌ای روبه‌رو می‌شوید که تنها باید بال گشود و پرواز کرد. در آن حالت هیچ‌کس خود را نمی‌بیند تا از بقیه جدا باشد، آنچه در منظر اوست و خود را در آن احساس می‌کند، نور ربّ العالمین است در جلوات مختلف.

وقتی انسان از زاویه‌ی «وجود» با آهو و کوه و دریا مواجه شود، زمین‌گیرِ آن‌ها نمی‌شود تا بگوید خوب است آن آهو از من باشد. زیرا در آن حالت رابطه‌ی او با حیات و گستردگی آن که تا ابدیت است، از بین می‌رود. غفلت از این «بودن» که واقعی‌ترین واقعیات است، انسان‌ها و امت‌ها را زمین‌گیر کرده و خداوند در وصف چنین خسارتی می‌فرماید:

﴿وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (28)﴾

و اگر موحّد بشوی، همین حالاً می‌بینی که هر امتی به نحوی زمین‌گیر شده و فردای قیامت آن نوع زمین‌گیری به ظهور می‌آید. سیاق آیه تقبیح کسانی است که در آیه‌ی ۲۳ از آن‌ها سخن گفت: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ». إن‌شاءالله آنچه عرض شد مقدمه‌ای باشد برای طلوع و تجلی آیه‌ی ۲۹.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه نوزدهم

رابطه‌ی ما با خداوند مطابق رابطه‌ی بودن او با ما

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (28) هَذَا كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (29) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (30)﴾

عنایت داشتید که در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی مبارکه‌ی جاثیه، بحث بنی‌اسرائیل به میان آمد و این‌که چطور آن‌ها نتوانستند از دینی که خداوند برایشان آورده بود استفاده کنند. بعد فرمود شما مسلمانان مواظب دین خود باشیدکه آن دین در نگاهی توحیدی متذکر قواعدی می‌شود که در این عالم جاری است و نحوه‌ی زندگی و نحوه‌ی بودنِ اصیل در این عالم را برای شما روشن می‌کند.

در آیه‌ی ۲۰ فرمود: «هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاس» این قرآن و راه‌کارهایی که می‌دهد برای شما موجب بصیرت می‌گردد. در آیه‌ی ۲۱ متذکر غفلت بزرگ کسانی شد که گمان می‌کنند خداوند تفاوتی بین مرتکبینِ به انواع گناهان و آن‌هایی که ایمان دارند و عمل صالح انجام می‌دهند، نمی‌گذارد. در آیه‌ی ۲۲ فرمود با توجه به این‌که «وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» این یک خطای بزرگی است که آن‌طور فکر می‌کنند، زیرا آسمان‌ها و زمین «بالحقّ» آفریده شده. عرض شد کمترین معنایی که می‌توان از آیه ی مذکور داشت آن است که متذکر

شویم عالم باطل خلق نشده و این غیر از آن است که متوجه باشیم، «بالحقّ» خلق‌شدن عالم به معنای آن است که عالم آینه‌ی ظهور حق است در همه‌ی مظاهر هستی. به هر حال به راحتی می توان به این نتیجه رسید که نظام عالم دارای هدف و نظم خاصی است و از سر اتفاق و بی‌هدفی پیدا نشده و توجه به این امر کمک می کند تا حضور خود در این دنیا را بدون برنامه ندانیم و به بودنی که همچنان ابدی است بیندیشیم.

با توجه به آنچه گذشت در آیه‌ی ۲۳ فرمود: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» آیا به سرنوشت کسی که هوس خود را پیروی می کند و ما قدرت درک حقایق را از او گرفتیم، فکر کرده‌اید؟ این جواب آن‌هایی است که می گفتند عالَم نسبت به انسان‌های گناهکار و مؤمن بی‌تفاوت است و در نتیجه هوس خود را معبود قرار می‌دادند. حضرت حق می‌فرماید نمی‌شود برای چنین فردی که هوسش را محبوب خود گرفته، کاری کرد زیرا اولین شرط نجات او این است که بپذیرد وجود این عالم و وجود انسان‌ها لغو نیست. خداوند می‌فرماید این افراد قدرت فهم و درک حق را از دست می‌دهند، زیرا وقتی که آدم نفهمد در یک نظام حکیمانه و توحیدی زندگی می کند و در نتیجه آن می‌شود که هوس خود را دنبال می کند، طبیعی است که چنین آدمی در درک مسائلِ اصلی زندگی ناتوان می گردد و به تعبیر قرآن بر چشم و قلبش مهر زده می‌شود و بر بصیرتش پرده می‌افکنند.

در ادامه، در آیه‌ی ۲۴ فرمود: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» مشکل‌شان این است که می گویند فقط یک زندگی هست و آن هم زندگی در همین دنیاست و ما را روزگار نابود می کند و تمام می‌شویم، تا آنجا که وقتی از قیامت و حشر انسان‌ها در آن عالم برای آن‌ها صحبت می‌شود، فکر می کنند پدران‌شان که مرده‌اند در این دنیا زنده می‌شوند. لذا «قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» می گویند: اگر راست می گویید پدران‌مان را بیاورید. با این آیه می‌خواهد بگوید این تصوری که بعضی‌ها از قیامت دارند نوعی بدفهمی از معاد و ابدیت است. معاد و ابدیتی که قرآن می‌فرماید مربوط به نحوه‌های متفاوت حیات است در نسبت‌های متفاوتی که خداوند برای حیات انسان ایجاد می کند و به همین جهت در جواب آن‌ها به پیامبر خود فرمود: «قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» خداوند است که شما را حیات می‌بخشد و می‌میراند. «ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيبَ فِيه» سپس به سوی قیامتی که هیچ شکی در آن نیست شما را جمع می کند. این طور نیست که حیات شما با مردن از بین برود، بلکه «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حينَ مَوْتِها»(زمر/۴۲) خداوند است که جان‌ها را هنگام موت

می‌گیرد. پس دائماً با حیات‌تان به‌سر می‌برید، اعم از آن‌که از آن حیات درست استفاده کنید یا غلط. اشتباه از آن‌جا پیش می‌آید که گمان کنند زندگی تنها همین است که در این دنیا هست. ظاهراً بعضی از مذهبی‌های ما هم معاد را مثل کافران می‌فهمند و به یک معنا تجرد روح و بقاء دائمی آن در دنیا و ادامه‌ی آن در آخرت را انکار می‌کنند و گمان می‌کنند ما با مرگ از بین می‌رویم و سپس به همین دنیا برمی‌گردیم. اگر ما متوجه باشیم حیاتی است که همچنان ادامه می‌یابد و تفاوت در نسبتی است که خداوند در زندگی ما ایجاد می‌کند، که در یک نسبت با خدا آن حیات می‌شود زندگی دنیا و امتحانی که باید بدهیم و در نسبتی دیگر می‌شود زندگی اخروی که محل حساب است. حقیقت این است که شما در هنگام مرگ، جسم دنیایی خود را رها می‌کنید و با جسم برزخی و بعد با جسم قیامتی ادامه می یابید و آنچه در همه‌ی این مراحل جریان دارد حیات انسان‌ها است.

قرآن در رابطه با مرگ، در جواب منکران معاد می فرماید: «قُلْ یَتَوَفَّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ»(سجده/۱۱) بگو ملک‌الموتی که بر شما گمارده شده شما را تمام و کمال می‌گیرد سپس به سوی پروردگارتان برمی‌گردید. چون انسان با نظر به حیات و بودن خود که امری است ماورای بدن دنیایی همواره در عالمی که باید باشد حاضر است. اگر کسی کمی در این نکته تأمل کند آن را تصدیق می‌کند، پس حضور او در معاد «لاریب فیه» می‌باشد و هرکس می‌تواند آن نوع بودن را به اجمال در این دنیا احساس کند. و مردم عموماً در فهم این نکته یعنی نظر به بودن خود، مشکل دارند، ولی در این که قیامت و ابدیتی هست مشکل ندارند و تأکید بنده آن است که اگر ما متوجه ی بودن اصیل خود باشیم، حضور ابدی خود را احساس می کنیم و در نتیجه همین حالا خود را در جهانی گسترده و سراسر کیفیت احساس می‌نماییم و این نوعی تعالی‌بخشیدن به خود می‌باشد که با روبه‌رو شدن با برزخ و قیامت گرفتار بحران نمی‌شویم و لذا به ما فرموده‌اند: «مُوتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوتُوا» و نقش تقوا در درک حیات اصیل و احساس حضور در ابدیت، به همان معنایی که فرمود: قبل از آن‌که بمیرید، بمیرید، بسیار موثر است.

مشکل آنجاست که انسان‌ها به جای آن‌که خود را در آن بودن و حیات اصیل جستجو کنند و به آن نوع استقرار نظر نمایند، به امور اعتباری و زودگذر مشغول می‌شوند و معنای این‌که خدا ما را خلق کرده است فکر نمی‌کنند چگونه ما ملک خدا هستیم و نزد خدا به سر می‌بریم. زاویه‌ای که آیه‌ی ۲۷ در رابطه با آیات قبل در مقابل ما می‌گشاید فوق‌العاده

معرفت‌بخش می‌باشد. اگر متوجه‌ی آیات قبل و بعد از این آیه نباشیم خیلی ساده از آن می‌گذریم، در حالی‌که آن آیه نکته‌ای اساسی از نحوه‌ی بودن ما در مقابل ما قرار می‌دهد با این تذکر که ملک آسمان‌ها و زمین از خداست. با این نحوه بودنِ آسمان و زمین که ملک او یعنی نزد اوست؛ فرمود در نظر بگیرید انسان‌ها در حیات ابدی‌شان چه موقعیتی دارند و روشن کرد با به میان‌آمدن آن حیات، اهل بطالت در خسران هستند. بسیاری از حرص‌ها و کینه‌ها که منجر به بطالت زندگی می‌شود، ریشه در همین نکته دارد که توجه نمی‌کنیم ما ملک خداییم، همچنان که عالم ملک خداست، پس در هر حال ما و عالم نزد خدا هستیم و در عالمی که نزد خداوند است زندگی می‌کنیم. آن هم با بودنی در نزد خدای بی‌نهایت و بی‌کران با همه‌ی کمالاتی که خداوند دارد، بدون دوگانگی بین ما و خداوند، در عین آن‌که او مقصد و معبود ما است و در عین «اَحد»بودن، «صمد» است. چرا که اگر کسی متوجه‌ی این امر نباشد که «وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرض» زندگی او باطل خواهد بود و با برقرارشدن قیامت او در خسران قرار خواهد گرفت. آیا جز این است که چنین انسانی نه می‌داند کیست و نه می‌داند در کجا زندگی می‌کند؟ متوجه‌ی عالمی که ملک خداوند است و پیش خداوند است نمی‌باشد و در نتیجه رابطه‌ای وجودی و اصیل با عالم برقرار نکرده است.

مگر نه این است خدایی که وجود همه مخلوقات را می‌دهد، خودش باید «عین وجود» باشد؟ و هیچ وجودی نیست که او آن موجود را به هر نوعی که می‌خواهد باشد، در برنگرفته باشد؟ و هنر انسان جز این باید باشد که متوجه‌ی نسبت خود با خداوند بشود؟ به آن صورتی که خداوند هر موجودی را در برگرفته است، تا نه‌تنها انسان‌ها به دنبال علت برای خدایی که عین وجود است نباشند، حتی به دنبال پناهگاهی غیر از خدا برای خود نگردد؟ او همه‌ی بودن و همه‌ی پناه و در برگرفتگی برای ماست، به همان صورتی که در سوره‌ی توحید مدّ نظر دارید که از یک طرف «احد» است و جایی برای غیر در کنار خود نمی‌گذارد، تا نسبت مخلوقش با او مثل نسبت فرزند با مادر باشد؛ و از طرف دیگر «صمد» و مقصد همه‌ی ما می‌باشد، تا در وجود فردیِ خود طوری جلو رویم که خود را در آغوش او بیابیم و «فنای فی اللّه و بقای باللّه» را احساس کنیم.

اگر طوری فکر کنیم که یک خدا داریم و یک مخلوق، بنا به فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌ی اول نهج البلاغه در آن صورت خدا را ضمن چیزی قرار داده‌ایم. حضرت می‌فرمایند: «وَ مَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ

ضَمَّنَه» و کسی که خدا را نشناسد به سوی او اشاره می‌کند و هرکس به سوی خدا اشاره کند، او را محدود به شمار آورده است، و آن کس که بگوید «خدا در چیست؟» او را در ضمن چیز دیگری پنداشته است.

وقتی قرآن می‌فرماید: «وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرض» می‌فهمیم عالم در قبضه‌ی خداوند است و این را هم قبول داریم رابطه‌ی خدا با مخلوقات این طور است که اگر اراده کند تا آن مخلوق نباشد، آن مخلوق نیست می‌شود، زیرا رابطه‌ی آن مخلوق با خدا، «وجودی» است. کافی است خداوند از وجود دادن به آن مخلوق خودداری کند و «وجود» به وجه و ذات امکانیِ آن مخلوق تجلی نکند. ولی با این‌که این مطالب را قبول داریم کم‌تر تا این‌جاها جلو می‌آییم که وقتی بین ما و خداوند دوگانگی نیست و ما نزد خداییم، پس در بیکرانه‌ی حضور خداوند می‌توانیم حاضر باشیم، در عین آن‌که او خالق است و ما مخلوق. و این در صورتی برای انسان حاصل می‌شود که خود را منطبق بر اراده‌ی الهی قرار دهد، مثل اولیای معصوم علیهم‌السلام که در دعای ماه رجب در وصف آن‌ها در خطاب به حضرت حق عرضه می‌دارید: «لاَ فَرْقَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَهَا إِلاَّ أَنَّهُمْ عِبَادُکَ وَ خَلْقُکَ» فرقی بین تو و آن‌ها در حضورشان در عالم نیست، مگر آن‌که آن‌ها بنده‌ی تو و مخلوق تو هستند. این است آن میدانی که انسان در ذات وجودی خود در آن حاضر است ولی به جهت تعلقات به غیر خدا آن را از آنِ خود نکرده، در حالی‌که اولیای معصوم علیهم‌السلام به عنوان امامان بشریت، جلودار ما هستند تا از این نوع بودن غفلت نکنیم.

جناب ملاصدرا در موضوع هویت تعلّقیِ مخلوق نسبت به خالق، به خوبی راه تفکر به این موضوع را در مقابل ما گشوده است، چیزی که بشر امروز بیش از بشر دیروز به آن نیاز دارد تا بتواند نسبت به جهانی که به ظاهر گسترده‌تر شده از ملکوتِ این جهان که از نظر گستردگی قابل مقایسه با جهان مادی نیست، در غفلت قرار نگیرد و جایگزینی مناسب در مقایسه با جهان گسترده مجازی بشناسد. راز نوشتن نامه‌ای که حضرت امام به گورباچف نوشتند و از ملاصدرا و ابن‌عربی نام بردند را می‌توان در این رابطه دانست و به همین جهت وقتی وزیر امور خارجه‌ی شوروی جواب نامه حضرت امام را آورد و خواست در محضر امام قرائت کند، همین‌که حضرت امام متوجه شدند گورباچف مطلب را نگرفته و از رابطه‌ی متقابل دو کشور در امور اقتصادی سخن گفته، بدون مقدمه مجلس را ترک کردند و این جمله را فرمودند که من می‌خواستم جهان گسترده‌تری را مقابل ایشان بگشایم.

وقتی شما بودن‌تان در ذات خودتان، یعنی در تکوین‌تان عین ربط به حق است و می‌توانید خود را بر اساس آن بودن حس کنید، با جهانی در مقابل خود روبه‌رو می‌شوید که جهانِ بودنِ موجودات است و همه در اتصال به بودن خداوند هستند و همه به نحوی آینه‌ی بودن حضرت حق‌اند در وجه امکانی خودشان، و این آن جهانی بود که حضرت امام با طرح اندیشه و شهود جناب ملاصدرا و ابن‌عربی می‌خواستند در مقابل امثال گورباچف بگشایند. جهانی که به تعبیر حضرت سجاد علیه‌السلام جهانی می‌باشد که خداوند از مخلوقات در حجاب نیست و اعمال و آمال و آرزوهای انسان‌ها است که آن‌ها را در حجاب برده تا حق را در مظاهرش ننگرند. حضرت در دعای ابوحمزه ثمالی عرضه می‌دارند: «أَنّکَ لا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِکَ إلاّ أَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَکَ»، تو از خلق خود پنهان نیستی مگر آن‌که اعمال آن‌ها، آن‌ها را در حجاب برده و تو را در منظر خود نمی‌یابند.

عقل و اندیشه‌ی ما از یک طرف و آیات الهی از طرف دیگر به ما کمک می‌کنند تا متوجه شویم بودن‌مان در قبضه‌ی حضرت حق است و تذکرات و اشارات آیه‌ی «وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرض» را متوجه باشیم و بفهمیم چگونه ما در محضر خدا هستیم و خداوند چگونه مخلوقات را در برگرفته و همان‌طور که بودن ما از نظر ذات و تکوین غرق حضور در نزد خداوند است، چرا این ذات و این بودن را از طریق عبادات و تقوا از آن خود نکنیم و آن حضور، سرمایه‌ی شخصی ما نشود؟ از طریق تقوایی که حجاب بین ما و حضرت حق را مرتفع می‌کند، آنجا که فرمود: «وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئَاتِهِ وَ یُعْظِمْ لَهُ أَجْراً»(طلاق/۵) هرکس تقوای الهی پیشه کند خداوند سیئات او را، که مانع ارتباط با خداوند می‌شوند، برطرف می‌نماید و پاداش او را بزرگ می‌دارد. که همان رابطه با حضرت حق باشد.

حال در نظر بگیرید چه افقی در مقابل شما قرار می‌گیرد وقتی در همان راستایی که ذاتاً وصل به خداوند هستید، به معنای حضور در محضر بیکرانه‌ی خداوند، با شخصیت فردی خود آن بودن را بیابید که همواره در معرض الطاف وجودی پروردگار می‌باشید، از آن جهت که خداوند دائماً در تجلی است، نه آن‌طور که یهود می‌گوید عالم را خداوند خلق کرده و فعلاً در حال استراحت است و دست او در تصرف نسبت به جهان بسته است. قرآن در این رابطه می‌فرماید: «وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»(مائده/۶۴)، در حالی‌که خداوند برعکس سخن یهود که می‌فرماید: «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فی شَأْن» او دائماً در تجلی است و در بهره‌مندی بندگان از فیض پروردگارشان، رابطه‌ای زنده و فعّال با بندگانش دارد. خدایی که به عنوان حقیقت هستی،

بی‌نهایت و بیکرانه و کمال مطلق است و انسان با یافتن چنین خدایی در شخصیت خود، با حقیقت در جلوه‌ی بی‌نهایتِ کمال روبه‌رو و مأنوس می‌شود و این امری است که هر متفکری می‌تواند متوجه‌ی آن باشد و هر اهل تقوایی می‌تواند آن را حس کند. یعنی همان عین ربطِ خود به خدا را که هرکس در ذات و وجود چنین است، در خود احساس نماید و در نتیجه در زندگی خود همه چیز را الطاف الهی ببیند، زیرا تمام مخلوقات عین ربط به خداوند هستند و همه مظهر لطف او می‌باشند.

اینجاست که همان‌طور که عرض شد علامه طباطبایی«رحمةالله‌علیه» می‌فرمایند اگر انسان نسبت خود را با خدا که عین ربط به خداوند است، بیابد، تمام عالم را با نور خدا می‌بیند، به همان معنایی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «ما رَأَیْتُ شَیْئاً إلّا وَ رَأَیْتُ اللّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَه»[1] ندیدم چیزی را مگر آن‌که قبل از آن چیز و با آن چیز و بعد از آن چیز، «اللّه» را دیدم. آنچه از معرفت و بصیرت و شعور در دل این کلام در مقابل ما قرار می‌گیرد، همان نکته‌ای است که قرآن فرمود: «وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرضِ وَیَومَ تَقُومُ السَّاعَةُ یَوْمَئِذٍ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ»(۲۷) در راستای آن‌که اکثر مردم در جریان حضور قیامتی خود نیستند، می‌فرماید عالم ملک خدا و نزد اوست و چرا انسان‌ها متوجه‌ی این نوع حضور نیستند تا متوجه‌ی حضور واقعیِ «لارَیْبَ فِیهِ» قیامتی خود باشند. قیامتی که چون برپا شود مبطلون در خسران خواهند بود.

بنده هنوز نتوانستم خود را قانع کنم که توانسته باشم آنچه که لازم بود در رابطه با آیه‌ی مذکور و ربط آن به آیات قبل عرض کنم. عرض بنده این است که ما دو نگاه به خودمان می‌توانیم داشته باشیم. یک نگاه این‌که بنده این‌جا نشسته‌ام و شما هم آن‌جا نشسته‌اید و هرکدام خودمان هستیم با خصوصیات فردی خود. این نگاه را می‌گویند نگاه «موجودبینی». یک نوع نگاه دیگر داریم که نه‌تنها انسان بلکه همه موجودات در آن نگاه، عین ربط به حضرت حق هستند و ما انسان‌ها با ظرفیت خاصی که نسبت به حضرت حق داریم، نسبت به تجلیات انوار الهی گشوده‌ایم و تنها با خداوند که مظهر تجلیِ کمالات است می‌توان زندگی کرد و تمام مخلوقات در این رابطه چیزی جز موجوداتی که عین ربط به حق‌اند و مظهر کمالات حق می‌باشند، نیستند. این نگاه را «وجودبینی» می‌گویند. در این نگاه انسان تنها

---

۱ - ملا محسن فیض کاشانی، علم الیقین، ج ۱، ص ۴۹

گشوده به حق و تجلیات حق می‌شود و ظرفیت قبول انوار الهی را برای شخص خود دارا می‌شود و با اسماء الهی که در همه‌ی موجودات به ظهور آمده‌اند، مرتبط می‌گردد.

وقتی انسان متوجه‌ی اتصال خود و عالم به حضرت حق شد و همه‌ی عالم را «فقیر إلی اللّه»، یعنی گشوده به حضرت حق یافت، تمام عالم مظهر خداوند می‌شود و این است آنچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن فراز از سخن خود گزارش دادند که انسان تا کجا می‌تواند در عالم حاضر باشد و همه‌ی عالم را مظهر نور حضرت اللّه بنگرد. و هرچه می‌بیند قبل و بعد و با آن چیز، خدا را ببیند.

این نحوه مواجهه با موجودات، همان ارتباط با موجودات است در بستر تجلیات انوار الهی، به اعتبار نظر به اسماء الهی که در مخلوقات به ظهور می‌آیند و این غیر از نظر به چیزهایی است که حجاب ظهور انوار الهی هستند. بنده هیچ وقت نمی‌گویم دیوار محل تجلی انوار خداوند است، زیرا دیوار امری است اعتباری و خداوند چیزی به نام دیوار و یا میز و یا صندلی خلق نکرده، بحث در مخلوقات خداوند است و نه در اعتباریات بشری، تازه اگر در مورد مخلوقات خداوند با نگاه وجودبینی ورود کنیم عالم سراسر محل ظهور انوار و اسماء الهی می‌شود. اینجاست که جناب مولوی می‌فرماید:

دیده آن باشد که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس

وقتی چنین تحولی در نگاه ما پیش آمد، این نحوه مواجهه با موجودات نه‌تنها اتصال به حق را از ما نمی‌گیرد، حتی در این مواجهه است که موجودات، آینه‌ی نمایش انوار الهی خواهند شد، به همان معنایی که جناب بابا طاهر فرمودند:

به صحرا بنگرم، صحرا تِه وِینُم به دریا بنگرم دریا تِه وِینُم
به هرجا بنگرم کوه و در و دشت نشانِ روی زیبای تِه وِینُم

چه در صحرا و چه در دریا و چه در راهپیمایی ۲۲ بهمن و چه در تشییع پیکر مبارک حاج قاسم سلیمانی، همه‌جا می‌تواند محل ظهور حضرت محبوب در مظاهر مختلف باشد و این است آن دلخوشی که هرکس می‌تواند در زندگی با آن به سر ببرد. باز به گفته ی جناب باباطاهر:

خوش آن ساعت که دیدار تِه وِینُم کمند عنبرین تارِ تِه وینم
نِوِینه خرمی هرگز دل مو مگر آن دَم که رخسار تِه وِینُم

حقیقتاً تنها دلخوشی انسان داشتن خیالی پاک می‌باشد که انسان با زیبایی‌های خدایی در عالم زندگی کند و نه با حجاب‌هایی که مانع انس با خدا هستند.[۲]

عرض بنده این است که وقتی توانستیم خدا را در همه‌ی صحنه ها ببینیم، نه‌تنها صحنه‌ای ما را از خدا غافل نمی‌کند بلکه همه‌ی اطراف ما می‌شود محل اُنس با خدا. اینجاست که نه دیگر خود را حق مطلق می‌بینیم و نه بقیه را باطل مطلق، مگر آن کسی که معاند با حق است و حجاب نظر به حق می‌شود.

باز و گشوده‌بودن نسبت به حق، کمک می‌کند تا هرجا حقی به ظهور آید بشناسیم و از آن استقبال کنیم و هر جا حقی نادیده گرفته می شود، از حق به عنوان محبوب‌مان دفاع نماییم. وقتی انسان مفتخر شود به این‌که هرجا حق در ظهور آمده است آن را بشناسد، خود به خود حجاب‌های مانعِ ظهور حق را نیز می‌شناسد و اینجاست که انسان از خودبینی و خودخواهی و خودرأیی که غلیظ‌ترین حجاب‌های نظر به حق است، عبور می‌کند. زیرا با نظر به بودن خود معنای «وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرض» را تجربه کرده و چشیده و متوجه می‌شود اگر بخواهد رابطه‌ی خود با حضرت حق و جنبه‌ی حقّانی مخلوقات را حفظ کند، باید یک لحظه از دفاع از حق غافل نباشد و گرنه از درک آن نوع بودنِ ذاتی و گسترده خود محروم می‌گردد و آن نوع حضور از منظرش محو می‌شود. آیا دفاع مولایمان علی﵇ از حق در هر صحنه‌ای از این قرار نیست که عرض شد؟ آیا جایگاه انقلاب اسلامی در این تاریخ غیر از آن است که حق را محبوب خود می‌داند و در هرجا که باشد از آن دفاع می‌کند، از جمله از حق فلسطینی‌های مظلوم و مردم یمن؟

با توجه به این‌که بودنِ ما، بودنی است الهی که خداوند به ما داده، می‌توانیم در همان راستا یک انتخاب الهی داشته باشیم که باید خودمان آن را با انتخاب‌هایی که همراه با تقوا است به دست آوریم و از وضعیتی که مبطلون در خسران هستند خود را نجات دهیم و از خود بپرسیم در عالمی که می‌توان در قبضه‌ی حق زندگی کرد، روزمرّگی و بی‌تقوایی چرا؟

بودن ما بودنی است متصل به حضرت حق و می‌توان در چنین بودنی مأوا گزید. حتماً شنیده‌اید که بعضاً عرفا مدت‌ها در تنهاییِ خود به سر می‌برند ولی احساس تنهایی نمی‌کنند، این به جهت آن است که آن بودن و اتصال برایشان مکشوف شده و اساساً عالم برایشان چون

---

۲ – تفاوت جمال و تجمّل در همین جاها است.

سراب می‌گردید.[۳] ملاحظه کردید که حضرت امام در سفری که از نوفل لوشاتو بر می‌گشتند آن خبرنگار از ایشان پرسید: آقا! چه حالی دارید؟ فرمودند: هیچ. این هیچی یعنی یک دنیا حرف. زیرا:

هر که در خانه‌اش صنم دارد گر نیاید برون چه غم دارد

مسئولیتی بود که ایشان را در راستای دفاع از حق کشاند به مقابله با شاه برای حفظ دین و تقویت هرچه بیشتر اتصالی که بین خود و خدا در بودن‌شان یافته بودند، و لذا درون و برون برای ایشان یکسان بود، به همان معنایی که می‌توان از زبان ایشان گفت:

حال من بد نیست در تنهاییم با خودم در خلوتم، تنها نِیَم

بعد از آیه‌ی ۲۷، حضرت حق در همین رابطه بابی را با پیامبر خود باز می‌کنند مبنی بر این‌که چگونه در عالم قیامت ملت‌ها زمین گیر می‌شوند و هرکس و هر امت به سوی کتابی که در زندگی نگاشته‌اند خوانده می‌شود. می فرماید:

﴿وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (28)﴾

ای پیامبر! می‌بینی که روز قیامت هر امتی به نحوی زمین گیر است و به سوی کتابی که در زندگانیِ دنیایی برای خود نگاشته‌اند، خوانده می‌شوند و به آن‌ها گفته می‌شود امروز بر اساس آنچه انجام داده‌اید جزا داده می‌شوید.

امت‌ها به جهت غفلت از حضوری که باید در محضر خداوند داشته باشند، قدرت پرواز در جهان بیکرانه ابدیت را از دست می‌دهند، زیرا به جزئیات محدود خود و سایر موجوداتِ متکثر عالم مشغول شده‌اند. می‌فرماید: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا» کتاب هرکس آن لوحی است که انسان در جان خود با اعمالش به آن شکل می‌دهد و در آن عالم آن لوح متجسد می‌شود. حال چه در وجه فردی‌اش و چه در وجه اجتماعی، با نظر به وجه فردی‌اش خطاب می‌شود: «اقْرَأْ كِتابَکَ كَفى بِنَفْسِکَ الْيَوْمَ عَلَيْکَ حَسيباً»(إسراء/۱۴) خودت کتاب خود را بخوان که امروز خودت برای این امر کافی هستی. همان‌طور که می‌فرماید: «وَ كُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِهِ»(إسراء/۱۳) هر انسانی اعمالش را بر گردنش آویخته‌ایم. البته حالت فردی و جمعی از هم جدا نیست، مثل فعالیت‌های اجتماعی در راستای تقویت انقلاب اسلامی که افراد در عین رعایت وظایف فردی، سعی دارند اسلام را در امت اسلامی به ظهور بیاورند.

---

۳ – به گفته‌ی جناب شیخ شبستری: خراباتی خراب اندر خراب است / که در صحرای او عالم سراب است.

فرمود: «تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» شما بر اساس آنچه در دنیا به آن مشغول بودید جزا داده می‌شوید. حضرت پروردگار نگاه رسول خود را در همین دنیا تا آن‌جا جلو بردند که زمین‌گیری امت‌ها را می‌بینند و به همین جهت در خطاب به آن حضرت می‌فرمایند: می بینی هر امتی را که زمین‌گیر است و معلوم است راز این زمین‌گیری در ابدیتی که حتی محدودیت‌های مادی را ندارد، باید امر مهمی باشد و آن غفلت از حضوری است که هرکس با نظر به آیه قبل می توانست در نزد خدا داشته باشد و با آن حضور در همه ی عالم «بالحقّ» حاضر شود و از دریای رحمت الهی بهره‌مند گردد. در آیه بعد یعنی آیه ۲۹ می‌فرماید:

﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (29)﴾

به همان امت‌هایی که در قیامت زمین‌گیر هستند، خطاب می‌شود آنچه به عنوان کتاب به سوی آن خوانده شدید، نگاشته ی ماست بر شما که به حق و مطابق آنچه انجام داده‌اید، نوشته شده و به آنچه کرده‌اید شهادت می‌دهد. ما آنچه کرده‌اید را از لوح محفوظ نسخه برداری کردیم.

به تعبیر علامه طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه» از آن جهت که هر حادثه‌ای که اعمال انسان‌ها هم یکی از آن حوادث است، قبل از حدوثش در لوح محفوظ نوشته شده، لذا نامه‌ی اعمال ما در عین آن‌که نامه ی اعمال ما است، جزئی از لوح محفوظ است و نوشتن فرشتگان عبارت است از این‌که آنچه در لوح محفوظ در نزد خود دارند، با اعمال بندگان مقابله و تطبیق می کنند.

می‌فرماید: «هَذَا كِتَابُنَا» و قبلاً در رابطه با کتاب امت‌ها فرمود: «كِتَابِهَا» کتاب آن‌ها. در این آیه می‌فرماید این کتاب ما است و «بالحقّ» هم می‌باشد و طوری سخن می گوید که علیه شما شهادت می‌دهد، ولی آن شهادت «بالحقّ» است. همچنان‌که عرض شد علامه طباطبایی در ابتدای این سوره می‌فرمایند این سوره دو نکته‌ی مهم دارد؛ یکی بحث «جاثیه‌ی امت‌ها» و دیگر بحث «استنساخ» است. باید با دقت بر روی موضوعِ «استنساخ» فکر کرد که این نسخه برداری از لوح محفوظ چیست و چه ربطی به اعمال ما دارد، تا جایگاه توحیدی آیه‌ای که می‌فرماید: «وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرض» روشن شود.

مسلّم حضرت ربّ العالمین از روزی که ما را خلق کرده، می داند ما چه نوع انسان‌هایی هستیم و شرایط تولد ما و زمان و مکان آن چگونه باید باشد. به این معنا که از ابتدای خلقت می داند مثلاً صدام چگونه خواهد بود و چه موقعیتی خواهد داشت و با اختیار خود به چه اعمالی دست می‌زند و از آن طرف حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» چگونه به عالم پا

می‌گذارند و با اختیار خود به چه اعمالی دست می‌زنند. این طور است که خداوند به تمام لوازم مخلوقات خود قبل از خلقت آن‌ها علم دارد و می‌داند آن‌ها با اختیار خود چه اعمالی را انجام می‌دهند وگرنه نظام عالم به هم می‌ریخت. در همین رابطه خداوند از قبل عده‌ای جوانان سلحشور را برای مقابله با حمله‌ی صدام آماده می‌کند که به قول مادران‌شان آن‌ها از همان بدو تولد معلوم بود رسالتی به دوش دارند و گویا در این دنیا مهمان بودند.

آیه‌ی فوق متذکر همین نکته است که در لوح محفوظ همه‌چیز از قبل معلوم بوده. از قبل صدام اختیار دارد و با انتخاب خود کارهایش را انجام می‌دهد و حضرت امام هم با انتخاب خود با حمله‌ی صدام مقابله می‌کنند، همچنان‌که شهید حاج قاسم سلیمانی و شهید خرازی هم با انتخاب خودشان به صحنه‌ی دفاع مقدس آمده‌اند، ولی با این‌همه خدا دانا به آن امور بود و آن امور در لوح محفوظ نگاشته شده بود، همان‌طور که خدا از قبل می‌دانست شما به این جلسه تشریف می‌آورید و این در لوح محفوظ مطابق دانایی خدا، که مطابق اعمال ماست، ثبت است.

به گفته‌ی شهید مطهری چون ما با اختیار خود کاری را انجام می‌دهیم خداوند از قبل می‌داند، پس دانایی خدا مطابق واقعیت است، منتها قبل از وقوع واقعیت، این طور نیست که چون خدا می‌داند، ما کاری را انجام می‌دهیم، بلکه چون ما با اختیار خود آن کار را انجام می‌دهیم، خداوند از قبل می‌داند.

خداوند دیروز می‌دانست که امروز شما با انتخاب خودتان به این‌جا تشریف می‌آورید. بنابراین آن شعری که منسوب است به عمرخیام، مبنای حِکمی ندارد که گفته شده است:

من میّ خورم و هرکه چو من اهل بود　　میّ خوردن من به نزد او سهل بود
میّ خوردن من حق زِ ازل می‌دانست　　گر میّ نخورم علم خدا جهل بود

جناب خواجه نصیرالدین طوسی در جواب او می‌فرماید:

علم ازلی علت طغیان کردن　　نزد عقلا ز غایت جهل بود

یعنی علم ازلی خداوند علت طغیان‌کردن نیست، زیرا علم خدا علمِ به واقع است آن‌طور که هر فعلی واقع می‌شود و چون طرف با انتخاب خود میّ می‌خورد، خداوند از قبل می‌داند، نه آن‌که چون خدا می‌داند آن شخص میّ می‌خورد. پس در واقع خودش مسئول انتخاب خودش می‌باشد.

در لوح محفوظ‌بودن اعمال ما و انتخاب‌های ما به این معناست که علم خدا از قبل نسبت به اعمال ما در صحنه است و فرشتگان با نظر به آنچه ما انجام می‌دهیم، که مطابق با آن چیزی است که در لوح محفوظ است، اعمال ما را ثبت می‌کنند و این حکایت از توحیدی ناب دارد که چگونه همه ی عالم نزد خداوند است، در عین آن‌که اختیار از انسان‌ها و امت‌ها گرفته نمی شود و این یکی از ارزشمندترین نکات است در درک حقایق عالم که چگونه از یک طرف عالم دارای هدف و مقصد است و هیچ‌کس و هیچ امت و تمدنی نمی‌تواند نظام عالم را به هم بزند و از طرف دیگر میدان انتخاب امت‌ها و افراد در این عالم در آن حدّ که هرکس بتواند شخصیت خود را به ظهور آورد، مسدود نیست. به همین جهت در ادامه، در آیه ی ۳۰ متذکر این امر می‌شود که اگر کسی در این عالم ایمان و عمل صالح داشته باشد به رستگاری روشنی دست می‌یابد. فرمود:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ(30)﴾

حال که معلوم شد نظام عالم در توحید خود مستقر است و هرکس می‌تواند مطابق توحیدِ این عالم عمل کند و در قیامت زمین‌گیر نشود، آن‌هایی که ایمان آورده‌اند و مطابق آن ایمان به اعمال صالح دست زدند، پروردگارشان آن‌ها را وارد رحمت خود می کند و آن پیروزی و رستگاری روشنی است.

این‌که فرمود: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا» ایمان به توحیدی است که در آیه‌ی ۲۷ به میان آورد که چگونه عالم پیش خداوند است و این بودن را در آغوش خدا احساس کردن و گرنه ایمان به معنای باور به وجود خدا و قیامت، که شیطان هم این را قبول دارد. بحث در درکِ بودنِ خود است در بیکرانه ی حضور حضرت حق، و اعمال صالح در راستای چنین حضوری، اعمال صالح‌اند. به گفته‌ی علامه طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه» عمل صالح یعنی عملِ مطابق توحید، کسی می‌تواند عمل صالح داشته باشد که توحید و معنای حضور خداوند را بشناسد و سعی کند ربط خود با حضرت حق را در شخصیت خود محقق کند. در رابطه با چنین حضوری می‌فرماید: «فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ» ربّ و پروردگار این افراد به میان می‌آید و آن‌ها را وارد رحمت خود می کند. فرمود: «رَبُّهُم» یعنی آن چشمِ رشددهنده‌ی الهی که این افراد را زیر نظر گرفته، مثل مادر جوجه‌ها که جوجه‌ها را زیر بال خود می گیرد و حال چنین پروردگاری آن‌ها را در رحمت خود وارد می کند. رحمت پروردگاری که از هرچیز وسیع‌تر و

گسترده‌تر است و خودش در وصف آن فرمود: «وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ»(اعراف/۱۵۶) رحمت من هر چیزی را در بر می‌گیرد.

معلوم است خداوند عاشقانه با آن‌ها رفتار می‌کند، به‌خصوص در آیه‌ی فوق که می‌فرماید: «ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِینُ» این نوع ورود، ورودی است که با هیچ اجمالی همراه نیست، بلکه امری است بسیار روشن و تا عمق جان انسان را از رحمت خود برخوردار می‌کند، مثل آنچه برای حاج قاسم‌ها پیش می‌آید، در آن حدّ که او می‌فهمد و برایش روشن است با شهادت خود چه غوغایی برپا می‌شود و لذا اصرار بر شهادت دارد. ورود به این رحمت، حقیقتی است عالم‌گیر که جان حاج قاسم‌ها را نورانی کرده زیرا تنفرشان از حجاب‌های توحید و ظلمی که ظالمان روا می‌دارند، یک لحظه کاسته نشد. این توفیقات موجب «فوز مبین» می‌شود از آن جهت که عده‌ای ۴۰ سال عهد خود را با خدا فراموش نکرده‌اند، این نوع تواضع در مقابل ملت باید از جنس تواضعی باشد که یک سالک عارف باللّه در مقابل خدا می‌کند و اگر صفحه‌ای از نور خدا مقابل مقام معظم رهبری نبود، نمی‌فرمودند: «بنده حالا قابل نیستم که بخواهم از ملت تشکر کنم، اما واقعاً جا دارد که انسان با تمام وجود تشکر کند از ملت عزیز ایران.»

چه نوع ایمانی است که منجر به رحمتی می‌شود که خداوند در وصف آن می‌فرماید: «ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِینُ» مسلّم آن ایمان از ایمان‌های عادی نیست. این ایمان، ایمانِ ملتی است که آمده است تا مرز خود را با دشمن اسلام جدا کند. نتیجه‌اش این می‌شود که خداوند از طریق این ملت از جایی به دشمن ضربه می‌زند که هیچ‌گاه انتظار آن را نداشت و از آن طرف از جایی مؤمنین تقویت و حمایت می‌شوند که انتظار آن را نداشتند و در فرهنگ دینی آن توفیقات و حمایت‌ها را با عنوان «وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ»(طلاق/3) نام می‌برند. به ایمانی باید فکر کرد که نتیجه‌اش ورود به «فوز مبین» باشد. این ایمان است که در این زمانه نجات‌بخش است و حضرت امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» متذکر آن بودند. إن‌شاءاللّه.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه بیستم

ما و فوز مبین در این تاریخ

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿وَتَرَى كُلَّ أُمَّة جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّة تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (28) هَذَا كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (29) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِى رَحْمَتِهِ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (30)﴾

عنایت داشتید که در نظرگاه توحیدی آیه ۲۷ ما متوجه شدیم که بالاخره عالم در قبضه ی حضرت ربّ العالمین است، به همان معنایی که فرمود: «وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرض» در این آیه ملاحظه کردید که نسبت ما با خدا این است که تمام عالم را مظهر الطاف الهی ببینیم و می‌توانیم با عالم رابطه‌ای وجودی برقرار کنیم تا حضرت ربّ العالمین را در الطاف الهیه و اسماء حسنایش در همه جا بنگریم.

اگر کثرت‌گرا شویم هر چیزی حجاب حضرت ربّ العالمین می‌شود و ما در این دنیا و در دنیای دیگر تنها خواهیم ماند، با هزاران هزار خیال باطل که به صورت آتش ما را در بر می‌گیرد. آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی مبارکه جاثیه می‌خواهد ما را متذکر این امر کند که نگاه‌مان را تا کجاها باید توحیدی کنیم زیرا وقتی نگاه‌ها به معنای اصیل آن توحیدی شد هر چیزی را نسبت به توحید و حضور خدا در عالم می‌سنجیم و می‌یابیم چه چیزی نور خداست و چه چیزی حجاب تجلی انوار حق می‌باشد، چه شخصی معاند است و چه کسی راهنما. زیرا در نگاه

توحیدی است که قاعده را پیدا می‌کنیم و می‌فهمیم آنچه در عالمِ وجود هست همه در جای خود الهی‌اند و حجاب‌ها به اعتبار این‌که مانع تجلی نور خدا هستند، جای و جایگاه‌شان معلوم می‌شود.

اگر به جای توجه به حضور خدا در عالم و انس با مظاهر او، مشغول کثرات شدیم، آرام‌آرام همان کثرات برایمان مهم می‌شوند و این درست برعکس آن‌هایی است که با نور خدایی که قلب‌شان را پر کرده است، زندگی می‌کنند و به راحتی متذکر می‌شوند مثلاً «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»، زیرا حضرت امام«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» آمریکا را با روسیه مقایسه نکردند بلکه به این نتیجه رسیدند که همه‌چیز را با حضور خداوند در عالم باید مقایسه کرد و برای غیر خدا هیچ جایگاهی که مستقل از خدا باشد ندیدند.

بعد از این‌که آیه‌ی ۲۷، توحیدی که نیاز اساسی بشر است را با ما در میان گذاشت، روشن کرد اهل بطالت در قیامت گرفتار خسران‌اند. در آیه‌ی بعدی تابلویی را در مقابل ما قرار داد که چگونه امت‌ها به جهت غفلت از حیات فعّال و گسترده‌ی توحیدی در ابدیت خود، زمین‌گیر می‌شوند. فرمود: ای پیامبر خدا! «وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً» در آن شرایط هر امتی را می‌بینی که زمین‌گیر است و این در نسبت با آنچه که خدا در صحنه است به خوبی روشن است به معنای: «وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ»(انفطار/۱۹) که هر امری در آن روز، امر خدا است. حال آن‌هایی که به نور خدا در صحنه نیستند هیچ تحرکی ندارند، زیرا حیاتی که مناسب آن عالم است را با خود نیاورده‌اند.

این‌که نام سوره را «جاثیه» گفته اند حکایت از آن دارد که باید توجه خاصی به موقعیت امت‌ها در این دنیا و آن دنیا بشود که آیا آن مردم در حضور جمعی و تمدنیِ خود تحرک توحیدی داشته‌اند یا عموماً نسبت به حیات جمعی ناتوان بوده‌اند؟ در ادامه می‌فرماید: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا» امت‌ها به آنچه در هویت جمعی و اجتماعی خود نگاشته‌اند، دعوت می‌شوند. دعوت به سوی کتابی که خودشان در زندگی خود آن را ترسیم کرده‌اند، حال چه زمین‌گیرِ کبر باشند و چه زمین‌گیرِ عصیان و شرک.

هر فردی علاوه بر هویت شخصی، در هویت اجتماعی‌اش نیز حاضر می شود. این حکایت از آن دارد که حضور تاریخی هر کسی در شخصیت او مؤثر است و به یک معنا سیاست و دیانت از هم جدا نیستند و آن‌کس هم که گمان می‌کند نسبت به آنچه بر جامعه‌اش می‌گذرد باید حساس باشد، باید بداند خداوند نسبت به موضع‌گیری‌های او بی‌تفاوت نبوده و آن انسان به

کتابی که در آن راستا - به قول خودش کاری به مسائل اجتماعش ندارد- برای خود ترسیم کرده است، نظر می‌شود.

انسان‌ها در واقع با عمل خود در دل یک اجتماع و یک فرهنگ، شخصیت‌های خود را می‌سازند، برای همین هم فرمود هر امتی را می‌بینی که نسبت به موقعیت خود زمین‌گیر است و نه هر فردی را، در حالی‌که هر فرد در رابطه با شخصیت فردی‌اش هم جای و جایگاه خاص خود را خواهد داشت. عمده جمع این دو می‌باشد و این از بحث‌های عمیق قرآنی است که چگونه انسان‌ها باید نسبت به ابعاد اجتماعی خود در شکل یک امت حساس باشند.

قبلاً عرض شد که علامه طباطبایی می‌فرمایند هم فرد، یک نامه‌ی اعمال دارد و هم هر امت یک نامه‌ی اعمال دارد. عمده جمع این دو می‌باشد که شخصیت هر کس را تشکیل می‌دهد. همان‌طور که ما در دل یک فرهنگ اعمال‌مان را انجام می‌دهیم. درست است که ما هر کدام امشب نماز خودمان را خواندیم، ولی این‌طور نیست که این نماز بیرون از فرهنگ و سنت تشیّع انجام شد. آن کسی هم که در فرهنگ غیر شیعی نماز خواند، در دل سنت و فرهنگی که متعلق به آن فرهنگ است و به آن امت تعلق داشت، نماز خواند. یعنی آن عبادت فردی هم در دل یک حیات اجتماعیِ تاریخی به ظهور آمد.

انسان‌ها در عین داشتن شخصیت فردی، در دل یک شخصیت فرهنگی زندگی می‌کنند، در حدّی که امروز متفکران دنیا به این نتیجه رسیده‌اند که آن‌قدر که انسان در فرهنگ خود، خود را دنبال می‌کند، در فردیت خود، خود را دنبال نمی‌کند و لذا با آیه‌ی فوق می‌توان در این رابطه فکر کرد. قرآن در عین این‌که می‌فرماید: «کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهینَة»(مدثر/۳۸) هر کس در رهن و در گرو آن چیزی است که کسب کرده، ولی باید متوجه بود آنچه را با عمل خود کسب کرده، در دل یک فرهنگ دنبال نموده و در دل یک تاریخ خود را شکل داده و عالم قیامت ظرفیت جمع این دو را در انسان دارا می‌باشد.

اگر در این زمان بخواهید شخصیت جناب شیخ بهایی را ارزیابی کنید، باید مناسب زمان و تاریخ خودش او را ارزیابی کنید. هیچ‌وقت از شیخ بهایی انتظار نمی‌توان داشت که چرا مثلاً در راهپیمایی ۲۲ بهمن شرکت نکرده، زیرا این مربوط به تاریخ شما می‌باشد. هرکس را مطابق کتابی فرا می‌خوانند که در تاریخ خودش ترسیم کرده است. مشکل بعضی آن است که می‌خواهند خود را بیرون از تاریخ و سنتی که در آن هستند دنبال کنند. چنین چیزی ممکن

نیست. بخواهید و نخواهید در این تاریخ هستید و بیگانگی از آن، نوعی غفلت از زمانه و اراده‌ی خداوند است در راستای روزگاری که در آن واقع شده‌اید.

فرمود: هر امتی زمین گیر کارها و تلاش‌های خود می‌باشد و: «الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ» در قیامت شما مطابق آنچه انجام دادید جزا داده می‌شوید، که طبق سیاق آیه در این‌جا منظور آن نوع اعمالی است که در اراده‌ی جمعی در آن‌ها ورود کرده‌اند و زندگی خود را ترسیم نموده‌اند. و منظور از کتاب، کتابی است که در دل یک فرهنگ و یک تاریخ شکل گرفته است. «مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ» به این معنا می‌باشد که ممکن است یک وقت انسان خطایی مرتکب شود ولی شخصیت اجتماعی‌اش در مسیر دیگری باشد و خود را طور دیگری تعریف کرده باشد. در این حالت مطابق هویت کلی که برای خود تعریف کرده به «یوم الحساب» وارد می‌شود. مثل آن‌که در روایت داریم: «حُبُ عَلِی حَسَنَةٌ لا یَضُرُّ مَعَهَا سَیِّئَةٌ وَ بُغْضُ عَلِیٍّ سَیِّئَةٌ لا یَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَة»[1] دوستی علی حسنه‌ای است که با داشتن آن دوستی، سیئه‌های فردی، زیانی به او نمی‌رساند و دشمنی علی سیئه‌ای است که با وجود آن، حسنه‌های فردی سودی برای آن فرد ندارد. در این‌جا نظر به شخصیت حضرت علی علیه‌السلام است که به عنوان نمادی از اسلامیت و تقوا و عدالت مطرح‌اند. کسی که دوستدار حضرت باشد عملاً شخصیت اجتماعی و تاریخی خود را در آن حضرت جستجو می‌کند و ضعف‌های فردی او نقش چندانی در آن شخصیت اجتماعی، تاریخی ندارند که مانع شخصیت اصیل او شود. همچنان که در مقابل این شخصیت، شخصیتی است که ممکن است در امور فردی سجایا و خوبی‌هایی داشته باشد، ولی چون در دنبال‌کردن شخصیت اصلی خود نسبت به انسانی چون حضرت علی علیه‌السلام بغض دارد، آن امتیازات فردی او به خودی خود برای هویت اصلی او نقش‌آفرینی نمی‌کنند.

فراز «مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ» به نکته‌ی فوق نظر دارد که آنچه افراد با ملکات و شخصیتِ کلّی خود انجام می‌دهند، منشأ جزا و یا پاداش آن‌ها خواهد بود، یعنی با آنچه رویهمرفته خود را با آن ساختید محور جزای شما می‌شود. این‌که می‌فرمایند از غیبت مؤمن خودداری کنید به این جهت است که درست است آن فرد،آن کار بد را انجام داد، ولی شخصیت کلّی او چیز دیگری است، زیرا مؤمن است و نور ایمان، او را از آن گناه بیرون می‌آورد و در فردای زندگی از آن کار عدول می‌کند و منصرف می‌شود، در صورتی که اگر ما عمل او را شایع

---

۱ - نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۵۹. کنوز الحقائق، طبع بولاق مصر، ص ۵۳، ۵۷، ۶۷، ینابیع المودة، ص ۱۹.

کردیم، آن شخص در ذهن افراد به عنوان انجام دهنده‌ی آن عمل می‌ماند و او را با آن عمل قبح می‌شناسند، در حالی‌که چون اهل ایمان بوده، قلب ایمانی‌اش او را از آن کار منصرف کرده و بعد از مدتی آن اراده‌ای که در آن گناه داشت به‌کلّی از میان رفته و دیگر آن گناه در شخصیت او نیست. غیبت، یعنی ما گناه مؤمنی را که او پنهانی انجام داده شایع کنیم، در حالی‌که آن گناه در آن فرد پس از مدتی موجود نیست و عملاً گناه آن عمل برای غیبت‌کننده‌ی آن گناه می‌ماند.

وقتی توحید ملاک ما باشد، حجاب‌ها و مظاهر نوری را می‌شناسیم و در نتیجه مؤمن را به جهت یک گناه، حجاب حق و حقیقت نمی‌گیریم و برای شخصیت انسانِ فاسق به جهت چند کار خوب، ارزش اساسی قائل نمی‌شویم. در نظر بگیرید که مرکز خبررسانیِ «بی‌بی‌سی» برای حفظ آبروی خود چند خبر صحیح هم بگوید ولی به جهت آن‌که فضای آن مرکز، فضای کفر و فسق است، هیچ‌وقت نباید فساد و کفر آن دستگاه را به جهت چند خبر راست، نادیده گرفت. جمله‌ی «مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» نظر دارد به شخصیت کلّی امت‌ها و افراد. بعضی‌ها چند کلمه راست می‌گویند تا صدها کلمه‌ی فریب را جا بیندازند، این راست گفتن‌ها برای آن است که آن دروغ‌ها را بگویند. در خبر داریم حضرت نوح علیه‌السلام شیطان را دیدند، گفتند تو چه می‌گویی؟ شیطان شروع کرد به گفتن حرف‌های مفید و قابل توجه. حضرت تعجب کردند ولی به یادشان آمد این شیطان است که این حرف‌ها را می‌زند و دشمنِ آشکار انسان است و در نتیجه او را طرد کردند. ندا آمد که ای نوح! هزار حرف زد که ۹۹۹ حرف از آن حرف‌ها درست بود و آن ۹۹۹ حرف را زد فقط برای آن‌که آن یک حرفِ باطل را که برایش مهم بود در کنار آن‌ها بگنجاند. پس همواره باید به شخصیت افراد و امت‌ها توجه داشت و در قیامت هم بر اساس شخصیت آن‌ها جزا و پاداش داده می‌شود.

بنا به فرمایش علامه طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه» در تفسیر آیات ۳۰ تا ۳۸ سوره‌ی بقره، حضرت آدم دشمنی شیطان را از یاد برد و به شجره نزدیک شد. می‌فرمایند دشمنی شیطان را از یاد برد به‌خصوص که شیطان برای نزدیکی آن‌ها به شجره‌ی ممنوعه، قسم خورد دل‌سوز آن‌هاست و در حالی‌که او ۶ هزار سال عبادت کرده بود و در صحبت‌کردن با انسان‌های مؤمن مهارت‌های خاصی داشت، می‌توانست طوری مقدس‌نمایی کند و دلسوزانه با ظاهر مذهبی سخن بگوید که بعید است انسان‌های مذهبی به آن خوبی بتوانند سخن بگویند.

چیزی که نباید فراموش کنیم دشمنی شیطان و شیطان‌ها می‌باشد، که چه می‌خواهند بگویند. زیرا شخصیت و جایگاه سیاسی اجتماعی افراد مهم‌تر از سخنان آنان است، ما به بلوغی نیاز داریم تا از نظر اجتماعی برسیم به این مطلب که بیش از این‌که افراد را در فردیت آن‌ها نگاه کنیم، در امت بودن‌شان و جمعیت اجتماعی شان نگاه‌شان کنیم که متعلق به چه هویت اجتماعی و به تعبیری چه امتی هستند. بعضی از ساواکی‌ها اهل نماز و دعا بودند ولی در بستر سرسپردگی به نظام شاهنشاهی، و شاه هم بعضاً کارهایی می‌کرد که مردم را فریب دهد، ولی در سرسپردگی به کفر و استکبار. ما ممکن است اختلافات جزئی با هم داشته باشیم ولی خود را در کلیت جهان انقلابیِ شیعیِ ایرانی احساس کنیم، وقتی چنان شخصیت برایمان مهم و درخشان باشد، آن اختلافات و آن تفاوت‌هایِ جزئی در نگاه به هم و فهم همدیگر چندان مهم نخواهد بود. نمونه‌ی آن را در حضور اربعینی این سال‌ها تجربه می‌کنید که چگونه ملت‌های متفاوت با سلایق مختلف تا این حدّ در کنار همدیگر احساس یگانگی می‌کنند، زیرا هرکدام انعکاس شخصیت جمعی و تاریخی برادر شیعی خود می‌باشند. برعکسِ بعضی از روشنفکران وطنی، آن اندازه که به غرب نزدیک‌اند به ملت خود نزدیک نیستند و مردم را در نسبت با غرب تحقیر می‌کنند. تقی‌زاده‌ی مشهور بعد از سفر به اروپا و آمریکا، آنچنان فرهنگ قومی و خرد اسلامیِ ایرانی خود را نادیده می‌گیرد که پیشنهاد می‌کند ما باید از فرق سر تا نوک پا غربی شویم. غافل از این‌که ما امت دیگری هستیم و در فرهنگ دیگری پرورش یافته‌ایم و هویت جمعی خود را باید در بستر توحید خود شکل دهیم تا از پرواز در این دنیا و آن دنیا باز نمانیم.

می‌فرماید: «تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» مطابق آنچه خود را پروراندید و شخصیت خود را شکل دادید جزا داده می‌شوید. حال یا مطابق نظام توحیدی عمل کرده‌اید و معنای مالک‌بودن خدا را نسبت به آسمان‌ها و زمین یافته‌اید و زندگی خود را در آن قرار داده‌اید و یا از آن غفلت کرده‌اید. به هر حال هر امتی بر مبنای نظام توحیدی ارزیابی می‌شود و به سوی آنچه ترسیم کرده است دعوت و خوانده می‌گردد و در روز قیامت جایگاه‌شان مشخص می‌شود و از این جهت هرکس امروز می‌تواند با ابدیت خود رابطه برقرار کند و خود را ارزیابی و احساس نماید، چیزی که از قبل نزد خداوند و در لوح محفوظ معلوم شده بود و در این رابطه در ادامه می فرماید:

﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (29)﴾

همچنان که عرض شد یکی از شاخصه‌های این سوره مربوط به همین آیه می‌باشد که بحث استنساخ را پیش کشیده و در آن معارف دقیقی گوشزد می‌شود. همه‌ی ما به طور طبیعی این‌طور باور داریم که اعمال‌مان را انجام می‌دهیم و فرشتگان هم ثبت می‌کنند و بعد در روز قیامت طبق ثبتی که آن‌ها کرده‌اند، در مقایسه با نظام توحیدی، جای و جایگاه هرکس معلوم می‌شود. البته این باور در جای خود درست است ولی آیه‌ی مذکور موضوع را دقیق‌تر و ظریف‌تر مطرح می‌کند، بدون آن‌که آن باور را نفی نماید. این‌جا می‌فرماید علاوه بر آن‌که وقتی هرکس عملی را انجام دهد، فرشتگان ثبت می‌کنند، نسخه ای هم دارند که اعمال ما را با آن تطبیق می‌نمایند و نوشتن فرشتگان نوعی تطبیق است بین آنچه از بندگان ثبت کرده‌اند با آنچه در لوح محفوظ ثبت است.

می‌فرماید بعد از آن‌که هر امتی می‌آید و به سوی کتابی که ترسیم کرده است خوانده می‌شود، به آن‌ها گفته می‌شود این کتاب ما می‌باشد، «یَنطِقُ عَلَیْکُم» که قصه‌ی شما را اظهار می‌کند آن هم به صورتی که علیه شماست تا آنچه را بر آن بودید را بدون هرگونه چشم‌پوشی، استنساخ و نسخه‌برداری کنیم، مطابق آنچه که شما عمل کردید آن هم از آن جهت که قبل از حدوث هر حادثه‌ای آن حادثه در لوح محفوظ نوشته شده است و در این حالت تطبیقی بین نامه‌ی اعمال ما و آنچه در لوح محفوظ است به میان می‌آید. پس نامه‌ی اعمال ما در عین آن‌که محل ثبت اعمال ما می باشد، جزئی از لوح محفوظ است و با دقت بر این امر به درجه‌ای از توحید خواهیم رسید که معمولاً افراد تا این‌جاها آمادگی ورود ندارند که چگونه از یک طرف بین اختیار انسان و علم خداوند قبل از عمل انسان، و از طرف دیگر و از همه مهم‌تر حضور انسان‌ها با اختیار خود در نظام احسن الهی جمع کنند. عرض شد خداوند می‌داند صدام حسین آن تجاوز را با اختیار خود انجام می‌دهد و حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و رزمندگان هم با اختیار خود در مقابل او می‌ایستند ولی آن طور نیست که تنها این دو جبهه هستند که عالم را و حوادث آن را شکل می‌دهند و علم پیشینی خداوند هم تنها در گرو اعمال انسان‌ها باشد. آری! همه ی این نکات در جای خود صحیح است ولی آن اعمال قبل از وقوع، در لوح محفوظ مشخص اند و آنچنان نیست که عالم به جهت اختیار انسان‌ها از دست خداوند خارج شود، بلکه همه‌ی آن اعمال در نظام‌مندیِ خاصی انجام می‌گیرد تا در عین توجه به واقعیت اختیار انسان‌ها، معلوم شود آن انسان‌ها نیستند که نظام عالم را می‌سازند و مدیریت می‌کنند، بلکه «وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرض» عالَم با تمام لوازمش

نزد خداوند است و از این جهت صدام حسین ملک خداست و تنها در آن حد که این نظام اجازه می‌دهد جای و جایگاه دارد و از این جهت از قبل در لوح محفوظ این امور ثبت شده‌اند و در آن مقام جای و جایگاه هرکس معلوم شده که چگونه صدام می‌تواند صدام باشد. آیه‌ی مذکور خواست این نکته را متذکر گردد تا نه از ترس گسستگی عالم از دست خدا، جبر اشعری‌گری را پیشه کنیم و نه با نظر به اختیار انسان در بی‌باکی معتزلی‌گری متوقف شویم. صدام حسین خلق می‌شود ولی قبل از این‌که خلق شود باید معلوم گردد چه کسی را خداوند خلق کرده و در نظام الهی چه جایگاهی می‌تواند داشته باشد و در لوح محفوظ این جایگاه از قبل مشخص است که صدام با این خصوصیات خلق می‌شود و در چه روزی به ایران حمله می‌کند و در چه روزی هم کشته می‌شود. پس یک وجه این است که صدام با اختیار خود به ما حمله کرد و در لوح محفوظ هم همین ثبت است و علم پیشینی خداوند از این جهت مطابق عمل اوست و البته بحث جبر و اختیار، تا این‌جاها را جواب می‌دهد که علم خدا علم به واقع است، همان‌طور که واقع می‌شود و از این جهت آن علم موجب جبر نمی‌گردد و یک وجه دیگر آن‌که آن اختیار «در یک نظام الهی» مطرح است، نه «بر نظام عالم» که صدام و صدام‌ها هرطور بخواهند نظام الهی را در اختیار بگیرند.

ملاحظه فرمودید که آیه ی مذکور موضوع دیگری ماورای بحث جبر و اختیار را متذکر می‌شود که نباید از آن غفلت کرد و آن این است که اگر خداوند صدامی را که خلق می‌کند تنها با نسبت‌هایی که با سایر مخلوقات می‌تواند داشته باشد تعریف شود، عملاً خداوند از طریق اختیار انسان‌ها در مقابل عمل انجام شده قرار می‌گیرد، در صورتی که وقتی می‌فرماید: «وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرض» معلوم است که هیچ مخلوقی از حیطه‌ی حضور خداوند در عالم بیرون نیست و در اینجاست که آیه‌ی ۲۹ برای ما حرف‌ها دارد که فرشتگان آنچه را از اعمال افراد ثبت کرده‌اند با آنچه در لوح محفوظ است تطبیق می‌کنند، تا معلوم شود در عین آن‌که انسان‌ها با اختیار خود عمل کرده‌اند ولی همه‌چیز هم از ابتدا حساب شده بوده و دقیقاً همانی را مردم با اختیار خود انجام داده‌اند که از قبل نوشته شده بود و این است نکته‌ی بسیار مهمی که چگونه باید بین اختیار انسان و نظام الهی جمع کرد و چگونه باید معنای نظام احسن الهی و آیه‌ی «وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرض» را فهمید.

بنده عموماً در رابطه با بحث جبر و اختیار این مثال را می‌زنم که فرض کنیم انسانی را که در وسط میدانی ایستاده و آن میدان چهار خروجی دارد، یکی از خروجی‌ها به تهران می‌رود و

دیگری به اصفهان و سومی به شیراز و چهارمی به کرمان. اولاً: نمی‌شود وارد آن خروجی شد که به سوی اصفهان است ولی به شیراز رسید و ثانیاً نمی‌شود نظام این چهارراه را به هم زد، یعنی اختیار ما در نظامی خاص جاری است و کسی نمی‌تواند نظام را بر هم بزند و این نظام و انتخاب انسان‌ها در آن نظام، در لوح محفوظ ثبت است. انسان‌ها می‌توانند انتخاب‌های خود را در این نظام انجام دهند نه آن‌که تصمیم بگیرند نظام عالم را تغییر دهند، تصوری که عموماً دیکتاتورهای دنیا دارند این است که می‌توانند نظام عالم را با اراده‌ی خود تغییر دهند و همین موجب ناکامی آن‌ها می‌شود، با آن‌همه تلاشی که می‌کنند.

دنیا را به دست ما نداده‌اند تا بگوییم من آن چهار راه را هر طور مایل هستم می‌سازم، ولی اختیار داریم در این دنیا برای خود شخصیتی که دوست داریم شکل دهیم. به تعبیر قرآن خدا می‌خواهد ببیند شما در این نظام چه می‌کنید: «لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»(یونس/۱۴).

آن خانم که به عنوان جنس «زن» آفریده شده است، می‌تواند خانم کاملی شود ولی نظام در دست او نیست که انسان‌ها تصمیم بگیرند مرد باشند یا زن باشند، بلکه راهی برای خوب‌بودن یا بدبودن در مقابل‌شان قرار داده‌اند، همان‌طور که صدام حسین در حدّی می‌تواند صدامی کند که شخصیت‌اش در صدام‌بودن مشخص شود و خداوند در همان جهان، خرازی‌ها و باکری‌ها را خلق می‌کند تا آن‌ها هم که می‌خواهند خرازی و باکری و حاج قاسم شوند، میدان داشته باشند تا شخصیت خود را شکل دهند. آیه‌ی فوق می‌خواهد ما را متوجه نظام توحیدیِ ناب عالم بکند. به همین جهت در آیه‌ی بعدی به خوبی روشن می‌کند که قضیه‌ی حضور ما در این عالم از چه قرار می‌تواند باشد. لذا می فرماید:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ(30)﴾

در چنین نظامی، با این خصوصیات و قواعد و سنت‌های خاصی که دارد، آن‌هایی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام دادند، مسلّم پروردگارشان که صاحب هستی است، آن‌ها را در رحمت خود وارد می‌کند، این است آن رستگاری روشن و مشخص.

وقتی خداوند از قبل می‌داند چه کسی چگونه عمل می‌کند و میدان عمل او تا کجاها است، می‌فرماید آن‌هایی که در این عالم ایمان به حقایق هستی داشته باشند و در این عالم مبادرت به اعمالی بکنند که خداوند آن اعمال را صالح می‌داند، میدان حضور آن‌ها ورود در رحمت الهی است که بی حدّ و بیکران است و پیروزیِ کاملاً روشن و قابل درک در این‌جاست و نه در

آن‌جایی که عده‌ای فکر کنند اگر به آن‌ها اختیار دادیم تا مطابق میل خود عمل کنند همه‌ی عالم را در اختیار آن‌ها می‌گذاریم و آنها به کام خود می‌رسند.

بصیرت فوق‌العاده‌ای است اگر متوجه شویم سیر آیاتِ ۲۷ و ۲۸ و ۲۹، چگونه به آیه‌ی ۳۰ ختم شد، آری! این بصیرت ارزشمندی است. حال می‌فرماید اگر کسی در دل چنین نظامی توانست ایمان بیاورد و اهل ایمانی شود که آن ایمان منجر به اعمال صالحی گردد که خداوند تعیین کرده، خداوند او را در عالمی وارد می‌کند که با رحمت الهی روبه‌رو شود و این مژده‌ی بزرگی است، زیرا عنایت داشتید که ورود در رحمت حق یعنی ورود در عالمی که هیچ‌گونه محدودیتی در آن نیست، زیرا خداوند می‌فرماید: «وَ رَحْمَتی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ»(اعراف/ ۱۵۶) و رحمت من همه چیز را در بر می‌گیرد و انسان را وارد چنین رحمتی می‌کند تا نسبت او با اشیاء نسبتی باشد که هر چیز برای انسان گشوده و مفید باشد.

در رابطه‌ی جایگاه رحمت الهی رسول اللّه ﷺ می‌فرمایند: «لَوْ تَعْلَمُونَ قَدْرَ رَحْمَةِ اللَّهِ لَاتَّکلْتُمْ عَلَیها»[۲] اگر میزان رحمت الهی را می دانستید به آن پشت گرم می‌شدید. در جای دیگر می‌فرمایند: «إنّ اللَّهَ تَعالی خَلَقَ مِئَةَ رَحْمَةً فَرَحْمةٌ بَینَ خَلْقِهِ یتَراحَمُونَ بِها، وَ ادَّخَرَ لِاوْلِیائهِ تِسْعَةَ و تِسْعینَ»[۳] خداوند را یکصد رحمت است که یک رحمت از آن صد رحمت، همه‌ی خلایق را کافی است و نود و نه رحمت را برای اولیاءاش قرار داده است. حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند: «اذا کانَ یوْمَ الْقِیمَةِ نَشَرَ اللَّهُ تَبارَک و تَعالی رَحْمَتَهُ حَتَّی یطْمَعَ ابْلیسُ فی رَحْمَتِهِ»[4] چون روز قیامت فرا رسد خدای متعال رحمتش را طوری می‌گستراند که ابلیس هم طمع رحمت او را پیدا می‌کند. از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که خداوند به حضرت داود علیه السلام وحی فرمود، همان طور که آفتاب بر کسی که در آن بنشیند تنگ نمی‌شود، همچنین رحمت من بر کسی که در آن داخل شود تنگ نخواهد گردید.

در رابطه با رحمت الهی از همه مهم‌تر، آیه‌ی ۵۳ سوره‌ی زمر است که می‌فرماید: «قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیم» ای بندگان من که در مورد خود تندروی کرده و از مرز بندگی خدا خارج

---

۲ - نهج الفصاحه، ص: ۶۴۵

۳ - همان، ص ۴۵۹

۴ - بحارالانوار، ج۶۳، ص ۲۳۶

شده‌اید! از رحمت خدا مأیوس نگردید. به تعبیر «أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ» نظر بفرمایید تا روشن شود چه اندازه خداوند متوجه نحوه لغزش‌های ما می‌باشد و در همان راستا تذکر می دهد راه جبران آن کوتاهی‌ها با نظر به رحمت الهی بسته نیست. اسرافِ بر جان، یعنی روح و روان و جان خود را از تعادل و یگانگی خارج کردن. یعنی یک بُعدی‌شدن و در اموری که مهم نیست افراط و تفریط به خرج‌دادن.گاهی انسان نمی‌فهمد مشکلش چیست، وقتی خداوند به آن مشکل اشاره می کند تازه می‌فهمیم ریشه‌ی مشکل و دردمان در کجاست و چرا کارمان به انتخاب اموری کشیده شده که ربطی به شخصیت اصیلِ انسانی‌مان نداشته و عملاً گرفتار نوعی از خودبیگانگی شده‌ایم، در آن حدّ که نمی‌دانیم چگونه باید باشیم و چه نوع شخصیتی را در رابطه با خود باید دنبال کنیم؟ احساس می کنیم که نمی‌دانیم چه هستیم و آن انضباط قلبی را که راحت با آن با خدا بتوانیم ارتباط پیدا کنیم را گم کرده‌ایم. حسرت افرادی را می‌خوریم که در عالم روحانیِ خود به‌سر می‌برند و ما آن کیفیتی را که به کمک آن بتوانیم ماورای زمان، با روح آن تاریخی که اولیای الهی در آن زندگی می کردند، زندگی کنیم از دست داده‌ایم. آیه‌ی فوق می‌فرماید بندگان خدا با نظر به رحمت الهی می‌توانند تمام محرومیت‌ها را جبران کنند.

آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی جاثیه فرمود ایمان و عملی که مطابق آن ایمان باشد، در بستری که انسان‌ها متوجه شوند چه اندازه عالم گشوده‌ای است که موجب می‌شود پروردگارتان، شما را در رحمت خود وارد کند. «فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ» همه‌ی حرف را در قسمت آخر آیه زده است که می فرماید آن نوع ورود همان فوز و رستگاری کاملاً روشن است که انسان هیچ احساسی جز رسیدن به مقصد ندارد. بحث در رابطه با داخل‌شدن در رحمت الهی و فوز مبین است که جایگاه خاصی برای این آیه در مدّ نظر می‌آورد و در رابطه با آیات قبل معنای آن را مشخص کرده است.

با ایمانی که انسان برسد به این‌که حقیقتاً «وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرض» است، به همان معنایی که باید مورد توجه قرار گیرد و با غفلت از آن نحوه حضورِ حق در عالم و نحوه‌ی حضور ما نزد حق، شخصیت انسان شخصیت باطلی می‌شود و بر عکس آن بحث ورود به رحمت الهی است. این ایمان است که به راحتی انسان می‌یابد آمریکا در این دنیا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند و انسان این حقیقت را به نور آن ایمان می‌چشد. در آن صورت آنچنان رحمتی به سراغ انسان می‌آید که وصف‌ناشدنی است و با اشاره‌ی «ذالک» از آن یاد کرد، تا معلوم

شود از پیروزی‌های دمِ دستی نیست، آن ایمانی که انسان اعمال خود را با توجه به نظام اَحسن الهی دنبال می‌کند، ایمانی که متذکر می‌شود و می‌فهمد انسان‌ها در این عالم هرکدام نقش و جایگاه مخصوص به خود را دارند و در عین حال اهل آن ایمان در وسیع‌ترین نحوه‌ی بودن قرار می‌گیرند.

بنده به رسانه‌های بیگانه کار ندارم، ولی متأسفانه گاهی رادیو و تلویزیون ما هم طوری با مردم صحبت نمی‌کند که این آیات متذکر آن است، تا مردم ره صد ساله و عبور از تنگناهای تاریخی را، یک‌شبه طی کنند. انسان با نظر به آیه‌ی «وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرض» و این‌که هر امتی چگونه در قیامت زمین‌گیر می‌شود و این‌که فرشتگانی که اعمال انسان‌ها را ثبت کرده‌اند، با لوح محفوظ تطبیق می‌کنند، طوری خود را در عالم احساس می‌کنند که در ایمانی خاص و اعمال مطابق آن، چون کوه در مقابل هر فتنه‌ای می‌ایستد و نتیجه‌ی آن حضرت امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» می‌شود و یاران ایشان.

فرض کنید شما در صدر اسلام حاضر بودید و باید بین راهی که سقیفه می‌خواهد طی کند و راهی که غدیر جلوی بشر گذارده، یکی را انتخاب کنید. در حالی‌که اهل سقیفه در عبادات فردی هیچ کوتاهی نداشتند، نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند و حج می‌رفتند، و این طرف هم امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام هستند با همان اعمال، ولی با نگاهی دیگر به عالم، نگاهی که جایی برای ابوسفیان و امویان، با همه‌ی قدرت ظاهری که دارند، قائل نیست. حال ما با توجه به برداشت‌هایی که از خود داریم اگر آن زمان بودیم در کجا قرار می‌گرفتیم؟ وقتی انسان در آن شلوغی‌ها بتواند با نظر به حضور همه‌جانبه‌ی خدا راهی را انتخاب کند که منفعلِ برنامه‌های استکبار نشود، حتماً در رحمت الهی داخل می‌گردد و رستگاریِ قابل احساسی او را فرا می‌گیرد و در این رابطه از کمی رهروان که عموماً در ابتدای کار انسان را همراهی نمی‌کنند، هراسی به خود راه نمی‌دهد.

حضرت سجاد‌علیه‌السلام می‌فرمایند بعد از شهادت امام حسین‌علیه‌السلام آنچنان مردم تحت تأثیر تبلیغات امویان قرار گرفتند که گفته شده: «ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَیْنِ‌علیه‌السلام إِلَّا ثَلَاثَة» بعد از شهادت امام حسین‌علیه‌السلام همه از دین برگشتند مگر سه نفر.[۵] ولی نتایج کار امام سجاد‌علیه‌السلام با

---

۵ – آن سه نفر را این‌طور معرفی کرده‌اند: ابوخالد کابلی که از اصحاب خاص امام سجاد‌علیه‌السلام و امامان بعدی است و دیگر یحیی بن ام طویل است و سومی هم یا جبیر بن مُطعِم است، یا جابر بن عبدالله انصاری.

نگاهی توحیدی که به عالم داشتند، بعد از مدتی کوتاه آن شد که اطراف امام باقر(ع) آن‌همه شاگرد ظهور کرد. در ابتدای امر حضرت سجاد(ع) می‌فرمایند ۲۰ نفر هم نیستند که در مدینه ما را دوست داشته باشند، زیرا رابطه‌ی عاطفی مردم تا حدّی با امام قطع شده بود. مشهور است که حضرت هزاران غلام را خریدند و پس از کار تربیتی روی آن‌ها، آزادشان کردند و هیچ غلامی را بیش از یک یا دوسال نگه نمی‌داشتند. لذا در اواخر عمرِ امام سجاد(ع) مدینه پرشده بود از موالی و همان غلام‌های آزادشده‌ی علی‌بن‌الحسین«علیهماالسلام»، که محبوبیت خاندان پیامبر را در غیر عرب‌ها تشدید می‌کنند. زیرا حضرت متوجه بودند در هر حال راهی برای ورود در رحمت الهی هست، باید متوجه‌ی این امر بود و عمل مناسب آن را پیدا کرد.

فوز مبین به عنوان رستگاری روشن، طوری است که نمی‌توان آن را یک رستگاری عادی قلمداد کرد، فوز مبین را به داخل‌شدن در رحمت پروردگار ربط دهیم تا معلوم شود انسانی که به فوز مبین می‌رسد چگونه همه‌ی پیروزی‌ها را در مقابل خود می‌یابد، زیرا در آن حالت انسان به سعه‌ی صدر خاصی نایل می‌شود و خوبی‌هایی که عموماً برای مؤمنین عادی پیدا نیست و روشن نمی‌باشد، برای او پیدا و روشن می‌شود. بنده مصداق فوز مبین در این تاریخ را حضرت امام و رهبر انقلاب و امثال شهید بهشتی می‌دانم که چگونه غم همه‌ی انسان‌ها را می‌خوردند، به طوری که شاگردان مکتب آن‌ها مثل حاج قاسم می‌گوید: آن دختر بی‌حجاب هم دختر من است، چرا باید طرد شود؟ و یا رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله» در توصیه به دانشجویان در رمضان سال ۹۹ می‌فرمایند؛ جبهه انقلاب را گسترش دهید، حذف نکنید، هرچند اختلاف سلیقه داشته باشید. این است نتیجه‌ی رحمتی که خداوند آن مؤمنین را در آن داخل می‌کند، تا در جهانی وارد شوند که خداوند بر اساس حکمت و رحمت واسعه اش خلق کرده و انقلاب اسلامی در این نگاه و سنت وارد این تاریخ شده است.

کسی می‌تواند رحمت واسعه‌ی خداوند را در این زمان تشخیص دهد که خودش رحمت واسعه‌ی الهی را در این زمانه تجربه کرده باشد. در این رابطه شهید حاج قاسم سلیمانی در مقدمه‌ی وصیت‌نامه‌ی خود می‌نویسد:

«خداوندا تو را شکرگزارم که پس از عبد صالحت خمینی عزیز، مرا در مسیر عبد صالح دیگری که مظلومیتش اعظم است بر صالحیتش، مردی که حکیم امروز اسلام و تشیع و ایران و جهان سیاسی اسلام است، خامنه‌ای عزیز- که جانم فدای او باد- قرارداده‌ای.»

سردار شهید حاج قاسم سلیمانی در بخش پایانی وصیت‌نامه خطاب به علما و مراجع معظم تقلید ضمن تکریم بسیار از آنان، از موضع «سربازی از برج دیده‌بانی» می‌نویسد:

«من می‌دیدم که برخی خنّاسان سعی داشتند و دارند که مراجع و علمای موثر در جامعه را با سخنان خود و حالت حق به جانبی به سکوت و ملاحظه بکشانند در حالی که حق واضح است، جمهوری اسلامی و ارزش‌ها و ولایت فقیه، میراث امام خمینی هستند و می‌بایست مورد حمایت جدی قرار بگیرند. من حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای را خیلی مظلوم و تنها می‌بینم. او نیازمند همراهی و کمک شماست و شما حضرات با بیانتان و دیدارهایتان و حمایت‌هایتان با ایشان می‌بایست جامعه را جهت دهید. اگر این انقلاب آسیب دید، حتی - بازگشت به - زمان شاه ملعون هم نخواهد بود بلکه سعی استکبار بر الحادگری محض و انحراف عمیق غیرقابل بازگشت خواهد بود.»

فراز نخست که به آن اشاره شد استمرار ولایت فقیه در مبارزات ممتد سردار سلیمانی را بیان می‌کند و فراز پایانی «دغدغه محوری» شهید تا واپسین روزهای او را بیان می‌کند. از نظر او نه فقط آینده تشیع بلکه آینده اسلام و مواریث اسلامی در گرو بقاء و محوریت ولایت فقیه است، از این رو او معتقد است و در این وصیت‌نامه به آن تصریح کرده است که اگر نظام مبتنی بر ولایت فقیه آسیب ببیند حرمین در مکه و مدینه و حرمین در قدس و الخلیل از بین می‌روند. بر این اساس می‌توان گفت هیچ‌چیز در اندیشه و سیره سردار شهید سلیمانی عزیز به اهمیت و برجستگی ولایت فقیه و تبعیت مسلمانان از ولی‌فقیه نبوده است. تعابیر سردار سلیمانی در این وصیت‌نامه پرنکته، درباره ولایت فقیه و ولی‌امر خیلی جالب و درس‌آموز است؛ «حکیم»، «مظلوم»، «خامنه‌ای عزیز که جانم فدای او باد»، «تنها نسخه نجات‌بخش امت»، «خیمه رسول‌الله»، «والله والله والله اگر این خیمه آسیب ببیند، بیت‌الله‌الحرام آسیب می‌بیند»، «از اصول مراقبت کنید، اصول یعنی ولی فقیه خصوصا این حکیم، مظلوم، وارسته در دین، فقه، عرفان، معرفت»، «خامنه‌ای عزیز را جان خود بدانید»، «مقدس»، «این ولایت، ولایت علی‌ابن‌ابی‌طالب است»، «خیمه ولایت، خیمه حسین فاطمه است»، «دور آن بگردید، با همه شما هستم»، «ولایت فقیه رنگ خداست، این رنگ را بر هر رنگی ترجیح دهید»، «با جان و دل به توصیه و تذکرات او به عنوان طبیب حقیقی شرعی و علمی، عمل کنید» و «شرط اساسی احراز مسئولیت، اعتقاد حقیقی و عمل به ولایت فقیه است». هرکدام از این کلمات و عبارات، بخشی از تفکر سردار شهید را نسبت به ولایت فقیه و حضرت امام خامنه‌ای - دامت برکاته - بیان می‌کند. به‌طور خلاصه او

مقام معظم رهبری را حکیم، محور، نعمت اعظم، خدایی، طبیب حقیقی، مُطاع و در عین حال مظلوم می‌داند که همه حکایت از ورود رهبر انقلاب در رحمت الهی دارد و آن سعه‌ی صدری که از ایشان نمایان است. درک چنین حضوری از رهبر انقلاب، باورهای فردی است که حدود ۴۰ سال مستقیماً با مسایل مهم در داخل و خارج کشور درگیر بوده و هر روز تجربه ای اندوخته و حالا در پایان یک عمر فعالیتِ بی‌وقفه و برای پس از شهادتش این‌طور سخن می‌گوید زیرا نخواسته کار را ناتمام بگذارد. اگر او فقط در زمان زنده‌بودنش و نه در وصیت‌نامه‌اش این مطالب را می‌گفت، خالی از «شائبه» نبود اما حالا از آن دنیا و در حالی که هیچ تعلقی به این دنیا ندارد، با ما- همه ما- سخن می‌گوید. واژه‌ی «مظلوم» در عبارات شهید حاج قاسم سلیمانی کمی رازگونه است. البته عبارات وصیت‌نامه این واژه را تا حد زیادی توضیح داده است. از نظر او دکترین «ولایت فقیه» و «ولیّ فقیه زمان» آن طور که «حق» آن است درک و به آن «آن‌طور که حق آن است»، عمل نمی‌شود، زیرا هنوز مردم متوجه نشده‌اند خداوند رحمت واسعه‌ی خود را بیش از پیش در این بستر به بشریت عطا می‌کند. حاج قاسم در تجربه‌ی علمی و عملی خود دیده است که ولایت فقیه و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و امام خامنه‌ای «دامت برکاته» به عنوان محل ورود به رحمت الهی، کلید گشایش همه‌ی مشکلات و مرهم همه‌ی آلام است و در عین حال می‌بیند که در بخش‌های مهمی از جامعه و جهان اسلام از علما گرفته تا مسئولین کشور و تا نخبگان ایران و نخبگان جهان اسلام، مورد غفلت و کم‌توجهی قرار گرفته است. امروز همه دوستان و دشمنان به بزرگی کار و موفقیت‌های سردار شهید سلیمانی اعتراف دارند و همه می‌دانند که رمز اصلی کارهای بزرگی که او کرده و موفقیت‌های بسیار بزرگی که او به دست آورده است، عمل به نسخه‌های رهبری و رابطه عاشقانه او با ولایت فقیه بوده است. شهید در این وصیت‌نامه می‌خواهد با زبان هم به ایران و جهان اسلام بگوید کلید موفقیت‌ها تبعیت از نسخه‌های رهبری است، زیرا او مظهر رحمت الهی به بشریت است در راستای «رحمةٌ للعالمین» بودنِ جدّ بزرگوارشان.

حتماً دقت کرده‌اید هرکدام از جملات را نگاه می‌کنیم می‌بینیم کسی این سخنان را می‌گوید که با مسائل امروز جهان اسلام درگیر بوده است و می‌داند در جهان چه خبر است و می‌داند راه رهایی از مشکلات چیست. یکی از اساتید می‌فرمودند شهید، اینجا عمل به نسخه‌ی رهبری را شناخت و فهمید که باید آخرین حرفش را بزند. شهید یعنی گواه آخرین حرفش که

گواهیِ به حقیقت ولایت فقیه است، به معنایی که خداوند رحمت واسعه‌ی خود را در این بستر به ما عطا می‌کند و از صدها تنگنای تاریخی که گرفتار آن هستیم، عبور می‌کنیم.

امروز نیاز به توحیدی داریم که آیات این سوره با ما در میان می‌گذارد، توحیدی که بفهمیم حق چگونه به صحنه آمده است و باطل چگونه به مقابله برخاسته، توحیدی که امروز بتوانیم زندگی دینیِ مربوط به امروز و این تاریخ را برای خود فراهم کنیم و ما را در رحمت خاص خود قرار دهد. گفت:

بیزارم از آن کهنه خدایی که تو داری هر روز مرا تازه خدای دگری هست

کدام نحوه از حضور خداوند است که تازه و سرزنده می‌ماند؟ خداوند به عنوان واجب الوجود که تازه و کهنه ندارد. حاج قاسم چه خدایی را می‌بیند که می‌گوید ولایت فقیه رنگ خداست، این رنگ را بر هر رنگی ترجیح دهید. بصیرت زیادی باید در میان باشد تا انسان بفهمد تاریخی ظهور کرده و خدایی به ظهور آمده که با اسماء خاص خود در این دوران، ما را نجات می‌دهد و هدایت می‌کند.

با توجه به این امر و با نظر به ایمانی که در رجوع به خداوند است، مطابق این زمان فرمود: «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ» این ایمان که به پشتیبانی به حضور خدا در عالم، انسان را چون کوه در مقابل اهل باطل قرار می‌دهد و انسان‌ها را گرفتار تحلیل‌های روشنفکران وطنی نمی‌کند، نتیجه‌اش ورود به رحمت واسعه‌ی الهی می‌شود که انسان رستگاری را، مثل روز روشن در مقابل خود می‌یابد. برعکس آن‌هایی که در مقابل توصیه‌های الهی تکبر کردند که در آیه‌ی ۳۳ در وصف آن‌ها می‌گوید که برای آن‌ها سیاهی‌های عمل‌شان آشکار می‌شود و آن‌ها را فرا می‌گیرد.

در آیه‌ی ۳۰ بحث بر سر ایمانی است که امروز ما نیاز داریم. ایمانی که پیروزی را مانند روز روشن در مقابل ما نشان می‌دهد و تأکیدات مکرر رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله» که می‌فرمایند: پیروزیِ نهایی قطعاً مربوط به ملت ماست. از این جنس است، آن ایمان این بصیرت را به همراه می‌آورد.

مگر می‌شود این ملت با این نوع ایمان که در اوج این‌همه تحریم، شکیبایی خود را از دست نداده‌اند، پیروز نشوند؟ لذا فرمود: «فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ.»

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه بیست و یکم

فلج ذهنی جریان روشنفکری از درک وعده‌های الهی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (30) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنتُمْ قَوْماً مُّجْرِمِينَ (31)﴾

بحث این بود که چه می‌شود زندگیِ عده‌ای حالت جاثیه و زمین‌گیری پیدا می‌کند و صورت آن زندگی در قیامت به شکل زمین‌گیریِ امت‌ها ظاهر می‌شود و با توجه به آیات قبل می‌توان علت آن را غفلت از توحیدی دانست که آن امت‌ها باید در آن وارد می‌شدند. توحیدی که آیه‌ی «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرض» متذکر آن است، توحیدی که موجب ورود در رحمت الهی و فوز مبین می‌شود.

ملاحظه فرمودید که خداوند در امر توحید و حضور خداوند در عالم، در عین اختیار انسان، آیه‌ی ۲۹ را مقابل ما می‌گذارد که یکی از شاخصه‌های سوره‌ی جاثیه می‌باشد تا معنای حضور خداوند در عالم به صورتی فوق‌العاده دقیق به میان آید که آن فوقِ نگاهی است که اشاعره و معتزله در مورد عدم اختیار و یا اختیار انسان به میان آورده‌اند، تا آن‌جایی که شما قبل از این‌که هر انتخابی داشته باشید و قبل از این‌که هر حادثه‌ای واقع شود، این اعمال در علم خداوند و در لوح محفوظ محقق شده است و در واقع خداوند توسط فرشتگان که اعمال ما را ثبت کرده‌اند، می‌فرماید: «نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُون» ما آنچه آنها ثبت کرده‌اند را با آنچه در

لوح محفوظ است تطبیق می‌دهیم تا معلوم شود در عالمِ وجود قبل از آن‌که کسی عملی انجام دهد، جایگاه آن عمل مشخص بوده است. بنا نیست بر روی مسئله‌ی استنساح چندان متوقف شویم ولی این موضوع از معارف فوق‌العاده بلندی است که فکر می‌کنم کمترین جایی در فرهنگ بشری پیدا کنید که در کنار بحث جبر و اختیار در اعمال انسان‌ها، متذکر این امر باشد.

همه‌ی ما معتقدیم توحید واقعی یعنی ایمان به مبدأ و معاد. یعنی توجه به آغازِ آغازها که در انتها نیز ما با همان آغازِ آغازها روبه‌روییم به همان معنایی که معتقدیم مبدأ همان معاد است. معتقدیم خلقت ما مربوط به آغازِ آغازهاست ولی در این آیه متذکر می‌شود قبل از این‌که خلق شوید، نحوه‌ی بودن‌تان در علم خدا مشخص است که چگونه بودنی است. در لوح محفوظ چگونه بودن ما و نسبتی که باید با سایر موجودات داشته باشیم، از قبل مشخص است. پس در واقع مبدأ ما، خلقت ما نیست، مبدأ حقیقی ما علم خداوند است به بودن ما و نسبتی که با سایر موجودات پیدا می‌کنیم. این امر نه‌تنها موجب جبر نمی‌شود بلکه نوعی توجه به علم خداوند است، مطابق آنچه واقع می‌شود ولی مطابق نظام احسن الهی و ظرفیتی که هرکس در آن نظام برای عمل خود می‌تواند داشته باشد.

سخن فوق به عنوان سخنی دقیق موجب می‌شود متوجه باشیم نگاه دینی به امور، به جهت توحیدی که در دین مطرح است تا کجاها عمق دارد، توحیدی که همه جانبه‌تر از توحیدی می‌باشد که شما در فلسفه می‌یابید و البته آن توحید در جای خود لازم است. مثل آن‌که ما در فلسفه، وجود خداوند و یا وجود معاد را اثبات می‌کنیم، ولی در نگاه توحیدی که دین مدّ نظر می‌آورد، قدم را جلوتر می‌گذاریم و کیفیت حضور ملت‌ها و امت‌ها را در معاد تبیین می‌کنیم، در آن حدّ که خداوند به انسانِ موحد خطاب می‌کند: «وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا» می‌بینی چگونه هر امتیِ زمین‌گیر است و به کتابی کهدر زندگی خود ترسیم کرده است، خوانده می‌شود، در حالی که کتاب آن امت که صورت اعمال و انتخاب‌های اوست، به نحوی بر لوح محفوظ مبتنی می‌باشد که قبل از اعمال انسان‌ها شکل گرفته و گزارش‌گر اعمال آن‌هاست و فرشتگان می‌بینند آن اعمال مطابق همانی است که در کتاب خدا می‌باشد. همه‌ی سخن در نحوه‌ی حضور توحیدی خداوند در عالم است که این حضور تا کجاها حاضر است، حتی در اعمال اختیاری انسان‌ها.

اولیای معصوم‌علیهم‌السلام بعضاً از آینده‌ای که برای امت‌ها پیش می‌آید خبر می‌دهند و نظر می‌کنند به رویدادهایی که در آینده در جهان اسلام پیش خواهد آمد که تحت عنوان «مَلاحم»

ثبت شده، حکایت از علم آن‌ها به اموری است که آن امور در لوح محفوظ مشخص شده است. پیش‌بینی‌های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشهور است که ایشان قیام مختار ثقفی و یا حاکمیت حجاج بن یوسف ثقفی را بالای منبر به مردم خبر دادند، آن پیش‌بینی‌ها از این نوع است که حضرت به آنچه در لوح محفوظ ثبت است، آگاهی دارند. همان طور که حضرت به پیش‌بینی‌های خود ادامه می‌دادند، شخصی به نام اعشی باهله بلند می‌شود و می‌گوید: «یا علی این گفتار شما به خرافات بیشتر شبیه است» حضرت فرمودند: «ای جوان اگر در گفتارت گناهکاری، خدا به دست غلام ثقیف به قتلت برساند». در آن هنگام چند نفر از پای منبر برخاسته گفتند: «یا امیرالمؤمنین غلام ثقیف کیست؟» فرمودند مردی است که بر شهر شما مسلط می‌شود و احکام الهی را پایمال می‌سازد و با شمشیر گردن این جوان را می‌زند. پرسیدند چند سال حکومت می‌کند؟ فرمود: «بیست سال، اگر به بیست سال برسد». گفتند کشته می‌شود یا به مرگ طبیعی از دنیا می‌رود؟ فرمود: «به واسطه مرض اسهال به مرگ می‌رسد». اسماعیل بن رجا می‌گوید: با چشم خودم دیدم که اعشی باهله را اسیر کرده نزد حجاج آوردند. او را کتک زد و توبیخ نمود و در همان مجلس گردنش را زد. (شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۸۹)

قضیه‌ی میثم تمار معروف است. حضرت علی علیه السلام تمام جریانات شهادت میثم را به او خبر می‌دهند. حتی درختی را که قرار است میثم به آن آویخته شود، به او نشان می‌دهند. میثم می‌گوید: «دیدم درخت را بریدند و در گوشه‌ای انداختند ...» او دائم می‌رفت جایی که حضرت به او گفته بودند تو را در آن‌جا دار می‌زنند، آنجا را آب می‌پاشید و نماز می‌خواند و به درخت خطاب می‌کرد: «من برای تو آفریده شده‌ام و تو برای من روییده شده‌ای». و به کسی که در آن حوالی منزل داشت می‌گفت: «چه موقع بیایم همسایه‌ی تو شوم، همسایگی مرا نیکو بدار». دیگر همه می‌دانستند که امیرالمؤمنین علیه السلام گفته است که میثم را چگونه دار می‌زنند. وقتی عبیدالله بن زیاد، میثم را دستگیر می‌کند، برای این‌که ثابت کند حضرت علی علیه السلام دروغ گفته است او را به زندان می‌اندازد، امّا پس از مدتی کار به آنجا می‌کشد که خودش می‌گوید: «هیچ روشی بهتر از آن نیست که مولایت گفته است!» می‌روند تنه‌ی درختی را که در گوشه‌ای افتاده بود برمی‌دارند و آن را به صورت قائم برپا می‌کنند و میثم را به دار می‌زنند- دار زدن در آن روزها به این شکل بوده که فرد را به درخت می‌بستند و طنابی دور او می‌پیچاندند و به او نیزه می‌زدند- میثم در آن حال هم دست از سخن گفتن برنمی‌دارد. به عبیدالله خبر می‌دهند که اگر

افشاگری‌های میثم ادامه پیدا کند تو را رسوا می‌کند. دستور می‌دهد به دهان او دهنه بزنند و بالاخره همان طور که حضرت پیش‌گویی کرده بودند او را به شهادت می‌رسانند.

در خطبه‌ی ۱۸۷ نهج البلاغه از این‌گونه پیش‌بینی‌ها به چشم می‌خورد. بنده خواستم این نکته را عرض کنم، قاعده‌هایی در عالم هست که نشان می‌دهد عالم چه ظرفیت‌هایی دارد. نمونه‌ی خیلی روشن آن را ابن عباس نقل می‌کند که وقتی از جنگ صفین برمی‌گردند، در همان جایی که بعداً واقعه‌ی کربلا رخ داد. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام همین طور اشاره می‌کردند به جای جای آن سرزمین و در حالی‌که اشک از محاسن شریف‌شان جاری بود؛ می‌فرمودند: «هَذَا مُنَاخُ رِكَابِهِمْ وَ هَذَا مُلْقَى رِحَالِهِمْ هَاهُنَا مُرَاقُ دِمَائِهِمْ طُوبَى لَكِ مِنْ تُرْبَةٍ عَلَيْهَا تُرَاقُ دِمَاءُ الْأَحِبَّة»[1] این‌جا محل فرودآمدن شترانشان است، این‌جا محل فرودآمدن وسایلشان است، این‌جا محل ریخته‌شدن خون‌هایشان است. می‌خواهند بفهمانند که عالم بر اساس میل ما ساخته نمی‌شود و در عین حال انسان‌ها برای به فعلیت‌آوردن شخصیت خود انتخاب و اختیار دارند تا خود را شکل دهند. عمده این نکته است که متوجه باشیم توحید تا کجاها معنا دارد و چگونه نظام عالم در اختیار خداوند است و برای این عالم برنامه ریخته شده است، در عین آن‌که آن برنامه‌ریزی منجر به سلب اختیار از انسان‌ها، جهت شکل‌دادن به شخصیت‌شان نمی‌شود و بعد از دقت‌دادن به آن نکات فرمود:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ(30)﴾

عرض شد این کدام ایمان می تواند باشد که موجب ورود در رحمت الهی و فوز مبین می گردد؟ مسلّم آن ایمان، ایمان به توحید خاصی است که حضور خداوند را در وسعتی بسیار عمیق‌تر از آن که خداوند خالق هستی است به میان می‌آورد. ایمانی که انسان را مانند کوه در مقابل حوادث حفظ می‌کند و جز اطمینان به حضرت حق، فکر و ذهن انسان را به هیچ چیزی معطوف نمی‌دارد، ایمانی که با حضور در رحمت الهی، انسان منشأ رحمت ربّانی به غیر می‌شود که صورت کامل آن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و رحمةٌ للعالمین‌شدن آن حضرت. بنده در این تاریخ، شهید حاج قاسم سلیمانی را ذیل امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مثال زدم که چگونه برای همه‌ی مردم دلسوزی می‌کرد. آیا با این ایمان، انسان از ابرقدرت‌ها ترسی در درون خود دارد؟ حتماً در خبرهای صدر اسلام خوانده‌اید، در حالی‌که عمربن عبدود از خندق با آن‌همه عرض، با

---

۱ - بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۹۵.

اسب به این طرف پرید و گفت «هَلْ مِنْ مُبارِز»، مبارز طلب کرد و هیچ کس جرأت نمی کند جلو برود، حضرت علی علیه‌السلام جلو می‌روند و آن حماسه را می آفرینند که در جریان هستید. آن‌قدر فضا رعب‌انگیز و حساس بود که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در توصیف آن فضا فرمودند: «بَرَزَ الاْیمَانَ کُلُّهُ اِلی الشِرْکِ کُلِّهِ» تمام ایمان در برابر تمام شرک قرار گرفته است.

وقتی حضرت علی علیه‌السلام خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیدند؛ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ارزش ضربت حضرت را چنین توصیف فرمودند: «ضَرَبَةُ عَلِی یَومَ الخَندَقِ اَفضَلُ مِن عِبادَةِ الثّقلین»؛ ارزش این فداکاری بالاتر از عبادت تمام جنّ و انس است، زیرا حرکت آن حضور با توحید خالص همراه بود و یکی از مراحل خاص حضور خدا در تاریخ بشریت به حساب می‌آمد.

در جنگ بدر ملاحظه کردید همه مواظب هستند افراد دشمن را به قتل نرسانند، زیرا حساب آینده‌ی خود را می کردند و این حضرت علی علیه‌السلام است که شمشیر می‌زنند و جلو می‌روند و به جهت روحیه‌ی توحیدی خاصی که دارند نگران آینده‌ی خود نیستند، ولی عده‌ای نگران آینده خود می‌باشند که فلانی را اگر به قتل برسانیم طایفه‌ی او مزاحم ما خواهد شد. این روحیه‌ای که برای خود آینده‌ای بیرون از تدبیر الهی را دنبال می کند، ایمانی نیست که داخل در رحمت الهی شود و به فوز مبین برسد، فوقش می گوید ما چه کار به سوریه داریم، ما باید به فکر کشور خودمان باشیم.آن وقتی که عده ای گمان کردند سوریه از دست جبهه مقاومت رفت، رهبر معظم انقلاب حرف دیگری داشتند و وظیفه ی دیگری را به عهده گرفتند. سید حسن نصرالله می گوید خود ما هم گفتیم سوریه از دست رفت، ولی رهبر معظم انقلاب نظرشان این نبود و ما را تشویق به مقاومت کردند، و دیدیم چگونه امت‌هایی از جبهه‌ی کفر در سوریه زمین گیر شدند، تا معلوم شود عالم ظرفیت دیگری دارد و سرنوشت جهان در دست داعشی‌ها و داعش‌پرورها نیست که بخواهند به بهانه ی قیام مردم مصر در مقابل حسنی مبارک، جریان مقابله با بشّار اسد را راه بیندازند و یکی از پایگاه های مقاومت در مقابل اسرائیل را از صحنه خارج کنند. چون رهبر انقلاب می‌دانند این عالم قاعده‌هایی دارد که توحید الهی آن را تعیین می کند، صحنه را طور دیگری می‌بینند و می‌دانند با نگاه توحیدی به امور و با همان نگاه در صحنه‌ها حاضربودن، هرگز منجر به شکست نمی‌شود. ای کاش زمانی پیش آید تا جریانی را که برای سوریه نقشه کشیده بود بازخوانی کنیم و متوجه‌ی حضور توحیدی خداوند در عالم شویم و در شرایطی که همه چیز به ظاهر حکایت از سقوط سوریه دارد، بفهمیم قاعده‌ی عالم چیز دیگری است. چه کسی باور می کرد جاده‌ی حلب دمشق روزی آزاد شود. اتفاقاً هرکس

اطلاعاتِ میدانی‌اش بیشتر بود ولی از حضور توحیدی خداوند بهره‌ی کافی نداشت، بیشتر مطمئن می‌شد کار از دست همه در رفته است. کدام توحید بود که ما را تا «هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِین» جلو برد؟

باید چیز مهمی در میان باشد که در رابطه با آن، خداوند وعده‌ی «هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِین» می‌دهد. آیا آن چیز مهم جز آن ایمانی است که انسان باید معتقد باشد: «وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاَّ یَعْلَمُها» هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر با آگاهی خدا؟ این یعنی هر حادثه‌ای در علم خداوند است و عملی که مطابق چنین ایمانی باشد، حتماً به نتیجه می‌رسد و انسان را وارد رحمت واسعه‌ی خداوند و فوز مبین می‌کند، زیرا آن عمل مطابق عمیق‌ترین و اصیل‌ترین توحید است. نتیجه‌ای که تنها در حدّ پیروزی بر دشمن نیست بلکه ورود در جهانی است با کیفیتی خاص. خود ما گمان می‌کردیم نتیجه‌ی انقلاب و تظاهرات، در حدّ رفتن شاه است. چه کسی باور می‌کرد ما در این حدّ در تاریخ جهان حاضر شویم؟

عرض بنده آن است که کدام ایمان ما را به این جاها رساند؟ جز این است که این انقلاب با نگاه توحیدیِ عارف سالکی پایه‌گذاری شد که متوجه‌ی حضور همه جانبه‌ی خداوند در هستی بود؟ رهبر انقلاب هم بحمداللّه ذیل همان نگاهِ توحیدی کار را جلو می‌برند که کار به چنین معجزه‌ی الهی کشیده شده است. دائماً رهبر معظم انقلاب«حفظه‌اللّه» می‌فرمایند چون امام عزیز این کار را انجام دادند ما هم همان کار را می‌کنیم. این یعنی تاریخی که با حضرت امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» شروع شده و آن‌هایی که نسبت به آن تاریخ هوشیاری لازم را دارا هستند، خود را در دل این تاریخ جلو می‌برند.

آیه‌ی فوق می‌فرماید اگر چنین توحیدی را در زندگی وارد کنید در رحمت الهی قرار می‌گیرید، که یکی از شئون رحمت الهی، بهشت است. آن رحمت «وَسِعت کلّ شیئ» می‌باشد یعنی هرجا حاضر شوید مفید و با برکت خواهید بود.

ملاحظه کردید ظاهراً مرحوم آقا مصطفی فرزند امام رحلت کردند و در ظاهر امر آن رحلت رحمت به حساب نمی‌آمد، ولی پایه‌های پیروزی انقلاب با همان رحلت شکل گرفت و معنای آن که امام فرمودند «مصطفی امید آینده بود» به صورتی خاص ظهور کرد. یعنی در بستر نگاه توحیدی به عالم، هر مصیبتی هم که به ظاهر مصیبت است، میدان ورود رحمت الهی می‌گردد.

حاصل عرایض طولانی بنده این است که ما در نسبت با همدیگر چگونه باید فکر کنیم در حالی‌که قبول دارید مشکلات نسبتاً زیادی اطراف ما را گرفته است، ولی در یک نگاه توحیدی هیچ‌کدام از آن مشکلات نمی‌توانند محل سقوط شوند و بر عکس، ما را در چشم اندازی وارد می‌کنند که خداوند تحت عنوان فوز مبین وعده داده است.

همه‌ی ما می‌خواهیم در مقابله با استکبار پیروز شویم و عموماً نحوه‌ی مشخصی از پیروزی را مدّ نظر داریم، ولی وعده‌ی الهی برای توحیدی که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به میان آورده‌اند، بیش از این حرف‌ها می‌باشد. و آن وعده طوری است که برای همه آشکار خواهد شد، زیرا فرمود: «هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِین» و انقلاب اسلامی چنین ظرفیتی را در عالم نشانه گرفته است. نمونه‌اش خودِ انقلاب اسلامی و جریان دفاع مقدس است که ارتجاع منطقه و استکبار جهانی همگی تلاش داشتند انقلاب پیروز نشود و ما در دفاع مقدس شکست بخوریم و حالا طوری شده که مردم منطقه به دنبال آن هستند تا سرنوشت خود را با انقلاب اسلامی ادامه دهند و آن‌هایی که در این شرایط هنوز امید دارند با فرهنگ مدرن خود را ادامه دهند، با انواع مشکلات روبه رو هستند، زیرا نخواستند در دل تاریخی که انقلاب اسلامی به ظهور آمد، خود را معنا کنند و عملاً باید به جهت آن کوتاهی‌ها، خود را ملامت نمایند. آیه‌ی بعدی هم این نکته را تذکر می‌دهد که:

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنتُمْ قَوْماً مُّجْرِمِينَ (31)﴾

اما آن‌هایی که کفر را پیشه کردند، آیا آیات ما برای‌تان خوانده نشد در حالی که شما مقابل آن تواضع نکردید و آن‌ها را نپذیرفتید و عملاً قومی گنه‌کار و مجرم شدید؟

این کفر، کفرِ نسبت به آن توحیدی است که در آیه ی قبل مطرح شد. آیا جز این است که «أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ» همواره و پشت سر هم آیات و نشانه‌های‌مان را به ظهور نیاوردیم. تلاوت آیات به معنای پشت سر هم آوردن آن‌هاست و این‌که به ما می‌فرمایند آیات را تلاوت کنید یعنی پراکنده نخوانید.

خطاب به آن‌هایی که با آن‌همه تلاش برای نفی حرکت توحیدی، با ناکامی‌ها روبه‌رو شده‌اند، می‌فرماید: مگر با خرازی‌ها و باکری‌ها و با دفاع از حریم اهل البیت‌علیهم‌السلام و با حججی‌ها و حاج قاسم‌ها و قبل از آن با پیروزی انقلاب و دفاع مقدس، آیات حضور توحید در این تاریخ را به شما نشان ندادیم؟ و شما «فَاسْتَكْبَرْتُمْ» در مقابل آن تکبر ورزیدید و حرکات آن‌ها را نادیده گرفتید؟ گفتند این‌ها عوام‌زدگی است. مبارزات ضد استکباری را با چشم استکبار

دیدید و عملاً در جایی قرار گرفتید که آینده برای‌تان تیره و تار شد. به کثرت و زیادی رسانه‌های جهان استکبار دلگرم شدید و متوجه‌ی حضور همه جانبه خداوند در عالم نبودید، در آن حدّ که تا وقتی از معاد و ابدیت با شما صحبت شد گفتید ما نمی‌فهمیم قیامت و ساعت چه معنایی دارد و خواستید بگویید این حرف‌ها غیر علمی و غیر معقول است. چرا بی‌خانمانی خود را در این دنیا و عذاب خود در ابدیت را در تکبّر خود نسبت به توحید و انقلاب اسلامی تحلیل نمی‌کنید؟

خداوند از طریق حضرت امام و نیروهای انقلاب اسلامی نشان داد راهی بس گشوده‌تر از آنچه فرهنگ غربی در این تاریخ در مقابل بشر قرار داده، به میان آمده ولی «فَاسْتَكْبَرْتُمْ» شما زیر بار آن نرفتید و به همان کمیت‌های دنیا دل بستید. «وَكُنتُمْ قَوْماً مُّجْرِمِينَ» و به مردمی تبدیل شدید که به دنیا یعنی به کمیّت‌ها، دل بستید و از عالمِ معنویات که فوق جرمانیت عالم ماده است، خود را محروم کردید. به عالم فرشتگان که جرمانی نیستند ورود نکردید تا معنای وسعت رحمت الهی را بیابید، به زمین چسبیدید و از عالم بی کرانه که روح‌ها در آن پرواز می‌کنند، خود را محروم کرده‌اید، به قول امروزی‌ها پوزیتیویست شدند و فقط عالم محسوسات برایشان مهم شد.

در معادله‌ای که با حرکتی توحیدی پیش آمده، عده‌ای در فوز مبین قرار می‌گیرند و عده‌ای به شدت گرفتار می‌شوند و ریشه‌ی گرفتاری‌شان آن است که همان آیاتی که برای اهل ایمان خوانده شد و در رحمت الهی داخل شدند، برای آن‌ها خوانده شد. حضرت پروردگار می‌فرمایند آیا جز این است که ما برای شما آیات‌مان را یکی بعد از دیگری خواندیم و سرودیم، پس شما خودتان نخواستید بپذیرید؟ خداوند به نور الهی چشم شما را باز کند تا ببینید چگونه بعضی‌ها واقعاً خودشان عامل مصیبت‌های‌شان هستند وگرنه آن سختی که در راه ایمان باشد چیز دیگری است و جهانی بس متعالی را در مقابل انسان‌ها می‌گشاید، به همان معنایی که وعده داد: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً»(الشَرْح/۶) در آن حدّی که باز در ادامه فرمود: «فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ»(۷) یعنی تازه اگر از آن سختی‌ها راحت شدی، «فَانْصَبْ» باز کوتاهی نکن و همان مسیر سخت را ادامه بده. حاج قاسم سلیمانی‌ها می‌توانستند بگویند در دفاع مقدس که بر صدام پیروز شدیم وظیفه‌ی خود را انجام دادیم، حقوق‌مان را می‌گیریم و زندگی خود را می‌کنیم، ولی متوجه شدند راهی را خداوند در مقابل ما گذارده که ظرفیت آن بیش از آن است که به نابودی صدام قانع شویم، به همان معنایی که حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» فرمودند:

«همه قشرهای ایران توجه کنند که استقامت در مقابل ظلم، در مقابل قدرت‌های بزرگ از اموری است که امر شده است و اگر استقامت کنید، پیروز هستید. بحمداللّه مردم ایران به این صفت متصفند ... قرآن کریم می‌فرماید: «قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ»، همه بشر را دعوت می‌کند به مقاتله برای رفع فتنه، یعنی جنگ، جنگ تا رفع فتنه در عالم. یعنی باید کسانی که تبعیت از قرآن می‌کنند در نظر داشته باشند که باید تا آن‌جایی که قدرت دارند، ادامه به نبردشان بدهند تا این‌که فتنه از عالم برداشته شود.»[۲]

شهید آوینی درباره‌ی امام روح اللّه«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» می‌گوید: «حزب اللّه از جانب خدا مأمور است که انسان را و جهان را تغییر دهد. انسانی که امروز بیش از هر زمان دیگر گرفتار ظلمتِ شرک و بت‌پرستی است. در چنین دنیایی که بشر امروز بت خویشتن را می‌پرستد، ظهور حزب اللّه معجزه‌ای است که از نفحات قدسی دم مسیحایی امام امت برمی‌آید.

یکی ازمؤلفه‌های مهم مبانی اندیشه‌ای حضرت امام«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» مسئله‌ی مبارزه با استکبار، مسئله‌ی ماهیت الهی مبارزه و قیام برای خداست. تاریخی‌ترین سند مبارزاتی حضرت امام«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» با آیه شریفه «قُلْ انَّما اعِظُكُم بِواحِدَةٍ أنْ تَقُومُوا لِلّهِ مَثنى وَ فُرادى» آغاز می‌شود. ایشان در ابتدای پیام خطاب به همه‌ی مسلمانان و علما و روحانیون نوشته‌اند:

«خدای تعالی در این کلام شریف، از سرمنزل تاریک طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان کرده، و بهترین موعظه‌هایی است که خدای عالم از میانه تمام مواعظ انتخاب فرموده و این یک کلمه را پیشنهاد بشر فرموده. این کلمه تنها راه اصلاح دو جهان است... خودخواهی و ترک قیام برای خدا ما را به این روزگار سیاه رسانده و همه جهانیان را بر ما چیره کرده و کشورهای اسلامی را زیر نفوذ دیگران درآورده.»(صحیفه‌ی امام، ج۱، ص ۲۱)

این عبارات اولین گام‌های حضرت امام«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» در آغاز حرکت بزرگ استکبارستیزی ایشان است، که مبتنی برآموزه‌ای قرآنی و «قیام لِلّه» شکل گرفته است. تورق در صحیفه‌ی حضرت امام«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» نمونه‌هایی فراوان دیگر از تأکید و توجه حضرت امام به مفهوم قیام للّه را آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد که قیام و مبارزه برای خدا از کلیدواژه‌های اصلی گفتمان ایشان و روح و جوهره‌ی استکبارستیزی می‌باشد.

---

۲ – صحیفه امام، ج۱۹، ص ۱۹۵.

این نوع زندگی که انسان بفهمد سختی ها در راه توحید، شکوفایی است، غیر از این است که انسان به خاطر گناهانش به سختی بیفتد. عرایضی در جزوه‌ی «عدل الهی» در این رابطه شده است که ما سختی‌های تکامل‌زا داریم و سختی‌های تکامل‌سوز. بعضی از روشنفکران به ما توصیه می‌کنند در پذیرفتن «F.A.T.F» کوتاه بیاییم، غافل از این‌که بنا است ما با انقلاب اسلامی خود را از قیمومیت نظام استکباری رها کنیم، نه آن‌که سرسپرده‌ی نظام پولی آن‌ها شویم. با مقابله با این میدان‌های بزرگ است که ظرفیت‌های توحیدیِ ما به ظهور می‌آید و آن جهان کیفی که جهان رحمت الهی است، در مقابل ما گشوده می‌شود.

ما باید بفهمیم که در معادله‌های بین اهل ایمان و اهل کفر قرار گرفته‌ایم و راز موفقیت‌هایِ‌مان در پایداری در همین معادله است و اگر اهل کفر و طرفداران آن مکرر ضربه می‌خورند و آینده تلاش‌های‌شان بی‌ثمر خواهد شد؛ خود را باید ملامت کنند. عجیب نیست آن‌هایی که تا دیروز در رسانه‌های‌شان می‌گفتند مردم از نظام اسلامی سرخورده‌اند، در انتخابات مجلس یازدهم به مردم التماس می‌کردند که رأی ندهند و شایع کرده بودند استامپ‌هایی که بر روی آن‌ها انگشت می‌زنند آلوده به ویروس کروناست. گفتند ۱۲ درصد مردم بیشتر رأی نمی‌دهند. جنگی را با ما شروع کردند که اگر تلفات دارد ولی حاصل آن پیروزی‌های اساسی و تاریخی است. برای ارزیابی نتیجه هر جنگی برآورده‌شدن و نشدن طمع دشمن ملاک است. در تقابلی که کفر جهانی در مقابل ما پیش آورد، آرزوی دشمن که تغییر نظام اسلامی بود، به شکست انجامید و این شکست یعنی افول تمدنی که بقای آن به ابرقدرتی‌اش می‌باشد.

عرض بنده آن است که متوجه باشیم با شرایطی که دشمن برای مردم ما ایجاد کرده تا مردم را از ادامه‌ی انقلاب مأیوس کند، دشمن نتیجه نگرفت و معنای حضور خدا در عالم و شکست استکبار به همین معنا است. رهبر معظم انقلاب به حکم وظیفه‌ی شرعی در راستای ادامه‌ی تقابلی که باید با کفر جهانی داشته باشیم، مردم را تشویق کردند در انتخابات شرکت کنند، زیرا وقتی دشمن بر اساس کفر و دشمنی، مردم را تشویق می‌کند تا در انتخابات شرکت نکنند، از آن‌جایی که تبعیت از کفر حرام است، رهبر انقلاب واجب می‌کنند تا مردم شرکت کنند و این‌جا بحث سومی پیش آمده است که چرا دشمن تا این حدّ و با صراحت تلاش می‌کند مردم در انتخابات شرکت نکنند؟ آیا جز این است که احساس می‌کند تلاش‌های ۴۰ ساله‌ی آن‌ها بی‌نتیجه بوده است؟

آیه‌ی مورد بحث خطاب به همان‌ها می‌گوید آیا آیات الهی پی در پی برای شما خوانده و یا ظاهر نشد و شما در مقابل آن تکبر کردید و جزء قوم مجرمین شدید؟ پس علت ناکامی خود را در خودتان جستجو نمایید. باید منتظر بود تا آن‌هایی که مقابل این توحید و این حماسه‌ی الهی ایستادگی کردند، به زحمت شدیدی که حکایت از تحقیر تاریخی آنان است، گرفتار شوند. همین اندازه روشن است که عملاً در این مخاصمه قدرتِ درک ابدیت و حضور در آن را که احساس حضور در جهان کیفی است، به‌کلی از دست می‌دهند و در ادامه می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُم مَّا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنّاً وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ (32)﴾

چون گفته می‌شد وعده‌ی خدا حق است و وقوع قیامت امری است که شکی در وقوع آن نیست، آیا شما نگفتید ما نمی‌فهمیم قیامت چیست و آن چیزی نیست مگر گمانی غیر واقع و ما به آن مطمئن نیستیم؟

قبلاً عرایضی در رابطه با «لا رَیْبَ فیها»بودنِ قیامت شد که به نظر بنده توصیف بسیار مهمی است و ملاحظه کردید قرآن در مقابل منکران معاد استدلال نیاورد، بلکه خبر از جهانی داد که در پیش روی آن‌ها است، تا با همه‌ی انکاری که دارند بدانند نمی‌توانند به خطری که آن‌ها را در آینده تهدید می‌کند فکر نکنند، هر اندازه هم که فاسد باشند. حتی از جهتی آن‌هایی هم که توحید حاج قاسمی ندارند و حضور تاریخی انقلاب اسلامی را نمی‌فهمند، مورد خطابِ این آیه هستند که خطری در پیش دارند و آن‌ها هم در جواب گفته‌اند ما آن قیامتی که «لاریب فیه» است را نمی‌فهمیم و آن را یک گمان می‌دانیم که قابل اعتماد نیست. فکر کردند آن آینده‌ای که در آن آینده، جهانی متعالی و گسترده و ابدی برای انسان پیش می‌آید، از جنس محسوسات می‌باشد و باید حس کنند! غافل از آن‌که آن جهان با قلب‌ها احساس می‌شود که به تعبیر قرآن با حجابی که از مقابل چشم انسان برداشته می‌شود ظاهر می‌گردد. می‌فرماید: «فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَديد»(ق/۲۲) پرده‌ها را از مقابل شما کنار زدیم و چشم شما بینا و تیز شد. این مستکبران با غفلت از این حضور، همه‌ی زندگی خود را آتش زدند، زیرا وقتی به آن‌ها از وعده خدا که وعده‌ی حتمی است، سخن به میان آورده شد و این‌که چیزی دارد به سوی شما می‌آید که هیچ جای شکی از آمدن آن نیست؛ گفتند ما از این حرف‌ها سر در نمی‌آوریم و حاضر نیستیم خود را مشغول این گمان‌ها بکنیم زیرا در حوزه جرمانیت و حسّ‌گرایی چنین حقایق بلند، گمان محسوب می‌شود.

وقتی خداوند وعده‌ای بدهد حتماً آن وعده محقق می‌شود، ورود به رحمت الهی و فوز مبین از آن جنس وعده‌ها است. بنده بعضی از اوقات فکر می‌کنم آیا واقعاً زندگی دینی طوری است که باید در دنیا سختی کشید تا در قیامت راحت بود و یا اگر انسان در همین دنیا قیامت را در چشم‌انداز خود احساس کند، در همین دنیا هم در راحتیِ قیامت زندگی می‌کند؟ به ما فرموده‌اند از خدا تقاضا کنیم: «رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَة» خود خداوند به ما آموزش داده است که در دنیا و آخرت از پروردگارتان تقاضای حسنه کنید، آیا این بدین معنا نیست که از خدا نوعی زندگی را در دنیا و آخرت طلب کنید که مطلوب شما باشد؟ درست است بعضی اوقات سختی‌هایی است که تکامل‌زا می‌باشد و انسان را در زندگی وسعت می‌دهد، ولی این هم از برکات زندگی دنیایی است و نه از سختی‌های آن.

ملاحظه کنید به گزارشی که آیه‌ی ۳۲ از مکالمه و گفتگویی که با طرف مقابل انجام شده خبر می‌دهد، چگونه گفتگویی است. به آن‌ها گفته می‌شود وعده‌ی خداوند در آنچه برای مؤمنین گفته است حق است، و قیامت و یا ساعتی هم که با شتاب به سوی شما می‌آید غیر قابل تردید است، حال خودتان در مورد آن فکر کنید. می فرماید خود شما مقصرید که در مورد آن فکر نکردید و گفتید چیزی از آن نمی‌فهمیم، در حالی‌که کافی بود نظر کنید تا می‌یافتید. در آیه قبل فرمود: «أَفَلَمْ تَکُنْ آیَاتِی تُتْلَی عَلَیْکُمْ» آیا آیاتِ ما که از جمله آنها اشاراتی بود به حضور ابدی انسان‌ها، برای شما خوانده نشد؟ پس هرچه هست مشکل در خود شما می‌باشد که میدان دید خود را محدود کردید، در حالی که رسول خداﷺ فرمودند: «اَلْآنَ قِیامَتی قائِم». پیامبر خدا این بصیرت را دارند که میدان دید خود را تا حضور در قیامت گسترش دهند و در مقابل این نحوه حضور، عده‌ای هستند که حتی نمی‌توانند این نوع حضور را بفهمند و می‌گویند: «مَّا نَدْرِی مَا السَّاعَةُ» ما نمی‌فهمیم جهانی که به سوی ما می‌آید چه چیزی است. قرآن می‌خواهد بفرماید ملاحظه کنید بعضی‌ها چگونه نسبت خود را با عالی‌ترین نحوه‌ی زندگی خراب می‌کنند، در آن حدّ که مؤمنین وارسته را متهم می‌کنند به خیال‌پردازی و می‌گویند: «إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنّاً» ما از آن جهانی که شما در پیش رو دارید چیزی نمی‌پنداریم مگر یک گمان و پندار که جای اطمینان به آن نیست و این مشکل بشر این دوران است. این افراد پیامبران و اولیای الهی را انسان‌های ساده‌ای می‌دانند که به اموری باور دارند که چندان معقول و علمی نیست.

بنده وقتی به آیه‌ی فوق فکر می‌کردم و از آن طرف با صحبت‌های افرادی مثل آقای دکتر مصطفی ملکیان و یا دکتر عبدالکریم سروش مقایسه می‌کردم، احساس نمودم خیلی شبیه سخنان آن‌ها است، در آن حدّ که دکتر سروش در بحث «رؤیای رسولان» آن حرف را تا آن‌جا جلو می‌برد که به نظر او پیامبرِ خدا گمان می‌کند پیامبر خدا هستند، زیرا به تصور آقای سروش از بس پیامبران انسان‌های خوب و ساده‌ای بودند. حضور افرادی مثل آقای دکتر سروش را در این جهان و این تاریخ مقایسه کنید با حضوری که حاج قاسم سلیمانی با شعور توحیدی خود توانسته است در این جهان حاضر شود. می‌گویند امثال حاج قاسم سلیمانی تحت تأثیر حرف‌های روحانیون قرار گرفته است. با دقت به آیه‌ی ۳۲ و سخنی که عده‌ای در مقابل سخن توحیدی انبیا می‌گویند، می‌توان فهمید ما امروز هم با چنین افرادی روبه‌رو هستیم و اگر زندگی را با آن وسعتی که قرآن معنا کرده، نیابیم، معلوم نیست تصورمان از معاد و قیامت همان نباشد که آن‌ها آن را یک پندار می‌دانند، زیرا قدمی به سوی آن بر نداشته‌اند تا آن را احساس کنند. بعضی از این آقایان تمدن اسلامی را به تمسخر می‌گیرند، زیرا به عقیده‌ی آن‌ها دین نباید حکومت کند و حکومت هم نباید دینی باشد. جلسه‌ی هفتم «قدرت و دین» از دکتر سروش را گوش کنید که حرف جان لاک را به میان می‌آورد که می‌گوید حاکمان نباید در مورد دین مردم صحبت کنند و باید به معیشت مردم برسند و دین هم نباید در امور حکومتی دخالت داشته باشد. این حاکمان هستند که عملاً جایگاه دین را تعیین می‌کنند.

ما با توجه به این آیات باید نحوه‌ی بودن خود را در این تاریخ مشخص کنیم، چه بودنی است که جوابگوی وسعت انسانی ما می‌باشد. خداوند در آیه‌ی ۳۰ تاریخی را با خصوصیات خاصی از طریق اسلام در مقابل ما گشود مشروط بر آن‌که با توحیدی ناب در راستای آن نگاه توحیدی آنچه را که شایسته است انجام دهیم. تاریخی که با رحمت الهی و فوزی مبین همراه است و همواره باید در جستجوی چنین تاریخی باشیم، زیرا تنها در چنین بستری است که افراد در آغوش رحمت واسعه‌ی الهی قرار می‌گیرند و رستگاری روشنی را احساس می‌کنند. همان‌طور که در بعضی از مراحل تاریخی خود، کم و بیش این نوع حیات برایمان پیش آمده، ولی باید به صورت کاملِ آن فکر کرد که آن رستگاری روشن با حضور تاریخی انقلاب اسلامی در حال طلوع است. هرچند عده‌ای نسبت به این نحوه حضور کافرند، می‌گویند از اول اشتباه کردند انقلاب نمودند و هر روز که با انقلاب جلو برویم اشتباه در اشتباه است. نماز می‌خوانند ولی به وعده‌ی الهی ایمان ندارند. توحید این افراد در این حدّ نیست که بنا است با

آن توحید مناسبات بشری در همه‌ی ابعاد الهی شکل بگیرد. آیا وعده‌ی الهی را در بیانیه‌ی گام دوم نباید احساس کرد؟ آرام‌آرام جوانانی در حال به صحنه آمدن هستند که تماماً معنای خود را در برآوردن وعده‌های الهی می‌دانند، بدون آن‌که برای خود کوچک‌ترین امتیازی قائل باشند و یا بخواهند به رفقای خود امتیاز خاصی بدهند؟

سیاسیون ما اگر هم در ابتدا صادقانه برای خدمت به انقلاب و ارادت به حضرت امام وارد امورات انقلاب شدند، ولی نتوانستند انسان‌هایی باشند در تراز انقلاب و بحمداللّه ذات و گوهر انقلاب طوری است که به مرور در حال عبور از آن‌ها می‌باشد. بنده در زمانی که در کار اجرایی بودم با بعضی از آن‌ها کار می‌کردم، نتوانستند وارد جهانی از معنویت شوند که حضرت امام«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» مقابل‌شان قرار دادند و عملاً نتوانستند وعده‌ی الهی را احساس کنند.

کافی است شما جبهه‌ی خود را مشخص کنید زیرا در شرایطی هستیم که مطمئناً وعده الهی محقق می‌شود و جهانی که حکایت از رحمت الهی دارد به ظهور می‌آید، رحمتی که به ابعاد متعالی انسان جواب می‌دهد، نه آن رفاهی که از جنس رفاه دنیای استکباری است و سیاسیون به دنبال آن هستند. آن نوع زندگی که دنیای استکباری به دنبال آن است، فوز مبین نیست که ما به دنبال آن باشیم. این نوع وعده‌ها که «F.A.T.F» مطرح می‌کند، کمکی به مردم نمی‌کند و جامعه‌ی ما از بحرانی که با نزدیک‌شدن به فرهنگ غربی در دولت سازندگی گرفتار آن شد، رها نمی‌شود. به همین جهت باید به لطف الهی جامعه به آن‌چنان بصیرتی برسد که راه ورود به رحمت الهی را بشناسد و بداند چه کسانی می‌توانند در بستر تحقق آن باشند.

سیاسیون حتی با سابقه‌های خوب اگر متوجه‌ی حضور تاریخیِ انقلاب اسلامی و جهانِ پیش رو نباشند، عموماً با همان رفقای‌شان که مثل خودشان فکر می‌کنند می‌خواهند مشکلات را حلّ کنند که البته بیشترشان در آن فکرند تا چیزی از جیب مردم به نفع خودشان درآورند.

امروز معنای کافر و مؤمن با آنچه ۱۰۰ سال پیش مطرح بود فرق دارد. یکی معتقد است این انقلاب وعده‌ی الهی است و روز به روز هم به نتایج خود می‌رسد و دنیا و آخرت انسان را آباد می‌کند، و دیگری این‌طور معتقد نیست. همه‌ی حرف کتاب «گوش‌سپردن به ندای بی‌صدایِ انقلاب اسلامی» همین نکته است که انقلاب اسلامی یک سروش الهی است که بر قلب مؤمنین جاری شده و هرکس باید خود را طوری آماده کند تا این صدا را بشنود و به افقی که به آن اشاره می‌کند نظر نماید و امروزِ خود را با نظر به آن آینده متعالی شکل دهد. به گفته‌ی نظامی:

ایـــن صـــدا در کـــوه دل‌هـــا بانـــگ کیـــست گه پر است زین بانگ این کُه، گه تهی است

تفکری که انقلاب اسلامی را نـدای بی‌صـدای اراده‌ی الهی مـی‌دانـد، خـود را در جهـانی گسترده و سراسر کیفیت احساس می‌کند، جهانی که حضرت امام«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیـه» در آن بـه سـر می‌بردند و بقیه را و حتی گورباچف را به آن دعـوت کـرده‌انـد. مقـام معظـم رهبـری«حفظـه‌اللّـه» فرمودند شهدا بعد از شهادت با ما حرف‌ها دارند، باید خودمان را آماده‌ی شنیدن سخنان آن‌هـا بکنیم. این است آن جهانی که امروز ما باید در آن وارد شـویم و کـافر و مـؤمن را مطـابق ایـن جهان معنا کنیم که با جهانِ صد سال پیش متفاوت است.

قرآن بعد از آن‌که متذکر جریانی شد که می‌گفتند از قیامت درکی نداریم و مؤمنین واقعی را متهم به خیال‌پردازی می‌کردند می‌فرماید:

﴿وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُون (33)﴾

بـرای آن افـراد زشـتی‌هـای آنچـه عمـل مـی‌کردنـد آشـکار مـی‌شـود و آن‌هـا را همـان بـه تمسخر گرفتن‌های‌شان فرا می‌گیرد. جهانی که آن‌ها در پیش روی خود ساختند برایشان آشکار می‌شود. جهانی با تیرگی‌های اعمالِ تمسخرآمیزشان که مؤمنین را متهم به خیالات مـی‌کردنـد. «وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُون» همان زیر سوال‌بردنِ حرکات توحیدی که کـار زشـتی بـود، آن‌ها را فرا می‌گیرد. این مژده‌ای است برای جبهه‌ای که با مقاومت در حرکات توحیدیِ خـود پایداری و شکیبایی می‌کنند و درست در مقابل رحمتی که سـراغ مـؤمنین مـی‌آیـد، ظلمـات و سختی سراغ جبهه مقابل می‌رود که خود را روشنفکر و اهل علم می‌دانستند و در مقایسه‌ی این دو جریان ما باید با جدّیت تمام جای و جایگاه خود را در ایـن تـاریخِ حـساس معلـوم کنـیم تـا چنین خطری زندگی ما را تهدید نکند. خداوند بنا دارد از طریق این انقـلاب مـا را وارد حیـاتی گشوده و متعالی بکند. نباید انتظار داشته باشیم بدون ورود به آن نوع توحید و عملِ مناسب آن توحید، آن افق گشوده شود، در حالی‌که بسیار نزدیک اسـت و شـما حقیقتاً مـی‌توانیـد بـه آن حیات ورود کنید.

بـــاغ ســـبز عـــشق، کـــو بـــی منتهاســـت جز غم و شادی در آن بـس میـوه‌هاسـت.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه بیست و دوم

معنای تنهایی و بی یاوری در قیامت

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُم مَّا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنّاً وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ (32) وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (33) وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاء يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ(34)﴾

عنایت داشتید که سوره‌ی مبارکه جاثیه نکاتی را تا حال با ما در میان گذاشت، از جمله این‌که چه می‌شود ملتی آن‌طور زمین‌گیر می‌گردد که حتی نمی‌تواند چیزی از عالم توحیدی حیات خود را درک کند. در آیه ی ۳۲ که الحمدللّه تا حدّی مورد نظر قرار گرفت، فرمود آن افراد کارشان به جایی می‌رسد که حتی نمی‌توانند درک درستی از قیامت داشته باشند به طوری‌که «وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا» وقتی به آن‌ها گفته می‌شود بالاخره مسئله‌ی قیامت و ابدیت و معاد امری است واقعی و حق و ابدیت، آن چنان روشن است که جای هیچ تردیدی برای درک آن نمی‌ماند، خداوند در قیامت می‌فرماید: با این‌همه «قُلْتُم مَّا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ» شما گفتید اصلاً ما نمی‌فهمیم ساعت و قیامت یعنی چه؟ تا آن‌جایی که حتی آن‌هایی را که از قیامت و ابدیت با شما سخن می‌گفتند، متهم به توهّم‌زدگی کردید و با قیافه‌ی حق به جانب گفتید ما به چنین اموری که ریشه در گمان‌ها دارد، اعتماد و یقین نداریم.

خداوند از این طریق می خواهد بفرماید چطور می شود بعضی از انسان‌ها و ملت‌ها از یک چنین حیات فعالی تا این اندازه در غفلت باشند. در این حدّ که وقتی به آن‌ها گفته می‌شود: لااقل به چنین نحوه از بودن فکر کنید، می گویند: «إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنّاً وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ» ما آن حرف‌ها را چیزی نمی‌دانیم مگر گمان و پندار، و این‌ها چیزی نیست که بتوان به آن یقین داشت و ما تنها آنچه یقین‌آور است را می‌پذیریم و به همین جهت معاد و قیامت را نمی‌پذیریم. این افراد از ابتدا تصوری غیر واقعی از معاد را در نظر می گیرند و سپس مدعی می‌شوند باور به معاد، باور به امری است که نمی توان به آن یقین داشت و به وجود آن اعتماد پیدا کرد. در حالی که در آیات قبل روشن شد پیامبران طوری معاد را مطرح می کنند که هر کس می تواند هم اکنون خود را در ابدیت احساس می کند.

آنچه خوب است رفقا، به‌خصوص در سوره‌ی جاثیه متوجه باشند این که مواظب باشید آیات را جدا جدا نبینید. به اصطلاح توصیه می‌شود، قرآن را در سوره‌ها ببینید و در سوره‌ها هم هر آیه‌ای را در کلّ سوره بنگرید و هر سوره را در تک تک آیاتِ آن سوره مدّ نظر داشته باشید، یعنی سوره را در هر آیه بیابید. آری! ما تا این‌جاها نیاز به تفکر داریم و راز خواندن مکرر قرآن به این دلیل است.

با نظر به آیات قرآن و مدّ نظر قراردادن کل سوره در هر آیه، با حضوری که نسبت به کلّ سوره پیدا کرده‌اید، در آن صورت به این تفکر می‌رسید که هیچ سخن حقی برای‌تان تمام‌شدنی نیست تا بگویید یا این حرف درست است یا آن حرف. هر سخنِ حقی از آن جهت که وجهی از حق را می‌نمایاند، درست است ولی از آن جهت که هنوز آن سخن دارای ظرفیت بیشتری است برای به ظهورآوردن حق، آن را تمام‌شده نمی‌دانید. در اینجاست که می‌توان گفت آن تفکری که می گوید یا این حرف درست است یا آن حرف، متأسفانه دانایی خود را محور حق و باطل امور می‌داند. یک وقت است می‌فرمایید امروز شنبه بود، این سخنی است که غیر از آن نمی‌شود. اما بعضی از موضوعات طوری است که به یک معنا تشکیک‌بردار و دارای شدت و ضعف هستند، مثل محبّت و یا علم، شما نمی توانید بگویید یا من به خدا علم دارم یا ندارم. زیرا اتفاقاً در همان حال که علم دارید، متوجه هستید چه اندازه نسبت به خدا علم ندارید. هزاران نکته در رابطه با علم هست که هرکدام در جای خود درست است و باید همه‌ی آن‌ها را دید. در موضوع اصالت وجود می گویند همه‌ی عالم، وجود است، ولی این مرتبه از وجود که مثلاً در عالم ماده ظاهر شده، آن مرتبه از وجود نیست که در عالم

ملکوت به ظهور آمده، در این‌جا نمی‌گوییم یا عالم ماده وجود است یا عالم ملکوت، زیرا با موضوعی روبه‌رو هستیم که سعه دارد و در هرجا به صورت‌های مختلف به ظهور می‌آید.

حقیقت همیشه این چنین است که در هر صحنه‌ای مطابق ظرفیت آن صحنه، خود را می‌نمایاند و آن‌هایی که سعی دارند با حقیقت آشنا شوند خواهند گفت:

به هر شکلی که خواهی جامه می‌پوش که من آن قد رعنا می‌شناسم

این افراد متفکران واقعی هستند زیرا حقیقت را در یک مفهوم محدود نمی‌کنند و در نتیجه گرفتار چنین شخصیتی نمی‌شوند تا در رابطه با موضوعات وجودی و تشکیکی بگویند یا آن سخن در مورد آن موضوع حق است و یا این سخن. آن‌ها حقیقت را هرکجا دیدند می‌شناسند. در نتیجه در هر سوره‌ای به نحوی با حق روبه‌رو می‌شوند و در دل هر سوره، حقیقت را در هر آیه‌ای به نحوی می‌یابند که در بستر آن سوره خود را نمایانده است و به لطف الهی هر سوره‌ای را در کلّ قرآن می‌یابند و این به شرطی است که در قرآن به دنبال حقیقت باشند و قرآن را در حدّ یک کتاب آموختنی محدود نکنند.

وقتی متوجه شدیم بعضی موضوعات هست که نمی توان در مورد آن‌ها گفت، یا این درست است یا آن، میدان تفکر در مقابل ما گشوده می‌شود و نه‌تنها در فهم خود از موضوعات اصرار نمی‌کنیم بلکه بر نگاه سایرین که در همان بستر، مثل تفکر در بستر قرآن تفکر کرده‌اند، توجه داریم تا حقیقت چهره‌ی دیگرِ خود را هم بر ما بنمایاند.

امروزه موضوعاتی به عنوان تفکر تاریخی به میان آمده که برای درک آن‌ها باید متوجه بود در این تاریخ انسان‌ها به صورت‌های گوناگون مظاهر این تاریخ هستند و هرکس می‌تواند به نحوی مظهر تاریخ خود باشد و ما در صورتی می‌توانیم همدیگر را درک کنیم که بر فهم خود و نفی فهم طرف مقابل اصرار نداشته باشیم. زیرا بشرِ امروز با حضور جهانیِ خود در موقعیتی است که متوجه است نکات زیادی را باید در هر امری در نظر بگیرد.

عنایت داشته باشید که تفکر خود را در چشم‌اندازها به ما نزدیک می‌کند. مثل آن‌که شما یک روز صبح با رفیق‌تان به صحرای خوش آب و هوایی می‌روید، هرکدام هر توصیفی از آن صحرا بکنید، با نظر به آنچه در روبه روی خود دارید درست خواهد بود. نمی‌شود بگویید بالاخره سخن کدام یک از شما درست است. یکی در عین توجه به زیبایی‌های آن صحرا، نظر به نسیم خنک آن دارد، و دیگری در عین توجه به نسیم خنک آن، از زیبایی‌های آن می‌گوید، سومی در عین توجه به زیبایی‌ها و نسیم خنک آن، منتقل می‌شود به انوار اسماء الهیِ آن

صحرا، زیرا با صحنه‌ای روبه‌رو هستیم که وسعت دارد. قرآن از این جهت به عنوان چشم‌اندازی که در مقابل بشر قرار داده شده، اِلی ماشاء اللّه دارای وسعت می‌باشد، مشروط بر آن‌که سعی کنیم خود را به اولین برداشت خود از سوره یا آیه محدود نکنیم. سوره ی جاثیه نمونه‌ی خوبی برای این امر می‌باشد که چطور در هر آیه از سوره باید همه‌ی سوره دیده شود و در کلّ سوره باید هر آیه مدّ نظر باشد و این مشروط بر آن است که رجوع ما به گونه‌ای باشد که قرآن را به عنوان یک چشم‌انداز، مظهر حقیقت بدانیم و متوجه باشیم حقیقت دارای شدت و ضعف است و در هر مرحله‌ای مطابق آمادگی ما خود را می‌نمایاند. البته افرادی که ذهن خود را در محدوده‌ی مفاهیم متوقف کرده‌اند و یا افرادی که صرفاً بر ذهن ریاضیِ خود تأکید دارند، نمی‌توانند وارد این نوع حضور بشوند. در ذهن ریاضی، مجموع زوایایِ یک مثلث، ۱۸۰ درجه است، نه بیشتر و نه کمتر. ذهن ریاضی در این حالت با واقعیات روبه‌رو می‌شود، اما ذهن کشفی در روبه‌روشدن با واقعیات از زاویه‌ی دیگری ورود می‌کند و ظرفیت دیگری را دنبال می‌کند. ملاحظه فرمودید در آیه‌ی ۲۷ این سوره که فرمود: «وَلِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرضِ» تا چه اندازه می‌توانستید جلو بروید، زیرا وقتی چیزی ملک خدا شد معلوم است که آن چیز در پیش خدا می‌باشد. مثل این نیست که این پیراهن از آنِ من است، زیرا حقیقتاً من خالق این پیراهن نیستم که به معنای حقیقی ملک من باشد، در حالی‌که هر چیزی ملک خدا است. یعنی آن مخلوق خدا می‌باشد، نزد خداوند است چرا که یک خدا نداریم و یک دنیا در کنار خدا. خداوند همه ی عالم را پر کرده. آری آدم‌های بد هم از نظر وجود در پیش خدا هستند، فرق مؤمن و کافر در این است که مؤمن در نزد خدا بودنِ خود را با رفع حجاب‌ها و با عباداتی که انجام می‌دهد، می‌یابد. به همان معنایی که بحث «قربةً إلی اللّه» در عبادات مطرح است تا آن نزدیکی به خدا را انسان احساس کند و آن را از آنِ خود بکند.

وقتی عملی را «قربةً إلی اللّه» انجام می‌دهیم، با آن عمل از خود رفع حجاب می‌کنیم، تا حضور خدایی که از همه به ما نزدیک‌تر است را احساس نماییم. آری شما در عبادات‌تان به خدا نزدیک می‌شوید ولی نه به این معنا که خدا هم به شما نزدیک شود. خداوند از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است، چون ما را در برگرفته و ما از نظر وجود در نزد او هستیم و با عبادات متوجه می‌شویم پیش خدا هستیم. گفت:

یار نزدیک‌تر از من به من است ای عجب بین که من از وی دورم

مشکل آدم‌های کافر این است که خدا پیش آن‌هاست ولی آن‌ها پیش خداوند نیستند.

با نظر به آیه‌ای که می‌فرماید «وَلِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرض»، می توانیم اشاراتی که آیات دیگر مدّ نظر قرار می‌دهند را بفهمیم. لذا در آیه‌ی ۳۱ فرمود: «وَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا أَفَلَمْ تَکُنْ آیَاتِی تُتْلَی عَلَیْکُمْ فَاسْتَکْبَرْتُمْ وَکُنتُمْ قَوْماً مُّجْرِمِینَ» آن هایی که متوجه‌ی آن نحوه حضور در محضر خداوند نبودند و عملاً خود را موجودی مستقل احساس می کردند، به سرنوشت بدی دچار شدند و در این رابطه آیه‌ی مذکور می‌فرماید: اما آن‌هایی که کفر ورزیدند و انکار حقیقتی کردند که آن‌ها را در برگرفته بود. هان! آیا برایتان آیات ما خوانده نمی‌شد تا متذکر این امر باشید؟ و یا این که متذکر این امر شدید، پس استکبار ورزیدید و مردمی مجرم بودید و خود را در محدوده‌ی دنیا متوقف کردید.

خداوند در آیات خود به صورت‌های مختلف به انسان‌ها متذکر می‌شود که چه اندازه به آن‌ها نزدیک است و آن‌ها را در بر گرفته تا امیدشان به غیر خدا نباشد و از تهدید مستکبران ترسی به خود را ندهند و از مسیر توحیدی که خداوند برای آن‌ها آورده منحرف نشوند. آیاتی که حکایت از حضور خدا در عالم می کند را منحصر به آیات قرآن نباید گرفت. دفاع مقدس و از همه مهم‌تر شکست مکرر استکبار جهانی نسبت به نقشه‌هایی که برای انقلاب اسلامی می کشند و دائماً به ناکامی‌اش می‌انجامد، همه و همه حکایت از آن دارد که خداوند به شما نزدیک است، و در همین رابطه عده‌ای غفلت دارند و فردا با این خطاب روبه‌رو می‌شوند که با نشان‌دادن آیات خود در مسیری که شروع شده بود، شما تکبّر کردید و راه دیگری را دنبال نمودید و حال از آنچه مؤمنین بهره‌مندند شما محروم هستید.

قوم مجرم یعنی افراد ماده پرست. این افراد وقتی قیامت برپا می‌شود می‌بینند چه اندازه ضرر کرده‌اند. قرآن علت این مشکلات را این می‌داند که به جهت مجرم‌بودن و ماده پرست بودن‌شان می گفتند، ما از قیامت چیزی نمی‌فهمیم، در حالی که استعداد آن را داشتند که همین حالا در این دنیا آن حضور ابدی را احساس کنند و وقتی انسان ابدیت خود را احساس کند، این همان «حق الیقینی» است که جای هیچ شکی در آن نیست، و لذا فرمود: «وَالسَّاعَةُ لَا رَیْبَ فِیه» در توصیف «حق الیقین» می فرمایند مثل آن‌که انسان در آتش قرار گیرد و با جان خود آن را احساس کند و این غیر از آن است که آتش را ببیند که به آن «عین الیقین» می گویند. «لَا رَیْبَ فِیه»بودن قیامت برای انسان از حدّ «علم الیقین» بیشتر است. عموم حقایق معنوی آن چنان است که می‌توانند حالت «حق‌الیقین» برای انسان به‌وجود آورند.

وقتی خداوند در توصیف قیامت مکرر می‌فرماید: «لَا رَیْبَ فِیهَ» می‌خواهد ما را متوجه‌ی حضور خودمان در آن حالت بکند، به طوری که آن حالت و آن عالم را عین حیات خود بدانیم، زیرا ما به یک چیز می‌توانیم یقین واقعی داشته باشیم و آن این است که خود را احساس کنیم. ممکن است بفرمایید این‌که خود را احساس می‌کنم را خواب می‌بینم که خودم، خودم هستم در آن صورت هم باز خودتان خودتان هستید که در آن حالت حاضر می‌باشید. «وَالسَّاعَةُ لَا رَیْبَ فِیهَا» که همان نظر به معاد می‌باشد، یعنی خود شما در وسعتی که هستید، قیامت شما همان است ولی از آن غفلت دارید و فکر می‌کنید بعداً با آن روبه‌رو می‌شوید. بی‌حساب نیست که جمله‌ی «وَالسَّاعَةُ لا رَیْبَ فِیهَا» در این سوره مکرر آمده است، زیرا در توصیف قیامت در آیه‌ی ۲۸ فرمود هر امتی را به کتاب خودش می‌خوانند. کتابی که در جان خود نگاشته، پس آن جانی که آنجا ظاهر می‌شود همان جانی است که در این دنیا با خود داشت و می‌توانست حضور قیامتی خود را در همین دنیا احساس کند و متوجه باشد چنین حضوری برای او در قیامت به صورت تفصیلی محقق می‌شود.

این‌که انسان چنین حضور روشنی را در این دنیا احساس نمی‌کند به جهت اشتغال به همین کثرت‌ها و کینه‌ها و خودخواهی‌ها و رعایت‌نکردن حقوق بقیه می‌باشد و این جزای کسی است که خود را مشغول امور دنیا کرده و خود را از آن عالمِ سراسر کیفیت و حضور محروم نموده است.

آیا می‌توانیم در این دنیا با این‌همه جذابیت‌های آخرالزمانی‌اش، اگر چیزی نداشته باشیم که با تمام وجود بتوان با آن دل خوش بود و تنها باور داشته باشیم که قیامت بعداً واقع می‌شود، جذب این دنیا نشد؟ چه کسی رشوه‌ی میلیاردی و ویلاهای آن‌چنانی را که هم اکنون می‌تواند در اختیار داشت باشد رها می‌کند و قیامتی که بعداً می‌آید را، می‌گیرد؟ مگر آن‌که با چیزهایی مأنوس شود که قابل مقایسه با تمام دنیا نباشد.

قرآن در این‌جا می‌فرماید: ابدیت را با آن وسعت و سعه‌ای که دارد می‌توانید در همین دنیا بیابید و در آن زندگی کنید. زیرا اگر درهای آن نوع جذبات دنیایی گشوده‌تر شده، درهای حضور قیامتی که هم اکنون شما را در بر بگیرد هم گشوده‌تر گشته و در آیه‌ی ۲۳ به ما فرمود: «أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً» آیا ملاحظه نمی‌کنید افرادی را که هوس خود را معبود خود گرفتند، چگونه از درک حقیقت محروم شدند؟ و در مقابل، در آن طرف افقی جهت نظر به حقیقت گشوده شده که

بحمدللّه این روزها به زیبایی و گشودگی تمام با شهادت امثال شهید محسن حججی و حاج قاسم سلیمانی و با ناکامی مکرر آمریکا و با عزّت حزب اللّه در جهان افقی به ظهور آمده تا معنای تقوا در این زمانه به‌خوبی روشن شود. همین امروز هم اگر گرفتار خودخواهی و خودبینی شدیم مطمئن باشید افق مقابل‌مان برای یافتن حقیقت، در حجاب می‌رود و نمی‌توانیم حقیقت را ببینیم. وقتی نتوانیم حقیقت را ببینیم چگونه خود را برای دین خدا خرج کنیم و از رشوه‌ها و ویلاهای آنچنانی بگذریم؟ آیا بهتر از این نمی‌شد که چنین شرایط فوق‌العاده‌ای پیش آید تا هرکس جای خود را خودش تعیین کند؟ مسلّم با دینی که قیامت را هم اکنون برای انسان به ظهور نیاورده، نمی‌توان در این تاریخ دیندار بود و آن دینی که ما را امروز متوجه‌ی حقیقت کند، بصیرتی است که حضرت امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» در آثار خود و به‌خصوص در شرح سوره‌ی حمد متذکر آن شده‌اند.

سیصد سال پیش فضای جامعه و جذبات آن جامعه آن چنان نبود که برای حفظ دین‌داریِ خود و ایمانی که داشتیم نیاز باشد انسان حقایق را در این حد احساس کند، همان باورهای ذهنی نسبت به خدا و قیامت کافی بود تا انسان مرتکب گناه نشود. ولی امروزه که ظلمات آخرالزمانی آنچنان قلب‌ها را گرفتار انواع تبرّجات و خودنمایی‌ها کرده است، تنها توحید سوره‌ی «قل هو اللّه احد» و شش آیه اول سوره‌ی حدید می‌توانند انسان را از آن جذبات نجات دهند که حضرت سجاد﵇ آن توحید را متذکر بودند، توحیدی که توانایی عبور از آن ظلمات را دارا می‌باشد، زیرا آن نگاهِ توحیدی منجر می‌شود تا انسان انوار الهی را بچشد و با حقیقتِ هستی در عالمِ معنا مأنوس شود. به «اَحدی» نظر کند که «صمد» است و به اولی نظر کند که آخر است و به آخری نظر کند که اول است.

اهل دنیا با حضور در قیامت یک مرتبه با عالم غیب روبه‌رو می‌شوند و متوجه می‌گردند همه چیز را باخته‌اند. آیات ۳۱ و ۳۲ متذکر همین امر است که مگر خودتان نبودید که خود را به این روز انداختید؟ آیه‌ی ۳۳ می‌فرماید: «وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُون» و سیئات‌شان آشکار می‌شود و گناهان و کدورت‌هایی که مرتکب آن بودند و همان چیزی را که به تمسخر می‌گرفتند، آن‌ها را فرا گرفت.

برای مؤمنین از ابتدا قیامت پیدا بود. پیامبر خداﷺ این راه را جلوی ما گذاشته‌اند و خودشان فرمودند: «الآن قیامتی قائم» یعنی همین حالا عالم گسترده‌ای که حیات خود را در آن عالم ببینید، برای‌تان می‌تواند حاضر باشد. عمده رویکرد ما است که در عبادات‌مان، چه

عالمی را دنبال کنیم. در ساده‌ترین عبادات هم می‌توانید رویکرد خود را نظرکردن به عالم گسترده مقابل خود قرار دهید که تا ابدیت ادامه دارد. مثلاً فرضاً با همسر خود قهر کردید، روایت دارد هرکسی زودتر سلام کند برکت خاص خود را دنبال می‌کند. رویکرد انسان در این امر می‌تواند نظر به عالم بیکرانه‌ای باشد که اولیای الهی در آن به‌سر می‌برند. ولی اگر گمان کند حالا باید کوتاه بیاید تا یک روزی ثواب ببرد، بعید است همّت کند و در رفع کدورت پیش قدم باشد. اگر انسان برکات اعمال خود را حیّ و حاضر احساس نکند وعده‌ی فردا برایش کافی نیست. اما اگر رابطه‌ی ما با حقیقت طوری باشد که حقیقت را قریب و نزدیک بیابیم و در هر عملی رویکرد ما احساس حقیقت باشد، با جامعه ی دیگری غیر از این جامعه روبه‌رو خواهیم شد که به جهت وعده به قیامتِ فردا آن‌طور که باید و شاید نسبت به وظایف دینی خود و رعایت حقوق دیگران عمل نمی‌کنند.

قرآن می‌فرماید: «أَ لَیْسَ الصُّبْحُ بِقَریب؟» عرفا از این جمله منتقل می‌شوند که صبح یعنی گشودگیِ صفا، نور بسیار نزدیک است، کافی است با رفع انانیت به آن صبحی که نزدیک است نظر کنیم. می‌فرماید آیا دفع کفر و ظهور نور نزدیک نیست؟ کافی است یک باور معنوی و رویکرد زنده ی فعّالِ دینی در خود داشته باشیم و آن را با عبادات مکرر زنده نگه داریم و فعالش کنیم تا به راحتی با نظر به حقیقت، مقابل دستورات الهی تواضع داشته باشیم.

از آیه‌ی فوق یعنی آیه ۳۱ می‌توان متذکر شد چطور برای مؤمنین در همین دنیا هرچه که وعده داده بودیم، ظاهر می‌شود و همان را تا قیامت همراه خود می آورند. می‌فرماید: آیا همان آیات را برای شما نخواندیم و شما استکبار ورزیدید؟ برای خرازی و باکری و حججی و حاج قاسم در این دنیا فردوس اعلا ظاهر بود و همین امر موجب شد تا حاضر شوند از خود بگذرند. چون بهشت برین و فردوس اعلا را حاضر دیدند، حتی به اجمال، لذا حاضر بودند به راحتی دنیا را زیر پا بگذارند.[1] مگر غیر از این می‌شود که شهید نظر می‌کند به وجه اللّه و با نظر به

---

۱ – شهید حاج احمد کاظمی گزارش می دهد از آنچه شهید باکری قبل از شهادتش از خط اول گزارش داد که حکایت از آن دارد که شهید باکری آنچه را به اجمال از قبل احساس کرده بود، در آن اواخر به تفصیل می‌بیند. شهید حاج احمد کاظمی می‌گوید: «در عملیات بدر آقا مهدی باکری در محاصره دشمن گیر افتاد. حجم آتش و فشار دشمن خیلی زیاد شده بود. از قرارگاه به آقا مهدی پیام می‌دهند که برگرد. آقا مهدی جواب می‌دهد آنهایی که با من کار دارند خودشان بیایند این‌جا ببینند چه غوغایی است! من این‌جا می‌خواهم با بسیجیانم محشور باشم. احمد کاظمی می‌آید پشت بی‌سیم. احمد دوست صمیمی آقا مهدی بود. احمد دوباره اصرار می‌کند که برگرد. آقا مهدی پاسخ می‌دهد که احمد،

وجه اللّه است که آن شتاب به سوی حضرت معبود برایش پیش می‌آید؟ جناب حافظ با نظر به همین قاعده می‌گوید:

این جان عاریت که به دستم سپرده دوست　　روزی رخ‌اش ببینم و تقدیم وی کنم

مسلّم آن منظری که خداوند در مقابل باکری‌ها و حججی‌ها و حاج قاسم‌ها قرار داد، در مقابل ما نیز هست، حال چرا در نظر به آن منظر کوتاه بیاییم و خود را مشغول خودخواهی‌های خود کنیم و آن را احساس نکنیم که خدا از همه به ما نزدیک‌تر است؟ چون خیلی به خودمان نگاه می‌کنیم نتیجه این می شود که خودمان حجاب خود می‌شویم. جناب فیض کاشانی در خطاب به حضرت حق اظهار می‌دارد:

گفتم که روی خوبت از من چرا نهان است　　گفتا تو خود حجابی ورنه رخم عیان است

گفتم که از که پرسم جانا نشان کویت　　گفتا نشان چه پرسی آن کوی بی‌نشان است

گفتم فراق تا کی، گفتا که تا تو هستی　　گفتم نفس همین است گفتا سخن همان است

خرازی‌ها وارد میدانی شدند که ارزش آن را داشت تا دل به دریا بزنند. آنچه در زندگی عادی می‌تواند برای ما به اجمال احساس شود، برای آن‌ها در آن موقعیتِ مجاهدتِ در راه خدا، به تفصیل آشکار شد و این برای کفار برعکس می‌شود، در آن حدّ که آن کم‌ترین فهمی را که از قیامت داشتند از دست می‌دهند، به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»(بقره/ ۲۵۷) خداوند آن‌ها را از آن اندک نور اولیه هم خارج می‌کند به سوی ظلمات، و لذا هیچ درکی از ابدیت ندارند که می‌گویند: «مَّا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ» ما نمی‌فهمیم قیامت چیست.

وقتی انسان احساسِ حضور ابدی خود را به‌کلی از دست داد، به راحتی اسیر هوس‌های خود می‌شود و مرتکب انواع گناهان می گردد و خداوند در همین رابطه می‌فرماید: «وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا» آن اعمال با همه‌ی زشتی برایشان آشکار می‌شود و ظهور می‌کند، در حالی‌که به جهت هوس‌آلودگی‌شان زشتی آن اعمال در دنیا برایشان پنهان بود. فکر کردند گناه می‌کنند و تمام می‌شود ولی خرازی‌ها به جهت نظر به جهانی آنچنان بیکرانه و گسترده

به‌خدا اگر امروز اینجا نیایی، خیلی دیر می‌شود! احمد، بیا ببین اینجا چه آتیش‌بازی قشنگی شده! (فصلنامه نگین ایران - شماره ۵۳)

می توانند آن اقدامات بزرگ را انجام دهند، زیرا می‌بینند در مقابل خود نور هست و حقیقت بیکرانه.

قرآن در وصف قیامت می‌فرماید: «یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ»(آل عمران/۳۰) هرکس آنچه را انجام داده، وجدان می کند و می چشد. هر کس اعم از مؤمن و کافر، اعمال خود را به صورتی که آن را احساس کنند می‌یابند. خداوند در آیه‌ی ۳۳ این سوره به ما خبر می‌دهد در آن شرایط، خودِ اعمال برای گنهکاران آشکار می‌شود و زشتی آن را وجدان می کنند تا ما خودمان با خودمان مسئله را حل کنیم.

کافی است بین خود و خدا در رویکردی حضوری خود را در محضر حق ارزیابی نماییم، در آن صورت دیگر گناه نمی‌تواند در روح و روان ما جا باز کند. احساس حضوری که اگر خدا به شما نزدیک است شما هم می‌توانید با عبور از حجاب های دنیایی به خدا نزدیک شوید و جهانی جلوی خود باز کنید که در آن هستید و از آن غافل بوده‌اید، جهانی که به صرف بودنِ خود در آن مستقر هستید و در قیامت انسان‌های کافر به قیامت تمام ابعاد هستی خود را که هوس‌ها و آرزوهای دنیایی‌شان آن‌ها را از آن غافل کرده بود، می‌یابند.

در زندگی دنیایی، حضور در آن جهان، حتی به اجمال، زندگی را بسیار مطلوب می کند، در آن حدّ که انسان با صداقت و تواضع و ایثار، تمام بهشت‌ها را در مقابل خود گشوده می‌یابد و از همین بودنِ خود که در آن هستید چه اندازه خود را سعادتمند احساس می کنید. به گفته آیت اللّه حسن‌زاده؛ الهی! قربان لب و دهان خودم بروم که می گوید خدا، خدا. این نحوه حضور غیر از توجه به منیّت خود می‌باشد که حجاب حضور در محضر حق می‌شود. این نحوه حضور با نظر به بودن خود که آزاد از هر نسبتی است، مگر همان نسبتِ اتصال به خدا، انسان را در آغوش خدا می‌برد. در آن صورت، عبادات دارای شور و شعف دیگری خواهد بود.

فرمود: «وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا» کسانی که در مقابل خدایِ حیّ و حاضر که همه‌ی ابعاد انسان را در برگرفته است و همه‌ی انسان نزد او می‌باشد، گناه می کنند، آن حضور را از دست می‌دهند و سیئات اعمال آن‌ها به سراغ آن‌ها می‌آید که بی‌خدایی است و عدم استقرار در نزد خدا و خود را در آغوش خدا احساس نکردن.

آیات ۳۳ و ۳۴ با ما حرف‌ها دارند. در ادامه، آیه‌ی ۳۳ می‌فرماید: «وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُون» واژه‌ی «حاق» یعنی در برگرفت. می‌فرماید همان چیزی را که با انکار خود به تمسخر می گرفتند آن‌ها را فرا می گیرد. مگر نگفتند ما از قیامت چیزی نمی‌فهمیم و شما که

معتقد به قیامت هستید گرفتار توهّم شده‌اید و به چیزی نظر دارید که یقین آور نیست؟ می‌فرماید همان قیامت و همان عذابی که حاصل اعمال‌شان بود آن‌ها را فرا می‌گیرد.

عذابی که انسان گنهکار منکر قیامت را در بر می‌گیرد، مانند در برگرفتن غضب می‌باشد که انسان را در بر می‌گیرد، با این تفاوت که آن غضب که در قیامت انسان را در بر می‌گیرد، غضب الهی است و طوری می‌باشد که درون و بیرون انسان فرا می‌گیرد. به گفته‌ی حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» آن غضب، روح را می‌سوزاند و حاصل غفلت از حضور خداوند می‌باشد و غفلت از اعمالی که انجام آن اعمال در این دنیا حضور خداوند را در جان انسان قوت می‌بخشد و یاد خدا برای انسان ملکه می‌شود، به همان معنایی که خداوند می‌فرماید: «أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِی»(طه/۱۴) نماز را قیام کنید برای آن‌که یاد من در جان شما پایدار شود.

چون خود را بزرگ و صاحب اندیشه می‌دانستند و فهم خود را محور علم به واقعیات عالم می‌پنداشتند، زیر بار سخن پیامبران علیهم‌السلام که به ظاهر انسان‌های ساده و به اصطلاح اُمّی بودند، نرفتند و اتفاقاً همین تکبر کار آن‌ها را به آنجا رساند که از درون و بیرون گرفتار آن آتش شدند، آتشی که حاصل عمل و اراده‌ی خودشان بود، در حالی‌که خود را از درون نابودشده می‌یابند. این نوع معارف که متذکر چنین خطراتی است، معارفی است که باید در این زمان برای جامعه تبیین کرد.

اگر می‌خواهید امروزه با انواع رانت‌خواری‌ها و اشرافیت جاه‌طلبانه روبه‌رو نباشید، باید معادی را تبیین کنیم که طرف با تمام وجود احساس کند به هیچ وجه برایش صرف نمی‌کند حقیقت را زیر پا بگذارد و دنیا را مقصد و هدف خود قرار دهد. در آیه‌ی ۳۴، موضوع را به نحوی بسیار عمیق و دقیق با بشریت در میان می‌گذارد. می‌فرماید:

﴿وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاء يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ (34)﴾

و به آن‌ها گفته می‌شود در این زمان شما را تنها می‌گذاریم و فراموش می‌کنیم همان‌طور که شما ملاقات این روزِ خود را فراموش کردید و مأوای شما آتش است و برای شما هیچ یاوری نیست.

«وَقِيلَ الْيَوْمَ» و گفته می‌شود بفرمایید، ما امروز به شما بی‌محلی می‌کنیم. خدایی که عین رحمت است و فرمود «سَبَقَتْ رَحْمَتِی غَضَبِی» رحمت من بر غضب من سبقت دارد. در این‌جا می‌فرماید این افراد نسبت به آن رحمت فراموش می‌شوند.

وقتی انسان خودش را در دنیا در آن حضورِ معنوی حاضر نکرد و از جهان کیفیِ وسیع عالم غیب و معنویت محروم شد، یک مرتبه با فراموشی از طرف خداوند روبه‌رو می‌شود و در تنهاییِ خاصی که هیچ امیدی به جایی ندارد، قرار می‌گیرد، چیزی که فکر نمی‌کنم احدی در این دنیا بتواند آن را تصور کند. در رابطه با علت این تنهایی و فراموشی، موضوع روشنی را مطرح می کند و می‌فرماید: «كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاء يَوْمِكُمْ هَذَا» این تنهایی چیزی نیست جز انعکاس فراموشی این روزتان که امروز در مقابل خود می‌یابید ولی اکنون دیگر نمی‌توانید این روز را که روز حضور در محضر خداوند است و با خداوند به‌سربردن، از آنِ خود کنید. شما می‌توانید در همین دنیا این روزِ خود را ملاقات کنید، زیرا این روز شما بود و می‌توانستید با این روزِ خود در دنیا، آماده‌ی حضور در روزی شوید که در قیامت با آن روبه‌رو خواهید شد.

به نظر بنده نکته‌ای دقیق و ظریف در این قسمت از آیه مطرح است که جای بحث بیشتر دارد. در ادامه فرمود: «وَمَأْوَاكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ» مگر این‌ها در دنیا به دنبال مأوا نبودند ولی دنیا را مأوای خود گرفتند؟ حال آتش مأوای آن‌ها شد که عین بی‌مأوایی می‌باشد. «وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ» و برای شما هیچ یاوری که به نحوی به شما کمک کند تا از تنهاییِ شما بکاهد، نیست و این چیزی جز انعکاس همان زندگی دنیای خودتان نیست که جز خودتان هیچ چیز دیگری را نمی‌دیدید و به کثرات دنیای مشغول بودید و حالا خودتان هستید بدون آن مشغولیات. وقتی بدانیم انسان بدون کمک و رحمت الهی قدمی نمی‌تواند بردارد، و حتی اهل دنیا هم در دنیا به رحمت الهی امیدوارند. وقتی این امید به‌کلی قطع شود و هیچ چیزی که بتوان به آن مشغول شد و به آن امیدوار بود، نماند، چه می‌شود؟ «واللّه اعلم».

فرمود به آن‌ها گفته می‌شود: «الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاء يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ» به نظر می‌آید باز نیاز است بر روی قسمت «كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاء يَوْمِكُمْ هَذَا» کمی بیشتر فکر شود. به منکران معاد می‌فرماید شما روزگارانی داشتید و می‌توانستید لقایی که امروز با آن روبه‌رو شده‌اید را از قبل تجربه کنید و در آن فضا زندگی کنید ولی با مشغولیات دنیایی و کبر و خود برتربینی‌ها از یادتان رفت که چنین حضوری در کنارتان بود. هرکاری که موجب شود تا ما این نوع حضور را فراموش کنیم، فردای قیامت موجب آن تنهایی خاص می‌شود. حال آن کار هرکاری می‌خواهد باشد. مگر آن‌که زندگی را با نظر به حضوری که در ابدیت داریم و می‌توان آن را احساس کرد، دنبال کنیم.

می‌فرماید: «لِقَاء يَوْمِكُمْ هَذَا» لقاء این روز که روز خود شما بود و لقائی که می‌توانستید با نظر به آن برای خود داشته باشید. این روزتان را می‌توانستید در افق حضور خدا احساس کنید و منوّر به چنین توحیدی می‌شدید که عالم برایتان محل ظهور انوار الهی می‌شد و امروز بحمداللّه این نحوه حضور خدا را در انقلاب اسلامی در مقابل استکبار، می‌توانید احساس کنید و همین امروز به آینده‌ی توحیدی خود نظر نمایید.

کلیّات نظام ما بحمداللّه، توحیدی است، از آن جهت که ولیّ فقیه در رأس آن می‌باشد. در این زمینِ توحیدی حتماً پیروزی از این نظام است. شما اگر پیروزی را نمی‌بینید به همان معنایی است که حضور خدا را در چنین روزی فراموش کرده‌اید. به همین جهت در آخرین آیه‌ی این سوره فرمود: «وَلَهُ الْكِبْرِيَاء فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» کبریایی خدا را که در آسمان‌ها و زمین است، باید دید و در دل این عالم خدا را فراموش نکرد تا از روزگاری که روزگار حضور خداوند است، غفلت شود. کبریایی خدا را باید در همین دنیا و در همین صحنه‌ها ببینیم، مثل آن‌که در یک گل، حیات را می‌بینید و نه ساقه و برگ‌های آن را. بعضی‌ها برگ‌های گل را می‌بیند و می‌خواهند آن را بخرند و به خانه ببرند، ولی بعضی‌ها حیاتش را می‌بینند و می‌گویند بگذارید نگاهش کنیم، به همان معنایی که گفته‌اند: «گل بر سر شاخسار زیبنده‌تر است.»

شما نظر کنید به حیات گسترده‌ای که خداوند از طریق انقلاب اسلامی در مقابل شما گشوده است. اگر تنها به منافع مادیِ خود نظر کردیم از آن حضور گسترده غافل می‌شویم. حضور گسترده‌ای که در صحنه، صحنه‌ی انقلاب اسلامی احساس می‌کنیم و هرچه دشمنِ استکباری بیشتر با ما مقابله کند، بیشتر حضور گسترده‌ی خداوند نمایان می‌شود. این‌که بنده به آینده‌ی این نظام الهی امیدوارم، به اعتبار رحمت الهی است و نه به جهت سستی و غفلت‌هایی که دارم و داریم. ما برای حفظ انقلاب اسلامی نیاز به حضور خدا در همه‌ی ابعاد داریم و این با آدم‌های بزرگی مثل حججی‌ها و حاج قاسم سلیمانی‌ها محقق می‌شود، همان‌طور که تا حال محقق شده. این‌که مثل بعضی‌ها نگران آینده‌ی انقلاب نیستم به جهت کلیّت نظام توحیدی و رحمت الهی می‌باشد. فراموش نمی‌کنیم وقتی حرکتی توحیدی به میان آید، رحمتی در راه خواهد بود، اگر این نکته را از یاد ببریم گرفتار انواع دنیاطلبی‌ها می‌شویم که شاهد آن هستید. بعضی‌ها این دنیاطلبی‌ها را برای خود نوعی پیروزی می‌دانند. خودشان دنیا را برای خود مهم می‌کنند و در اثبات اهمیت دنیا تلاش می‌نمایند و حضور ابدی خود را که هم اکنون می‌توانند زندگی امروز خود را با آن آباد کنند، فراموش می‌نمایند و خود را از رحمت الهی که نظر به

امروزی است که قصه‌ی حضور فردای‌شان می‌باشد، دور کردند و بعد هم می‌پرسند چرا نظام اسلامی برای آن‌ها کاری نکرده، زیرا دنیا مانند آب شور و تلخ دریا می‌باشد که هر اندازه بنوشیم، عطش را می‌افزاید و ما را از دنیایِ بس وسیع و متعالی و پاک، محروم می‌کند.

در آیه‌ی ۳۴ این‌طور به ما خبر می‌دهد که به آن‌ها گفته می‌شود ریشه‌ی این فراموشی و این تنهایی که با آن روبه‌رو هستید، همان تنهایی و بی‌خدایی دنیایی شما می‌باشد. عذابی جدای آنچه خودتان هستید در میان نیست، خودتان را به خودتان می‌دهند و همان وَهمیات دنیایی صورت خارجی زندگی قیامتی آن‌ها را تشکیل می‌دهد. «وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ» تنها خودتان هستید و خودتان با آن شخصیت تنگی که برای خود شکل داده‌اید و به ظرفیت گسترده‌ی خود در دنیا توجه نکردید.

همین‌که انسان‌ها ماورای خودخواهی‌ها و در بستر نظر به حضور خداوند، در نزد یکدیگر هستند، هرکدام برای دیگری بهشت خواهند بود و در مسیر محبت به یکدیگر در نزد همدیگر هستند، در همان فضایی که نزد خدا می‌باشند. بیچاره آن‌هایی که تنها خود را محور همه‌چیز را می‌دانند و حق را به جانب خود می‌گیرند، این‌ها چقدر تنها هستند و در این تنهایی آتشی در درون خود برافروخته‌اند، بدون آن‌که متوجه باشند تنها خود را باید مقصر بدانند، مثل یک حیوان درنده به اطرافیان می پرند. ما در این نشست ها و جلسات که در محضر خداوند، در کنار هم‌دیگر هستیم، بدون آن‌که قصد کرده باشیم در حال کمک به یکدیگر می‌باشیم. این‌طور نیست که بنده به عنوان سخنران این جلسه به شما کمک کنم و شما کمکی به بنده در این جلسه نداشته باشید. قلب آماده‌ی شما به بنده کمک می کند تا اگر چیزی را به لطف الهی یافته‌ام از اجمال به تفصیل درآورم و از این طریق در واقع دارم خود را با شما بسط می‌دهم. شما آینه‌ای می‌شوید تا بنده خود را در شما تماشا کنم. با هم در اینجا حاضر شدیم تا در نسبت به یکدیگر بسط پیدا کنیم تا من مال شما باشم و شما از آنِ من. حال اگر انسان در ابدیت خود کسی را نداشت، به جهت آن است که در دنیا مانند حیوانی درنده هیچ‌کس را در بستر حضور خود نیافته تا ماورای خودخواهی اش برای همدیگر بهشت باشند. ما اگر همدیگر را نداشته باشیم دق می‌کنیم. ما در فضای ایمانی و در یگانگی نسبت به انقلاب اسلامی، گمان می‌کنیم همدیگر را نداریم، اتفاقاً در زیر سایه‌ی همدیگر در حال زندگی هستیم. ناخودآگاه در بستر خُلق ایمانی، در کنار همدیگر می باشیم. با توجه به آنچه عرض شد و بسیاری از نکاتی که نتوانستم بر زبان آورم، امکان ندارد بفهمیم این‌که خداوند در خطاب به کفار می‌فرماید: «وَمَا

لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ» حقیقتاً یعنی چه، چگونه انسان در آن دنیا با انعکاس بی خدایی و خودخواهی خود روبه‌رو می‌شود. در حالی که می‌توانست در این دنیا و در آییه‌ی آسمان و زمین، با کبریایی خداوند روبه رو شود و در هر چیز با کبریایی حضرت معبود مأنوس گردد. به همان معنایی که فرمود: «وَلَهُ الْكِبْرِيَاء فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» برای خداوند در همین عالم کبریایی هست و او عزیز و حکیم می‌باشد.

إن‌شاءاللّه بتوانیم با تذکری که این آیه به ما می‌دهد با کبریایی خداوند در همین عالم زندگی کنیم و همین حالت را تا قیامت جلو ببریم. بیچاره آن هایی که همه چیز دارند ولی خداوند و احساس کبریایی او را ندارند.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه بیست و سوم

قرآن و نحوه‌ی مواجهه با انسان امروز

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿وَ إِذا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ السَّاعَةُ لا رَيْبَ فِيها قُلْتُمْ ما نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلاَّ ظَنًّا وَ ما نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ (32) وَ بَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (33)﴾

عنایت داشتید که در آن نحوه زندگی که خداوند برای بشر تقدیر کرده و اراده کرده است، خواهی نخواهی یک گذرگاه و دو راهی هست که انسان ها بر اساس آن نوع از زندگی که برای خودشان تعریف کرده‌اند در آن قرار می‌گیرند. روشن شد نظام عالم طوری است که به همه‌ی انسان‌ها میدانی داده تا هر طور خواستند در این عالم حاضر شوند، ولی باید بدانند اگر طوری زندگی را برای خود معنا کنند که با پیروی از هوس‌های‌شان در مقابل آیات الهی و جلوات ربّانی، تکبر بورزند، همان‌طور که آیه‌ی ۳۲ متذکر شد اساساً فهم ابدیت خود را از دست می‌دهند و وقتی به آن‌ها گفته می‌شود: «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ السَّاعَةُ لا رَيْبَ فِيها» خواهند گفت: «ما نَدْرِي مَا السَّاعَةُ» ما نمی‌فهمیم قیامت یعنی چه و در قیامت وقتی با آن ابدیت روبه‌رو می‌شوند خداوند سخن خودشان را کف دست‌شان می‌گذارند که «قُلْتُمْ ما نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلاَّ ظَنًّا وَ ما نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ» خودتان گفتید ما از قیامت سر در نمی‌آوریم و گمانی از آن نداریم مگر پنداری؛ و باور به قیامت جز پندار نیست و ما به وجود آن یقین نداریم.

این امر مهمی است که متوجه شویم کار بشر به جایی می‌کشد که نمی‌فهمد بودنش ادامه دارد و همه‌ی مشکلاتش از این‌جا ریشه می‌گیرد، در حالی‌که این چیزی نیست که فهم و درک آن سخت باشد.

دو عامل منجر به این مشکل می‌شود؛ یکی این‌که ما طوری انسان و بودنِ او را تعریف کنیم که او با فهم خود نتواند آن را تصدیق کند که این ضعف را ما داریم و متأسفانه معادی که تعریف می‌کنیم آن معادی نیست که پیامبران در مقابل ما قرار دادند و ما را متذکر آن کردند. جمله‌ی «لا رَیْبَ فیها» حکایت از آن دارد که وجود معاد آن‌قدر روشن است که جای تردید نیست، در صورتی که معادی که ما بحث می کنیم و در محافل ما مطرح است طوری نیست که اگر تصور کردیم بتوانیم آن را تصدیق کنیم. مشکل دیگر هم مربوط به خود آن افراد می‌باشد زیرا آن‌چنان حس‌گرا می‌شوند و آنچنان ابعاد مادی خود را اصل قرار می‌دهند که نمی‌توانند ماورای بُعد مادی خود درکی از خود داشته باشند.

انسان اگر خود را درست درک کند می‌یابد این بودن، بودنِ همیشگی است، چه جسم دنیایی داشته باشد، چه جسم آخرتی، فرقی در بودنش نمی‌کند و این چیزی نیست که دارای پیچیدگی باشد. اگر از همین طریق که قرآن وارد می‌شود، وارد شویم که آیه‌ی ۲۶ فرمود: «قُلِ اللَّهُ یُحْییکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ» بگو خداوند شما را زنده می‌کند و می‌میراند و حیات و مرگ شما در دست خداوند است و حیاتی را که به شما داده آن را از شما نمی‌گیرد بلکه نسبت شما را از دنیا به سوی آخرت تغییر می‌دهد.

اگر انسان اهل هوس نباشد و خود را در محدوده‌ی حسّ مادی متوقف نکرده باشد، با نظر به آیه فوق، معنی حیات ابدی را می‌یابد. از این طریق به انسان می فهماند وقتی می‌دانی همیشه حیات داری، حیات خود را متعالی کن و خود را در وسعتی بیکران حاضر نما. کتاب «آثار منتخب» از لنین را می‌خواندم در اواسط آن کتاب گفته بود آن وقتی که ما از این دنیا می‌رویم و ناظر بر حرکات و آثار خود هستیم، معلوم می‌شود پیروزی از آن ما خواهد بود. بنده همان موقع زیر آن جمله خط کشیدم و نوشتم این‌که خود نوعی باور به معاد می‌باشد! با این‌که لنین مارکسیست است و نباید به حیات بعد از این دنیا باور داشته باشد، ولی احساس باقی‌بودن و ادامه‌ی حیات، یک احساس بدیهی است که در هرکس هست و به همین جهت خیلی راحت می‌شود با انسان‌ها موضوع بودن‌شان را در میان گذاشت. این آن چیزی است که انبیاء برای بشر

آورده‌اند و ما به راحتی می‌توانیم در آن ورود کنیم و نحوه‌ی بودن انسان را با انسان در میان بگذاریم که تا حدی بحث آن شد.

اگر کسی بگوید نه خدا را قبول دارد و نه پیامبر را، باز می‌توانیم با او در مورد بودنش گفتگو کنیم، از آن جهت که بودن خود را احساس می کند و آن بودن ربطی به جوانی و پیری و داشتن این بدن ندارد. حال این بودن چه بودنی باید باشد که از دست خود کلافه نشود؟ اگر انسان متوجه‌ی یک حقیقت یگانه در این عالم بشود که امر بی‌جایی هم نیست، آیا بیشتر به اطمینان و آرامش می رسد و یا این‌که فکر کند برای این بودن تکیه‌گاهی نیست که بتواند در آن مأوا بگیرد و خود را در آرامش قرار دهد؟ امروز در دنیا می‌توانیم از طریق این احساسِ بودن انسان‌ها در جهان با آن‌ها به گفتگو بنشینیم و آنها را تا مرز حق الیقین جلو ببریم.

متفکران دنیا امروز نوع گفتگویی که با انسان‌ها در میان می‌گذارند از آن نوعی است که عرض شد. آن‌ها نمی‌آیند برای جوانان دانشگاهی موضوعات را با عقل استدلالی و انتزاعی اثبات کنند، چون اگر موضوعاتی مثل وجود معاد را برایش اثبات هم کردی، به شما نگاه می‌کند و سرش را زیر می‌اندازد و می‌رود. ولی اگر خودش را با خودش در میان گذاشتید، هر کجا که می‌رود آن مطلب با او هست و عملاً روحانیتی را برای او شکل داده‌اید.

قبل از انقلاب فیلم خوبی را می‌دیدم به نام «فارن‌هایت۴۵۱» که مسائل این چنینی را که مربوط به دنیای مدرن بود، متذکر می‌شد. اولین حرفش این بود که چگونه برای مخاطب خود سخن بگوییم، طرف ابتدا حرف‌های گوینده را خوب گوش می‌داد و بعد سرش را زیر می‌انداخت و می‌رفت و همچنان در احساس قبلی خود مشغول بود. ما آن روز نمی‌فهمیدیم این فیلم چه می‌خواهد بگوید، بعد متوجه شدیم دارد روح بشر جدید را متذکر می‌شود که چگونه حتی آثار افلاطون را طرف خوب هم که گوش بدهد، بعد سرش را زیر می‌اندازد و می‌رود. ما آن زمان در تاریخ دیگری بودیم که نسبت به مطالبِ استدلالی عکس‌العمل نشان می‌دادیم. ولی دنیای مدرن در تاریخ دیگری بود و ظاهراً فعلاً ما در این تاریخ هستیم و باید مطابق این تاریخ و این نوع احساس، فکر کنیم.

اساساً امروز بحث در مورد این‌که آن موضوع راست است یا دروغ، چندان مطرح نیست. بیشتر بحث در آن است که من چه نسبتی می‌توانم با خودم و یا با تاریخی که در آن هستم

برقرار کنم. به یک معنا بشرِ امروز در طلب حق الیقین است و علم الیقین و عین الیقین برایش کافی نیست.[۱]

تاریخ، تاریخی است که چه چیزی را من در خود احساس می‌کنم و می‌توانم در جهان حاضر شوم. حال با این دید بیایید سراغ قرآن و ببینید آیا خداوند با همین روحیه‌ها در این تاریخ با بشر سخن دارد و سخن می‌گوید؟ این‌که می‌گویند قرآن «فراتاریخی» است و برای همه‌ی دوران‌ها حرف دارد را می‌توانید تجربه کنید. با این دید قرآن را بخوانید که دارد می‌گوید بشر به جایی می‌رسد که حسّ ابدیتش را از دست می‌دهد و شما همین را به او تذکر دهید و خودش را مقابل خودش قرار بدهید که چگونه درک حضور ابدی خود را از دست می‌دهد و تازه بقیه را که اکنون در ابدیت خود زندگی می‌کنند متهم به گمانزدگی می‌کند. حال شمایید و این بشر، می خواهید با او چه کار کنید؟ و قبول هم دارید تقریباً امروز جهان بشری از آن جهت که گرفتار هوس‌هایش شده، در این حالت به‌سر می‌برد. زمان شیخ بهایی نیست که مطالب را اثبات می‌کردند، یا طرف می‌پذیرفت و یا بر ردّ آن دلیل می‌آورد. شما امروز ۱۰۰ دلیل هم که برای یک موضوع دینی بیاورید و آن را اثبات کنید، باید بدانید طرف در جایگاهی نیست که آن را بپذیرد یا ردّ کند. اگر در محلی بود که حرف شما را بپذیرد یا ردّ کند مطلب با دلیل‌آوردن تمام بود و وقتی قبول می‌کرد سخن شما درست است، آن را در زندگی دنبال می‌کرد. ولی بحث در محلِ درست بودن یا غلط بودن نیست بلکه بحث در آن است که آیا می‌توانیم بودن افراد را برای آن‌ها معنا کنیم که احساس پوچی نکنند یا نه؟

امروز نمی‌توانیم افراد را از جهنم بترسانیم، عموماً آن‌هایی که کارهای خلاف شرع می‌کنند خوب می‌دانند که با این کارها جهنمی می‌شوند و عموماً حلال و حرام خدا را

---

۱ - تاریخ، تاریخِ احساس حضورِ حق‌الیقینی است تا انسان خود را در آغوش خدا احساس کند. دیروز علم‌الیقین برای حیات دینی کافی بود لذا جناب خواجه نصیرالدین طوسی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» کتاب «تجرید الاعتقاد» را می‌نویسد و بعد از آن بشر قدم در عین‌الیقین گذاشت تا حقیقت را با چشم جان بنگرد و با خداوند مأنوس شود. ولی به گفته‌ی جناب خواجه عبدالله انصاری، به هر حال در شهود، باز سالک شاهدِ شهودِ خود است. و این هنوز باقی‌ماندن در نحوه‌ای از رسمِ خَلقی است ولی آرام‌آرام جلو و جلوتر آمدیم تا آن‌که با انقلاب اسلامی دیگر قصّه‌ی ما شهودِ حقیقت نیست، بلکه احساس حقیقتی است که جان و وجود ما را در بر گرفته است. و قصّه‌ی کربلا باز به شکل یک جهان و نه به شکل جمعی محدود؛ به میان آمد. ما امروز در تاریخی هستیم که اراده‌ی الهی تمام وجود آن‌هایی که بنای حضور در تاریخ انقلاب اسلامی را دارند، در برگرفته است. و این قصّه‌ی حق‌الیقینیِ ما می‌باشد.

می‌شناسند ولی گوش‌شان چندان به این موضوعات بدهکار نیست. آیا این‌ها احمق و خرفت شده‌اند، یا طور دیگر هستند؟ این‌که می‌گویند زمانه را بشناسید و بر اساس زمانه عمل کنید، به جهت آن است که در هر زمانی انسان هرطور که باشد خدا با آن انسان حرف دارد و باید مطابق روح آن انسان با او سخن گفت تا بتوانیم فرهیختگی‌اش را به او متذکر شویم.

ملاحظه کردید در آیه‌ی مذکور گفتند این‌که شما فکر می‌کنید معادی هست، یک گمانی بیش نیست «وَ ما نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنينَ» ما به آن اطمینان نداریم. زیرا متوجه‌ی حضور خود که تا ابد همچنان ادامه دارد، نشده‌اند و خداوند در آیه‌ی بعدی می‌فرماید اعمال خلاف آن‌ها که ریشه در غفلت آن‌ها نسبت به حیات ابدی‌شان داشت، برای‌شان آشکار می‌شود. خداوند در این زمان هم با این منطق با آن‌ها سخن می‌گوید تا بفهمند با خودشان روبه‌رو می‌شوند و اعمال آلوده آن‌ها منجر به عذاب آن‌ها می‌گردد.

از خود باید بپرسیم چه شده که امروزه عده‌ای از جوانان چندان به سخنان ما توجه نمی‌کنند. نباید گمان کنیم آن‌ها آدم‌های بدی شده‌اند و یا سخنان شما غلط است. باید به این فکر کرد که بشر، بشر دیگری شده وگرنه اصلاً بحث بد و خوب در میان نیست. تصور بنده آن نیست که انسان‌ها بد شده‌اند، مردم همان‌هایی هستند که زیر تابوت حاج قاسم سلیمانی اشک می‌ریختند، پس گویا باید در وادی دیگری و طور دیگری نسبت به آن‌ها فکر کرد. بخواهیم یا نخواهیم ما با جهانی به نام جهان مدرن روبه‌رو هستیم، با خرد خاصی که با آن جهان همراه است. فرق حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با بعضی از مذهبی‌ها در این بود که حضرت امام فهمیدند در مواجهه با جهان مدرن، دین چه توانایی‌هایی دارد. دین در مواجهه با جهان مدرن که بشر خود را «جهانی» احساس می‌کند، می‌گوید تو خود را در این جهان پیدا کن، وقتی با خود روبه‌رو شدی می‌یابی در نسبت با خودت، اگر دیندارانه حاضر نشوی، چه اندازه تنها خواهی بود و کسانی که از این موضوع غافل شوند، آیه‌ی ۳۴ آینده‌ی آن‌ها را برایشان تجسم می‌کند و لذا فرمود:

﴿وَ قيلَ الْيَوْمَ نَنْساكُمْ كَما نَسيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا وَ مَأْواكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ ناصِرين(34)﴾

به آن‌ها گفته می‌شود این‌که امروز تنها و فراموش شده‌اید، ریشه در فراموشی این روزی دارد که در دنیا روزِ شما بود و حالا که فراموشی آن روز را با خود آورده‌اید مأوا و جایگاهِ شما آتش است و در این جایگاه یاوری ندارید تا شما را از این سختی و تنهایی رهایی ببخشد.

در آیه‌ی بعد می‌فرماید زشتی اعمال‌شان برایشان آشکار می‌شود. «سیئات» آن اموری است که موجب فشار روحی می‌گردد. سیئاتِ اعمال یعنی آنچه در اثر اعمال آن‌ها، موجب فشار روحی آن‌ها می‌گردد و تصور نمی‌کردند با چنین صحنه‌ای روبه‌رو شوند، برای‌شان آشکار می‌شود. شما به آن دختر یا پسر بگویید آیا بهتر نیست انسانی فکر کنید و به وسعت انسان‌ها تصمیم بگیرید، به جای آن‌که در محدوده خودخواهی‌های خود متوقف شوید؟ بشر امروز انسانیت را دوست دارد زیرا در وجه اجتماعی خود انسانیت را برای حفظ اجتماع می‌شناسد و ما می‌توانیم با همین ادبیات با او صحبت کنیم تا معنای «سَیِّئات» را درک کند که در ابدیت خود با چه چیزی روبه‌رو می‌شود.

بشر امروز در عین این‌که هوس‌آلود است، اما دوست دارد انسانی فکر کند. آیه‌ی مذکور موضوع را طوری با آن‌ها در میان می‌گذارد که با تنگی‌ها و کدورت‌های اعمال‌شان روبه‌رو شوند و آن اعمال با آن هویت برایشان آشکار می‌گردد تا متوجه شوند عملاً با خودشان روبه‌رو هستند ولی در تابلویی که خود را در انواع تنگناها احساس می‌کنند.

عرض بنده آن است که چرا ما این نوع گفتگو و دایالوگ را با مردم در میان نگذاریم تا متوجه شوند آن‌ها چون در این دنیا با خودشان مسئله دارند با چنان صحنه‌هایی روبه‌رو می‌شوند که آتش مأوای آن‌ها می‌گردد که عین بی‌مأوایی و پریشان‌حالی است. ادامه‌ی آیه به نکته‌ی دقیقی در همین رابطه اشاره دارد و می‌فرماید: «وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ» همان چیزی را که انکار می‌کردند و به تمسخر می‌گرفتند، که همان حیات ابدی آن‌ها بود، آن‌ها را فرا گرفت. واژه‌ی «حاق» را به‌کار برد به معنای فراگیری. پس با خودشان و با تمسخرهای خودشان روبه‌رو می‌شوند و به یک معنا جهنم آن‌ها را در بر می‌گیرد. همان چیزی که انکار می‌کردند و ریشه‌ی مشکلات قیامتی در همان انکار آن‌ها نهفته است.

اگر افراد تا این‌جا را با ما همراهی کنند، معارف فوق‌العاده ارزشمندی را به‌دست می‌آورند، مبنی بر آن‌که انسان همیشه با خودش روبه‌رو است و در آن خلوتِ ابدیِ روبه‌رویی با خود، بسیار روشن و واضح می‌یابد چگونه جهان اطراف خود را خودش شکل داده است. آیا وقتی در درون خود با خودتان ناراحت هستید و نتوانسته اید با خود کنار بیایید، جهان بیرونی مناسب همان فشارهای روحی برای شما حاضر نمی‌شود؟ به همین جهت قرآن در توصیف جهنم می‌فرماید: «تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَةِ» آن آتش، آتشی هست که از درون ظاهر می‌گردد، «فی عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ» و اطراف انسان را همچون ستون‌های ممتد فرا می‌گیرد، در حالی‌که آن احوالات در

پیش انسان و درون اوست. در آیه‌ی مورد بحث هم فرمود: «وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ» همانی را که همواره به استهزا می‌گرفتند و در زندگی خود به آن توجه نداشتند، آن‌ها را فرا گرفت. «ماکانوا» استمرار را می‌رساند یعنی یک زندگیِ سراسر غلط، آن‌ها را به این‌جا رسانده است. آن زندگی که به سخن اولیا و انبیا طعنه زدند و بی‌محلی کردند، در حالی‌که پیامبران برای آن‌ها روشن نمودند گرفتار این نوع تنگ‌نظری‌ها و خودخواهی‌ها می‌شوید.

در واقع آیه‌ی مذکور قصه‌ی انسان‌هایی را که در درک ابدیت خود کوتاهی می‌کنند با ما در میان می‌گذارد که چگونه اعمالی انجام می‌دهند که آن اعمال سیئه می‌باشد، زیرا متوجه حقیقتی که در مقابل‌شان بود نشدند.

آنچه باید با خودمان و با بقیه در میان بگذاریم این است که متوجه باشیم نتیجه‌ی اعمال ما است که به سراغ ما می‌آید و در نگاهی دقیق‌تر، خود اعمال ما می‌باشد که در آن حالت به ما نزدیک می‌شود و قرآن آن را این‌طور تعبیر می کند: «وَبُرِّزَتِ الْجَحِیمُ لِلْغَاوِینَ»(شعرا/۹۱) و برای گمراهان و سرکشان جهنم و آتش بروز و ظهور می‌کند و «وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِینَ»(ق/۳۱) و جنّت به اهل تقوا نزدیک می‌شود. آیا برای ما پیش نیامده که با بی‌احتیاطی و با یک دروغ، روح‌مان در فشار قرار می گیرد و جهان اطراف برایمان تیره و تار می‌شود؟ قرآن می‌فرماید که تو با خودت باید باشی، خودی که باید همواره با آن زندگی کنی، آیا طوری خود را در این جهان حاضر کرده‌ای که بتوانی در ابدیت با آن کنار بیایی؟

در آن ابدیت که جای هیچ توجیه و فراری نیست، شمایید و آن خودی که باید با آن زندگی کنید. حال اگر در این دنیا این خود را که باید در ابدیت حاضر شود، درست شکل ندادید و با انواع مشغولیات گرفتار بی‌خدایی شدید، در آن دنیا همان تنهایی به سراغ شما می‌آید، در حالی‌که آثار آن تنهایی آتشی است که انسان را فرا می‌گیرد.

ما تا این‌جا را می‌توانیم با مردم دنیا در میان بگذاریم که انسان همواره با خودش به‌سر می‌برد. مرحله‌ی دوم این است که آیا این خودی که همواره با آن به‌سر می‌بریم طوری هست که بتوانیم احساس کنیم از آن نوع بودن خود راضی هستیم؟ پیامبران خداﷺ آمدند تا نحوه‌ی بودن ابدی ما را برای ما قابل پذیرش کنند و این با حضوری درست در این دنیا ممکن می‌شود،

و آن وقتی است که رعایت حقوق انسانی انسان‌ها را در امور فردی و اجتماعی بنماییم، چیزی که انقلاب اسلامی بنای تحقق آن را دارد.[۲]

باید زمینه‌ای فراهم شود یا هر کس خودش با خودش بررسی کند که اگر بخواهد با خود ابدی‌اش کنار بیاید جز آن است که باید نسبت به سایر انسان ها گشوده باشد و با «صدق» و «ایثار» و «تواضع»، این گشودگی را فعلیت ببخشد؟ حال اگر برعکس، به انسان‌ها دروغ بگویند، اولین کسی که با انسانِ دروغگو درگیر می‌شود خود او می‌باشد، خودش همواره نسبت به آن دروغ احساس ناامنی می‌کند و آن راهی را که به سوی حقیقت در جلوی خود داشت، با آن دروغ می‌بندد.

وقتی انسان‌ها متوجه شدند همواره خودشان با خودشان به‌سر می‌برند، جایگاه نبی و نبوت روشن می‌شود، از آن جهت که انبیا متذکر همان چیزی هستند که فطرت انسان ها بر اساس آن سرشته شده و شکل گرفته و فطرت انسان در آن تنهایی کاملاً در صحنه است و هر آن چیزی که با آن هماهنگ نباشد برای انسان سخت آزاردهنده است. اینجاست که متوجه می‌شویم راه‌ها و توصیه‌هایی که انبیا فرموده‌اند برای حضور در ابدیت ما بهترین است. آیا این چنین نیست؟ وقتی انسان تا این‌جا جلو آمد و هرچه بیشتر متوجه‌ی بودنِ حقیقی خود شد، حتماً متوجه‌ی ضرورت نبوت در این عالم می‌شود و نه‌تنها دستورات شرع را مانع حضور خودش در جهان نمی‌یابد، بلکه متوجه ضرورت آن برای حضور در این جهان و آن جهان می‌شود. زیرا من برای این‌که با خودم درست کنار بیایم نیاز به دستوراتی دارم که تا ابدیت روحم را همراهی کند و آن دستورات جز دستورات انبیا نمی تواند باشد که خداوند به حکم ربِّ انسان، آن دستورات را برای بشر فرستاده است.

کافی است کمی به دستورات خدا در قرآن توجه شود و در آیات آن تدبّر گردد، به راحتی متوجه می‌شویم محال است غیر از خالق بشر آن دستورات و چشم‌اندازها را آورده باشد و این نکته را منزل به منزل، هر اندازه بیشتر با دستورات انبیا آشنا شویم، بیشتر درک خواهیم کرد از آن جهت که در قرآن مطلب را روبه‌روی خود می‌یابیم و به حقّانیت آن پی می‌بریم.

به نظر می‌آید اگر بخواهیم معاد را به صورتی لطیف و قابل درک و احساس تبیین کنیم، آن معاد، معادی است که جناب ملاصدرا در جلد نهم اسفار مطرح می‌کنند و حضرت امام

---

[۲] – در این رابطه می‌توانید به کتاب «انقلاب اسلامی و جهان گمشده» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در همین رابطه می‌فرمایند: «و ما ادراک ماالملاصدرا؟» و می‌فرمایند: ملاصدرا مسائلی از معاد را طرح و حل کرد که شیخ‌الرئیس نتوانست حل کند. روش صدرائی روشی است که بیشتر موضوع معاد را تبیین می کند و در همین رابطه نظر عرفا و حتی نظر افلوطین را هم شاهد می‌آورد. سعی دارد افق هایی را در مقابل خواننده بگذارد تا خودِ خواننده در افق وجود خود به جستجوی آن افق بپردازد. با این روش از آن احساسِ شکست و یأسی که برای بعضی‌ها پیش آمده است، آزاد می‌شویم. بعضی‌ها می گویند ده‌ها جلسه‌ی دینی و فرهنگی گذاشته‌ایم ولی فایده نداشته است. این به جهت آن است که با بشرِ امروز و مطابق روحی که اقتضای این زمان است، آیات الهی را با آن‌ها در میان نمی گذارند. رویهمرفته می توان گفت علامه طباطبایی در این رابطه در به میان‌آوردن آیات قرآن متناسب با اقتضای زمان در تفسیر المیزان موفق بوده‌اند. البته علامه طباطبایی محذوراتی هم داشته‌اند که باید جواب شبهات عده‌ای را هم می‌دادند، اما وقتی میدان دست خودشان بوده است، برای تبیین مقاصدِ سوره‌ها و آیات موفق عمل کرده‌اند.

در این فضا بحث می کنیم که خدا دارد با بشریت صحبت می کند که ای بشر تو در ازای غفلت از معاد ببین خود را به چه روز و روزگاری رساندی که با حضور در ابدیت خود تماماً فراموش‌شده هستی. می‌فرماید: «وَ قیلَ الْیَوْمَ نَنْساکُمْ کَما نَسیتُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا» به آن‌ها گفته می شود این‌که در این روز فراموش شده‌اید، همانند فراموشی ملاقات با همین روزتان است در دنیا. می‌فرماید: «قیلَ» به آن‌ها گفته می شود. حال این چه گفتنی است، هر چه هست به آن‌ها که از حضور خدا در دنیا محروم بوده‌اند، مستقیماً خطاب نمی‌شود، زیرا در آن‌جا هم در حضور حضرت حق نیستند، بلکه فراموش شده‌اند.

امروز انسان‌ها باید بدانند روزی را در پیش دارند که اگر امروز آن روز را با نظر به حضور خدا و حضور ابدیت، زنده نگه ندارند، در آن روز هیچ توجهی به آن‌ها نمی‌شود. این آن گفتگویی است که می توان با بشرِ امروز در میان گذارد و او را متوجه‌ی خودش کرد و خطر تنهایی که در پیش دارد را به او متذکر شد. باید با زبان خودشان و با احساسی که از خود دارند با آن‌ها سخن گفت. در کتاب «آشتی با خدا»، سعی شده به مبنایی‌ترین مبناها توجه شود تحت عنوان «انسان فقط هست». نمی‌دانم چه اندازه این جمله برای امروزِ ما کافی است. وقتی انسان فقط بودن باشد، اگر آن بودن را با اتصال به خدا از تنهایی نجات ندهد، بودنی خواهد بود محدود و آزاردهنده. اگر آن بودن یک تنهایی باشد که هیچ توجهی از هیچ جهتی به او

نمی‌شود، به خودی خود از همه‌ی جهنم‌ها آزاردهنده‌تر است. دنیا که نیست تا اقوام و رفقا انسان را از تنهایی در آورند و تازه اگر انسان در این دنیا هم تنها باشد، راه اُنس با خدا و توسل به اولیای الهی برای او باز و گشوده است. در این دنیا که دنیای نسبت‌ها می‌باشد، هرگز آن تنهایی واقع نمی‌شود، ولی تنهایی و فراموش‌شدنی که در معاد پیش می‌آید چیز دیگری است. در آنجا خود انسان با خودش می‌باشد، با خودی که با هیچ حقیقتی مرتبط نیست و در تنگنای تنهایی به‌سر می‌برد و این غیر از آن خودی است که انسان مؤمن با حقیقت الهی و انوار الهی مرتبط است و در همه‌ی آن عالم با همه‌ی بیکرانگی و صفایی که دارد، حاضر است.

می‌فرماید آن‌هایی که می‌گویند ما ادراکی از قیامت نداریم بدانند در آینده‌ای حاضر می‌شوند که به آن‌ها ندا می‌شود: «الْيَوْمَ نَنْساكُم كَما نَسيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا» این‌که امروز تنها هستید به جهت همان غفلتی بود که از این روز داشتید. آن تنهایی که عارفان در این دنیا دارند عین حضور با خداوند است. آن تنهایی که انسان با خدا زندگی کند از همه‌ی حضورها که انسان داشته باشد، بهتر است، ولی آن تنهایی که آیه‌ی مذکور می‌فرماید آن تنهایی است که انسان نمی تواند هیچ نسبتی با هیچ چیز برقرار کند. همین حالا که شماها در مقابل بنده هستید از جهات مختلف تنها نیستم، همین‌که بنده یک دوچرخه داشته باشم در حدّ یک دوچرخه نسبتی با غیر دارم و در آن‌جا در این حدّ هم چیزی نیست که انسان را از تنهایی خارج کند. آن تنهایی که خداوند در آیه‌ی مذکور می‌فرماید در شرایطی است که به تعبیر قرآن «وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ»(بقره/۱۶۶) هیچ اسبابی نیست که انسان بتواند با آن رابطه برقرار کنند. همه‌ی سبب‌ها منقطع می‌شوند. حتی این دستی را که در این دنیا به عنوان وسیله‌ی گرفتن یک چیز در اختیار انسان هست، آن‌جا این دست به این شکل وجود ندارد. مستحضر هستید که دست انسان در آن‌جا، روحِ خود انسان است که ظاهر می‌شود و بدن او را می‌سازد، در حالی‌که این‌جا دست شما ابزار شما می‌باشد. شما در این دنیا می‌توانید بالاخره این دست خود را تکان دهید یا کمی ورزش کنید تا متوجه ی ابزاربودن آن بشوید، در آن‌جا در این حدّ هم غیری در میان نیست. آنجا خودتان هستید و خودتان.

در شب جمعه‌ای در محضر آیت اللّه حسن‌زاده‌آملی«حفظه‌الله‌تعالی» جهت خواندن فاتحه برای شادی روح علامه طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه» به منزل حضرت علامه رفتیم. در همان اطاقی که علامه«رحمة‌الله‌علیه» درس می‌دادند، حضرت آیت اللّه حسن‌زاده یادی از ایشان کردند و فرمودند:

«یکی از کلمات دلنشین حضرت علامه طباطبایی«رحمة الله علیه» این بود که: «این عناوین دنیوی اگر وفا و دوام داشته باشند، تا لب گور است و نوعاً هم بی وفا هستند، بعد از آن ماییم و ابد ما، بعد از آن ماییم و ابد ما»، و با این جمله و تکرار آن هم خودشان به فکر فرو می رفتند و هم حاضران را به فکر می کشاندند.

عمده آن است که در آن حیات زیبا و ابدی با دست پُر وارد شویم و برای سفر به آن عالم خود را مجهز کنیم که:

بر دَرِ یاران تهی‌دست آمدن — هست بی‌گندم سوی طاحون‌شدن
حق تعالی خلق را گوید به حشر — ارمغان کو از برای روز نشر؟
جِئْتُمُونا و فُرادیٰ[1] بینوا؟ — هم بدان‌سان که خَلَقْناکم کذا؟
هین چه آوردید دست‌آویز را — ارمغانِ روز رستاخیز را؟[3]

ما در این دنیا دو نوع بودن می‌توانیم داشته باشیم، بودنی همراه با اتصال به حضرت حق و بودنی که عین غفلت و بی‌اتصالی به حضرت حق است، که این نوع بودن، مخالف حقیقت وجودی ما می‌باشد. و اگر تماماً خود را مشغول دنیا کردیم و دنیا و هوس های دنیایی برایمان اهمیت پیدا کرد، مخالف وجود خود عمل کرده‌ایم و در آن دنیا با چیزی روبه‌رو می‌شویم که به هیچ وجه برای‌مان قابل تحمل نیست، زیرا خلاف وجود ما می‌باشد و خودمان آن را برای خود به‌وجود آورده‌ایم.

این‌که هایدگر بحث اگزیستانس انسان را در این تاریخ به میان می آورد، می‌خواهد برای عبور از پوچیِ فرهنگ مدرنیته بشر را متذکرِ در «جهان بودگی» خود بکند، ولی بودنی که در ارتباط با لوگوس است که به لحاظی آن را به عقل معنا کرده‌اند. بشر امروز با احساسِ جهانی‌بودن‌اش، بودن خود را می‌فهمد و قرآن به کمک او می آید تا به بودنِ ابدی‌اش فکر کند. بودنی که ماییم و ابدمان، و به فکر بیفتد این بودن را چگونه سرزنده و آباد نگه دارد.

مسلّم ما در این دنیا آن تنهایی را که قرآن برای منکران معاد متذکر می‌شود نمی‌توانیم تصور کنیم. چون نسبت‌هایی که با افراد و اشیا داریم نمی گذارند ما آن بودن را درک کنیم. دو کس این بودن را به طور جدّی درک می کنند. یکی اولیای الهی هستند و به همین جهت با تمام وجود همچون کاری که حضرت سجاد﵇ می کنند، متوسل به حضرت حق می گردند و

---

۳ – پایان سخنان علامه حسن‌زاده در آن جلسه.

آن دیگری هم که متوجه آن تنهایی می‌شود، منکران معاداند در قیامت. عده‌ای در این دنیا آن تنهایی را درک می‌کنند و راه اتصال به حضرت حق را پیدا می‌کنند و یک عده هم آن دنیا آن را درک می‌کنند و هیچ چاره‌ای برای جبران آن در آن صورت ندارند.

فرمود: «وَ قیلَ الْیَوْمَ نَنْساکُم» و به آن‌ها گفته می‌شود ما شما را در این روز فراموش می‌کنیم «کَما نَسیتُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا» همان‌طور که در دنیا با سرگرم‌شدن به دنیا، لقای این روز را که روز خودتان بود، فراموش کردید. «لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا» لقاء روزی که این روز همان روز شما بود در دنیا. هم اکنون که در این دنیا هستند، همین بودن است که آن‌جا ظاهر می‌شود. فردا هم روز شما همین بودن‌تان است، یعنی ابدیت، روز شما است. می‌فرماید این بودنِ گسترده‌ی ابدی را با محدودکردن به امور دنیایی فراموش کردید و از آن غفلت نمودید و نسبت به آن بی‌توجه بودید، در آن‌جا بودنی داشتید این چنین که امروز مقابل شما است. «لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا» این بودن‌تان را که در تکوین، عین اتصال به حق بود می توانستید درک کنید و ملاقات نمایید. در قیامت متوجه می‌شوند که آن روز، روزِ خودشان بوده و امکان ملاقات با آن را داشته‌اند، زیرا نوعی ملاقات با بودن‌شان بوده است.

بودن شما هم اکنون در ازای اتصال به حق است، بودنی که تجلی وجود خداوند می‌باشد مطابق ظرفیت وجودی مخلوقات. خداوند، بودنِ مخلوقات را به آن‌ها می‌دهد، به آن صورت که مخلوقات در تکوین خود عین اتصال به حضرت حق می‌باشند. مثل نور این لامپ که نور پایینی را دائماً متجلی می‌کند و اتصال نور پایینی همان بودن آن است و لذا اگر اتصالش با منبع نور قطع شود از میان می‌رود، زیرا اتصالش همان بودنش می‌باشد. این یعنی هویت تعلّقیِ آن نور. شما امروز بودن‌تان را و اتصال به حضرت حق بودن را، با عبور از کثرات دنیا می‌توانید احساس کنید، این نوعی لقاء حضور ابدی شما به حساب می‌آید.

لقاء غیر از نگاه با چشم است، در نگاه با چشم علاوه بر آن‌که تنها ظاهر اشیا دیده می‌شوند و نه بودن آن‌ها، نوعی دوگانگی بین انسان و آن چیزی که می‌بیند هست، ولی می‌توانید در همین دنیا با عبور از کثراتِ دنیا، بودن خود را از درون خود حس کنید و این نوعی لقاء می‌باشد. بودنی که عین ربط به حضرت ربّ العالمین است، بدون آن نوع دوگانگی که انسان با اشیاء دارد. اگر انسان این اتصال را فراموش کرد، در قیامت تنها خواهد ماند، ولی اگر امروز با خدا زندگی کرد در آن‌جا هم تنها نیست و در اتصال با حضرت حق، در آغوش وجود بیکرانه‌ی او می‌باشد.

آیا سخنی دقیق‌تر و قابل احساس‌تر از آن‌چه آیه‌ی مذکور مطرح می‌کند برای درک درست قیامت می‌شناسید که در جواب آن‌هایی باشد که می‌گویند ما قیامت را نمی‌فهمیم؟ و در همین راستا سیئاتِ عمل‌شان برای‌شان آشکار می‌شود و اعمال زشت‌شان آن‌ها را در بر می‌گیرد، در عین آن‌که تنها و فراموش شده‌اند؛ در روزی که همواره می‌توانستند با آن باشند و اکنون در حالی با آن روبه‌رو هستند که تنها فراموش شده‌اند. روزی که در آن قرار می‌گیرند، روزی است که در دنیا در اختیار آن‌ها بود و می‌توانستند با آن زندگی کنند و با اولیای الهی مأنوس باشند و رفیقانی را پیدا کنند که در چنین روزی آن‌ها را از تنهایی و فراموشی نجات دهند، زیرا آن‌ها خودشان مظاهر اسماء الهی بودند و حالا می‌توانند شفیع بین انسان و خدا باشند، به آن معنا که راهی شوند برای اُنس با خدا. زیرا برای آن‌ها در دنیا قیامت قائم بود و در آن حاضر بودند و اُنس با آن‌ها عین اُنس با قیامت است.

وقتی ندانیم ما روزی در پیش داریم که خطر فراموشی و تنهایی در آن هست، متأسفانه به یاد همه چیز خواهیم بود غیر از این‌که همین حالا ما در بودنِ ابدی هستیم. به آن‌ها گفته می‌شود همین روز را که مقابل خود دارید فراموش کردید و نتیجه‌اش مأواگرفتن در آتش است. وقتی خداوند می‌فرماید مأوای آن‌ها آتش شد، یعنی این تنهایی آنچنان فشار به روح و روان‌شان می‌آورد که جهان بیرونی آن‌ها آتشی می‌شود که آن‌ها را در بر گرفته، زیرا دوگانگی بین جان آن‌ها و آن آتش نیست.

شما روی این فکر کنید ببینید آتش که بیاید همه چیز را می‌سوزاند بدون آن‌که وجود ثابتی داشته باشد. انسان‌های الهی که با بنیادها زندگی می‌کنند و «أَفَّاکٍ أَثِیم» نیستند، متوجه می‌باشند که خدایی هست و مخلوقاتی که همه در قبضه‌ی حق هستند و عکس این حالت برای دروغ‌پردازِ آلوده به گناه است که بر هیچ بنیاد اصیلی تکیه ندارد، مثل امثال رئیس جمهور آمریکا که قدرت او به واقع دروغ است، خود را به اشتباه قدرتمند درک می‌کند و با این ذهنیتِ دروغ زندگی می‌کند و بر چیز قابل اطمینانی تکیه ندارد، مثل آتش که می‌آید و می‌سوزاند و همه چیز را نابود می‌کند و به آن معنا که نابودی آن را ظاهر می‌نماید. به کجا می‌توانند پناه ببرند؟ به آتش که نمی‌توان پناه برد. حال تصور کنید انسانی که قیامت را نمی‌شناسد، با چه نحوه بودنی روبه‌رو است. چیزی که فکر نمی‌کنم بتوانیم تصور آن را داشته باشیم. خداوند هم در مقایسه با حضوری که می‌توانستند داشته باشند، می‌فرماید در آن شرایط از چنین حضوری محروم هستند و فراموش شده‌اند. عمده آن است که روی آن فکر کنیم چرا

قضیه به این‌جا ختم می‌شود. اگر انسان نتواند حیات ابدی خود را در همین دنیا بیابد و بگوید «ما نَدْری مَا السَّاعَة»، من قیامت را درک نمی‌کنم، این آدم کارش به کجا کشیده می‌شود، خود داند.

این‌که در آخر آیه فرمود: «وَ ما لَکُمْ مِنْ ناصِرین» برای شما در آن شرایط هیچ یاری‌کننده‌ای نیست. زیرا در هر تنهایی و فشاری که در اثر آن برای انسان پیش می‌آید، تنها خداوند است که حقیقتاً فشار آن تنهایی را با حضور خود از میان بر می‌دارد و این افراد در دنیا به او رجوع نکردند تا تجلیات حضرت ربّ العالمین به آن‌ها برسد و عالَم برای آن‌ها گشوده گردد.

این یک قاعده است که وقتی انسان به حضرت حق رجوع کند، حضرت حق انوار خود را به سراغ انسان می‌فرستد و انسان را در بر می‌گیرد و انسان به نحوی خود را در بیکرانه‌ی عالَم احساس می‌کند و آن تنهاییِ آزاردهنده و پوچیِ دوران، همچون گردی در هوا می‌رود. حال وقتی در دنیا به حضرت حق رجوع نکرده و در معرض انوار الهی نبوده و عادت نداشته در تنهایی‌های خود به حضرت حق رجوع کند معلوم است که آنچه موجب نجات او از آن تنهایی است به سراغ او نیاید. به همین جهت در آخر آیه‌ی **۳۵** می‌فرماید: «فَالْیَوْمَ لا یُخْرَجُونَ مِنْها» امروز روزی نیست که بتوانند از آن سختی‌ها خارج شوند «وَ لا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ» استعتاب به معنای پذیرفتن عذر است که می‌فرماید آن‌جا دیگر عذری پذیرفته نمی‌شود زیرا آن‌جا بودنی را برای خودشان شکل داده‌اند که هیچ نسبتی را نه با حق و نه با خلق برای خود باقی نگذارده‌اند. بنده در این دنیا بودنی دارم که می‌توانم این لیوان را بردارم یا بر ندارم آنجا که جز خود انسان چیزی نیست که بنده بتوانم با آن نسبتی برقرار کنم، حتی در حدّ برداشتن یک لیوان آن‌جا چیزی غیر از خودمان نیستیم، ماییم و ابدمان و هیچ عذری پذیرفته نمی‌شود. عذرخواهی یعنی بنده نسبت به این کاری که کرده‌ام به سوی کار دیگری بروم و در آن تنهایی این حرف‌ها نیست.

نباید از این موضوع غفلت کنیم که همواره برای رفع تنهاییِ خود باید شرایط احساس حضور خداوند در عالم را درک کنیم و این با توصیه‌های اخلاقی پیش نمی‌آید. باید رسالت حضور خود در اجتماع مسلمین را در خود شکل دهیم تا در این راستا در معرض الهامات فرشتگان قرار گیریم، به همان معنایی که فرموده‌اند زمانه‌ی خود را بشناسید و در تاریخ خود حاضر باشید وگرنه بی‌تاریخی همان و تنهایی همان. این‌که ما در صدر اسلام بحثی به نام

اخلاق نداشتیم، به جهت آن بود که پیامبر خداﷺ روشن کرده بودند چگونه مردم خود را در قیامت احساس کنند و چگونه با احساس رسالت تاریخی خود، ابدیت خود را آباد نمایند. این خود به خود انسان را برای بهره‌مندی از الهامات فرشتگان و موفقیت در رسالت خود وارسته می‌کند.

وقتی انسان به این نتیجه برسد که اگر حقِ مردم را ادا نکند در زندگی به معنای واقعی حاضر نیست و گرفتار تنهایی با خود می‌شود، نمی‌تواند نسبت به حقوق افراد و اجتماع بی‌تفاوت باشد. نه از آن جهت که یک دستور اخلاقی را رعایت نکرده، از آن جهت که معنای زندگی را از دست می‌دهد، زیرا به حضور تاریخی خود، آگاه و حساس است و می‌تواند در این نوع حضور، از الطاف الهی بهره‌مند شود و از بلای آزاردهنده‌ی تنهایی رهایی یابد و این است آن غفلت بزرگ که منجر به نیهیلیسم و پوچی و بی‌معنایی بشر شده است.

در آموزه‌های دینی رعایت حقوق مردم بسیار مهم است، زیرا انسان در این صورت از تنهاییِ آزاردهنده رها می‌شود و آن کسی که از این جهت زندگی را تجربه کرد متوجه می‌شود تنها در این حالت انسان معنای زندگی را می‌فهمد، لذا سعی می‌کند با انواع ایثارها نسبت به غیر، آن زندگی را رونق بیشتر ببخشد.

معنای حضور تاریخی با امام حسینؑ و قرارگرفتن ذیل اراده‌ی الهی و رهایی از پوچی و تنهایی و نیهیلیسم دوران، با احساس مسئولیت نسبت به جهانی که با امام حسینؑ و انقلاب اسلامی شکل می‌گیرد، ممکن است. انسان در آن حالت در معرض الهامات الهی قرار می‌گیرد و از پوچی و تنهایی رها می‌شود و با تجلّیات الهی خود را در بیکرانه‌ی عالَم احساس می‌نماید. در این راستاست که آن جوان دست‌فروش که جان ۱۱ نفر را از آتش نجات داد، می‌خواهد نسبت به رعایت مسئولیتی که برایش پیش آمده، رهبر خود را ملاقات کند زیرا آن ملاقات در حقیقت، ملاقات با عزمِ تاریخی‌اش می‌باشد تا راه مصمم‌ترین انسانی که می‌شناسد یعنی حاج قاسم سلیمانی را ادامه دهد، انسانی که فرشتگان نه‌تنها در کنار آن سردار بزرگ، بلکه در کنار تشییع‌کنندگان او به صحنه آمدند و زمینِ آن‌ها را به آسمان معنویت وصل کردند تا در تجربه‌ای آنچنانی راهی که گم‌شده بود را پیدا کنند.

وقتی انسان با اصالت‌دادن به جامعه‌ی مسلمین، رعایت حقوق مردم را به عهده گیرد، با حضرت حق روبه‌رو می‌شود و خود را نه، تنها می‌یابد و نه بی‌یاور و نه فراموش‌شده، و درست برعکسِ این حالت، آن تنهایی است که در قیامت برای انسان‌های غافل از قیامت ظاهر می‌شود

و آن‌قدر غیرقابل تحمل است که خداوند علت آن را در آیه‌ی بعدی طوری روشن می‌کند که گمان نشود ماورای آنچه آن‌ها عمل کردند، چیزی به آن‌ها تحمیل شده. می‌فرماید:

﴿ذلِكُمْ بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آياتِ اللَّهِ هُزُواً وَ غَرَّتْكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا فَالْيَوْمَ لا يُخْرَجُونَ مِنْها وَ لا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ(35)﴾

این تنهایی و فراموشی و آتش و بی‌یاوری، همه به جهت آن بود که آیات الهی و مظاهر ربّانی را به چیزی نگرفتید و مورد تمسخر قرار دادید و مشغول زندگی دنیایی شدید و آن زندگی شما را فریب داد. پس در این روز شما از آن تنهایی خارج نمی‌شوید و هیچ نوع عذرخواهی هم پذیرفته نمی‌شود. زیرا این‌ها در زندگی دنیایی، تنها با خودشان روبه‌رو بودند و برایشان معنا نمی‌داد که از خودشان به در آیند و به چیز دیگری نظر کنند. آیات ربّانی را به تمسخر گرفتند و گفتند این‌ها را پیامبران از خودشان در آورده‌اند و نشانه‌های پی در پی حضور خداوند در عالم را به چیزی نگرفتند. همین که کسی بگوید من عظمت کار پیامبران را قبول ندارم، عملاً به پیامبران خدا طعنه زده و پیامبران را به خیال‌پردازی و این‌که گمان می‌کنند پیامبر می‌باشند متهم کرده؛ لازم نیست که به پیامبران سنگ بزند.

آنچه از سیاق آیه بر می‌آید آن‌قدر آن عذاب سخت است که عده‌ای فکر می‌کنند چرا خداوند این افراد را این اندازه اذیت می‌کند؟ می‌فرماید ریشه‌ی آن سختی، اعمال خود آنان است که دستورات خدا را به چیزی نگرفتند و حقوقی را که باید رعایت می‌کردند نسبت به خود و خدا و مردم رها کردند و تنها خودخواهی و خودبینی پیشه نمودند.

همه‌ی این‌ها به جهت این بود که به بودن ناب و اصیل خودشان که عین اتصال به خداوند و عین حضور در محضر خداوند بود، توجه نکردند تا آن بودن را که در ذات خودِ ابدی بود پاس دارند و آن را با مشغولیات دنیایی به فراموشی نبرند تا فکر کنند نیازی به دین خدا ندارند. کسی متوجه می‌شود نیاز به دین الهی دارد که می‌داند باید بودن خود را در نسبت با خداوند و دیگران پاس دارد و ایمان دارد راه رعایت آن نسبت‌ها را باید صاحب هستی نشان دهد و لذا عملاً باید دینی جهت این امر در عالم باشد و می رود و مثل جناب سلمان آن دین را پیدا می‌کند.

کسی که می‌خواهد پایگاه وجودی خود را پاس بدارد نمی‌تواند از نسبت خود با بقیه و با خدا غافل باشد و در همین رابطه نسبت به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند احساس

مسئولیت می‌نماید، زیرا جامعه را میدان بسط شخصیت خود می‌یابد و عملاً از آن طریق از تنهایی که انسان‌های خودبین دارند، نجات یافته است.

رفقا وقتی می‌خواهید آیات قرآن را دنبال کنید این را نباید فراموش کنید که دین آمده است تا جامعه‌ی موحد بسازد، تا آن جامعه آینه‌ی کمالات الهی باشد. پس هر جا می‌فرماید شما در دین کوتاهی کردید یعنی مسئولیت تحقق جامعه ی موحدین را به دوش نگرفتید. اگر شهید باکری در عین این‌که شهردار است، جوی آبی که مسدود شده است باز می‌کند، چون می‌فهمد دینداری در چنین فضایی محقق می شود که انسان نسبت به جامعه‌ی خود احساس مسئولیت کند تا به وسعت جامعه‌ی انسانی بسط یابد و خودبینی را که عین تنهایی است، از خود بزداید. عموماً کارهای انسان‌های بزرگ را در همین راستا بنگرید.

در شرح حال حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» داریم که یک روز صبح زود با رفقا در حال حرکت به سوی حرم حضرت معصومه‌علیهاالسلام بودند. از بالای پل متوجه می‌شوند خانمی در آن یخبندان در حال شستن چیزهایی است. از رفقا خداحافظی می‌کنند و سراغ آن خانم می‌روند، متوجه می‌شوند خانم فقیری است که لباس کودکان مردم را می‌شوید. به او کمک می‌کنند تا لباس‌ها را جمع کند و او را به خانه می‌برند و برایش آب گرم می‌کنند تا لباس‌ها را بشوید و از آن به بعد قرار می‌گذارند هر وقت لباس دارد، به خانه‌ی امام تشریف بیاورد و آن‌جا لباس‌ها را بشوید.

آیا وقتی می‌فرماید علت آن تنهایی مشغول دنیاشدن بود، خبر از آن نمی‌دهد که هیچ احساس مسئولیتی نسبت به بقیه نداشتند «وَ غَرَّتْكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا» دنیا فریب‌شان داد و در محدوده‌ی خودبینی‌های خود ماندند و این ریشه‌ی همه‌ی تنهایی‌های آن‌هاست؟

وقتی دنیا انسان را مغرور کند، انسان گمان می‌کند همه چیز با داشتن سکه‌های طلا حل می‌شود، حتی اگر کار او موجب اختلال در نظامِ پولی جامعه باشد و معلوم است که به چیزی امید پیدا کرده و در آن مأوا گزیده که جز آتش نیست و بنیاد خود را با آن می‌سوزاند. آیا چیزی برایش می‌ماند که موجب نجاتش شود، وقتی تمام هویت خود را در داشتن سکه‌های طلایِ بیشتر فرو برده، حتی به قیمت خیانت به یک جامعه؟

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه بیست و چهارم

نظر به حضور قیامتی هرکس از ابتدای زندگی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿وَ إِذا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ السَّاعَةُ لا رَيْبَ فِيها قُلْتُمْ ما نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلاَّ ظَنًّا وَ ما نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ (32) وَ بَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (33) وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنْساكُمْ كَما نَسِيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا وَ مَأْواكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ ناصِرِينَ (34) ذلِكُمْ بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آياتِ اللَّهِ هُزُواً وَ غَرَّتْكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا فَالْيَوْمَ لا يُخْرَجُونَ مِنْها وَ لا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (35) فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّماواتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعالَمِينَ (36) وَ لَهُ الْكِبْرِياءُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (37)﴾

عنایت داشتید که در آیات قبل بحث منکران معاد بود و سخنان آن‌ها را بـه میـان آورد کـه می‌گفتند ما درکی از معاد و ابدیت نداریم. در آیه‌ی ۳۳ نتیجه‌ی غفلت و عـدم توجـه آن‌هـا را به میان آورد که «وَ بَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا» برای آن‌ها زشتی‌ها و سختی‌هـای آنچـه مرتکـب شدند آشکار شد و آنچه را به تمسخر می‌گرفتنـد و بـاور نداشـتند، واقـع گردیـد و آن‌هـا را در برگرفت. زیرا وقتی انسان منکر معاد و ابدیت خود شود مرتکب اعمالی می‌شود که متناسب بـا فطرتش نیست و در قیامت با آن اعمال روبه‌رو می‌شود و چون با آنچه روبه‌رو مـی‌شـود مطـابق فطرتش نمی‌باشد، آزار می‌بیند. به‌خصوص که به انکار معاد بسنده نمی‌کنند بلکه پیامبران خـدا را که بر حیات ابدی انسان‌ها و آثار اعمال سوء آن‌ها تاکید می‌کنند، مورد طعنه و تمسخر قـرار

می‌دهند و در قیامت همان اموری که مورد تمسخر قرار می‌دادند و قبول نداشتند همان تمسخرها برای آن‌ها آتش می‌شود و آن‌ها را فرا می‌گیرد «وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ». در واقع هرکس حاصل آنچه عمل کرده است را می‌چشد، به همان معنایی که در سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۰ فرمود: «یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ» پس ما همواره با آنچه عمل کرده‌ایم روبه‌رو می‌شویم و معلوم است که هرکس مطابق باورهایش عمل می‌کند و اگر باورهای توحیدی نداشته باشد عملاً طوری عمل می‌کند که مطابق فطرتش نیست و موجب آزارش می‌شود، زیرا نمی‌تواند با آن عمل و اراده‌ای که منجر به آن عمل شده کنار بیاید.

مطابق آیه‌ی ۳۲ سوره جاثیه آن‌ها حضور ابدی خود را نفی کردند و در نتیجه مرتکب اعمالی شدند که روحاً نمی‌توانستند در فطرت خود از آن اعمال راضی باشند، به خصوص که در آیه‌ی ۳۴ موضوع تنهایی آن‌ها را به میان می‌آورد. زیرا وقتی پیامبران را که متذکر ابدیت آن‌ها و اُنس با خدا بودند، به تمسخر بگیرند و زندگی خود را بیشتر به نفی نبوت انبیا گذرانده باشند، در دنیا چیزی و راهی برای حضور در غیب و قیامت در آن شرایط برای خود شکل نداده‌اند. نمونه‌ی روشن بی‌تفاوتی انسان نسبت به نبوت سرگرمی او است به امور دنیا و فرار از تنهایی و با خود بودن، زیرا انسان در تنهایی به نحوی تا پشت درهای عالم غیب و معنا جلو می‌رود ولی چون آن حالت را نمی‌شناسد سعی می‌کند به جای آن‌که آن تنهایی را با حضور در عالم بی‌کرانه‌ی غیب از طریق رعایت دستورات شرع سرزنده و آباد کند، با انواع سرگرمی‌ها از آن فرار می‌کند. به گفته‌ی صاحبان اندیشه مشکلِ جهان مدرن این است که نبوت را با همه‌ی عظمتی که دارد، یک باور پوپولیستی می‌دانند، یعنی نوعی عوام‌زدگی و این چیز عجیبی است.

دنیای مدرن، خدا را نتوانست نفی کند ولی نسبت به حیات بعد از مرگ خیلی عادی می‌گذرد، زیرا با نظر به جدّی بودن حیات بعد از مرگ است که نبوت جای خود را باز می‌کند و انسان‌ها به این فکر می‌افتند که چگونه باشند تا در حیات ابدیِ خود بتوانند با خود کنار بیایند و در آن تنهایی با نحوه‌ای از بودن همراه باشند که آزار دهنده نباشد. در همین رابطه خداوند می‌فرماید منکران معاد هرچند که از نظر خود با مرگِ خود کار را تمام‌شده می‌پندارند، ولی «بَدا لَهُمْ سَیِّئاتُ ما عَمِلُوا» برای آن‌ها زشتی‌های اعمال‌شان آشکار می‌شود، با همه‌ی خصوصیاتی که آن اعمال را انجام می‌دادند، مثل طعنه‌زدن به پیامبران خدا در رابطه با حیات

ابدی که آن‌ها متذکر می‌شدند و این‌که ما باید طبق قواعد الهی زندگی دنیایی خود را مدیریت کنیم.

مشکل دنیای مدرن این است که می‌گویند چه فرقی بین ازدواج سفید و ازدواج شرعی هست؟ زیرا حیات متعالی ابدیِ عرشی را نمی‌شناسند فکر می‌کنند تصمیمات و اراده‌ی آن‌ها است که دنیا را می‌سازد، غافل از این‌که انسان وقتی در اراده و اعمال خود نسبتی با عالم ملکوت و عرش و کرسی برقرار کرد، آن زندگی زنده و با نشاط می ماند، مثل بدن است که در ارتباط با روح، زنده و با نشاط می‌باشد.

متأسفانه حتی بعضی از مذهبی‌های عرفی و عادی فکر می‌کنند ازدواج شرعی زن و مرد یک قراردادی است که آن‌ها بین خودشان می‌گذارند! مگر کاسبی و کسب و کار است؟ ازدواجِ شرعی نوعی حضور در سنت غیبی الهی است و در روایات داریم که در عرش، عقد این‌ها تثبیت می‌شود و به همین جهت وقتی صیغه‌ی یک دختر و پسر خوانده می‌شود، می‌فرمایند دعاهای افراد مستجاب می‌گردد چون ملائکة اللّه نازل می‌شوند تا آنچه در زمین واقع شده است را تا عرش بالا ببرند. توجه به ازدواج شرعی به عنوان حضور در سنت غیبیِ الهی در یک حیات متعالی معنا می دهد، ولی وقتی بشر از جدّیت ابدیت غفلت کند بسیاری از نوامیس عالم مورد استهزاء قرار می‌گیرد که مهم‌ترین آن‌ها نبوت است، به عنوان سنت جاری در عالم هستی، به همین جهت فرمود آن استهزاء، آن‌ها را فرا می‌گیرد و تمام وجودشان گرفتار آن استهزا می شود. یک وقت یک گرگ انسان را دنبال می‌کند و آدم فرار می‌کند ولی یک وقت خود آدم دنبال خودش می‌گذارد، در این حالت آدم کجا فرار کند؟ وقتی خشم شدیدی بر شما عارض می‌شود نمی‌توانید از خود فرار کنید چون خودتان با خودتان درگیر شده‌اید. آیه‌ی مذکور اشاره به چنین حالتی دارد که می‌فرماید: «وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ».

در این حالت بود که صدایی به گوش آن‌ها می‌رسد و به آن‌ها گفته می‌شود علت این تنهایی که برایشان پیش آمده، مربوط به غفلت از دیدن این روزتان است که امروز در آن قرار گرفته‌اید: «کَما نَسیتُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا» همان فراموشی است که اکنون با آن به‌سر می‌برید و اگر بسیار آزاردهنده است مربوط به خود شما می‌باشد و به جهت آن است که این روزتان را فراموش کردید در حالی‌که می‌توانستید در همان زندگی دنیایی با آن به‌سر ببرید و ابدیت خود را نوع دیگری بسازید.

در جلسه‌ی قبل عرض شد یک زمانی بود که ما با باورهای خود می‌توانستیم زندگی کنیم. مثلاً ۳۰۰ سال پیش باور داشتیم که خدا هست و جهنم هست و آدم‌های گناهکار گرفتار جهنم می‌شوند. این باور برای زندگی در آن زمان کافی بود، زیرا میدان گناه و میدان شبهات چندان قوی نبود و انسان‌ها تصوری که از خود داشتند، با آن باورمی‌توانستند دینداری کنند. ولی در حال حاضر فضای آخرالزمانی از هر دو جهت قوت گرفته، هم از جهت ظلماتِ بیشتر و هم از جهت ظرفیت انسان‌ها در توحیدی‌شدن بیشتر و لذا معارف آخرالزمانی نیاز داریم، که بنا به فرمایش حضرت سجاد علیه‌السلام شش آیه‌ی اول سوره‌ی حدید و سوره‌ی توحید دارای معارف آخرالزمانی می‌باشند. معارف آخرالزمانی حقیقت را مقابل انسان قرار می‌دهد تا انسان‌ها در مقایسه با آن‌همه طوفانِ جلوات شهوانی و ثروت و اشرافیت بی‌حساب، بتوانند به راحتی با حقیقت زندگی کنند.[۱]

در حالی‌که اگر آن طرف انواع گناهان به شدیدترین شکل به ظهور می‌آمد ولی این طرف فقط یک باور به خدا و قیامت در صحنه بود، معلوم نبود انسان‌ها به راحتی بتوانند دین خود را حفظ کنند و این است که عرض می‌شود دینداری ما باید در حدّ توحید آخرالزمانی باشد تا معاد و قیامت و ابدیت را حسّ کنیم. وقتی با حقیقت در مظاهر توحیدی مأنوس شوید و بودن ابدی خود را احساس کنید، جذبه‌های گناه هر چند هم بخواهد شما را جذب کند، آنچنان جذاب نیست که در آن باقی بمانید. بعضی از این کاربرها از بنده سؤال می‌کنند از کربلا آمدیم و کاملاً نور امام حسین علیه‌السلام با ما بود و زندگی می‌کردیم ولی باز گناه آلود شدیم، حال چه‌کار کنیم؟ این افراد چون به نور امام حسین علیه‌السلام نورانی شده‌اند، زشتی گناه را احساس می‌کنند و می‌فهمند آن گناه آن صفایی را که حسّ کرده‌اند از بین برده و بنا دارند به همان

---

۱ – در نظر بگیرید شما با توجه به آیات اول سوره‌ی حدید بخواهید به چیزی نظر کنید که هم اول باشد و در عین حال آخر. از نظر تفکر حصولی، هیچ وقت آن‌که اول است نمی‌شود آخر باشد، زیرا مفهومِ اول غیر مفهومِ آخر است ولی اگر در مقابل خود به حقیقت نظر کنید از همان جهت که جلوه کرده است و خود را ظاهر نموده است، اول است و در همان جهت و از همان جهت در عین ظهور، همان ظهور بودن موجب می‌شود که در پنهانی و در حجابِ ظهور باشد و این حالت با نظر و رؤیت سراغ انسان می‌آید. یا وقتی در سوره توحید می‌گوید او در عین آن‌که احد است، صمد است از نظر فکری و مفهومی او احد است و هیچ جایی برای غیر نمی‌گذارد، معنا نمی‌دهد صمد باشد و انسان و مخلوقات به سوی او سیر کنند، در حالی‌که اگر او را در مقابل خود به عنوان یک حقیقت حاضر کنید، همین‌که احد است و عالم را فرا گرفته است مقصد شما است و به سوی او سیر می‌کنید. منظور آن‌که معارف آخرالزمانی معارفی است که انسان با حقیقت، زندگی می‌کند و مأنوس می‌شود.

صفای قبل برگردند، در حالی که اگر آن صفا را تجربه نکرده بودند و فقط قیامت را قبول داشتند وقتی گناه می‌کردند حسّ نمی‌کردند چیزی از دست‌شان رفته است و چیزی را از دست داده‌اند، فقط می‌پذیرفتند که در قیامت باید عذاب آن گناه را بچشند. ولی این افراد هم اکنون به یک معنا دوری از صفا و اُنس با خدا را می چشند و احساس عذاب دارند. به این معنا روح آخرالزمانی دارند و با توحید آخرالزمانی از ظلمات آخرالزمان عبور می‌کنند.

شما حتماً تجربه کرده‌اید که یک وقت انسان باورهایی دارد که اگر گناه بکند فردای قیامت باید عذاب بکشد و البته این باور چیز خوبی است و تا حدّی هم بازدارنده می‌باشد، ولی یک وقت خداوند طرف را تا جایی جلو می‌برد که می‌بیند اگر گناه بکند همین حالا از آن صفا و نورانیت که خود را در آغوش حقیقت حس می‌کند، محروم کرده. عرض بنده این است که قرآن برای انسانِ آخرالزمانی حرف‌هایی دارد و روایت داریم که پیامبر خداﷺ دو انگشت سبابه‌ی خود را در کنار هم گذاشتند و فرمودند: «أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ» یعنی من و قیامت مثل این دو انگشت هستیم. این روایت خبر از آن می‌دهد که حضرت محمدﷺ پیامبر آخرالزمان هستند و بعد از حضرت دینی نمی‌آید و انسان‌ها با ظهور اسلام در آخرالزمان قرار دارند و هرچه جلوتر برویم دو وجهِ متضاد آخرالزمان شدت بیشتری پیدا می‌کند و لذا از یک طرف ظلمات آخرالزمانی شدیدتر می‌گردد و از طرف دیگر ظرفیت توحیدی انسان‌ها رشد می‌کند و به همین جهت بنده تأکید می‌کنم بر این قسمت از آیه که می‌فرماید: «لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هذا»، یعنی شما در این آخرالزمان می‌توانید آن نوع حضور قیامتی خود را در این دنیا احساس کنید.

اگر این آیه را ۳۰۰ سال پیش بحث می‌کردیم چندان لازم نبود تأکید کنیم چرا در مورد قیامت می‌فرماید این روزِ شما. چرا نمی‌فرماید شما روز قیامت را فراموش کردید و می‌گوید این روزِ خود را فراموش کردید؟ این یعنی ما قبل از قیامت هم این روزی که در حال حاضر یعنی در قیامت با آن روبه‌رو شدیم، به عنوان قیامت می‌توانستیم از قبل آن را ببینیم و اگر ندیدیم و بودن امروز خود را تا ابدیت احساس نکردیم، از پیام آخرالزمانی قرآن بهره‌ی کافی نگرفته‌ایم. این آیه به آن‌ها می‌گوید می‌توانستید این روز را که روز همیشگی شما بود، فراموش نکنید. نفرمود این روز را فراموش کردید، فرمود این روز خود را فراموش کردید. یعنی این روز شما با خود شما بود و همیشه با شما بوده است، و شما آن روز همین حضور قیامتی خود را می‌توانستید حس کنید، ولی فراموش کردید.

تأکید بنده بر آن است که اگر دین ما دین آخرالزمان است، ما امروز باید معارفی را دنبال کنیم که معارفِ واردکردن ما در حضور ابدی‌مان باشد و عظمت آن حضور را آنچنان احساس کنیم که هیچ چیز از امور دنیایی نتوانند برای ما طوری جذاب شوند که برای به‌دست‌آوردن آن‌ها حاضر باشیم از آن حضور دست برداریم. زندگی را در آن حدّ می‌خواهیم که شرایط باقی‌ماندن در آن حضور را برای ما شکل دهد و نتیجه‌ی آن حضور طوری خواهد بود که نه‌تنها پیشنهاد پذیرفتن هر نوع رشوه‌ای برایتان آزاردهنده است بلکه برای داشتن دنیای بیشتر یعنی بیشتر از «ما بِهِ الکفایه» هم تلاش نمی‌کنید تا فرد دیگری عملاً به همان اندازه که ما بیشتر از نیازمان داریم، از زندگی محروم شود.

وقتی انسان بتواند با حیات ابدی خود زندگی کند در حدیث معراج داریم دنیا هم که به او رو کند به دنیا می‌گوید مرا رها کن، من کار و زندگی دارم. جناب اباذر رفتند در دارالعماره‌ی عثمان، دیدند چه ثروتی جمع شده. فرمودند ای عثمان به یاد داری داشتیم در زمان حیات رسول خداﷺ به خانه برمی‌گشتیم که متوجه شدیم چراغ خانه‌ی آن حضرت روشن است، تعجب کردیم؛ زیرا در دستور دین داریم بعد از نماز عشا بیداری نداریم، نماز عشایی که مدتی بعد از نماز مغرب خوانده می‌شود. آن‌ها دیدند چراغ حجره‌ی پیامبرﷺ به طور غیر عادی روشن است. خدمت حضرت رسیدند و علت را پرسیدند. پیامبر خداﷺ فرمودند چه خوب شد آمدید، دو دینار نزد من بود، به دنبال آن بودم که به نیازمندش برسانم. آن دو دینار را به آن دو دادند تا به فقرا برسانند. جناب اباذر در خطاب به عثمان می‌گوید: ای عثمان آیا جواب خدا را داری بدهی که این‌همه ثروت را جمع کرده‌ای و به فقرا نمی‌رسانی؟ منظور عرضم این بود که وقتی انسان می‌تواند در حیات ابدی خود حاضر باشد، هر چیزی را که در بیرون حیات ابدی‌اش قرار دارد از خود نمی‌داند. از امام صادقؑ داریم که می‌فرمایند ما خرج یک سال‌مان را که داشته باشیم، بقیه‌اش را نگه نمی‌داریم. البته زمان داریم تا زمان، و آدم داریم تا آدم. ولی با این‌همه باید طوری زندگی کنیم که ما در این آخرالزمان، حیات ابدی خودمان را حس کنیم و عواملی که مانع این حضور می‌شود را بشناسیم. باید در همه‌ی امور رویکردمان به سوی ابدیت‌مان باشد و این بدین معنا نیست که فعالیت‌های اجتماعی را رها کنیم، جا داریم تا جا، فرد داریم تا فرد، روحیه داریم تا روحیه. ما باید خودمان حساب کنیم کدام کار است که ابدیت ما را از ما می‌گیرد، از آن کار باید پرهیز کرد. «یَوْمِکُمْ هذا» می‌خواهد بگوید شما مواظب باشید این حضور را از دست ندهید، بلکه سعی کنید هرچه بیشتر زنده و زنده‌ترش

نمایید. مانند فطرت که هر انسانی در جان خود آن را دارا می‌باشد و در زندگی با فطرت خود عملاً خود را در محضر خداوند احساس می‌کند. ولی اگر به جهت مشغولیات دنیایی آن را فراموش کرد، چیزی را فراموش خواهد کرد که نزد خود داشت.

امام صادق علیه السلام در رابطه با احساس حضور خداوند در فطرت و جان انسان می‌فرمایند چگونه افراد در میان دریا، وقتی کشتی در حال غرق‌شدن است، خدا را با تمام خلوص می‌خوانند؟ به گفته‌ی قرآن: «دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّين» خداوند را خالصانه می‌خوانند و کاملاً وجود خدا را حس می‌کنند، پس هم اکنون خداوند در جان‌مان هست ولی فراموش می‌کنیم. قیامت هم به همین حالت هم اکنون با ما می‌باشد ولی چون خودمان را در میان می‌آوریم و کبرمان در وسط است، از حضور آن غفلت می‌کنیم و آن را فراموش می‌کنیم.

باید متوجه باشیم آنچه انسان را در حیات دینی با نشاط نگه می‌دارد، رؤیت حقیقت است که موجب می‌شود انسان در عین احساس ارتباط با خداوند، همواره خود را در راه بیابد، و هرگز این گمان به او دست نمی‌دهد که به مقصد رسیده تا بقیه را تحقیر کند، برعکسِ مقدس‌مآبان که به جای نظر به حقیقت و خود را همواره در راه دیدن، به اعمال خود نظر می‌کنند و خود را خوب می‌دانند و بقیه را که مثل آن‌ها عمل نمی‌کنند منحرف می‌پندارند. در نظر به حقیقت، حتی باورهای درستی که ما را از مفهوم حقایق آگاه می کنند راضی‌کننده نیستند بلکه به دنبال تجلی حقایق اسماء الهی باید بود که در مظاهر مختلف به کمک تقوایی که باید پیشه کنیم، به سراغ ما می‌آید و ما در این حالت هرگز به ظاهر عبادات خود مغرور نمی‌شویم بلکه آن‌ها را راه نظر به انوار و اسماء الهی می‌دانیم. گفت:

مراد من ز نماز آن بود که در خلوت حدیث دردِ فراق تو با تو بگذارم

تازه نماز که خواندیم می‌یابیم چه اندازه راه مانده و ندا سر می‌دهیم: «أَنَا أَقَلُّ الْأَقَلِّينَ، وَ أَذَلُّ الْأَذَلِّينَ» زیرا در هر عبادتی نظر به حقیقت در میان است و حقیقت چیزی نیست که ملک کسی شود. این نوع رویکرد در عبادات، تواضع انسان را به میان می‌آورد و بر غم غربت او می‌افزاید و آن خوفی که اولیای الهی را در بر می‌گیرد را تجربه می‌کند.

قرآن علت آن تنهایی را که در قیامت برای آن افراد پیش می‌آید، در بی‌توجهی به آیات الهی و در فریب زندگی دنیایی می‌داند. می‌فرماید:

﴿ذلِكُمْ بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آياتِ اللَّهِ هُزُواً وَ غَرَّتْكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا فَالْيَوْمَ لا يُخْرَجُونَ مِنْها وَ لا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ(35)﴾

آن عذاب به جهت آن است که آیات الهی را به تمسخر گرفتید و زندگی دنیایی شما را فریب داد، حال در این روز در آن تنهایی و در آتش هستند و از آن خارج نمی‌شوند و عذرشان هم پذیرفته نمی‌گردد.

علت آن‌که احساس حیات ابدی خود را که همانند فطرت نزد خود داریم، فراموش می‌کنیم، بی‌توجهی به آیات الهی است که حکایت از آن می‌کنند چگونه خداوند از همه‌ی ابعاد در صحنه است و این حضور و در صحنه بودنِ خداوند ابدی است و علاوه بر این، در دنیازدگیِ خود، فرصت به خودآمدن نداشتند که به این نحو از حضور نظر کنند. یعنی آنچنان شرایط، جهت رسیدن به آن خودآگاهی نسبت به حیات ابدی فراهم بود که جای هیچ عذری نمی‌ماند زیرا از یک طرف آیات الهی متذکر حیات ابدی بودند، اعم از آیات قرآن و آیات تکوینی که در عالم به صورت‌های مختلف حکایت از هدف‌داری خلقت می‌کند و از طرف دیگر توجه خود آن‌ها به خودشان حکایت از بودنی ابدی می‌کرد.

آیا از جمله آیات الهی در این تاریخ این نیست که مردم آمریکا تا این اندازه از نظام خود ناراضی هستند که خودشان پرچم کشور خود را آتش می زنند؟ آیا این حکایت از آن ندارد که ستون‌های تمدنی که مدعی بود پایان و اوج تاریخ است و بالاتر از آن تمدنی نخواهد آمد؛ به جهت ظلم به سایر ملت‌ها این‌چنین فرو می‌ریزد؟ در کشور ما هم برای گرانی بنزین عده‌ای اعتراض کردند ولی موضوع تغییر نظام نبود. مقام معظم رهبری در رابطه با عده‌ای از مردم که به جهت گرانی اعتراض داشتند فرمودند باید به اعتراض آن‌ها توجه شود، ولی عده‌ای که می‌خواستند براندازی کنند آن‌ها تعداد اندکی بودند و مردم سریعاً حساب خود را از آن‌ها جدا کردند. زیرا ریشه‌های نظام ما ریشه ی مردمی دارد و از این جهت مثل کوه محکم است و این در جای خود یکی از آیات الهی می‌باشد و مثل واقعه‌ی طبس و یا هشت سال دفاع مقدس، همه‌ی این‌ها آیات الهی هستند. چه کسی باور می‌کرد به این زودی جبهه‌ی استکبار با این‌همه امکانات به چنین بحرانی دچار شود که نمادهای کشورشان را که به صورت مجسمه در آورده بودند به آتش بکشند و سرنگون کنند؟ کشوری که تا آن اندازه چپاول کرده و پول آن کشور یعنی دلار تکلیف سایر پول‌ها و کالاها را تعیین می‌کند؛ به جایی برسد که مردم آن کشور کلیّت نظام خود را نخواهند. در حالی‌که در ابتدا در تظاهرات خود بحث عدالت بین سیاه و سفید مطرح بود ولی متوجه شدند کلیت چنین نظامی نمی‌تواند جوابگوی نیازهای اصیل آن‌ها باشد، زیرا این نحوه حکومت نمی‌تواند برای انسان پایدار بماند و روحی در آن نوع نظام‌ها

حاکم است که به تعبیر قرآن، آیات الهی را به چیزی نمی‌گیرد و مورد تمسخر قرار می دهد. از جمله آیات الهی نظام جمهوری اسلامی است که بنا دارد زندگی را با رهنمودهای الهی به مردم متذکر شود و جریان‌های استکباری این نظام را به چیزی نمی‌گیرند. وقتی حضرت امام فرمودند: آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. همین روشنفکران غرب‌زده‌ی ما، آن نکته را به تمسخر گرفتند. آن نماینده‌ی مجلس دوره آقای خاتمی می‌گفت همه چیز در آمریکا است، حالا ما می‌گوییم آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند؟

در آیه فرمود: «وَ غَرَّتْكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا» چون برای دنیا اهمیت قائل شدید و دنیا شما را فریب داد به این مشکل افتاده‌اید. زیرا آن حیات ابدی که باید خود را در آن حس می‌کردید فراموش نمودید، فراموشی حیاتِ کیفی همان و «غَرَّتْكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا»، همان. زیرا بسط انسانیت خود را با بسط ثروت اشتباه گرفتید و شخصیت خود را در بسط ثروت نهادینه کردید و عملاً این نوع شخصیت ملکه و منش شما شد. حال اگر برای این آدم‌ها پرده‌ی قیامت کنار رود و قیامت برایشان حاضر شود، متوجه می‌شوند ضرر بزرگی کرده‌اند. جایگاهی برای خود شکل داده اند که محال است بتوانند از آن خارج شوند و یا عذرخواهی آن‌ها را به شخصیت دیگری تبدیل کند و جایگاه‌شان را تغییر دهد. به همین جهت فرمود: «فَالْيَوْمَ لا يُخْرَجُونَ مِنْها وَ لا هُمْ يُسْتَعْتَبُون» امروز روزی است که نه از این فشار و نه از این تنهایی خارج می‌شوند و نه عذرخواهی‌های‌شان پذیرفته می‌گردد. بنده انتظار دارم خود رفقا در فضای این آیات تأمّل کنند. فضای آیات مثل نگاه‌کردن به نور است، همواره انسان احساس حیات می‌کند و این غیر از دانایی و داناشدن نسبت به آیات الهی است. مثل نگاه‌کردن به طلوع و غروب آفتاب می‌باشد که به نوعی وجهی از زندگی شما است، جدای آن‌که مطلع می‌شوید خورشید در حال طلوع یا غروب است.

ابدیت را باید نگاه کرد، باید آن را وجهی از زندگی خود بدانیم و این جدای از مطلع‌شدن نسبت به زندگی بعد از مرگ است. حضور در ابدیت، زندگیِ امروز ما است به همان معنایی که فرمود: «يَوْمِكُمْ هذا» این یعنی در فضای آیات قرارگرفتن. در این حالت است که به زیبایی‌های حضور خداوند در آسمان‌ها و زمین نظر می‌کنید. که آیه‌ی بعد به آن اشاره می کند و می‌فرماید:

﴿فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّماواتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعالَمينَ (36)﴾

پس حمد از آن اللّه است که ربّ آسمان‌ها و زمین و به طور کلّی ربّ همه‌ی هستی است.

می‌توان گفت همه‌ی سوره در این دو آیه‌ی آخری جمع است و در همین رابطه در آخر آیه ی ۳۷ می‌فرمای: «وَ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ» (۳۷) به همان صورتی که در ابتدای سوره فرمود: «تَنْزیلُ الْکِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزیزِ الْحَکیمِ» زیرا در چشم‌اندازهای نوری، اول، همان آخر است و جز او در صحنه نیست، آن هم او با اسم عزیز و حکیم در صحنه است.

فرمود «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ» از ابتدای سوره همچنان مطالبی را گفت و گفت و گفت و گفت تا آن‌که ما را در فضایی قرار دهد که متوجه باشیم خداوند همه‌ی زیبایی‌هایش را به ظهور آورده تا ما را به تماشا و ستایش آن کمالات بکشاند، تا زندگی را با او در میان بگذاریم.

انسان عموماً هر آنچه زیبا است و می‌تواند به آن دل ببندد را ستایش می‌کند و کمالات آن را اظهار می‌نماید و در جمله‌ی «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ» متذکر می‌شویم همه‌ی زیبایی‌ها از آنِ خداوند است. هر زیبایی که در هر صحنه دیدید آن را به حساب خداوند بگذارید. حضرت امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» در آن پنج جلسه تفسیری که از سوره‌ی حمد داشتند در تفسیر «الحمدللّه» بیشتر متمرکز بودند.

آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی جاثیه در انتهای سوره برای ما بابی را باز کرد تا در مواجهه با زیبایی‌هایی که در دل سوره یافتیم و یا سوره متذکر آن شد، نظر به کمالات خداوند بکنیم که در دل آن صحنه‌ها حاضر است. از یک طرف با هر زیبایی که مواجه شدیم متوجه باشیم با نحوه‌ای از کمالات الهی روبه رو هستیم و از طرف دیگر هر حمدی که در عالم واقع می‌شود خداوند است که خود را حمد می‌کند، زیرا حمدِ زیبایی‌ها در جای خود نوعی از زیبایی می‌باشد. معلوم است در این راستا هر خوبی که می‌خواهیم باید از خدا بخواهیم، زیرا همه‌ی خوبی‌ها و کمالات همه از خداوند است.

«فَلِلّهِ الْحَمْدُ» کمک می‌کند تا اگر به دنبال اصلاح نفس هستیم و می‌خواهیم آراسته به کمالات الهی بشویم، باید بدانیم با نسبت پیداکردن با خدا آن وارستگی و نجات از رذائل حاصل می‌شود، زیرا همه‌ی کمالات از خداوند است و باید خدا آن کمالات را به ما لطف کند. خداوند با تجلیِ نور کبریایی‌اش، تکبّر ما را تبدیل به تواضع می‌کند و در نتیجه انسان از شیطان فاصله می‌گیرد و چون نور تواضع سراغ انسان آمد، اگر تا دیروز با رفیقش قهر بود، آشتی می‌کند. زیرا با تجلی نور کبریاییِ حق جایگاهی برای خود در عالم قائل نیست تا بین خود و سایر انسان‌ها جدایی احساس کند. بیشتر، خوبی‌های انسان‌ها را می‌بیند و سعی می‌کند

در مقابل آن خوبی ها تواضع کند و از خوبی‌های دیگران غفلت نکند، حتی اگر آن خوبی در حدّ داشتن همسایه‌ی بی‌آزار باشد.

«فَلِلَّهِ الْحَمْدُ» یعنی این عالم که سراسر محل ظهور اراده‌ی الهی می‌باشد، چقدر زیبا، همه چیز در جای خودش قرار دارد. از آن مهم‌تر ادامه‌ی آیه می‌باشد که می‌فرماید: «رَبِّ السَّماواتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعالَمین» که متذکر حضور حضرت «اللّه» است به عنوان «ربّ» در آسمان‌ها و «ربّ» در زمین و به طور کلّی «ربّ» در کلّ عالم هستی. حمد خدا را از آن جهت که ربّ سماوات است. در اسمِ «ربّ» نظر به حضرت «اللّه» دارید به اعتبار انضباط و سر و سامانی که به مربوب خود می‌دهد. با گفتن «رَبِّ السَّماوات»، نظر به حضور خداوند در عوالم غیب و عالم ملکوت دارید و ربوبیت زیبایی که از او در آن عالم و عالم فرشتگان به ظهور آورده. با نظر به این‌که سماوات یعنی عوالم بالا، همچنان‌که در آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی اعراف می‌فرماید: «لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ» درهای آسمان در مقابل اهل تکبر گشوده نمی‌شود. پس معلوم است که منظور از آسمان، این آسمان عادی نیست که بالای سرِ ما می‌باشد منظور، محل استقرار حقایق غیبی است. نفس ناطقه‌ی ما به یک معنا نسبت به بدن ما آسمان به حساب می‌آید و بدن ما ارض یا زمین آن نفس محسوب می‌شود. خداوند است که به عنوان ربّ آسمان، روح ما را مدیریت می‌کند و میل به خوبی‌ها را به روح ما الهام می‌کند. ربّ سماوات، نفس این گیاه را مدیریت می‌کند. برگ و ساقه‌ی گیاه یک نوع مدیریت می‌شوند، باطن گیاه که ملکوت و آسمان آن محسوب می‌شود نوعی دیگر مدیریت می‌شود که محل ربوبیت سماواتی حضرت «اللّه» است. در عین حال زیبایی این ربوبیت از حضرت «اللّه» است، پس: «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ، رَبِّ السَّماواتِ» حمد و ستایش از حضرت اللّه است که ربّ آسمان‌ها و ملکوت اعلا می‌باشد. سماواتِ این گیاه، حیات این گیاه است و آن کسی که حیات این گیاه را مدیریت می‌کند؛ ربّ آسمانِ این گیاه است با همه‌ی زیبایی که این گیاه دارد که آن به حضرت «اللّه» برمی‌گردد. پس عملاً به سه موضوع باید نظر داشت، به حضرت «اللّه» که جامع همه‌ی کمالات است و به ربّ‌بودنِ او نسبت به مربوبی که او ربوبیت می‌کند و به خود مربوب که مظهر ربوبیت و کمالات حضرت «اللّه» است.

حضرت «اللّه» جامع جمیع اسماء می‌باشد، یکی از اسماء او «ربّ» است. قرآن می‌فرماید: «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى»(اعراف/۱۸۰) برای حضرت «اللّه» اسماء حسنایی هست که به نور آن اسماء در مظاهر مختلف ظاهر می‌شود. به این گیاه که نگاه کنیم حضرت «اللّه» را به نور اسم «ربّ»

می بینیم، یعنی خداوند را با صفتی خاص ملاقات می‌کنیم. شما بـه نفـس ناطقـه‌تـان کـه توجـه کنید متوجه‌ی ربّ نفس ناطقه‌تان می‌شوید.

«رَبِّ الْأَرْضِ» یعنی حضور حضرت «اللّه» به نور اسم «ربّ» در آینه‌ای به نـام زمـین. ایـن زمین نظم خاصی دارد با مدیریتی دائم و حساب‌شده که از آن جدا نیـست. نظـم فـصول سـال، نظم دریاها و خشکی‌ها و حرکت ابرها و کنترل ابرهـا توسـط قلّـه‌ی کـوه‌هـا، همـه حکایـت از حضور خاص خداوند در زمین دارد و به همین جهت در روایت داریـم اگـر مـردم گنـاه کننـد باران در محلی که باید ببارد، نمی‌بارد که این حکایت از آن دارد که در زمین حیات فعّـالی در صحنه است. آیه ی مذکور متذکر این امر است کـه بایـد زیبـایی‌هـای عـالم را در همـین زمـین ببینیم، و متوجه‌ی حضور ربّ العالمین در زمین باشیم و همین حالا باید روبه‌روی‌مان به حضور ربوبیت او نظر کنیم. وقتی می گـوییم: «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّماواتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعـالَمین» نظر به خدایی داریم که به صورت اسم ربّ در همه ی عالم هستی از بالا تا پایین حاضـر اسـت. نظر به خدایی که در صحنه است و می خواهد شما زیبایی‌های او را ببینید. مثال را می بریم روی یک تابلوی زیبا. شما در یک تابلوی زیبا، زیبایی را مـی‌بینیـد، زیبـایی آن تـابلو مـاورای چـشم شما، جان شما را دعوت می کند تا با آن رابطه برقرار کنید. در نظر به زیبایی‌ها جان خـود را بـه صحنه می‌آورید و آن صحنه ی زیبا جان شما را در بر می گیـرد و زیبـایی آن تـابلو ناخودآگـاه جان شما را تغذیه می کند. اگر جان انسان تغذیه شد شما با زیبایی رابطه برقرار می کنید و حس نورانی پیدا خواهید کرد.

در آیه‌ی مذکور می‌فرماید: «فَلِلّهِ الْحَمْدُ» یعنـی در هـر صـحنه ی زیبـایی، آن زیبـایی از آنِ خداوند است و انسان‌ها می‌توانند متوجه ی نسبت آن زیبایی‌هـا بـا خداونـد بـشوند و از حـضور نورانی خداوند تغذیه گردند و در جـان خـود بـا خـدا رابطـه برقـرار کننـد و دیگـر از ورطـه ی سوبژه‌کردن امور آزاد شوند، زیرا رابطه ی وجودی با عالم برقرار کرده‌اند. این نـوع حـضور در عالم که قرآن در اواخر سوره‌ی جاثیه متذکر آن می‌شود، چیزی اسـت فـوق آنچـه در مباحـث فلسفه وکلام به‌دست می آید. صـحنه‌هـایی در میـان اسـت کـه خداونـد ربوبیـت خـود را نـشان می‌دهد و ما متأسفانه با آموزه‌های دینیِ معمولی که داریم این‌جاها کم می‌آوریـم و متـذکر آن آیات نمی‌شویم.

متأسفانه بعضاً آگاهی‌ها و باورهای ما حجابِ نظر به حـضور کمـالات حـضرت «اللّـه» در مربوب‌هایش می‌شود. همین که می‌خواهیم ببینیم، روحی بر ما سیطره دارد که می گویـد بـدان.

مثل نگاه‌کردن به یک تابلوی زیبا، که یک نفر به آن نگاه می‌کند تا فنون کار نقاش را بداند، ولی یک نفر با زیبایی‌های آن ارتباط برقرار می‌کند و رابطه‌ی وجودی بین جان او و آن زیبایی‌ها برقرار می‌شود. متأسفانه بعضاً این درس‌هایی که خوانده‌ایم نمی‌گذارند عالم را درست ببینیم. عرض کردم علامه طباطبایی فرموده بودند اگر این یک مقدار علم را هم نداشتیم، چقدر خوب بود. علم برای آن است که انسان از واقعیات آگاه شود ولی آیه‌ی مذکور متذکر حمد برای رَبِّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ و به تماشا نشستن زیبایی‌های خداوند در آینه‌ی آسمان‌ها و زمین است. یعنی بَه بَه، به خدایی که با ربوبیت خود در صحنه است. البته آن خدایی که ما را خلق کرده فعلاً مدّ نظر نیست. آری! مخلوق خالق دارد، اما خدا معبود ما نیز هست و فقط خالق ما نیست. معبود یعنی آن وجودی که فدایش می‌توان شد و باید فدای او شد. چطور می توانید فدایش شوید؟ جز آن‌که او را ببینید؟ این‌که بخواهید او را ببینید با چشم قلبِ معنوی او را در صحنه ی مظاهر می‌توان دید. مظاهر یعنی هستی درخت که کمالات الهی را ظاهر می‌کند، درخت، از آن جهت که ربوبیت ربّ خود را نشان می‌دهد.

إن‌شاءاللّه سعی بفرمایید با توجه به آنچه عرض شد به خدایی که می‌دانید وجود دارد قانع نباشید، برای زندگی به خدایی که باید بیابیم نظر کنید. از خود بپرسید خدا را کجا می‌توانید بیابید؟ آیه‌ی بعدی در این رابطه فوق‌العاده مهم می‌باشد. می‌فرماید:

﴿وَ لَهُ الْكِبْرِياءُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (37)﴾

و برای حضرت «اللّه» در آسمان‌ها و زمین کبریایی هست و او عزیز و حکیم می‌باشد.

کبریایی خداوند را باید در آسمان و زمین دید ولی نه این‌که بگوییم این درخت‌ها و چوب‌ها خدا هستند. این نگاه نه کبریایی خدا را در عالم می بیند و نه آدم را مظهر و آینه‌ی خداوند می‌یابد تا حقیقت را در همین مظاهر بنگرند. إن‌شاءاللّه در جلسه‌ی آینده باید در این رابطه نکاتی را با همدیگر در میان بگذاریم.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه بیست و پنجم

عالم؛ آینه‌ی نمایش ربوبیت و کبریایی خداوند

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّماواتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعالَمينَ (36) وَ لَهُ الْكِبْرِياءُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ (37)﴾

بعد از آن که سوره‌ی مبارکه‌ی جاثیه سیر فوق العاده‌ی توحیدی‌اش را با ما در میان گذاشت، دو آیه‌ی آخر سوره در واقع جمع‌بندی همه‌ی توحیدی است که این سوره متذکر آن می‌باشد و به یک اعتبار می‌توانیم بگوییم توحیدِ همه‌ی قرآن است از آن جهت که همه‌ی قرآن در هر سوره‌ای ظاهر می‌شود و هر سوره در هر آیه‌ای ظاهر می‌گردد. شرط درک چنین موضوعی نگاه توحیدی به قرآن است.

سیر سوره را مستحضر هستید که تا حال به کجا آمدیم. پیشنهاد بنده این است که مدتی رفقا سعی کنند این سوره را در کلیت‌اش داشته باشند. إن‌شاءاللّه در جلسه‌ی آینده به کمک حضور ذهنی که رفقا دارند، کلّ سوره را در یک جمع بندی با همدیگر در میان می‌گذاریم ولی فعلاً تا این‌جا آمدیم که چگونه حضور خداوند را در عالم بنگریم و غفلت از آن موجب نفی معاد و پیرو آن نفی نبوت می‌شود و آن تنهایی که منکران توحید و معاد در قیامت با آن روبه‌رو می‌شوند، غفلت از نحوه‌ی بودن‌شان در این دنیا است و استکباری که در مقابل

تذکرات انبیای الهی می‌ورزیدند؛ از عاقبت مستکبران خبر داد، و متذکر نظام احسن توحیدیِ عالم شد، تا بالاخره ما را رساند به آن‌جا که اقرار کنیم:

﴿فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّماواتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعالَمينَ(36)﴾

اولاً: چرا نفرمود ربّ السّماوات و الارض، و ربّ را جدا جدا آورد؟ ثانیاً: چرا ابتدا فرمود: «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ» و حمد را به حضرت «اللّه» نسبت داد و سپس همان حمد را به ربّ سماوات و بعد ربّ ارض و ربّ عالمین اطلاق کرد؟ عرض شد وقتی می‌فرماید «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ» نظر به حضرت «اللّه» می‌کند که جامع همه‌ی اسماء الهی است ولی حضرت «اللّه» در هر صحنه‌ای با جلوه و اسمی ظاهر می‌شود. برای این‌که موجودی را خلق کند با اسم «خالق» ظاهر می‌شود و برای این‌که موجودی را به کمال برساند با اسم «ربّ» ظاهر می‌شود. برای این‌که موجودی را به معارف عالیه برساند با نور اسم «علیم» ظاهر می‌شود.

حمد، مربوط به چیزی است که کمالات و زیبایی‌هایی دارد. وقتی شما نظر به خالق‌بودن خداوند دارید، مخلوق‌بودن مخلوق مدّ نظر شما است، از آن جهت که آن مخلوق، خالق دارد و وقتی حمد را به حضرت «اللّه» اطلاق می‌کنید از آن جهت که ربّ سماوات و ربّ ارض و ربّ العالمین است، نظر به کمالات و زیبایی‌های مربوب دارید که محل ظهور کمالات حضرت «اللّه» است.

«ربٍّ» عالَم کمالات مربوب را با انوار و تجلیات خود ظاهر می‌کند. شما یک مخلوقیتی دارید که همان وجود شما می‌باشد و از آن جهت که خداوند به ما وجود داد، خالق ما می‌باشد ولی در دل مخلوقیت، به ما عقل و بصیرت و ایثار و تواضع و علم می‌دهد. این کمالات علاوه بر مخلوقیتِ ما، به ما داده شده و شما با مخلوقی روبه‌رو هستید که مظهر کمالات و زیبایی‌های خداوند است. این زیبایی‌ها تجلیات الهی می‌باشند که در مربوب ظاهر شده و لذا اگر خواستیم ربوبیت ربّ را بنگریم باید کمالات او را در مظاهر ربوبیت بنگریم، همان‌طور که اگر بخواهیم خالقیت حضرت «اللّه» را بنگریم، موجودیت مخلوق را می‌بینیم ولی ربوبیت ربّ را در مربوبیت مربوب می‌توان دید و نه در مخلوقیت مخلوق.

وسعت انسان آن‌چنان گسترده است که در عین این‌که آینه‌ی نمایش خالقیت خالق است، محل نمایش کمالات ربّ نیز می‌باشد و با نظر به مربوب، به ربّ آن منتقل می‌شود. این‌جا است که «دین» با فلسفه متفاوت می‌شود. فلسفه موجودیت موجود را به واجب‌الوجود ربط می‌دهد، ولی «دین» آینه‌ای از کمالات حضرت ربّ العالمین را در مقابل انسان می‌گشاید.

عموماً شما حمد را در جایی به‌کار می‌برید که با صحنه‌ای از زیبایی‌ها و کمالات روبه‌رو هستید و در آیه‌ی مذکور بحث حمد در میان است و می‌گوید: «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ» با نظر به این جمله هر جا کمالی و جمالی دیدیم منتقل می‌شویم به خدایی که منشأ آن کمالات است و متوجه می‌شویم خداوند می‌خواهد خود را با جلوه‌ای که در مخلوقات می‌کند، به ما نشان دهد و از آن طریق با ما روبه‌رو شود و در این رابطه متذکر می شود «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ». ولی حضرت «اللّه» خود را با اسم «ربّ» به صحنه می آورد، زیرا «اللّه» تمام کمالات است و در هر جا با اسمی به ظهور می‌آید، ولی در هر حال همه ی کمالات به او بر می‌گردد یعنی بالاخره حمد برای اللّه است، ولی در آینه‌ی مربوب، تا در توحید خود همه‌ی جوانب را داشته باشید وگرنه به جای نظر به حضرت «اللّه» در مظاهر ربوبیتش تنها در محدوده ی باور به وجود خدا می‌مانید.

همین‌که باور داشته باشید همه‌ی کمالات از حضرت «اللّه» است، شما از نظر علمی موحد می‌باشید و در «علم الیقین» مستقر هستید، ولی این در حدّ شهود انوار الهی نیست، زیرا باورمندی غیر از شهود است. شما عموماً حضرت اللّه را به عنوان جامع همه‌ی اسماء الهی، شهود نمی‌کنید، حضرت اللّه را به نور اسمای حسنای او در مظاهری که آن اسماء را می‌نمایاند، شهود می‌کنید. او را به علیم بودن و به ربّ بودن و به سمیع بودن و به رزّاق‌بودن در مظاهری که نماینده‌ی آن اسماء هستند شهود می کنید، حضرت اللّه «رزّاق» است و رزّاق بودن او را در مرزوق می‌یابید. به همین جهت قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»(ذاریات/ ۵۸) همان اللّهی که جامع جمیع کمالات است، او رزّاق است و دارای قوت و قدرت است و شما رزّاق بودن را در آینه‌ی مرزوق می‌یابید که چگونه رزق هر مخلوق را به نحوی به او می‌رساند. پس باید متوجه باشیم اگر بخواهیم با اسماء الهی روبه‌رو شویم، در جلوه‌ی مربوب روبه‌رو می شویم. ولی اگر بخواهیم به حضرت اللّه باور داشته باشیم، با تفکر و استدلال می‌توان خداوند را با همه‌ی کمالاتش باور کرد.

بحث آیات فوق در موضوع عبور از «باورگرایی» به «حقیقت‌بینی» است و این‌که چرا فرمود: «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ» و در ادامه، نظرها را معطوف کرد به ربوبیت خود در آسمان‌ها و زمین و کلّ هستی. این‌جا است که معلوم می‌شود می‌خواهد مسیر باورگرایی را به حقیقت‌بینی ختم کند. آری! هرچه کمالات در عالم هست، از حضرت اللّه می‌باشد اما شما این کمالات را در کجا می‌یابید تا حضرت اللّه را بشناسید و ستایش کنید؟ جز در مربوب‌ها؟ چه کسی است که

خود را و کمالاتش را نشان می‌دهد؟ همان حضرت «اللّه» که ربّ العالمین است. چه کسی است که همه‌ی کمالات را داراست؟ همان حضرت اللّه است که همه‌ی کمالات را دارا می‌باشد. عموم مؤمنین باور دارند که همه چیز در دست خداوند است و همه ی کمالات از او می‌باشد، ولی آیا عموم مؤمنین حقیقت‌بین هم هستند؟

حقیقت با نظر به آینه‌هایی که آن آینه‌ها حقیقت را نشان می‌دهند به ظهور می‌آید، و این با رویکرد درست ما پیش خواهد آمد و لازمه‌ی آن تقوا و آزاد شدن از سیطره‌ی کثرات می‌باشد.

ما باور داریم که حضرت اللّه جامع همه‌ی کمالات، مثل علم و حیات و قدرت و غیره است، ولی اگر خواستیم به جای باور به وجود آن اسماء در حضرت اللّه، نظر به خود آن اسماء داشته باشیم باید عالَم را به عنوان آینه ی نمایش آن اسماء مدّ نظر قرار دهیم و حقیقت را در جلوات اسمای حسنای الهی بنگریم.

حقیقت عالم، حضرت احدیت است و به نور «اللّه» ربّ العالمین است. فهم این مطلب راحت می‌باشد، هرکس متوجه می‌شود به مدد الهی در حال رشد و کمال است، مهم آن می‌باشد که با توجه به آیه‌ی فوق با اسم ربّ روبه‌رو شویم و او را در آن مظاهر، در جلوات اسماء حسنایش شهود کنیم و با او مأنوس گردیم.

اگر از ابتدایِ سوره همچنان آیات را دنبال کنید یک مرتبه آیه‌ی ۳۶ آنچنان خود را در مقابل شما می‌گشاید که عالم را آینه‌ی حضرت اللّه می‌بینید و او را به عنوان ربّ السّماوات و ربّ الأرض، در همه‌ی عالم مشاهده می‌کنید و می‌یابید عجب! در این‌همه زیبایی که حضرت اللّه در این عالم آورده است، به ما می‌فرماید: آسمان‌ها را نگاه کن تا من را در ربوبیت آسمان‌ها بنگری. یعنی ربوبیت حضرت اللّه را در ملکوت عالم بنگرید که عبارت باشد از عالم فرشتگان و روحِ خود شما که ملکوت شما به حساب می‌آید. بدن شما ناسوت شما و ارض شما می‌باشد.

می‌فرماید کمالات حضرت اللّه را در عالم غیب و معنا به نور ربوبیتش بنگرید، مثل آن‌که شما در جان خود می‌یابید احوالات و هدایت‌هایی برایتان پیش می‌آید. یک مرتبه تصمیم خوبی به سراغ شما می‌آید، این حضور ربّ شما است در آسمان شخصیت شما.

سپس در ادامه فرمود: «رَبِّ الْأَرْض» یعنی کمالات حضرت اللّه را در آینه‌ی زمین بنگرید و متوجه باشید که همه ی آن کمالات از آنِ حضرت اللّه است. همین زمین هم آینه ی نمایش

کمالات حضرت اللّه می‌باشد، مثل وقتی که یک گل را می‌بینید. اول که به گل نگاه می‌کنید، ساقه و برگ در نظرتان می‌آید، اما همین‌که رویکرد خود را متوجه‌ی حیات گل کردید می‌یابید که با حیات گل که از طریق همان ساقه و برگ‌ها به ظهور آمده، روبه‌رو هستید. این طور نیست که حیات گل در درون گل باشد. اساساً حیات، چیزی نیست که در درون یا بیرون پدیده‌ها به دنبال آن باشید. خود این گل آینه‌ی نمایش حیاتش می‌باشد. لازم نیست برای نظر به حیاتِ گل فکر کنید. همین‌که بخواهید با حیات گل رو به‌رو شوید آن را در آینه ی همین ساقه و برگ‌ها می‌یابید و این نوعی شهود است. حیات در همین جایی است که شما شهود می‌کنید و در عین حال که از طریق ساقه و برگ خود را می‌نمایاند ولی والاتر از ساقه و برگ است، به همان معنایی که کبریایی خداوند بالاتر از آسمان و زمین می‌باشد و در آیه ی بعد می‌فرماید: «وَ لَهُ الْكِبْرِياءُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

در نظر به گل با سه چیز رو به‌رو هستید؛ یکی با «ساقه» و دیگر با «برگ» و همان لحظه و در دل ساقه و برگ و نه در پشت ساقه و برگ، با «حیات» روبه‌رو می‌باشید که آن حیات، وجهی از حیات الهی می‌باشد. با توجه به مثال گل، ما در آینه‌ی همین موجوداتِ زمینی با ربّ الارض روبه‌رو هستیم.

ما یک جسم داریم که در حکم زمینِ روح ما می‌باشد و روحِ ما نیز در جای خود مراتبی دارد که در جای خود باید بحث شود. در آیات انتهایی سوره فرمود: «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ» و در ادامه فرمود جایی که شما بخواهید زیبایی‌ها و کمالات اللّه را بنگرید، صحنه‌هایی است که حضرت اللّه آن صحنه‌ها را ربوبیت کرده که عبارت باشد از آسمان‌های هفتگانه و زمین و کلّ هستی و کمالات همه‌ی آن‌ها برمی‌گردد به حضرت اللّه.

﴿فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّماواتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعالَمِينَ(36)﴾

حمد و ستایش حضرت اللّه را که در آسمان‌های غیب و زمین شهادت و در کلّ عالم، کمالات خود را به نمایش آورده است. این‌که بعد از ربّ سماوات و ربّ ارض، ربّ العالمین را آورد، شاید خواست بیشتر تأکید بکند و شاید هم نظر به عالم جنّ و اِنس دارد.

آنچه می‌توان از آیه‌ی فوق متوجه شد توجه به عوالم هستی می‌باشد که همه، آینه‌هایی هستند که خداوند را به نور اسم ربّ به ظهور آورده‌اند. آنچه باید در اشاراتی که این آیه دارد مدّ نظر قرار گیرد، توجه‌دادنِ آیه است به زیبایی‌هایی که به نور الهی در عالم هست و این‌که

نظر به زیبایی، انسان را از درون فرا می‌گیرد و نوعی یگانگی بین انسان و آن کمالات در صحنه می‌آید، به همان معنایی که عرض شد انسان خود را در مغز عالم هستی احساس می‌کند.

یک وقت فقط به یک ماشین سواری نگاه می‌کنید تا سوار آن شوید، ولی یک وقت به یک منظره زیبا نگاه می‌کنید، با نظر به زیبایی‌های آن منظره، احساس می‌کنید جان شما در صحنه است و در همین رابطه حضرت ربّ العالمین در آیه‌ی مذکور می‌فرمایند تو در منظره‌های زیبا، به ربوبیت ربّ العالمین نظر کن و نوعی یگانگی با انوار الهی در خود شکل بده و با خداوند رابطه برقرار کن، زیرا نظر به زیبایی، انسان را از درون فرا می‌گیرد و نوعی یقین نسبت به حقیقت برای انسان پدید می آید که ماورای باورهایی است که نسبت به حقیقت داریم. باور به حقیقت را می‌توان به احساسِ حضورِ حقیقت تبدیل کرد و به مقام یقین رسید، این یقین هیچ‌وقت با فکر به‌دست نمی‌آید. یقینِ حقیقی همان «حق الیقین» است. «علم الیقین» یعنی از دور ببینید که واقعیتی هست، مثل آن‌که از دور می‌فهمیم آتشی باید باشد که دود آن نمایان است. خدایی که بدانیم علت این معلول‌ها است، خدایِ من و شما که جان‌مان احساسش کند نیست. «عین الیقین» یعنی این‌که انسان آتش را ببیند که این نوع از یقین هم نوعی از آگاهی است و با آن یقینی که انسان احساس کند حقیقت، جان او را در برگرفته فاصله دارد و آن «حق الیقین» می‌باشد. مثل وقتی پیامبر خداﷺ با جناب جبرائیل علیه‌السلام مرتبط می‌شوند. جناب جبرائیل جانِ پیامبر خداﷺ را نورانی می‌کرد. قرآن می‌فرماید: « نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ۞ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ»(شعراء/ ۱۹۳ و ۱۹۴) ای پیامبر! روح‌الامین یعنی جناب جبرائیل، آن قرآن را بر قلب تو نازل کرد. در توصیف حق الیقین گفته‌اند مثل آن‌که انسان در آتش قرار بگیرد. تا انسان حقیقت را با تمام وجود خود حس نکند به آن یقینی که مورد نظر دین است نرسیده است. یقینی که انسان بین خود و حقیقت دوگانگی احساس کند هنوز آن یقینی نیست که در انتها باید به آن رسید. یقین انتهایی، «حق‌الیقین» است. حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در تفسیر سوره‌ی حمد فرمودند واژه‌ی علت و معلول به آن معنا که در مباحث فلسفی مطرح است در روایات و آیات نیست، زیرا بین علت و معلول نوعی دوگانگی در میان است. در باورهای ما نسبت به حقایق چنین حالتی حاکم است. قصد جناب فارابی و ابن‌سینا و سهروردی و ملاصدرا در براهین خداشناسی اثبات وجود خداوند بود و نه آن‌که بخواهند خدا را به ما نشان دهند. بیشتر می‌خواستند جواب شبهات منکران خدا را بدهند. ولی دین آمده تا جان انسان‌ها را در شعفِ اُنس با انوار الهی وارد کند، یعنی آن‌ها منوّر به اُنس با ربّ سماوات و ربّ ارض بشوند

تا جان انسان با کمالات و زیبایی های الهی مأنوس شود و دوگانگی بین خود و جلوات حضرت ربّ العالمین برایش پیش نیاید.

وقتی متوجه‌ی ربوبیت حضرت اللّه در آسمان‌ها و زمین شدیم، می‌یابیم که خداوند نزد ما می‌باشد و ما نزد خدا. به این معنا که انوار اسماء الهی دارد شما را به تعالی می‌رساند و همواره خود را به شما نزدیک می‌کند. به همین جهت بحث «حمد» الهی را به میان آورد تا اگر می‌خواهید به سراغ حضرت حق بروید، به زیبایی‌های حضرت حق نظر کنید.

حضرت امام خمینی«رضوان اللّه تعالی علیه» در تفسیر سوره‌ی حمد می‌فرمایند دو معنا می‌توان از حمد در نظر آورد. یکی آن‌که هر کمالی را که حمد کنید، خدا را حمد کرده‌اید، زیرا همه‌ی زیبایی‌ها از حضرت حق است و دیگر این‌که وقتی می‌گوییم حمد مخصوص خداوند است یعنی او است که حمد می‌کند و هرجا حمدی واقع می‌شود و کمالی مورد ستایش قرار می‌گیرد، خداوند در میان است.

وقتی شما متوجه شدید در آسمان‌ها و زمین با زیبایی‌های فوق‌العاده‌ای روبه‌رو هستید، عملاً نظر کرده‌اید به حضرت اللّه که ربّ آسمان‌ها و زمین است و خود را مطابق ظرفیتِ مربوبِ خود در مخلوقات می‌نمایاند.

آنچه بعد از این مقدمات خواستم عرض کنم با توجه به این امر است که حضرت ربّ العالمین در این آیه می‌خواهد ما را در مقام «حق الیقین» قرار دهد. از آن جهت که دین اسلام دین آخرالزمان است و در آخرالزمان انسان به جهت ظرفیتی که پیدا می‌کند، طالب یقین می‌شود که نور حضرت حق جان او را در بر بگیرد و نسل امروز طالب یقین است و در دل آن یقین می‌تواند دین خود را حفظ کند و از دینداری خود احساس رضایت نماید.

عرض شد ۳۰۰ سال پیش اگر کسی تصمیم می‌گرفت تا ایمان خود را حفظ کند، همان باور توحیدی برایش کافی بود ولی هر چقدر جلو آمدیم ظلمات آخرالزمانی بیشتر خود را نشان داد و در مقابل آن، شرایطِ ایمان آخرالزمانی بیشتر فراهم شده و با توجه به این امر اگر ایمان به صورت نهایی سراغ جوانان ما نیاید، توان مقابله با ظلمات آخرالزمانی را نخواهند داشت و ایمان آخرالزمانی با نظر به حقایق اسماء و احساس حضور در آغوش خداوند ظهور می کند که همان توجه به آیه‌ی «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّماواتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعالَمینَ» است.

وقتی انسان با زیبایی‌ها و کمالات الهی روبه رو شود، ظلمات و گناهان اهل دنیا هر اندازه هم که جلوه کنند، توان جذب آن انسان را ندارند و در همان حال عفونت و زشتی‌های آن‌ها پیدا می‌شود. اگر هم آن جوان را فریب دهد سریعاً توبه می‌کند.

جوانان آخرالزمان انسان‌های عجیبی هستند. دنیای ظلمانی این‌همه نقشه می‌کشد تا او را بفریبد و از آنِ خود کند، یک مرتبه با شهادت حاج قاسم سلیمانی همه‌چیز تغییر می‌کند و آن جوان متوجه می شود جای او جای دیگری است، غیر از آن جایی است که دنیای ظلمانی برای او شکل داده و این به جهت شخصیت حضرت امام خمینی است که حقیقت را با مردم در میان گذاردند و به جهت شخصیت عرفانی‌شان متذکر حقیقت بودند.

امروز ما باید در همان راستا معارف شهودی را با این نسل در میان بگذاریم، به همان صورتی که مولایمان علی‌علیه‌السلام با حقیقت مرتبط بودند و فرمودند: «ما رَأَیْتُ شَیْئاً اِلّا وَ رَأَیْتُ اللَّه قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَه» هیچ چیزی را ندیدم مگر آن‌که حضرت اللّه را قبل از آن چیز و با آن چیز و بعد از آن چیز دیدم. امروز ما به امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام نیاز داریم. زیرا مسئله‌ی جوانان ما بودن یا نبودن خداوند نیست، مسئله جوانان ما اُنس با خداوند است و خود را در آغوش خدایافتن. در کتاب «آن‌گاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» به لطف الهی روایت‌های خوبی از حضرت صادق‌علیه‌السلام آورده شده است که از طرف می خواهند خدا را وصف کند، می‌گوید او علیم و سمیع و بصیر است. می‌فرمایند این صفات را برای غیر خدا هم می‌توان به کار برد، مثلاً اگر کسی بسیار علم داشته باشد می گوییم علیم است. می‌پرسد چه باید بگویم؟ حضرت می‌فرمایند: بگو او علم است، او حیات است. تفاوت این نگاه که ذات خداوند را عین علم و حیات بداند با آن نگاه که خدا را موجودی بداند که دارای علم و حیات است، بسیار زیاد می باشد. آن شخص می گوید از محضر حضرت خارج شدم در حالی‌که اعلم انسان‌ها نسبت به توحید بودم.[۱]

شما نزد خود فکر کنید آیا باید خدا را حیات ببینید یا کسی که حیات دارد؟ کسی که حیات دارد شما هستید و خداوند عین حیات و علم و قدرت می‌باشد و امروز جهان بشری نیاز به چنین معارفی دارد و جوانان آخرالزمانی آماده‌ی پذیرفتن چنین معارفی می‌باشند و به کمتر از این قانع نمی‌شوند.

---

[۱] - به کتاب «آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» صفحه ۳۱۵ از همین مؤلف رجوع شود.

در آیه‌ی ۳۶ فرمود: «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّماواتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعالَمینَ» همان «اللّه» که حمد برای او بود، از آن جهت که ربّ عالمین است، ربّ آسمان‌ها و ربّ زمین می‌باشد. در آیه‌ی ۳۷ وجهی خاص از حضرت ربّ العالمین را متذکر می‌شود و می‌فرماید:

﴿وَ لَهُ الْكِبْرِياءُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (37)﴾

و در آسمان‌ها و زمین برای او کبریائی هست و او عزیز و حکیم می‌باشد.

مرحوم عبدالرزاق کاشانی در رابطه با «لَهُ الکبریا» می‌فرماید برای او نوعی برتری و تَرَفُّع نسبت به هر چیزی در میان است و وقتی حضرت ربّ را در کمالات دیدید، متوجه می‌شوید او بسی بالاتر از آن کمالاتی است که در آینه‌ی زیبای مخلوقات ظاهر شده است.

با نظر به کبریایی حضرت ربّ در مخلوقات، جان انسان متوجه نوعی تعالی و علوّ می‌شود که به ظهور آمده، می‌خواهد افقی در مقابل ما بگشاید تا نسبت به او همه‌ی عالم را حضور متعالی او بنگریم. در نظر به یک گل که علاوه بر ساقه و برگ، شما با حیات روبه‌رو می‌شوید، این همان حیاتی است که در دل همین ساقه و برگ به ظهور آمده ولی می‌یابید اولاً: آن حیات بالاتر از ساقه و برگ است، ثانیاً: حیاتِ گل وجهی از حیات مطلق است، ثالثاً: حیات حضرت اللّه وجهی از انوار حضرت اللّه است و با همه‌ی آن‌ها با نظر به آن گل یا هر مخلوقی از مخلوقات، حضرت حق در مقابل شماست و جان شما را در برگرفته و شما با کبریایی او روبه‌رو می‌شوید که همه‌ی عالم را فرا گرفته است، کیفیتی در دل همین کمیّت‌ها ولی فوق آن‌ها. این است آن توحیدی که انبیای الهی متذکر آن هستند که در دل همین عالم و در دل همین کمیّت‌ها متوجه‌ی مراتب کیفی و قدسی و کبریایی عالم می‌باشید.

عنایت بفرمایید در این آیات با فرهنگ دین مأنوس هستید و این غیر از فلسفه و کلام می‌باشد. علم کلام برای آن است که بتوانیم جواب کسی که با عقاید ما مخالفت می‌کند و آن‌ها را زیر سؤال می‌برد، بدهیم و فلسفه برای آن است که عقل متوجه‌ی وجود حقایق عالم هستی بشود و هر کدام از علم کلام و فلسفه لازم است. ولی دین آمده است تا انسان با حقایق عالم مأنوس شود و ابعاد درونی خود را تا آن عالم سیر دهد. در حال حاضر ما در حضور قرآن هستیم و باید متذکر اشارات قرآن شویم و نظر به مراتب کیفی و قدسی و کبریایی عالم داشته باشیم.

شما با تذکری که این آیات مطرح می‌کنند، در نظر به ملکوت عالم و نفس ناطقه‌ی خود و زمین و مظاهر آن با چه چیزی روبه‌رو می‌شوید؟ خداوند فرمود: ربّ آسمان‌ها و ربّ زمین،

حضرت «اللّه» است. یعنی آسمان‌ها و زمین آینه‌ی جلوات کمالات حضرت اللّه می‌باشند به ربوبیت او، ولی در آیه‌ی بعد خواست بفرماید افقی در پیش است و در ربوبیت حضرت حق در آسمان‌ها و زمین، نظر به کبریایی او بیندازید، به کیفیتی بس متعالی.

حضرت اللّه به نور ربوبیت خود، زیبایی‌های این عالم را به نمایش آورده، ولی متوجه باشید او در دل این زیبایی‌ها کبریایی خود را نیز به ظهور می‌رساند تا جان انسان بالا و بالاتر بیاید و نظر خود را به افقِ افق‌ها بگشاید. متوجه باشید بحث در نظرکردن است. اگر فقط فکر کنید به همان مقصدی که مدّ نظر دین است دست نیافته‌اید، همچنان‌که عرض شد مولایمان علی علیه‌السلام در گزارش خود نسبت به آن حضور فرمودند: «ما رَأَیْتُ شَیْئاً الّا وَ رَأَیْتُ اللَّه قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَه» حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌فرمایند عظمت این روایت آن است که حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند «اللّه» را در تمام این مناظر دیدم که بالاترین افقی است که انسان می‌تواند با نظر به مخلوقات به آن نایل شود و حضرت پروردگار در آیه‌ی فوق می‌خواهد ما را وارد آن حضور بکند. لذا در ابتدا فرمود: «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّماواتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعالَمینَ» تا نظر به حضرت ربّ که یکی از اسماء الهی است، بیندازیم و در آن‌جاها سراغ حضرت اللّه را بگیریم و در آیه‌ی بعد می‌فرماید: «وَ لَهُ الْکِبْرِیاءُ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْض» برای او در آسمان‌ها و زمین کبریایی هست و بالاتر از آنی می‌باشد که تنها او را ربّ العالمین بیابید. برای آن «اللّه» که در مربوب‌هایی به نام آسمان و زمین و کلّ هستی خود را ظاهر کرده، کبریایی هست و آن کبریایی را هم باید در همین عالم بیابید و مدّ نظر قرار دهید و نه در کتاب و مدرسه، زیرا فرمود برای او در آسمان‌ها و زمین کبریایی هست. همه‌ی عظمت در همین جا می‌باشد.

شما در همین گل با سه ساحت روبه‌رو هستید. یکی همان ساحت کمّیت‌ها که در ساقه و برگ می‌باشد و دیگری نور ربوبیت او به جلوه‌ی حیاتی که به گل داده و به این گل چنین سر و سامانی و جلوه‌ای بخشیده، و سوم افقی که در مقابل شما می‌گشاید تا از آینه‌ی حیات گل، چیزی بس بالاتر و والاتر را بنگرید که نور جامعیت حضرت «اللّه» است.

فرق عارف و غیر عارف در این است که عارف می‌داند که دارد حقایق را در دل همین عالم می‌بیند، و غیر عارف نمی‌داند که دارد می‌بیند. عارف یعنی کسی که نسبت به آنچه در عالم ظاهر شده ولی مادی نیست، آگاه است و غیر عارف نگاه خود را به زیبایی‌ها هم که بیندازد متوجه‌ی ربوبیت ربِّ آن‌ها و کبریایی ربّ العالمین نمی‌شود. همه دارند حیات را در این گل می‌بینند، هیچ نیاز نیست که چشم‌ها را به حالت خاص درآورند. عمده رویکردی است

که به کمک آن می‌توانند از این مناظر به سوی حقایق منتقل شوند. همان‌طور که ما یک گل را می‌بینیم و به حیات آن گل نظر می‌کنیم، عرفا نظر می‌کنند و می‌بینند. تفاوت در نوع رویکرد و نوع نظر است. لذا به گفته‌ی جناب مولوی:

نظر را نغز کن تا نغز بینی گذر از پوست کن تا مغز بینی

فرمود: «وَ لَهُ الْكِبْرِياءُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْض» یعنی همان کبریایی و همان علوّ مرتبه و همان عظمت و فوق عظمت، در همین آسمان و زمین است، کافی است نظر خود را نسبت به تجلیات حضرت ربّ العالمین که با نور کبریایی خود به ظهور آمده بگشاییم، در آن صورت نه‌تنها چیزی از أنانیت و خودخواهی برای انسان نمی‌ماند، از آن مهم‌تر آنچنان انسان خود را در آغوش کبریایی حق احساس می‌کند که با هیچ لذّتی قابل توصیف نیست.

بحث این است که با کبریایی خداوند در کجا باید روبه‌رو شد؟ فرمود: «فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْض» در همین آسمان‌ها و زمین. یکی از مصداق‌های آسمان را همین نفسِ ناطقه‌ی خود در نظر بگیرید و با نظر به آن به نور انوار ملکوتی عالم غیب نظر کنید و کبریایی او را بنگرید.

نفرمود بدانید او دارای کبریایی است، فرمود در همین آسمان‌ها و زمین برای او کبریایی می‌باشد و کافی است در آینه‌ی آسمان‌ها و زمین به آن کبریایی نظر کنید تا او برای شما به ظهور آید و جان شما را فراگیرد.

بعد از آن‌که حمد حضرت اللّه و کبریایی او را در آسمان ها و زمین متذکر شد، در آخرین فراز سوره فرمود: «وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» این حضرت اللّه که به ربوبیتش در این مربوب‌ها جلوه کرده و کبریایی خود را در آسمان‌ها و زمین به ظهور آورده، آری! او عزیز و حکیم است. عزیز است و هیچ قدرتی در مقابل او توان مقابله ندارد تا حجاب ظهور او شود، همه چیز مقهور اوست و در عین حال او حکیم است و هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد.

با خدایی روبه‌رو هستید که در عین زیبایی و بزرگی و در عین جدّیت و قهاریت، حکیم است و همه‌ی جوانب را می‌شناسد و می‌سنجد.

این‌که در ابتدای سوره فرمود این سوره، کتاب و نوشته‌هایی است که از خدای «عزیز حکیم» نازل شده و در آخر سوره هم با توجه به خدای «عزیز حکیم» ختم کرد؛ خواست بفرماید همه‌ی میدانی که ما در آن سوره در آن قرار داشتیم، میدان حضور حضرت حق به جلوه‌ی «عزیزِ حکیم» بود. در وصف حکیم‌بودن حضرت حق باز به یاد آن شعر باشید که جناب حافظ فرمودند:

یـا سـبو یـا خُـم مـیّ یـا قـدح بـاده کنـد یـک کـف خـاک در ایـن میکـده ضـایع نـشود

همچنان که می‌فرمایند:

قطـــره‌ای کـــز جویبـــاری مـــی‌رود در پـــی انجـــام کـــاری مـــی‌رود

نظام عالم بر اساس حکیم بودن خالق آن بسیار منسجم است، در عین ظهور کمالات و زیبایی‌های او، تا متوجه باشیم ربوبیت حضرت حق دل‌بخواهی نبوده، حکیمانه بوده و در همین راستا مهربانی و لطف او در بستر حکمت او به ظهور می‌آید، نه آن‌که آن‌قدر مهربان است که بدی‌ها و خوبی‌ها برایش مساوی باشد.

ملاحظه کنید چرا با همه ی زیبایی‌ها و لطافت و صفا و مهربانی و کبریایی، متذکر عزیز و حکیم بودن او می‌شود تا معلوم شود با خدایی روبه‌رو هستیم که همه ی این کمالات را یک‌جا دارا می‌باشد و کمالی او را از کمالی باز نمی‌دارد و در نتیجه عزیزبودن او اجازه نمی‌دهد تا دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی هر نقشه‌ای که خواستند بکشند و به نتیجه برسد. در همین رابطه ملاحظه می‌کنید که یکی از کارشناسان B.B.C در رابطه با ادامه ی تحریم‌ها جهت خرید و فروش تسلیحات، چند روز پیش می‌گفت تا حال آمریکا در شورای امنیت این اندازه منزوی نبوده و همیشه شورای امنیت در دست آمریکا قرار داشت ولی در این رابطه حتی اروپا هم با آمریکا همراهی نکرد. این نمونه‌ی عزیز بودن حضرت اللّه است تا دشمنان اسلام نتوانند بر توحید الهی غلبه کنند. با این‌که آقای پمپئو وزیر امور خارجه آمریکا در سفر به عربستان قبل از اجلاس شورای امنیت، تلاش کرد جهت موفقیت آن جلسه، آل سعود را تشویق کند پول خرج کنند ولی با این‌همه موفق نشدند و همیشه همین طور بوده است، مشروط بر آن‌که توحید در صحنه باشد و بر اساس فرهنگ توحیدی یکدیگر را دوست داشته باشیم و صفای همدیگر را ببینیم و کدورت ها را کنار بگذاریم و با خدایی که عین کبریائی است تا قلب شما را از آنِ خود کند، روبه‌رو شوید. او در مقابل دشمنان شما اگر در میدان توحید باشید، عزیز است و امکان ندارد بگذارد دشمنان بر شما دست یابند. او حکیم است و عالم به طور حساب‌شده در دست اوست که چگونه کار خود را با استحکام جلو ببرد.

آیه‌ی فوق دارای زوایای زیادی می‌باشد و بنده تنها از یک زاویه مطالبی را عرض می کنم. آیا خود ما نمی توانیم عزیز و حکیم باشیم؟ بنده بعضاً ارادت زیادی به جناب عزرائیل پیدا می‌کنم، از آن جهت که انسان را از این دنیا قبض می کند و به دنیای دیگری می برد، دنیایی که بس گشوده و کیفی می‌باشد. آیا از این بهتر می‌شود؟ چه اشکالی دارد که من و شما در این

دنیا باشیم ولی هوس‌های‌مان را بمیرانند؟ این کار جناب حضرت عزرائیل است. حضرت ربّ العالمین به جلوه‌ی عزتش به جان شما جلوه می‌کند و بسیاری از این خودخواهی‌های ما می‌میرند. آیا وقتی خودخواهی می‌میرد از خود مأیوس می‌شوید و یا چون حکیم است چیزی جای آن می‌گذارد که موجب رفع آن خلأ می‌شود.

فرمود: «لَهُ الْکِبْرِیاء» تا نظر کنیم به بنیانِ کیفیت‌ها. چه کسی ساقه و برگ را نگه داشته تا پژمرده نشود؟ جز نور حیِّ قیّوم؟ پس وجه کیفی ساقه و برگ، همان نور حضرت حیّ است و کیفیت بالاتر از این حیات، همان کبریایی حضرت اللّه می‌باشد. همه هم در همین صحنه‌ی آسمان‌ها و زمین ظاهرند. آیا در طبس و یا در دفاع مقدس، نظر به عزیزِ حکیمی که در عین حال ربّ عالم است، ندارید که برای او کبریایی خاصی هست و می توان به آن نظر کرد؟

همه جا حضور حضرت ربّ العالمین به همین شکل در صحنه است. این یعنی نظر به کیفیت عالم هستی و اتحاد بین کیفیت عالم با کیفیت شما. این نکته‌ی بسیار مهمی می‌باشد. همین‌که به حضرت ربّ العالمین با کیفیت‌هایش نظر کردید آن حالت با جان شما یگانگی پیدا می‌کند. تن بنده از تن شما جدا می‌باشد زیرا در کمیّت‌ها، کثرت حاکم است ولی در کیفیت‌ها کثرت حاکم نیست. اگر با کیفیتِ عالم روبه‌رو شدیم می یابیم آن کیفیت‌ها از ما جدا نیستند. در این رابطه می توان گفت: «یار نزدیک‌تر از من به من است.» وقتی به کیفیت عالم رجوع کنید و به حیات عالم نظر نمایید و آن حیات را از آنِ او بدانید می‌یابید که عجب! آن حیات قصه‌ی حیات شما بود در عالم، لذا با نظر به کیفیتِ عالم هستی و اتحاد بین کیفیت عالم با کیفیت خود، نوعی یگانگی بین جان انسان و حقیقت را تجربه می‌کنید، در حالی‌که با عالم ماده اتحادی پیش نمی‌آید.

در درس فیزیولوژی که قواعد مادیِ گل را بررسی می‌کنید، این گل غیر از شماست و شما غیر آن گل هستید. ولی نسبت به زیباییِ گل قضیه فرق می‌کند و نوعی یگانگی بین انسان و آن زیبایی برقرار است و انسان خود را در آن جهان احساس می‌کند. در عالم ماده به همان اندازه که پدیده‌های مادی در کثرت هستند، نوعی بیگانگی در میان است و اگر انسان در عالم ماده متوقف شود با همه چیز بیگانه می‌گردد و در تنهایی به‌سر می‌برد. در حالی‌که اگر در همین عالمِ ماده به وجه کیفی عالم نظر کند، خود را در جهان کیفیت‌ها می‌یابد و موضوعِ دوگانگی بین سوبژه و ابژه که روح حاکم بر فرهنگ غربی است، از میان می‌رود.

این‌که ملاحظه می‌کنید پیامبران خدا حکم هر موجودی در عالم را می‌شناسند و می‌دانند چه چیزی و چه عملی برای انسان در این عالم حلال و یا حرام است، به جهت آن می‌باشد که به حقیقت هر چیزی در عالم پی برده‌اند و می‌دانند هر عملی و فکری در عالم چه نقشی دارد، زیرا در آینه‌ی عالم نظر به ربوبیت حضرت اللّه و نقش او دارند.

اگر به کیفیت عالم نظر کنید در واقع به حقایق غیبی نظر کرده‌اید و عملاً نحوه‌ای از اتحاد بین خود با عالم در شما پیدا می‌شود. این است قصه‌ی حضور مؤمنین در عالم، چیزی که فرهنگ مدرنیته از انسان‌ها گرفته است و همه چیز را برای انسان تبدیل به سوبژه کرده، به این معنا که من، شما را غیر از خود بدانم و شما تنها برای بنده در حدّ آگاهی باقی باشید و از تجربه‌ی نابی که سوبژه و ابژه از هم جدا نیستند محروم باشیم. جایی که نه سوبژه‌ای هست و نه ابژه‌ای، تجربه‌ی زندگی در میان است. زیرا اگر عالم را جدا از خود بدانیم، عالم را در خودش حبس کرده‌ایم. به گفته‌ی اساتید فلسفه این یکی از بلاهای دنیای مدرن می‌باشد، در حالی‌که اگر با نگاه کیفی به عالم نگاه کنید دیگر دوگانگی بین انسان و عالم از بین می‌رود. در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی» عرایضی شده که چگونه انقلاب اسلامی ما را از سوبژه‌کردن امور عبور می‌دهد.

اگر نظر به کبریایی حضرت حق در عالم داشته باشیم نوعی هم افقی در جامعه انسانی پیش می‌آید و می‌فهمیم چگونه ما چشمِ کیفی‌نگاه‌کردن به عالم را از دست داده‌ایم. ما در این درس‌های علوم رسمیِ نظام آموزشی، جهان عالم را منجمد می‌بینیم، بدون آن‌که بتوانیم رابطه‌ی وجودی با پدیده‌ها برقرار کنیم. در حالی‌که اگر به صورت کیفی به عالم نظر کنیم، آب را هیدروژن و اکسیژن نمی‌بینیم و از کیفیت آن‌که حکایت از زلالی عالم غیب می کند غفلت نمی‌کنیم. در قرآن داریم که عرش خدا بر آب است. می‌فرماید: «عَرْشُهُ عَلَی الْماء» وقتی عرش خدا بر آب استوار است، این آبِ موجود در این عالم، صورتی از آن آب عرشی است. وقتی آن آب عرشی نازل شود این آبِ موجود در این عالم می‌شود. پس معلوم است که کیفیتی پشت این آب خوابیده است.

با نگاه کیفی به عالم، نوعی هم افقی در جامعه‌ی انسانی به میان می‌آید و اشیاء پاره‌ای از وجود انسان می‌شوند. در آن حالت شما با هیچ‌چیزی دوگانه نیستید زیرا فرمود کبریایی او در آسمان و زمین است و شما با آن کبریایی نسبت برقرار خواهید کرد. زیرا شما هم در این آسمان و زمین هستید و کبریایی او شما را هم در بر می‌گیرد و دیگر دوگانگی بین خود با عالم

ندارید. لذا از آن جهت که قرآن می‌فرماید: «وَ هُوَ الَّذی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ وَ هُوَ الْحَکیمُ الْعَلیمُ»(زخرف/۸۴) شما همواره با توجه به آنچه عرض شد در هرجا با خدا روبه‌رو هستید، حتی در یک برگ و در همان برگ همه‌ی عالم حتی خود را می‌توانید در سعه‌ی حضور کبریایی حق ببینید.

فرمود کبریایی او «فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» است که همان عالم اشیاء و عالم ملکوت می‌باشد و همان کبریایی‌اش در همه‌ی عالم در صحنه است، در عین حال «عزیز و حکیم» است و این نگاهِ جامعِ توحیدی است. توحید یعنی هر مربوبی جلوه‌ی زیبای حضرت ربّ است که با نور عزّت و حکمتش در صحنه‌است.

نتیجه این می‌شود که کیفیت وقتی بر کمیّت مقدم شد، کمیّت‌گرایی و دنیاطلبی و اختلاس که عموماً بشر گرفتار آن است، از میان می‌رود. در کمیّت است که آنچه نزد شما می‌باشد، نزد من نیست، و در نتیجه می‌خواهم جیب شما را خالی کنم تا آن پول ها نزد من باشد. انقلاب اسلامی بنا دارد بشر را در عالم کیفیت‌ها وارد کند تا محور تفکر و همّت بشر تنها کمیّت‌ها نباشد. حال عده‌ای که تنها به کمیّت‌ها فکر می‌کنند و در آن متمرکزند به رهبر انقلاب نامه می‌نویسند که مردم از انقلاب اسلامی مأیوس شده‌اند، در حالی‌که این افراد چون از کیفیت‌ها خود را محروم کرده‌اند از انقلاب اسلامی مأیوس می باشند. این افراد به جای این‌که بنشینند ببینند چه اندازه به مردم و به اسلام و انقلاب و خون شهدا بدهکارند، خود را طلب‌کار جلوه می دهند. درست همان چیزی که دشمن دوست دارد بگوید که دیدید گفتیم از اسلام کاری بر نمی‌آید؟ بحمداللّه اهل اندیشه جواب های عالمانه‌ای به آن آقایان دادند. خوب شد این حرف‌ها را آن‌ها گفتند تا ما هم حرف‌هایمان را بزنیم. ما نمی‌خواستیم به جهت حفظ اتحاد جامعه، حرف های‌مان را بزنیم ولی آن‌ها شروع کردند. آیا جز با فضایی که دولت سازندگی شکل داد این بخوربخورها و رانت‌بازی‌ها به‌وجود آمد و رهبر معظم انقلاب با سعه‌ی صدر فوق‌العاده و با خون دلی که خوردند و سعی کردند به جای درگیری مستقیم که منجر به از بین‌رفتن حضور انقلاب در منطقه می‌شد، کار را طوری جلو ببرند که ذات انقلاب اسلامی حفظ شود و در دل انقلاب به مرور از این انحراف‌ها عبور کنیم؟ و از نظر به کیفیات عالم که دوای درد عبور از مدرنیته است، غفلت نشود؟

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جلسه بیست و ششم

سیری از خدای عزیز حکیم، به سوی خدای عزیز حکیم

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿حم (1) تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (2)﴾

عنایت دارید که عظمت قرآن به عنوان معجزه، به سوره‌های قرآن است و به همین جهت خداوند به رسول خود می‌فرماید بگو اگر واقعاً مدعی هستند که این قرآن از طرف خداوند نیست، «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ»(بقره/۲۳) پس سوره‌ای مانند یکی از سوره‌های قرآن بیاورند. این یعنی سوره‌ها طوری تنظیم شده که اگر به نظم آن دقت شود، نشان می‌دهد این سخنان تنها سخنان خداوند است. توجه به یک آیه یا چند آیه کافی نیست تا متوجه‌ی معجزه‌بودن کلام خداوند بشویم. یک یا چند آیه از آیات قرآن به خودی خود سخنان خوبی هستند، در آن حدّ که می‌توان گفت یک دانشمند گفته است، ولی وقتی بتوانیم انسجام هر یک از سوره‌ها را پیدا کنیم، که کار ساده‌ای هم نیست، تازه متوجه می‌شویم محال است از عقل و فهم بشر چنین سخنانی با این انسجام به ظهور آید، انسجامی که هر آیه در آن معنای خاصی می‌دهد و آن معنا در دل سوره جایگاه خاصی دارد. تا انسان وارد آن نشود و سوره را با هویت سوره نگاه نکند متوجه عظمت سوره نمی‌شود. عده‌ای ممکن است آیات را جدا، جدا معنا کنند، این کار خوبی است اما این کار، تفسیر و یا تدبّر در سوره محسوب نمی‌شود. معرفتِ جامعی که با «بسم اللّه الرّحمن الرّحیمِ» هر سوره شروع شود و تا انتها ادامه دارد، چیز دیگری است.

بنده سعی دارم در این جلسه بعد از ۲۵ جلسه‌ای که تا حدّی سعی شد آیات را در کلیّت سوره بنگریم، نظری به کلیّت سوره داشته باشیم و آیات را در سوره مدّ نظر قرار دهیم. بحمداللّه رفقا تک‌تک آیات را نزد خود دارند و معانی و اشارات سوره را می‌شناسند. آیا می‌شود همّتی بکنیم و این سوره را در کلیّت‌اش بنگریم تا یک هویت کلّی در مجموعه‌ی آیات به دست‌مان بیاید؟ اگر مقداری همّت بفرمایید و از قبل هم اشارات آیات را داشته باشید، بنده امیدوارم بتوانیم بابی از تفکر را در این رابطه باز کنیم. این چیزی است که می‌شود گفت تا حدّی گفتنی نیست. یک نوع احساس حضور است که اگر وقت بگذاریم و کمی همّت کنیم و تدبّر در سوره را رها نکنیم، پیش می‌آید، البته بعد از آن‌که عرایض بنده را چند روزی دنبال بفرمایید. مشروط بر آن‌که هر آیه را در سوره ببینیم و هر آیه را نسبت به آیات قبل و بعدش در کلّ سوره دنبال کنیم. تمرین کنید ببینید چقدر در این کار می‌توانید توفیق داشته باشید.

فرمود: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» و با کلمه‌ی «حم» اشاره کرد به چیزی که بین خدا و پیامبر خداﷺ است، خلاصه: «که صاحب دل بداند آن چه حال است» به این نوع آیات که حالت رمزی دارند می توان گفت حالت «پیشا ایمانی»، که رمزی است بین انسان‌های مستعد و خداوند و منتقل‌شدن به چیزی که نمی‌دانیم آن چه چیزی است، فقط می‌دانیم این حروف رابطه و نسبتی با همه‌ی محتوای آن سوره دارد. فرمود:

﴿تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ(2)﴾

عرض شد تمام قصه ی این سوره را در عنوان آن که تنزیل کتابی است از خداوند به اعتبار عزیز و حکیم‌بودن او، باید جستجو کرد. دائم در این سوره باید عزیز و حکیم‌بودنِ حضرت ربّ العالمین را ببینیم، در آخرین قسمت سوره یعنی آیه‌ی ۳۷ باز فرمود: «وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

در ابتدای سوره فرمود؛ تنزیلِ کتابی است از خداوند به اعتبار «الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»بودنش و گفت و گفت تا در آخر باز فرمود: «وَ هُوَ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ». پس ما دائم در این سوره باید عزیزِ حکیم‌بودنِ حضرت ربّ العالمین را به جلوه‌های مختلف بنگریم و اشارات آن آیات به حقایق و واقعیات در این رابطه باید مدّ نظر باشد. به این کتاب چگونه باید نگاه شود که از آن «عزیز و حکیم» یعنی حضرت اللّه ظاهر شود؟ که ما را در حیطه ی ادامه‌ی سوره، در انتها می‌رساند به آن‌جایی که در ابتدای سوره ظاهر کرد. مثل آن‌که شما در اینجا که نشسته‌اید، در مسجد

هستید و در دل مسجد در احوالات مختلف قرار می‌گیرید و تفاوت احوال، شما را از حضور در مسجد غافل نمی‌کند و هر وقت به خود آیید متوجه هستید که در مسجد هستید. آنچه سوره می‌خواهد متذکر آن شود، توجه به حضور والای «عزیز و حکیم» است، به هر معنایی که حضور «عزیز و حکیم‌بودن» خداوند را در عالم احساس می‌کنید.

برای این مطلب ابتدا آیات ۳ و ۴ و ۵ را مدّ نظر می‌آورد که نظر به آیات الهی دارد، به سه صورت و برای هر بُعد از ابعاد معرفت انسان که «ایمان» و «یقین» و «عقل» باشد، فرمود:

﴿إِنَّ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَآیاتٍ لِلْمُؤْمِنِینَ(3) وَ فی خَلْقِکُمْ وَ ما یَبُثُّ مِنْ دابَّةٍ آیاتٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ(4) وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ تَصْرِیفِ الرِّیاحِ آیاتٌ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ (5)﴾

در آیه‌ی سوم که فرمود: «لَآیاتٍ لِلْمُؤْمِنِینَ» وجهِ ایمانی ما را مورد خطاب قرار می‌دهد که باید آن وجه را به صحنه بیاوریم و در آیه‌ی چهارم فرمود: «آیاتٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ» که وجه یقینی ما را نسبت به آیاتی که هر جنبنده‌ای به ظهور می‌آورد، مدّ نظر قرار داد تا آن بُعد از ابعاد خود را به ظهور آوریم. و در آیه‌ی پنجم نظر به نظم عالم انداخت تا با تعقلِ خود متوجه‌ی این نحوه حضور خداوند در عالم بشویم.

در آیات فوق، قصه‌ی «عزیزِ حکیم»بودن خدا را با ما در میان می‌گذارد ولی به اعتبار این‌که ما یک وجه «ایمانی» داریم و یک وجه «یقینی» و یک وجه «عقلانی». بعد از آن‌که ما را دعوت کرد تا با «ایمان» و «یقین» و «عقل»، آیات الهی را بنگریم، در یک جمع‌بندی کاملاً حساب شده فرمود:

﴿تِلْکَ آیاتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ فَبِأَیِّ حَدیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آیاتِهِ یُؤْمِنُونَ(6)﴾

یعنی آنچه در آن سه آیه ملاحظه کردید و خداوند متذکر آن شد و آن‌ها را برای شما خواند، قصه‌ی حضور خدا بود و نشانه‌های حضور خدا بود، «بالحق». در این سوره واژه‌ی «بالحق» در همین فضا، در آیات ۲۲ و ۲۹ نیز تکرار شده و این اهمیت این واژه را می‌رساند که همه چیز با حضور حق در عالم باید مدّ نظر باشد. این عالم برای شما آیاتی است در یقین و در عقل و در ایمانِ خود شما که چنانچه ملاحظه فرمودید چند جلسه‌ای بر روی آن بحث شد. بحث این جلسه ارتباط آیات در کلیّت سوره است و این‌که چرا بعد از آن سه آیه یک‌مرتبه می‌فرماید آنچه که به عنوان آیات برای شما گفتیم و پیگیری کردیم، قصه ی بالحق‌بودنِ عالم است که با شما در میان می‌گذاریم و این نظر به افقِ افق‌ها دارد که چگونه به کمک «ایمان» و

«یقین» و «عقل»، از عالم هستی آینه‌ای بسازیم که همه چیز در آن «بالحق» در صحنه باشند و به همین جهت به صورتی خاص در ادامه فرمود:

﴿فَبِأَیِّ حَدیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آیاتِهِ یُؤْمِنُونَ﴾

حرف‌های خود را که تا این‌جا فرمود حالا می‌فرماید: بعد از این‌که نظر به آیات الهی انداختید، به «اللّه» و آیات او نظر کنید و به این سؤال جواب دهید آیا نگاهی نو و تازه جز آنچه یافتید هست که به آن ایمان بیاورید و در آن مأوا بگزینید؟ آیا افقی بالاتر از این افق که آیات مذکور متذکر آن می‌شوند، می‌تواند در میان باشد؟

بعد از آن در آیات ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ جایگاه و منطق کسانی را که متذکر این امر نیستند به میان می‌آورد که از نحوه‌ی حضور خدا در عالم غفلت دارند. می‌فرماید:

﴿وَیْلٌ لِکُلِّ أَفَّاکٍ أَثیمٍ (7) یَسْمَعُ آیاتِ اللَّهِ تُتْلی عَلَیْهِ ثُمَّ یُصِرُّ مُسْتَکْبِراً کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْها فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَلیمٍ (8) وَ إِذا عَلِمَ مِنْ آیاتِنا شَیْئاً اتَّخَذَها هُزُواً أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ (9) مِنْ وَرائِهِمْ جَهَنَّمُ وَ لا یُغْنی عَنْهُمْ ما کَسَبُوا شَیْئاً وَ لا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِیاءَ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظیمٌ(10)﴾

آن کسی که متوجه‌ی «بالحق‌بودن» حضور خدا در عالم نشد. «أَفَّاکٍ أَثیم» یعنی دروغ‌پرداز آلوده به گناه است، با این خصوصیات که چیزی از آیات الهی می‌گیرد ولی از کلیّت آن غفلت می‌کند و به استهزاء می‌پردازد که حاصل کار او آتشی است با آن خصوصیات که در آیات ۸ و ۹ و ۱۰ آن را وصف کرد و سپس متذکر جایگاه قرآن می شود به عنوان راه هدایت، و روشن می کند نادیده‌گرفتن آنچه قرآن برای بشر آورده، منجر به عذاب و سختی‌های دردآور می‌شود. می‌فرماید:

﴿هذا هُدیً وَ الَّذینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلیمٌ(11)﴾

حال این شما هستید و این هدایتی که به صحنه آمده و قرارگرفتن در گذرگاه تصمیم نسبت به آن و نادیده‌گرفتن آن که منجر به سختی‌های آنچنانی می‌شود. در فراز بعدی با نظر به حضرت اللّه که عزیز و حکیم است، نحوه‌ی دیگری از حضور خدا را با ما در میان می‌گذارد و می‌فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذی سَخَّرَ لَکُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِیَ الْفُلْکُ فیهِ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (12) وَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ جَمیعاً مِنْهُ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ» (13)﴾

چگونه دریا را جهت کشتیرانی در اختیار شما می‌گذارد تا از فضل الهی بهره ببرید و شاکر باشید خدا را به این نحوه که در نعمت‌هایش بنگرید و این‌که آسمان‌ها و آنچه در زمین است، همه و همه را برای شما رام نمود، تا اهل تفکر متوجه‌ی حضور خدای عزیز حکیم به این صورتی باشند که عالم را برای انسان مسخر نمود.

ملاحظه کنید در آیات ۱۲ و ۱۳ چه نحوه توجهی از ما طلب می‌کند وقتی در آخر آیه‌ی ۱۲ می‌فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُون» و در آخر آیه‌ی ۱۳ می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُون» می‌گوید نگاه کنید به دریا و نسبتی که در خلقت خود با شما دارد و راهی که به سوی دستیابی به فضل الهی از این طریق در مقابل شما گشوده و انتظاری که از این طریق از شما دارد، تا اهل شکر باشید و توحید خود را در این وادی به ظهور آورید. در همین راستا در آیه‌ی ۱۳ می‌فرماید نسبتی دیگر بین شما و آسمان‌ها و زمین برقرار کرده تا باز خداوند را و آیات او را به نور تفکر خود بیابید و این‌که خداوند از طریق این نوع حضور در عالم چگونه شما را در بر گرفته و توحید خود را تا این‌جاها گسترش دهید و متوجه باشید اگر با چنین خدایی در جهان حاضر شوید نگرانی چندانی از آن‌هایی که با شما همراهی نمی‌کنند نباید داشته باشید. در این رابطه جایگاه آیه‌ی ۱۴ جایگاه خاصی خواهد بود وقتی می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلَّذينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذينَ لا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْماً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ(14)﴾

ای پیامبر به آن‌هایی که پذیرفتند وارد این دیانت شوند و متوجه‌ی چنین بصیرت توحیدی شدند، بگو نسبت به آن‌هایی که امیدی به ایّام اللّه ندارند، چشم‌پوشی کرده و خود را معطل آن‌ها نکنند، زیرا راه گشوده‌ای در مقابل شما هست که عدم همراهی آن‌ها مانع ادامه‌ی راه شما نمی‌شود. با بصیرت نسبت به چنین توحیدی تکلیف‌تان با بقیه مشخص است، تکلیف‌تان این است که رفتار و گفتار آن‌هایی را که مثل شما به روز قیامت و ایّام اللّه امید ندارند، نادیده بگیرید و متعرّض حال ایشان نشوید، و در آخر آیه فرمود: «لِيَجْزِيَ قَوْماً بِما كانُوا يَكْسِبُون» تا با این نوع برخورد خداوند جزای هر قومی را مطابق آنچه انجام داده بدهد.

در ابتدای سوره فرمود او عزیز و حکیم است و قدرتمندانه عالم را مدیریت می‌کند و پس از آن‌که نشانه‌های حضور خود را متذکر شد، در آیات ۱۲ و ۱۳ به صورتی مشخص نشان داد این حضور تا چه حدّ و تا چه اندازه است و در آیه‌ی ۱۴ با توجه به آنچه گذشت از ما خواست نسبت به کسانی که با شما همراهی نمی‌کنند نگران نباشید و آن‌ها را به چیزی نگیرید. به نظر بنده تنها کسانی می‌توانند مطابق توصیه‌ای که آیه‌ی ۱۴ می‌فرماید عمل کنند که متوجه‌ی

توحیدی باشند که در آیات قبل به میان آورده و بحث عمل صالحی که در آیه‌ی بعدی یعنی آیه‌ی ۱۵ به میان می‌آورد. لذا در آیه‌ی ۱۵ می‌فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْها ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (15)﴾

اگر کسی عمل صالحی انجام دهد به نفع او می‌باشد و هرکس عمل بدی انجام دهد آن عمل به زیان خود او خواهد بود، سپس همه ی شما به سوی پروردگارتان برگشت خواهید داشت. عمل صالح در این‌جا یعنی آنچه در آیه‌ی ۱۴ متذکر آن شد، تا بتوانیم نسبت به کسانی که ما را همراهی نمی‌کنند، وسعت و سعه‌ی صدر داشته باشیم. ارتباط این آیه با آیه‌ی ۱۴ مهم است وگرنه آیه‌ی ۱۵ به خودی خود نکاتی را می‌گوید که در موارد بسیاری در قرآن مطرح است. بحث در این‌جا عمل صالحِ خاصی می‌باشد که آیه‌ی قبلی متذکر آن شده و می‌خواهد مسلمانان خود را همسنگ آن افرادی که راه غیرتوحیدی را انتخاب کرده‌اند، نکنند و گفتار و رفتار آنان را نادیده بگیرید و چشم‌پوشی کنید.

ما به جهت ضعف توحیدی که داریم هنوز متوجه‌ی پیام آیه‌ی ۱۴ نشده‌ایم. فکر می‌کنیم همه باید مثل ما فکر کنند، چون تصور می‌کنیم حقیقت نزد ما می‌باشد و هرکس همراهی نکند، گویا حقِ حیات ندارد. جهت زندگی توحیدی در این جهان، ربط این آیه با آیه‌ی ۱۴ و ربط آیه‌ی ۱۴ با آیات قبل بسیار مهم است.

«عمل صالح» در آیه‌ی فوق همان چیزی است که در آیه ی ۱۴ فرموده و سعه‌ی صدری است که باید داشته باشیم. البته همچنان که قبلاً عرض شد موضوع افراد معاند و آن‌هایی که دشمنی می‌ورزند، جداست. موضوعی که در آیه‌ی ۱۴ به میان آورد آن قدر مهم می‌باشد که یک نمونه از کوتاهی نسبت به آن را با مطرح‌کردن کار قوم بنی‌اسرائیل در ادامه در آیات ۱۶ و ۱۷ مطرح می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ آتَيْنا بَنِي إِسْرائِيلَ الْكِتابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلَى الْعالَمِينَ (16) وَ آتَيْناهُمْ بَيِّناتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلاَّ مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (17)﴾

آیات فوق متذکر می‌شوند که ما به بنی‌اسرائیل همه‌ی آنچه را که باید برای زندگی ایمانی و دنیایی داشته باشند دادیم، ولی نتوانستند همدیگر را تحمل کنند. در آیه ی ۱۴ فرمود باید بتوانید از گفتار و رفتار کسانی که مثل شما به روز قیامت و ایّام اللّه ایمان ندارند، چشم‌پوشی کنید و بعد قصه ی بنی‌اسرائیل را یادآور شد که حتی نتوانستند خودشان را هم تحمل کنند؛

زیرا نسبت به هم گرفتار حسادت و سرکشی بودند، در حالی‌که اقتضای نگاه توحیدی گشودگی انسان است نسبت به عالم، آن‌جایی که مانع حضور موحدین نیستند.

بعد از آن‌که مشکل را روشن فرمود و با توجه به نگاه توحیدی در آیه‌ی ۱۴، راه‌کار کلّیِ برخورد با دیگران را مطرح کرد و ما را متذکر راه‌کار اصلی و برنامه‌ای می‌کند که به کمک آن می‌توانیم آن توصیه را به‌خوبی عمل کنیم. می‌فرماید:

﴿ثُمَّ جَعَلْناکَ عَلی شَریعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْها وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذینَ لا یَعْلَمُونَ (18)﴾

ای پیامبر! جنابعالی را بر شریعتی گماردیم که هرچه بخواهید در آن هست، «مِنَ الْأَمْرِ»؛ پس از رهنمودهای آن پیروی کن و از امیال آن‌هایی که چیزی از حقیقت و قواعد توحیدیِ حضور خدا در عالم نمی‌دانند، پیروی مکن. شاید منظور همان مذهبی‌های افراطی باشند که تحمل دیگری را ندارند.

در آیه‌ی ۱۴ فرمود نسبت به گفتار و اعمال آن‌هایی که مثل شما به آینده امید ندارند اغماض کنید. و در ادامه فرمود مثل بنی اسرائیل هم نباشید که دین و دنیای کاملی داشتند ولی مطابق آن عمل نکردند، حال شمایید و آنچه در روبه‌روی خود دارید که عبرت از تاریخ گذشته و توجه به شریعتی است که همه‌ی آنچه نیاز شما می‌باشد در آن هست و نباید خود را در دست هوس کسانی قرار دهید که به بهانه‌ی دینداری به دنبال امیال خود هستند.

می‌فرماید ای پیامبر! این شریعت شامل همه ی آن چیزی است که باید برای شما باشد، «فَاتَّبِعْها» پس بدون کم و کاست و افراط و تفریط از آن پیروی کن. چیزی کم ندارد تا بخواهید با نظر دیگران چیزی به آن بیفزایید. مثل بنی اسرائیل عمل نکنید که خودخواهی‌های‌شان موجب تحمیل انواع بدعت‌ها به دین خدا شد و دین خدا را که در ذات خود برای همه‌ی انسان‌ها دوست‌داشتنی است تبدیل به دینی پر از تشریفاتِ قبیله‌ای کردند و همین امر به خودی خود موجب اختلاف بین دینداران شد، زیرا سعه‌ی صدر لازم را که دین خدا متذکر آن است، از دست دادند و گرفتار تندروی و افراط شدند. در این رابطه در مورد بنی اسرائیل فرمود: «فَمَا اخْتَلَفُوا إِلاَّ مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ» آن‌ها اختلاف نکردند مگر بعد از این‌که مسئله برای‌شان در درون دین روشن بود و حق را می‌شناختند، با این‌همه به جهت تنگ‌نظری‌ها به جان هم افتادند. این خطر می‌تواند برای ما مسلمان‌ها هم باشد، بنده تعجب می‌کنم از کسانی که در بستر مسلمانی به جای این‌که با هم رفیق باشند، بیشتر بنا را بر

این می‌گذارند که با همدیگر دعوا کنند و روحیه‌ی انکار همدیگر بر آن‌ها غلبه دارد به جای روحیه‌ی تصدیق همدیگر.

جریان بنی‌اسرائیل را برای ما آورد از آن جهت که رسول خداﷺ در روایتی می‌فرمایند آنچه بر بنی‌اسرائیل گذشته بر سر شما هم می‌آید حتی اگر آن‌ها در سوراخ سوسماری رفته باشند شما هم به آن نحوه عمل می کنید.[1] پس باید خود را نگه دارید که گرفتار آن نوع تنگ‌نظری‌ها نسبت به همدیگر نشوید و شرطش توجه به قسمت آخر آیه‌ی ۱۸ می باشد که فرمود: «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذینَ لا یَعْلَمُونَ» به میل افرادی که در موضوعات مورد بحث صاحب‌نظر نیستند عمل نکنید تا از تعادلی که دین خدا به شما عطا فرموده محروم نشوید. هرگونه افراط و تفریطی که در میان باشد جهلی در میان است و چنین افرادی در عین آن‌که قیافه‌ی حق به جانب به خود می‌گیرند و ظاهراً هم می‌خواهند در دینداری به ما کمک کنند ولی:

﴿إِنَّهُمْ لَنْ یُغْنُوا عَنْکَ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً وَ إِنَّ الظَّالِمینَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ وَلِیُّ الْمُتَّقینَ(19)﴾

ای پیامبر! آن‌ها هیچ کمکی به شما نمی‌کنند که از خدا بی‌نیاز شوید و راه آن‌ها را ترجیح دهید. این افراد، انسان‌های ظالمی هستند که پشت همدیگر را دارند و همه یک‌صدا یک حرف را می‌زنند تا به ظاهر زیاد و قوی جلوه کنند، و خدا پشتیبان متقین است و جمعیت آن‌ها و اتحادشان نسبت به همدیگر کاری از پیش نمی‌برد تا شما در مسیر متعادل خود تجدید نظر کنید زیرا بصیرت واقعی در دل مسیری نهفته است که خداوند برای شما قرار داده و در آیه‌ی بعدی متذکر آن می‌باشد و می‌فرماید:

﴿هذا بَصائِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ (20)﴾

بصیرت برای مردم و هدایت و رحمت برای اهل یقین، همین راهی است که خداوند در مقابل شما گشوده است. آن بصیرت تاریخی که بتوانید موضوعات را درست تحلیل کنید برای اهل یقین در این قرآن نهفته است. کافی است به آنچه دین خدا می‌فرماید با اعتماد برخورد

---

۱ – پیامبرﷺ می‌فرمایند: «سَیَکُونُ فِی أُمَّتِی کُلُّ مَا کَانَ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ حَتَّی لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوه» (بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۲۷.) به زودی در امت من واقع می‌شود آنچه در بنی اسرائیل واقع شد حتی اگر یکی از آن‌ها به سوراخ سوسماری خزیده باشد، شما نیز چنین خواهید کرد. و لذا توجه به اخلاقیات یهود، در واقع توجه به خطری است که ما را تهدید می‌کند، در نتیجه نیاز است که به امثال آیه‌ی مورد بحث بیشتر پرداخته شود.

کنید. مثل آن‌که باید مطمئن باشید خداوند خون شهدا را پایمال نمی‌کند و مطمئن باشید جبهه‌ی توحیدی همیشه پیروز است و در نتیجه تحت تأثیر تبلیغات دشمن قرار نمی‌گیرید تا توانایی‌های خود را نادیده انگارید. هر روز هم برای بنده می‌نویسند با این‌همه دزدی‌ها و بخور بخورها چه چیزی از انقلاب باقی مانده که شما از آن این‌طور دفاع می‌کنید؟ بنده هم به خدای وحده لا شریک له آن‌چنان محکم بر پیروزی انقلاب اسلامی یقین دارم که به بودن خودم که این‌جا نشسته‌ام، آن اندازه یقین ندارم. قصه‌ی دیگری در این عالم هست ماورای آن ظاهری که دشمنان اسلام تبلیغ می‌کنند. قاعده‌ها و سنت‌ها را باید بیابیم و بفهمیم. «یُوقِنُون» که در آخر آیه آورده یعنی کسانی که قواعد اصیل عالم را در جلوی خود می‌بینند. خدا می‌داند بدون هیچ غلوی بنده مقام معظم رهبری را مصداق اتمّ و اکمل چنین حقیقتی می‌دانم و خدا را شکر می‌کنم که ایشان با این‌همه اطلاعات فراوانی که از توطئه‌های شبانه روزی دشمن دارند، مانند کوه استوار ایستاده‌اند، زیرا به چیزی نظر دارند که می‌فرماید: «هذا بَصائِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ»(۲۰) عمده ارتباط این آیه با آیات فوق است و این‌که چرا عده‌ای رهنمودهای دینی را که سراسر بصیرت است، نمی‌پذیرند. در آیات ۲۱ و ۲۲ علت آن را روشن می‌کند و می‌فرماید:

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ کَالَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَواءً مَحْیاهُمْ وَ مَماتُهُمْ ساءَ ما یَحْکُمُونَ (21) وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِتُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ (22)﴾

در مقابل اهل یقین که به وعده‌های الهی اعتماد دارند و مقید به فرامین شرع هستند، عده‌ای می‌باشند که مرتکب انواع گناهان و سیئات می‌شوند، به جهت آن‌که گمان می‌کنند خداوند مؤمنین و اهل عمل صالح را با آن‌ها یکسان می‌بیند و در یک جا قرار می‌دهد و زندگی و مرگ آن‌ها و مؤمنین تفاوتی ندارد. قرآن می‌فرماید در توجیه انواع جنایاتی که مرتکب می‌شوند، چه بد حکم می‌کنند. اشکال اصلی این نوع برخورد با زندگی، غفلت از توحیدی می‌باشد که در عالم جاری است و به نظر می‌آید بهترین‌نحوه‌ی به سامان‌آوردن جامعه همین است که افرادِ جامعه متوجه‌ی آن توحید بشوند تا جامعه گرفتار انواع قانون‌گریزی‌ها نباشد. در مقابل آن تصور غلط غیر توحیدی می‌فرماید:

﴿وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِتُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ(22)﴾

خداوند آسمان‌ها و زمین را «بالحق» آفریده تا بر اساس قواعد حقی که در این عالم جاری است، هرکس پاداش هر آنچه به دست آورده است را بیابد و به کسی ظلم نشود.

این‌جا است که یک انسانِ موحد به هیچ وجه در مقابل جوّسازی‌های جبهه‌ی کفر کوتاه نمی‌آید و حتی کثرت گناه‌کاران او را مرعوب نمی‌کند، زیرا می‌داند از یک طرف خلقت نظام عالم بر حق است و از طرف دیگر بنا است هرکس نسبت به اعمالی که انجام می دهد جزا و پاداش ببیند. فکر می‌کنند هر غلطی بخواهند می‌توانند انجام دهند و یقه‌ی آن‌ها گرفته نمی‌شود. این آیات کمک می‌کند تا عقل‌مان در چشم‌مان نباشد.

وقتی خلقت عالم «بالحق» است و هیچ عملی بی جزا و پاداش نیست، با توجه به این امر نظر کنید به آن‌هایی که هوس خود را دنبال کردند و جزایی که در همین دنیا نصیب‌شان شد. در این رابطه می‌فرماید:

﴿أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (23)﴾

آیا خودت نمی بینی آن کسی که هوس خود را معبود خود قرار داد چگونه در اضلال الهی قرار گرفت و خداوند بر شنوایی او که باید سخن حق را می‌شنید و بر قلب او که باید حق را احساس می‌کرد، مُهر زد و بر بصیرت او پرده افکند، در حدّی که هیچ‌کس را یارای هدایت و نجات او نیست؟ آیا این برای شما تذکری نیست تا جایگاه توحیدیِ نظام را درست ارزیابی کنید و به ظاهرِ قضایا مشغول نباشید؟

آیه‌ی فوق نشان می‌دهد آن‌هایی که گرفتار هوس شدند چگونه پیرو آن هوس‌بازی، خداوند آن‌ها را نفهم کرد و لذا حرف‌های مزخرفی می‌زنند که آیات ۲۴ و ۲۵ متذکر آن است و می‌فرماید:

﴿وَ قالُوا ما هِيَ إِلاَّ حَياتُنَا الدُّنْيا نَمُوتُ وَ نَحْيا وَ ما يُهْلِكُنا إِلاَّ الدَّهْرُ وَ ما لَهُمْ بِذلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ (24) وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ ما كانَ حُجَّتَهُمْ إِلاَّ أَنْ قالُوا ائْتُوا بِآبائِنا إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (25)﴾

خدای عزیز حکیم کاری با آنها کرد که در مقابل دعوت انبیا به حقیقی‌ترین واقعیت حیات بشر که همان حضور ابدی اوست، گفتند زندگی جز همین زندگی دنیا نیست، ما می‌میریم و فرزندان ما زنده می‌شوند و جز روزگار عامل مرگ ما نیست. در حالی‌که هیچ پایه‌ی علمی از این سخن خود ندارند و فقط با گمان‌های خود این سخنان را می‌گویند و وقتی آیات روشن ما

برای آن‌ها خوانده شود حجت و دلیل آن‌ها برای انکار آن آیات آن است که اگر راست می‌گویید که ما بعد از مرگ زنده می‌شویم پس پدران ما را به این دنیا بازگردانید. در جوابِ این سخنی که حیات شما ابدی است این جواب را می‌دهند و خداوند در جواب آن‌ها می‌فرماید:

﴿قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ لا رَيْبَ فيهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (26)﴾

ای پیامبر به آن‌ها بگو این حرف‌ها یعنی چه، خداوند است که شما را زنده می‌کند و سپس می‌میراند و سپس به سوی روز قیامتی که هیچ شکی در آن نیست جمع می‌کند، ولی اکثر مردم این را نمی‌دانند. فکر کردند وقتی می‌گوییم در قیامت همه‌ی انسان‌ها دوباره زنده می‌شوند، به همین دنیا برمی‌گردند و متأسفانه حتی عده‌ای از مؤمنین هم که پذیرفته‌اند در قیامت انسان‌ها را زنده می‌کنند، گمان می‌کنند به همین دنیا بر می‌گردانند. و در همین رابطه آیت اللّه جوادی می‌فرمایند هنوز هم در حوزه‌های علمیه مسئله‌ی معاد درست فهم نمی‌شود.

آیه‌ی فوق در مورد معاد، آیه‌ی فوق‌العاده‌ای است. می‌گوید مرگ و زندگی در دست خداوند است، به این معنا که خداوند افقی مقابل نفس ناطقه‌ی شما می‌گشاید، شما خود را در دنیا احساس می‌کنید، حال اگر نظر نفس ناطقه‌ی شما را که موجودی مجرد و لایقف و همه‌جایی است، متوجه‌ی قیامت کرد و افقی مقابل شما گشود که متوجه‌ی عالم قیامت شدید، خود را در قیامت احساس می‌کنید.

وقتی فرمود مرگ و زندگی در دست خداوند است، به این معنا می‌باشد که این خداوند است که شما را در دنیا و یا در قیامت حاضر می‌کند. می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» خداوند است که زنده می‌کند و می‌میراند یعنی نسبت و چگونگی آن نوع بودن در اختیار خداوند است. که در جای خود عرایضی شد و این که فرمود: «ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ»، خواست متذکر شود همه‌ی شما در یک هویت جمعی نسبت‌هایتان مشخص می‌شود که آن حضور، «لا رَيْبَ فيه» است زیرا چیزی نیست که بتوان در آن تردید کرد، به جهت آن‌که مربوط به بودن خودِ هرکس می‌باشد.

ای پیامبر! به آن‌ها بگو قصه‌ی حضور خداوند در عالم این چنین است که شما را جمع می‌کند در قیامتی که هم اکنون با نظر به بودن خود در سعه‌ی انسانیت انسان‌ها، می‌شود آن را دید ولی اکثر مردم این را نمی‌دانند. اکثر مردم این را می‌دانند که قیامتی در کار است ولی از

این‌که هم‌اکنون در قیامت هستند و هم‌اکنون می‌توانند آن حضور را احساس کنند غافل‌اند. برای هر چه بیشتر روشن‌شدن این مطلب در آیه‌ی ۲۷ می‌فرماید:

﴿وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ یَوْمَئِذٍ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ (27)﴾

مالکیت آسمان‌ها و زمین از آنِ خداوند است و روزی که قیامت برپا می‌شود آن‌هایی که به باطل گرویده‌اند، در خسران خواهند بود. این مطلب را به آیه‌ی قبلی ربط دهید تا معلوم شود چرا فرمود همه‌ی آسمان‌ها و زمین ملک خداوند است، جز این است که می‌خواهد بگوید همه‌ی عالم نزد خداوند می‌باشد، زیرا مالکیتِ حقیقی خداوند اقتضا می‌کند تا ملک او نزد او باشد؟ مثل مالکیت‌های اعتباری ما نیست که مثلاً پیراهن بنده از جان بنده جدا می‌باشد. اگر مخلوقاتِ خداوند از خداوند جدا باشند، این دوگانگی موجب می‌شود تا خداوند همه‌جا حاضر نباشد. مگر می‌شود دنیا جدا باشد و خدا هم جدا؟ همه در نزد خدا هستیم ولی غافل می‌باشیم، عبادت می‌کنیم تا به آن حضور آگاه گردیم. اولیای الهی در همین راستا به فنای فی اللّه می‌رسند، یعنی رسیدن به واقعی‌ترین واقعیات که همان احساس حضور انسان است نزد خداوند.

آیه‌ی فوق می‌فرماید وقتی «وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْض» همه چیز پیش خداوند است، در مرگ و در زندگی هم نزد خداوند هستید، نه این‌که با مرگ نزد خداوند می‌رویم، بلکه در مرگ می‌یابیم که پیش خداوند بودیم، زیرا نسبتی دیگر با خدا برقرار می‌کنیم و هنر انسان آن است که در همین دنیا آن نسبت را برقرار کند. به همین دلیل فرمود: «وَ یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ یَوْمَئِذٍ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ» آن‌هایی که بعد از دنیا قیامت برای‌شان به ظهور آمد ضرر می کنند، زیرا در دنیا از آن رابطه‌ای که باید برقرار می‌کردند غافل بودند. «تَقُوم» یعنی می‌بینید آن عالم یک مرتبه جلوی شما ظاهر شد. مثل احوالات خوشی که برای ما پیش می‌آید و خود را در آن احوالات احساس می‌کنیم و ادامه می‌یابیم، به یک معنا حجاب‌ها عقب می‌رود. قرآن در توصیف این امر می‌فرماید: «فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدیدٌ»(ق/۲۲) ای انسانی که با آمدن در قیامت متعجب شده ای که این چه عالمی می‌باشد، چیزی نشده بلکه حجاب‌ها از مقابل دیدگانت کنار رفته و چشم تو بینا شده در حالی‌که قبلاً هم این عالم برای تو بود.

انسان وقتی گرفتار هوس شد و استعدادهای درک حقیقت را از دست داد، می گوید اگر بعد از مردن زنده می شویم پس پدران ما را در این دنیا بیاورید، غافل از این‌که زنده‌شدن در قیامت به معنای حضور جدیدی است که خداوند برای انسان‌ها پیش می‌آورد و این موضوع

مهمی می‌باشد. با توجه به نحوه‌ی حضور در قیامت آیات ۲۸ و ۲۹ را مطرح فرمود که فوق‌العاده معرفت‌بخش است. علامه طباطبایی خصوصیات شاخص سوره‌ی جاثیه را همین دو آیه می‌دانند که بحث جاثیه‌ی امت‌ها و بحث استنساخ کتاب‌ها را مطرح می‌کند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَ تَرى كُلَّ أُمَّة جاثِيَةً كُلُّ أُمَّة تُدْعى إِلى كِتابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (28)﴾

می‌بینی هر امتی را که زمین‌گیر است و هر امتی به سوی کتابش خوانده می‌شود و به آن‌ها ندا داده می‌شود در این روز بر اساس آنچه عمل کرده‌اید جزا داده می‌شوید.

به این اعتبار زمین‌گیر هستند که حضور بیکرانه‌ای را که باید با سیر در عوالم وجود در دنیا نصیب خود می‌کردند، آن کار را نکرده‌اند، حال در جایی که جای پرواز است زمین‌گیرند، زیرا در دنیا زمین‌گیر بودند و نتوانستند در این دنیا به حضور خداوند در عالم حاضر شوند؛ با هوس خود در دنیا حاضر شدند که تا حدّی در این مورد بحث شد. نکته‌ی ظریفِ بحث روی زمین‌گیری امت ها و ملت‌ها است و آن رازی است که ما باید متوجه آن باشیم که چگونه با توحید می‌توان در بیکرانه‌ی عالمِ وجود حاضر شد و امروز آن توحید، توحیدی است که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» متذکر آن بودند و هستند.

آیا نباید از خود پرسید چرا باید امروز ما در امور زندگی خود با توحیدی که حضرت امام متذکر آن بودند و می‌توانستیم به کمک آن در جهان دیگری حاضر باشیم، زمین‌گیر شده‌ایم در آن حدّ که امکان تشکیل زندگی برای جوانان ما سخت شده است؟

جناب عبدالرزاق کاشانی ذیل آیه‌ی مذکور می‌فرماید هر چشم موحدی می‌بیند که افراد به جهت عدم توحیدشان زمین‌گیرند. در ادامه ی آیه هست: «تُدْعى إِلى كِتابِهَا» هر امتی را به کتابش می‌خوانند. ولی در آیه‌ی ۲۹ می‌فرماید:

﴿هذا كِتابُنا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(29)﴾

این کتاب ما است که بر علیه شما ولی بالحق سخن می‌گوید. ما از آن کتاب مطابق آنچه شما عمل کرده‌اید نسخه‌برداری می‌کنیم. اگر بتوانیم ربط این دو آیه را بفهمیم متوجه‌ی نکته‌ی بسیار مهمی در موضوع علم پیشین الهی و اختیار انسان شده‌ایم. رابطه‌ی تقدیر الهی و علم پیشین او و نظام احسن و اختیار انسان امور بسیار مهمی هستند، برای فهم قیامتی که در آیات قبل مطرح فرمود. تقریباً در منابع دینی و کلامی در این حدّ که این دو آیه این موضوعات را مطرح می‌کنند بحث نشده است، نهایتاً تا این‌جا آمده‌ایم که امام صادق﵇ در جواب سؤال ما

که جبر است یا اختیار، می‌فرمایند: «لاجبر و لا تفویض ولکن امرٌ بین الآمرین» نه جبر و نه تفویض، بلکه امری است بین این دو امر.

در آیه‌ی فوق می‌فرماید آن کتابی که به آن امت دادیم و کتاب آن امت است، یک طرف قضیه می‌باشد، طرف دیگر قضیه کتاب ما است که فرشتگان کتاب امت‌ها را با کتاب الهی که همان لوح محفوظ باشد، تطبیق می‌دهند. یعنی این‌که صدام خودش و با انتخاب خودش به ایران حمله می‌کند و خرازی‌ها و باکری‌ها هم خودشان با انتخاب خودشان در مقابل صدام ایستادند؛ قبلاً در لوح محفوظ ثبت بوده است. این‌جا است که باید دقت کرد که از یک طرف هر کاری که می‌کنیم از قبل معلوم است هرچند با اختیار خودمان انجام می‌دهیم. به این معنا که انسان گمان نکند همه کاره ی دنیا می‌باشد. اختیار برای انسان هست، اما نه اختیاری که دنیا به‌کلّی در دست او باشد بلکه از قبل همه چیز تعیین شده است. از قبل تعیین شده است که صدام با اختیارش حمله می‌کند و عده‌ای هم در مقابل او می‌ایستند. «هذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ» این کتاب ما در مقابل شما حرف دارد، تعبیر بسیار دقیقی است حاکی از آن‌که اراده انسان‌ها مطلق نیست، بلکه کتاب خداوند در مقابل انسان‌ها در فضایی که حضرت حق تعیین فرموده‌اند قدرت مانور دارد و فرشتگان این دو را تطبیق می‌کنند. می‌فرماید: «إِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» ما آنچه که شما عمل کردید را داریم از روی لوح محفوظ نسخه‌برداری می‌کنیم. صدام حسین در زمانی خاص به ایران حمله کرده و ایران هم مقابل او ایستادگی نموده، فرشتگان با تطبیق آنچه انجام شده و آنچه در لوح محفوظ ثبت شده، می یابند آن دو بر هم منطبق هستند. از آن جهت که دنیا انضباط دارد و از قبل همه چیز تعیین شده است، در عین حال شما می‌توانید کتاب خودتان را با اختیار خود در دنیا برای خود ترسیم کنید. اگر بتوانید جای این دو نکته را درست تعیین بفرمایید به نکات ارزشمندی می‌رسید که از شاخصه‌های این سوره می‌باشد.

بحث در این بود که خداوند می‌فرماید ای پیامبر! بگو مرگ و زندگی در دست خداوند است و عالم، ملک خداوند می‌باشد و در نزد او است و چون قیامت برپا شود می‌بینی که امت‌ها به جهت غفلت از توحیدی که باید متوجه می‌شدند، زمین‌گیرند. زیرا معنای زندگی در دنیا را نفهمیدند و در حین زمین‌گیری، هر امتی به کتابی که برای خود ترسیم کرده خوانده می‌شود. می‌فرماید کتاب خودشان را به آن‌ها می‌دهند تا نقش خود را در زندگی دنیا ببینند و این‌که چیزی به آن اضافه نشده است. عجیب آن‌جا است که آنچه آنها با اختیار خود عمل

کردند خداوند در انضباط عالم، از قبل ثبت کرده تا معلوم شود نظام عالم با حکمت الهی شکل گرفته و اختیار انسان‌ها تا آن حدّ است که خود را نشان دهند چه انسان‌هایی هستند ولی در آن حدّ نیست که گمان کنند می‌توانند عالم را در اختیار بگیرند.

پس از توجه به امر فوق در آیات ۳۰ تا ۳۵ همه‌ی آنچه فرموده بود را در فضایی دیگر با ما در میان می‌گذارد و روشن می‌کند دو جبهه در این عالم به طور مشخص در میان است. جبهه‌ای که اهل ایمان و عمل صالح در آن می‌باشند و مطابق شریعتِ پیامبر خدا در زمین زندگی می‌کنند و برکات فوق‌العاده‌ای می‌توانند نصیب خود کنند، و جبهه‌ای که مقابل پیامبران ایستادند و گفتند مرگ و ابدیتی وجود ندارد. می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ(30)﴾

با آن ایمان و عمل صالح مسئولانه، «فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ» در رحمت الهی قرار می‌گیرند که «هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ» و آن پیروزی روشنی است که بحث آن تا حدّی بحمداللّه در جلسات گذشته مطرح شد. نمونه‌ای از این فوز مبین و پیروزی آشکار را ما وقتی احساس کردیم که یک‌مرتبه خبردار شدیم نظام اسلامی در مقابل نظام شاهنشاهی پیروز شد و بختیار از کشور فرار کرد و حکومت نظامی دستور داد سربازان به پادگان‌ها برگردند. حالت خاصی بود که نمی‌توان آن را توصیف کرد، به همین جهت می‌فرماید: «هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ» پیروزی روشنی است، یعنی انسان خودش در درون خود آن پیروزی را احساس می‌کند.

آیه‌ی فوق می‌فرماید در مسیر ایمان، همواره این نوع پیروزی‌ها که کاملاً آن را احساس کنید، برایتان پیش می‌آید. چیزی که بنده معتقدم برای ملت ما بعد از این تحریم‌ها و رانت‌بازی‌ها آشکار می‌شود. فرمود:

﴿وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَ فَلَمْ تَكُنْ آياتِي تُتْلى عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَ كُنْتُمْ قَوْماً مُجْرِمِينَ(31)﴾

و اما قصه‌ی آن کافران! آیا ما آیات خود را بر شما نخواندیم پس شما با استکبارِ خود آن‌ها را انکار کردید و به قومی تبدیل شدید که عالم ماده برای‌تان مهم شد؟

این آیات، دو جبهه را مقابل ما قرار می‌دهد با دو آینده‌ی متفاوت. چیزی که در حال حاضر در انقلاب اسلامی ملاحظه می‌کنید که یک جبهه متوجه‌ی سنت خداوند است که در عین غیب بودن خداوند، او در همه جا حاضر است و یک جبهه که تنها به همین ظواهر توجه دارد و این نشان می‌دهد بعضی‌ها نتوانسته‌اند آن‌طور که باید و شاید مطابق توحید انقلاب

اسلامی عمل کنند. آدم های مجرم که به کمیّت ها اهمیت می‌دهند و از کیفیت‌ها غافل‌اند فقط همین ظواهر را می‌بینند. طرف با دیدن اشکالاتی که ما فعلاً گرفتار آن هستیم برای بنده نوشته بود هرچه هم در وصف این انقلاب بگویی دیگر این انقلاب به جایی نمی‌رسد، غافل از این‌که بنای خدا آن است که ناخالصی‌ها در این فرصت خود را نشان دهند تا انقلاب با هویتی توحیدی و خالصانه ادامه یابد.

باید علت سرگردانی و عذاب‌های دنیایی و آخرتی قوم مجرم مشخص شود. لذا می‌فرماید:

﴿وَ إِذا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ السَّاعَةُ لا رَيْبَ فِيها قُلْتُمْ ما نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلاَّ ظَنًّا وَ ما نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ (32)﴾

وقتی به آن‌ها گفته شد وعده‌ی خداوند حق است و قیامت امر قابل تردیدی نیست، گفتند ما اساساً قیامتی را نمی‌فهمیم. یکی از حساس ترین مسائل بشر در همین جا است که احساس حضور خود را در ابدیت از دست می دهد و گرفتار انواع خطاها می شود. خداوند می‌فرماید: «قُلْتُمْ ما نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلاَّ ظَنًّا وَ ما نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ» گفتید ما چیزی از قیامت نمی‌فهمیم و آن را یک گمان می پنداریم و هیچ یقینی به آن نداریم. آیا با غفلت از این مسئله‌ی مهم جایی برای زندگی سالم برای بشر می‌ماند؟ نتیجه‌ی این نوع فکر و موضع گیری این شد که خداوند می‌فرماید:

﴿وَ بَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (33)﴾

برای‌شان آثار زشت آنچه بدان عمل کردند آشکار شد و همان طعنه‌هایی که در رابطه با انکار قیامت داشتند، همان قیامت و عذاب آن‌ها را فرا گرفت و خود را در عالمی احساس کردند که می‌توانستند از قبل در آن حاضر شوند و برای خود شایستگی‌هایی را شکل دهند.

﴿وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنْساكُمْ كَما نَسِيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا وَ مَأْواكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ ناصِرِينَ(34)﴾

به آن‌ها گفته می‌شود همه‌ی این مشکلات در یک چیز نهفته است که شما در دنیا بی‌خدا بودید و امروز، روز خداست ولی شما بی‌خدا هستید، پس هیچ چیز ندارید و تنهای تنها می‌باشید. قبلاً عرض شد که تنهایی قیامت ابداً برای ما در این دنیا قابل تصور نیست. در این دنیا امثال امام سجاد و ائمه‌علیهم‌السلام این را درست درک می‌کنند و با دعا و توسل زمینه‌ی وقوع آن تنهایی را در قیامت از بین می برند. تنهایی و فراموشی برای اهل کفر طوری است که انسان با خودی روبه‌رو می شود که نمی تواند با آن به‌سر ببرد و آن را بپذیرد و چیز دیگری هم نیست

که با آن به‌سر ببرد. آن‌قدر سخت است که ممکن است طرف تصور کند بیشتر از اعمال خود عذاب می‌شود و لذا به او گفته می‌شود: «الْيَوْمَ نَنْساكُمْ كَما نَسيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ» این روزی که در آن به‌سر می‌برید، روز خودتان بود و می‌توانستید در دنیا با آن زندگی کنید و انسان‌های خدایی شوید و چون چنین نکردید «وَ مَأْواكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ ناصِرين» آتش جایگاه شما شده و نمی‌توانید از آن فرار کنید چون کمک‌کاری ندارید که شما را از آن حالت خارج کند و خودتان هم که جز همین افرادی که تنها با خودتان هستید، کس دیگری نیستید، شما وسعت انسان‌هایی را که با انس با خداوند و ایثار به خلق خدا وسعت یافته‌اند، ندارید. به همین جهت فرمود:

﴿ذلِكُمْ بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آياتِ اللَّهِ هُزُواً وَ غَرَّتْكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا فَالْيَوْمَ لا يُخْرَجُونَ مِنْها وَ لا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (35)﴾

علت این‌که به این روز افتادید به جهت آن است که آیات الهی را به چیزی نگرفتید و نسبت به دنیا مغرور شدید «وَ غَرَّتْكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا» و چون شخصیت خود را در طول زندگی با خودخواهی‌ها و استکبار خود این چنین شکل دادید، «فَالْيَوْمَ لا يُخْرَجُونَ مِنْها وَ لا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ»(۳۵) امکان خروج از آن برای‌تان ممکن نیست و عذرخواهی هم فایده ندارد.

در آیات ۳۰ تا ۳۵ ما را متوجه دو جبهه‌ای می‌کند که نسبت متفاوتی با دین داشتند. جبهه‌ای که به فوز مبین رسید و جبهه‌ی کفار که گرفتار آن تنهایی شد. و عملاً حرف خود را در این سوره تمام کرد که قصه‌ی زندگی زمینی جز این نیست و شمایید و روبه‌رویی با این دو نوع زندگی. در این رابطه چه می‌ماند جز آن‌که ندا سر دهیم:

﴿فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّماواتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعالَمينَ (36)﴾

پس تنها حمد و ستایش برای خدایی می‌ماند که ربّ آسمان‌ها و ربّ زمین و در یک نگاه کلّی ربّ عالم هستی است. در واقع با جهانی روبه‌رو می‌شوید که زیباتر از آن امکان ندارد و شما زیبایی‌های حضرت «اللّه» را در آینه‌ی آسمان‌ها که همان ملکوت عالم است و در آینه‌ی زمین و در کلّ هستی می‌توانید به تماشا بنشینید.

چه اندازه عالم به زیبایی مدیریت می‌شود، آن‌چنان خداوند پشت قضایای عالم را دارد که صدام هرکاری نمی‌تواند بکند و قواعد آسمان‌ها در همین دنیا حاضر است، و هم این‌که دنیا خرازی‌ها و باکری‌ها و حاج قاسم‌ها دارد و آن زیبایی‌ها را خداوند آفریده. هرطور می‌خواهید به «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ» نظر کنید، زیرا یک مصداق و دو مصداق ندارد که آینه‌ی نمایش زیبایی‌های

حضور خداوند در عالم باشند. شما به لطف الهی سعی بفرمایید سوره‌ی جاثیه را مدام بخوانید تا روح این سوره برای‌تان یک لقمه شود و جان شما را تغذیه کند، به همان معنایی که همه ی سوره در «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» است که سوره با آن شروع می‌شود، در آن «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» معنای سوره نهفته است.

این سوره یکی از لقمه‌هایی است که خداوند جهت تغذیه‌ی جان ما نازل کرده است. این سوره روح و روحیه‌ی خاص خود را دارد که إن‌شاءاللّه به صورت کلّی و اجمالی در جان شما جای می‌گیرد و در تصمیمات شما و در درک و تصور شما از خودتان حاضر خواهد ماند.

إن‌شاءاللّه همین که با رویکرد نظر به کلیّت سوره‌ی جاثیه، گفتید «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم»، روحانیت جمعیِ سوره به سراغ شما می‌آید و هر آیه از آن سوره خود به خود برای شما اشاره به کلیّت سوره می‌کند و شما را منتقل به آیات قبل و بعدش می‌نماید.

حتماً می‌دانید که هر چه انسان توحیدی‌تر شود، کثرت‌ها در جان انسان مقهور وحدت می‌گردد، مثل آن‌که خداوند تمام صفات کمال را دارد ولی در عین وحدت؛ و لذا خداوند در عین علیم بودن، سمیع است و در عین سمیع بودن، حیّ می‌باشد و با علم خود عین علم به همه‌ی آن صفات است. انسان موحّد هم نسبت به خودش به چنین موقعیتی می‌رسد که با درک خود همه‌ی آن معارفی را که یافته است در وسعت شخصیت خود احساس می‌کند. این خاصیت وَجه تجرّدِ انسان می‌باشد. امام عسکری علیه‌السلام فرمودند هر میوه‌ای که در بهشت بخورید همه‌ی میوه‌ها را خورده‌اید. این مطلب را وقتی می فهمیم که از مفاهیم عبور کرده باشیم و به وجه مجرّد خود رسیده باشیم و بودنِ خود در عالم را احساس کنیم و مطابق آن «بودن» در عالم سیر نماییم. مفهوم پرتغال غیر از مفهوم سیب است ولی وقتی بودن آن‌ها در میان باشد همه‌ی آن‌ها جلوه‌هایی از بودن هستند و در هر بودنی سایر بودن‌ها هم احساس می‌شوند.

إن‌شاءاللّه در سوره‌ی جاثیه همین که رسیدید به آیه‌ی «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّماواتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعالَمینَ» جمع‌بندی خاصی نصیب شما می‌شود که چگونه خداوند این اندازه به زیباترین شکلِ ممکن در همه‌ی مناسبات عالم حاضر است. آن وقت به هر آیه‌ای که نگاه کنید این حالتِ حضورِ خداوند به شما دست می‌دهد. چه آن آیه‌ای که قصه‌ی کفار را گزارش می‌دهد و چه آن آیه‌ای که قصه‌ی مؤمنین را با ما در میان می‌گذارد، همه حکایت از حضور خداوند دارند تا بیابیم «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ» و این هنوز آخر کلام نیست. پس از آن می‌رسید به این آیه که می‌فرماید:

﴿وَ لَهُ الْكِبْرِياءُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (37)﴾

در دل آن همه زیبایی و کمال که برای حضرت اللّه هست، نباید آن زیبایی‌ها ما را به خود مشغول کند و از کبریایی او در آینه‌ی آسمان‌ها و آینه‌ی زمین غفلت شود که آن نظر به افقِ افق‌ها است، در عین حضور در آسمان‌ها و زمین، و این آن توحید لطیفی است که در آسمان‌ها و زمین به ظهور آمده تا ما را منتقل کند به خدایی که عزیز و حکیم است.

وجه کبریائی آسمان‌های غیب به ظهور آمد و شما در ملکوت جان‌ها، جلوه‌ی کبریایی خدا را در شخصیت حاج قاسم سلیمانی یافتید و او آینه‌ی نمایش کبریایی خدا در قلب‌ها شد، همچنان که وجه کبریایی خداوند در زمین را در تشییع پیکر پاک او یافتید که چگونه جمع تشییع‌کنندگان او اشاره به کبریایی خدا داشتند. کبریایی خدا در آسمان و زمین از این بالاتر که در شهادت یک مرد آن‌گونه خداوند به ظهور آمد. تأثیر جهانی او نیز یک طرف، تا جایی که سخنگوی مجمع سازمان ملل که عموماً آن مجمع در اختیار آمریکا می‌باشد، می‌گوید دولت آمریکا در به قتل رساندن سپهبد قاسم سلیمانی و ابومهدی خلاف قانون عمل کرده است.

«وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» در دل سوره‌ی مبارکه‌ی جاثیه آمدید و آمدید تا آن‌جا که خداوند می‌خواهد در تربیت توحیدی قدم به قدم و منزل به منزل، ما را جلو بیاورد تا یک مرتبه عزیز و حکیم‌بودن خود را به ما گوشزد کند. عزیز است و هیچ چیز همپای او نیست ولی این‌همه قدرت و هیبت و قهّاریّت در دل حکمت جای دارد تا هر چیز درست در جای خود باشد و هیچ چیز لغو و بی‌هدف و سرگردان نباشد. و این آن توحیدی است که خداوند خواست در این سوره دائماً مدّ نظر ما باشد و با چنین باوری در عالم و در زندگیِ خود حاضر باشیم. نمونه‌ی حضور در عالم با باور توحیدیِ عزیز و حکیم بودن خداوند، حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» بودند به قول آقایان حضرت امام خمینی در عین رادیکال بودن بسیار دقیق و حکیمانه عمل می کردند، به طوری که از یک طرف زیر بار احدی نمی‌رفتند و از طرف دیگر هر آنچه را باید رعایت کنند رعایت می‌کردند. این صورت توحید است، هرجا شما توحیدی وارد شوید إن‌شاءاللّه زیبایی‌ها و کبریایی‌تان ظاهر می‌شود و به جمع‌بندیِ شخصیتیِ خاصی می‌رسید که همان عزیز و حکیم بودن است.

باید این سوره چندین مرتبه تکرار شود، به امید آن‌که گوهر سوره که حقیقت توحیدی هر روز ما می‌باشد برای‌مان آشکار گردد إن‌شاءاللّه.

پروردگارا! به حقیقت آن قلب جامعی که همه ی قرآن یک‌جا و یک لحظه در جان او تجلی کرد، قلوب ما را ظرف حقیقت این قرآن کریم و مجید قرار بده.

پروردگارا! محبت اولیای معصوم، آن قرآن‌های متعیّن را در جان ما شعله‌ور بگردان.

قلب مبارک قرآن حیّ حاضر، امام زمان را از ما راضی و خوشنود بدار، و فرج با برکتش را تسریع بفرما.

این جلسات را به عنوان اعلان بندگی در مقابل ساحت قدسی‌ات از ما قبول بفرما.

پروردگارا! این انقلابِ توحیدی، لطف بزرگ توست به این ملت، برای ما پایدار و مبارک بدار.

پروردگارا! مقام معظم رهبری«حفظه‌الله»، این گفتِ یقینی به توحیدِ تاریخی که خداوند اراده کرده است استکبار را در این تاریخ سرکوب کند، در پناه خود از همه‌ی بلیّات سماوی و ارضی مصون و محفوظ بدار.

پروردگارا! ما را مسلمان بمیران.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

منابع

قرآن

نهج‌البلاغه

نهج الفصاحه

بحارالأنوار، علامه مجلسی«رحمةالله‌علیه»

الکافی، ابی‌جعفر محمدبن‌یعقوب کلینی«رحمةالله‌علیه»

مصباح الشریعة، ترجمه مصطفوی

الإحتجاج علی أهل اللجاج

کنز العمّال،

توحید صدوق

علم الیقین، ملا محسن فیض کاشانی

نهج الحق و کشف الصدق

اسفار اربعه، ملاصدرا«رحمةالله‌علیه»

فصوص‌الحکم، محی‌الدین بن عربی

تقریرات فلسفه، امام خمینی«رضوان‌الله‌علیه»

تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، امام خمینی«رضوان‌الله‌علیه»

مصباح‌الهدایة الی الخلافة و الولایة، امام خمینی«رضوان‌الله‌علیه»

شرح دعای سحر (ترجمه فارسی)، امام خمینی«رضوان‌الله‌علیه»

شرح چهل حدیث، امام خمینی«رضوان‌الله‌علیه»»

تفسیر سوره‌ی حمد، امام خمینی«رضوان‌الله‌علیه»

صحیفه‌ی امام‌خمینی«رضوان‌الله‌علیه»

تفسیر المیزان، علامه‌طباطبایی«رحمةالله‌علیه»

بحران دنیای متجدد، رنه‌گنون، ترجمه‌ی ضیاءالدین دهشیری

سیطره‌ی کمّیت، رنه‌گنون، ترجمه‌ی علی‌محمد کاردان

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

شمس‌الوحی تبریزی، آیت‌الله جوادی آملی

اسماء حُسنی، آیت الله محمد شجاعی

تحف العقول، ابومحمدحسن، حرانی یا حلبی، معروف به ابن شعبه
پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
فلسفه در بحران. دکتر رضا داوری
علم و دین، ایان باربور
حیات و هدفداری
بدایة الحکمه و نهایة الحکمه، علامه‌ی‌طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه»